

تاریخ ارمنیان

اثر

موسی خورنائسی

(موسی خورئی)

تاریخنگار ارمنی سده پنجم میلادی

ترجمه، مقدمه، حواشی، پیوسته‌ها

ادیک باغداساریان

(۰۱ گرومانیک)

تهران ۱۳۸۰

تاریخ ارمنیان

اثر

موسیس خورناتسی
(موسی خورنی)

تاریخنگار ارمنی سده پنجم میلادی

ترجمه، مقدمه، حواشی، پیوستها

ادیک باغداساریان
(ا. گرمانیک)

تهران ۱۳۸۰

ISBN 964-06-0741-X

شابک X-۰۷۴۱-۰۶-۹۶۴

تاریخ ارمنیان

اثر

موسس خورناتسی

(موسی خورنی)

تاریخنگار ارمنی سده پنجم میلادی

ترجمه، مقدمه، حواشی، پیوستها

ادیک باغدادساریان

(۱. گرمانیک)

تهران ۱۳۸۰

این کتاب به هزینه آقای مهندس واروژ کورغیان به یاد جاویدان پدر گرامیشان زنده یاد
یرواند کورغیان به چاپ رسیده است.

ترجمان از محبت بی دریغ آقای مهندس واروژ کورغیان سپاسگزاری می نماید.

نام کتاب : تاریخ ارمنیان

نویسنده : موسس خورناتسی (موسی خورنی)

ترجمان : ادیک باغداساریان (ا. گرمانیک)

ناشر : مولف

نوبت چاپ : نخست ۱۳۸۰

شمارگان : ۱۰۰۰

چاپ : احسان

قیمت : ۳۰۰۰ تومان

فهرست

- ۱- سخن آغاز..... ۵
- ۲- در باره موسی خورنی..... ۹
 - زندگینامه موسی خورنی..... ۱۱
 - علل تعقیب و آزار..... ۱۴
 - آثار..... ۱۷
 - تاریخ ارمنیان..... ۱۸
 - مسئله کتاب چهارم..... ۲۰
 - منابع تاریخ..... ۲۱
 - منبع مارآباس..... ۲۳
 - افسانه های مردمی ارمنی..... ۲۵
 - ویژگی های تاریخ خورنی و اهمیت آن..... ۳۰
 - سبک و زبان تاریخ خورنی..... ۳۵
 - اهمیت تاریخ خورنی..... ۳۷
 - بررسی هایی در باره خورنی و تاریخ او..... ۳۸
 - زمان نگارش تاریخ خورنی..... ۳۸
 - اعتبار تاریخ خورنی..... ۴۲
 - بررسی منابع تاریخ خورنی..... ۴۳
 - متون خطی، ویرایش ها و ترجمه های تاریخ خورنی..... ۴۵
- ۳- متن تاریخ ارمنیان..... ۴۷

- کتاب اول..... ۴۷
- از افسانه های پارسی..... ۸۹
- کتاب دوم..... ۹۱
- کتاب سوم..... ۱۷۳

۴- پیوست ها

- پیوست شماره ۱: یادداشتهای استپان مالخاسیان (همراه با اصلاحات ا. گرمایک)..... ۲۲۵
- پیوست شماره ۲: نقشه ارمنستان بر اساس "جهان نمای" آنانیا شیراکاتسی (ا. گرمایک)..... ۲۴۳
- پیوست شماره ۳: نقشه ارمنستان در زمان ماشتوتس و خورنی (ا. گرمایک)..... ۲۴۴
- پیوست شماره ۴: نام خاندان های پادشاهی و حکام ارمنستان (ا. گرمایک)..... ۲۴۵
- پیوست شماره ۵: رهبران مسیحیت در ارمنستان و کلیسای ارمنی (ا. گرمایک)..... ۲۴۸
- پیوست شماره ۶: گاهنامه ارمن (ا. گرمایک)..... ۲۴۹
- پیوست شماره ۷: سپاهنامه ارمن (ا. گرمایک)..... ۲۵۰
- پیوست شماره ۸: راهنمای آوانگاری ارمنی (ا. گرمایک)..... ۲۵۲
- منابع مترجم..... ۲۵۳
- فهرست اعلام..... ۲۵۶

سخن آغاز

تاریخنگاری ارمنی دارای پیشینه ای بس طولانی است. پس از پیدایی حروف ارمنی در اوایل سده پنجم میلادی به دست مسروپ ماشتوتس قدیس^۱ که نیاز مبرم شرایط سیاسی- اقتصادی و اجتماعی حاکم بر ملت ارمنی در آن دوران بود، ده ها اثر مذهبی و تاریخی ترجمه و نگارش یافتند و در همین سده بود که تاریخنگاری مدون ارمنی پایه گذاری شد. نخستین اثر توسط کوریون^۲ شاگرد ماشتوتس بنام “زندگینامه ماشتوتس”^۳ نگارش یافت که در آن نگارنده به بررسی زندگانی ماشتوتس و چگونگی پیدایی الفبای ارمنی و جریانهای تاریخی مربوط در ارمنستان می پردازد. آنگاه “تاریخ ارمنیان” اثر آگاتانگفوس (سده پنجم) نگاشته شد که نخستین کتاب با همین عنوان در ادب ارمنی بشمار می رود. سپس تاریخنگاران و اندیشمندان دیگر چون پاوستوس بوزاند^۴، یزینیک کغباتسی^۵ و یغیشه^۶ در سده یاد شده آثار خود را پدید آوردند.^۷

موسی خورنی^۸ که در حدود سال ۴۱۰ چشم به جهان گشود و در سنین ۲۵-۲۰ سالگی نزد مسروپ ماشتوتس و جاثلیق ساهاک پارتو^۹ شاگردی کرد پس از کسب تحصیلات در اسکندریه و ادسا بسال ۴۴۰م. به ارمنستان بازگشت و به درخواست ساهاک باگراتونی حاکم و مرزبان ارمنستان پیش از سال ۴۸۲ “تاریخ ارمنیان” خود را بپایان برد. یکی از وجوه تمایز اثر خورنی از آثار تاریخنگاران پیش از او نخست این است که وی تاریخ ارمنی را از سپیده دم تاریخ (از دیدگاه او) تا

mesrop' - masht'ots
k'oriun
vark-masht'otsi
pavst'os buzand
yezni k'oghbat
yeghishe

movses-khorenatsi
sahak' p' artev

عصر خود ارائه داده است، دیگر آنکه او به اهمیت وقایعنگاری توجه خاصی معطوف داشته، سوم آنکه او از منابع بسیار غنی و اکثر آثار تاریخی موجود در زمان خود به زبانهای مختلف سود برده است، در واقع با آثار خود تاریخنگاری اصولی و علمی را در ادب ارمن پایه گذاری نمود و به حق "پدر تاریخنگاری" ارمنی لقب یافت.

تاریخ خورنی نه تنها برای ارمنستان که برای سرزمین های همسایه و از همه مهمتر برای ایران نیز دارای اهمیت درجه اول است. نگارنده سطور با توجه به اهمیت این اثر بویژه برای تاریخ ایران از حدود بیست سال پیش با تشویق جناب آقای فریدون جنیدی سرپرست بنیاد فرهنگی نیشابور و دوستان پژوهشگر دیگر ترجمه کتاب حاضر را آغاز نمود. لیکن پس از اتمام ترجمه تا امروز امکان چاپ آن فراهم نگردید. در همین فاصله زمانی نگارنده با استفاده از فرصت موجود، ترجمه را مورد بازنگری قرار داده در بسیاری از موارد یادداشت هایی در انتهای صفحات اضافه نمود و متن بصورت امروزی آماده چاپ شد.

در باره ترجمه های فارسی تاریخ خورنی یادآوری چند نکته بایسته است. تا آنجا که نگارنده سطور آگاهی دارد، نخستین بار بسال ۱۳۳۱ خلاصه ای از برخی بخش های تاریخ خورنی با ترجمه آقای آبراهام هواساپیان و به احتمال آقای ابراهیم دهگان توسط کتابفروشی داودی اراک در ۴۰ صفحه به چاپ رسید. این ترجمه اگر چه بعنوان نخستین گام شایسته تقدیر است اما متأسفانه چه از نظر ترجمه و چه از نظر امانت داری و بویژه از نظر ترجمه منابع تاریخی که با دقت خاصی از نظر زبانشناسی، تاریخ شناسی و جز اینها باید انجام گردد دارای نواقص فراوان بود و از دیگر سو تنها خلاصه ای از چند بخش را شامل می گردید و نه تمام کتاب را.

پس از اینکه نگارنده سطور ترجمه تاریخ خورنی را بیابان برد در سال ۱۳۶۴ آگاهی یافت که همین اثر توسط پروفیسور گئورگی نعلبندیان، استاد دانشگاه دولتی ایروان ترجمه و چاپ شده است^۱ و پس از اندک زمانی این کتاب را نیز دریافت نمودم. در اولین نگاه از ادامه بازنگری به ترجمه خود صرف نظر کردم و با ملاحظه ترجمه نعلبندیان چنین اندیشیدم که ترجمه فارسی خورنی نیز در شمار ترجمه های دیگر زبان های خورنی قرار گرفته کار تمام شده قلمداد می گردید. لیکن پس از مطالعه دقیق آن و بویژه با دریافت نظرات نویسندگان فارسی زبان دال بر عدم کفایت ترجمه یاد شده از نظر علمی و زبان فارسی، ارائه ترجمه ای که نواقص کار پروفیسور نعلبندیان را جبران کند، اجتناب ناپذیر گردید، به همین دلیل نگارنده نیز با اعتقاد بر همین نظرات بازنگری ترجمه خود را ادامه و آن را بیابان رساند. بویژه در فاصله زمانی که کتاب جهت اخذ مجوز به وزارت ارشاد ارائه شده بود (از ۱۳۷۴ تا کنون) متن را مورد بازنگری نمودیم.

اشکالات ترجمه پروفیسور نعلبندیان آنقدر متنوع و متعدد است که بررسی آنها از حوصله این نامه بیرون است. می توان نقد و بررسی آن را طی مقاله ای مفصل در آینده به جامعه علم و تحقیق تقدیم نمود. اما می توان این اشکالات را در چند گروه دسته بندی کرد.

بنا به عقیده اکثر پژوهشگرانی که ترجمه نعلبندیان را مطالعه کرده اند، زبان ترجمه بسیار مهجور و معرب و ثقیل بوده با روند تحولی زبان فارسی در روزگار ما هماهنگی ندارد. دوم آنکه مترجم یک منبع تاریخی را در متن اصلی هنگام ترجمه گاهی تفسیر نیز نموده است بجای آنکه نظرات خود را در زیر نویس ارائه دهد. به نظر نگارنده این سطور منبع تاریخی حتی الامکان باید همانند اصل اثر و با رعایت دقیق امانت داری ترجمه گردد و تفسیر جملات و واژه ها و رویدادهایی را که گاهی مبهم هستند باید به جامعه پژوهش و تحقیق واگذار کرد و حداقل نظر خود را جدا از متن اصلی افزون نمود. سوم آنکه اسامی افراد دقیقاً "به شکل ارمنی ارائه شده اند که برای فارسی زبانان نامأنوس می باشند. به نظر نگارنده سطور باید هر دو صورت قید می شد. چهارم آنکه در بسیاری موارد واژه های نادرست فارسی در برابر واژه های ارمنی استفاده کرده اند. (از جمله انجیل را به جای کتاب مقدس، اعتزالیون را به جای بدعت گذار (صفحه ۳۱)).

پنجم: برخی نام ها اشتباه نوشته شده اند (ص ۳۷، بجای مرود ایشان مروگ نوشته اند). ششم، نام های جغرافیایی را به شکل ارمنی آنها ادا کرده اند بدون اینکه شکل فارسی را نیز در زیر نویس و یا در متن یادآور شوند (بجای شهر افسوس شکل ارمنی آن یبه سس را قید می کنند، خواننده فارسی زبان از کجا باید به مفهوم اصلی پی ببرد؟)

هفتم: برخی از اسامی را به شکل نادرست ترجمه کرده اند که اثبات آنها جای بحث و مذاقه و بررسی دارد. (ص ۴۳، بجای پاروخ parokh، فرخ آورده اند). هشتم: معرفی نامهای اقوام نادرست ترجمه شده اند، خورنی نام پارسی را بکار می برد اما مترجم آن را ایرانی ترجمه می کند. در هیچکدام از آثار تاریخی قدیم ارمنی واژه ایران بکار نرفته است بلکه پارس یا پارسکاستان (کشور پارس) بکار رفته است. (ص ۶۲). نهم: اطلاعات نادرست زمانی در ترجمه پروفیسور نعلبندیان وجود دارد. برای نمونه بجای ۳۱ سال ۳۰ سال آورده اند (ص ۸۷) و یا بجای یازده سال، ۱۵ سال قید کرده اند (ص ۸۸) دهم: برخی جملات و عبارات در ترجمه نعلبندیان حذف شده است (ص ۶۶، سه سطر در پایان شماره ۲۴ حذف شده است). یا به تاریخ نیاز نامه (pituits hyusman patmutiun) اشاره نکرده آن قسمت را حذف کرده اند (ص ۵۷، پیش از پاراگراف آخر ۹. یازدهم: گاهی واژه ها و عباراتی که در متن اصلی وجود ندارد، اضافه کرده اند (ص ۴۲، رودخانه ای خوش آب و پر صدا....) در ترجمه شعرها به سندیت متن لطمه زده اند، (ص ۷۵). دوازدهم: برخی از کلمات فارسی از جمله کلمات ربط را اشتباه ترجمه کرده اند که در جان کلام اثر می گذارد (ص ۴۹، به جای ونیز، همچنین، کلمه حتی آمده است، ص ۵۵ بجای فرزندان، کلمه پسران آمده است).

در پایان، باید افزود که پروفیسور نعلبندیان اکثر زیر نویس هایی که در پایان کتابشان آورده اند، به خودشان متعلق و منتسب دانسته اند در حالیکه اکثریت مطلق آنها تلاش و کوشش استاد فقید

پروفسور استپان مالخاسیان می باشد که بهترین ترجمه آشخارابار یا زبان ارمنی امروزی را از تاریخ خورنی ارائه داده اند و توضیحات بسیار محققانه به این ترجمه افزوده اند.

با توجه به مشکلات موجود در ترجمه های پیشین بود که نگارنده سطور با تشویق نویسندگان و دوستان پژوهشگر بر آن شد ترجمه خود را بازنگری و تکمیل و آماده چاپ نماید.

در ترجمه کنونی سعی شده است (۱) زبان فارسی ادبی امروزی در حد امکان مورد استفاده قرار گیرد و از کلمات و واژه های معرب و منسوخ اجتناب گردد. (۲) تلاش شده است اثر خورنی را همانگونه که هست در محدوده مسائل مطرح در فن ترجمه، ارائه گردد بدین معنی که امانت داری و حفظ اهمیت سندیت اثر مراعات گردد. (۳) با توجه به اینکه استاد استپان مالخاسیان مترجم آشخارابار (زبان امروزی ارمنی) تاریخ خورنی مقدمه ای بسیار محققانه در باره زندگی و آثار خورنی و اطلاعات جامع در باره موضوعات مربوط به آنها نگاشته بودند، نگارنده نیز آنها را ترجمه نموده با برخی اضافات و موارد تکمیلی در ابتدای ترجمه حاضر افزود و توضیحات مالخاسیان در مورد قسمت های مختلف کتاب را در بخش پایانی کتاب در پیوست شماره یک بعلاوه برخی اصلاحات و اضافات افزون نمود، این گونه توضیحات در متن بصورت اعدادی داخل آکولاد مانند {۱} ارائه شده اند.

توضیحات نگارنده سطور (ترجمان کتاب فعلی) در زیر نویس هر صفحه آمده و در انتهای آنها نام ترجمان بصورت (ا.ا.گرمانیکی) یا (ا.گ.) یاد شده است. (۴) کلیه نام ها اعم از نام افراد، جغرافیایی، اقوام و غیره به شکل فارسی در ترجمه آمده اند لیکن شکل ارمنی آنها نیز در زیر نویس با آوانگاری ارمنی قید شده است و در برخی موارد شکل های زبان های لاتین، یونانی، آشوری، انگلیسی و فرانسه نیز برای تشریح بیشتر موضوع اضافه شده اند. (۵) مرجع اصلی ترجمه متن گرابار یا زبان کلاسیک و باستانی ارمنی است لیکن حین ترجمه از ترجمه های آشخارابار^{۱۱}، ترجمه انگلیسی تامسون^{۱۲}، ترجمه نعلبندیان در بازنگری اخیر استفاده شده است. در کنار آنها از منابع متعدد بهره گرفته شده است که فهرست آنها در پیوست شماره ۵ آمده است. (۶) سعی شده است هیچ مطلبی از متن اصلی نه کم شود و نه چیزی به آن اضافه گردد و دقیقاً "نوشته خورنی ارائه گردد. (۷) از نظر اینکه کتاب حاضر می تواند مورد استفاده پژوهشگران تاریخ، زبانشناسی، اسطوره شناسی، جغرافیا، زمین شناسی، گاهشماری، موسیقی، هنر و بسیاری از رشته های دیگر قرار گیرد، تلاش شده است حین ترجمه کلیه ظرافت های مهم از این نظر مورد توجه قرار گیرد.

ترجمان برای اینکه خوانندگان گرامی به آگاهی های بیشتری در باره تاریخ ارمنستان تا زمان خورنی در دست داشته باشند، پیوست های زیر را به ترجمه کتاب افزوده است:

:

()

- Moses Khorenatsi, History of the Armenians, transl. and commentary on the literary sources by Robert W. Thomson, Harvard University press, 1980.

پیوست شماره یک: توضیحات آکادمیسین استپان مالخاسیان.
پیوست شماره دو: نقشه ارمنستان بر اساس "جهان‌نمای شیراکاتسی".
پیوست شماره سه: نقشه ارمنستان در زمان ماشتوتس و خورنی.
پیوست شماره چهار: فهرست سلسله‌های پادشاهی ارمنستان.
پیوست شماره پنج: رهبران کلیسای ارمنی از ابتدا تا زمان خورنی.
پیوست شماره شش: گاهنامه ارمن.
پیوست شماره هفت: سپاهنامه ارمن.
پیوست شماره هشت: راهنمای آوانگاری ارمنی.

همانگونه که پیشتر یادآور شدیم، در متن اصلی ترجمه، ترجمان توضیحات خود را در زیر نویس افزوده است. بنابراین زیر نویس‌ها کلاً "به مترجم تعلق دارند.

این موضوع نیز حائز اهمیت است که خورنی گاهی عبارات و جملات و موضوعاتی را عنوان می‌کند که تفسیر و درک دقیق آن‌ها دشوار به نظر می‌رسد. ترجمان سعی کرده است این گونه مطالب را عیناً منتقل کند و اگر تفسیری بنظر رسیده باشد آن را در زیر نویس آورده و هیچ دخل و تصرفی در متن اصلی صورت نداده است.

در پایان جا دارد از کلیه دوستان اهل قلم و اندیشه که مرا در انجام این مهم مورد تشویق قرار داده‌اند سپاسگزاری نمایم، ضمناً "ترجمان هیچ ادعایی در بی‌نقص بودن کار خود ندارد، بنابراین پیشنهادهای خوانندگان در مورد کتاب حاضر باعث شادی و تشویق هر چه بیشتر وی می‌شوند و با انجام این کار امیدوارم بتوانم بتدریج کلیه آثار و منابع تاریخی ارمنی را که بکار پژوهشگران تاریخ و فرهنگ ایران می‌آیند ترجمه و در اختیار جامعه علم و ادب ایران زمین قرار دهم.

ادیک باغداساریان

(ا. گرمانیک)

دی ماه ۱۳۸۰، تهران

edbagh@gmail.com

موسی خورنی^{۱۳}

موسی خورنی در میان تاریخنگاران باستانی ارمنی چهره منحصر بفرد ادبی است. او چهارده سده تمام با «تاریخ ارمنیان» خود که بعنوان موضوع درسی و مطالعاتی مورد استفاده قرار گرفته باعث کنجکاو و جلب توجه فزاینده مردم ارمنی و بررسی ها و پژوهش های ادبی گردیده است. این اثر بیش از ده سده تنها کتاب درسی مدرسه های ارمنی برای آشنایی با گذشته قوم ارمنی بوده است؛ نیز منبع و نمونه ای برای تاریخنگاران در دوره های بعد و برای آنان که بخش هایی را گزیده و از آن ها تاسی جسته از روش تاریخنگاری آن پیروی کرده اند. ایشان با عالیتین تحسین ها از او یاد کرده القابی چون «نگارنده جهانی»، «پدر تاریخ»، «پدر نگارندگان» (بعنوان لقبی خاص و ویژه او) به او نسبت داده اند، نیز او را هردودت ارمنی نامیده اند و چنانکه گو تشمید می گوید: «اگر چه ارمنیان کمی مغرورند اما محق به چنین انتسابی برای او هستند، این اثر با قدمت خود پس از کتاب مقدس در ادبیات تاریخی مردمان شرق یکی از پیشگامان در نوع خود بشمار می رود».

از سده پانزدهم به بعد، به لطف پژوهش های اروپائیان، نقطه نظرها نسبت به این کتاب تاریخی و نویسنده اش بتدریج تغییر یافت. منابع تاریخ خورنی و سندیت و اعتبار آن را در آغاز بگونه ای ضعیف اما بعدها با اطمینان و جسارت بیشتری مورد نقد و بررسی قرار دادند و شخصیت نگارنده را بهتر درک کردند، بدین معنی که آیا او واقعا "آنگونه که در باره خود می نویسد نگارنده سده پنجم است؟ و نیز شاگرد مسروپ و ساهاک^{۱۴}؟ آیا اثر او متعلق به سده پنجم میلادی است؟ یا مربوط به دوره های بعدی می باشد؟ این بررسی ها در سالهای نود سده نوزدهم به نقطه اوج خود رسید. زمانی که پژوهشگران می کوشیدند دیدگاه های افشاگرانه و منفی خود را نسبت به نگارنده و اثرش بر دیگران مقدم و برتر جلوه دهند؛ گویی برای نامناسب ترین نقد و بررسی جایزه تعیین شده بود و منتقدان کوشش می کردند این جایزه را از دست یکدیگر برابیند. زمان نگارش تاریخ را به سده نهم رساندند و آن را به موسی خورنی کاذب منتسب نمودند و حتی آن را با نام «تاریخ موسی خورنی کاذب» (pseudo-moses) تعمیم دادند. نقدهای مفصل و مختصر متعدد بصورت های کتاب و مقاله در مطبوعات، برخی در حمایت و برخی نیز در مخالفت با خورنی نوشته شدند. نام های ویژه ای پدید آمدند چون موسی گرایان و موسی ستیزان. همه پژوهندگانی که در باره ادبیات ارمنی بررسی کرده اند کم و بیش با خورنی و تاریخش نیز سرو کار داشته اند. در اینجا مهمترین آنان را یا آور می شویم،

Movses Khorenatsi

(.)

Mesrop-)
(sahak- partev)

(.)

(mashtots

()

از پژوهشگران اروپائی که در مورد خورنی و تاریخش مطلب نوشته اند باید: باومگاردنر^{۱۵}، گلنسر^{۱۶}، گوتشمید^{۱۷}، دولوریه^{۱۸}، لاکروز^{۱۹}، لانگوا^{۲۰}، کاریر^{۲۱}، کبیرت^{۲۲}، کنیر^{۲۳}، مکسر^{۲۴}، مار^{۲۵}، مارکوارت^{۲۶}، نو^{۲۷}، نیکار^{۲۸}، پترمان^{۲۹}، پیشار^{۳۰}، سن مارتین^{۳۱}، فتر^{۳۲}، فلوروال^{۳۳}، فرره^{۳۴} را نام برد. از نویسندگان ارمنی م. آبعیان^{۳۵}، ن. آدونتس^{۳۶}، آکینیان^{۳۷}، گاراگاشیان^{۳۸}، گاترچیان^{۴۰}، گورگیان (چوگوریان)^{۴۱}، داغباشیان^{۴۲}، زاربهانالیان^{۴۳}، امین^{۴۴}، ب. خالاتیانس^{۴۵}، گ. خالاتیانس^{۴۶}،

Baumgartner

H. Gelzer (1847-1906)

H. A. Gutschmid (1831-1887)

E. Dularurier (1807-1881)

M. La Croze (1661-1739)

V. Langlois(1829-1869)

A. Carriere(1838-1902)

Kibert

F. Conybeare(1857-1924)

F. Macler(1869-1938)

N. Marr

J. Markwart(1894-1930)

Neve(1816-1893)

Nicar

H. Petermann(1801-1876)

Pishar

A. Saint Martin(1791-1832)

Feter

Floreval

Frere`

Manuk Avbegian(1865-1944)

Nikoghayos Adonts (Ter- Avetikian)(1871-

1942)

Gevond- Alisan(Kerovbe-

Alisanian)(1820-1901

Nerses- Akinian(1883-1963)

Anton(matatia)

Garagashian(1818-1903)

Hovsep Gatortchian(1820-1882)

Geverkian(Tchughurian)

Harutyun Daqbasian(18866-1939)

Garegin Zarbhanalian(1827-

1901)

کاربنیان^{۴۷}، م. درموسسیان^{۴۸}، میابان(گ. در مگردچیان)^{۴۹}، نورایر^{۵۰}، چامچیان^{۵۱}، پاتکانیان^{۵۲}، بارونیان^{۵۳}، ب. سارگسیان^{۵۴}، تاشیان^{۵۵}، نگارنده سطور و دیگران را می توان نام برد. اخیراً به لطف کشفیات جدید، این حملات متوقف گشته، خورنی و تاریخ او بار دیگر موضع ارزشمند خود را در تاریخنگاری قدیمی ارمنی باز یافته است. اینکه چه انگیزه ای باعث چنین جلب توجه و گیرایی فوق العاده بوده است در این گفتار سعی خواهیم کرد آگاهی های مفصل تری با مراجعه به نوشته های تخصصی ارائه دهیم.

زندگی نامه موسی خورنی

آگاهی های کمی در مورد زندگی خورنی در دست داریم. بخش اعظم آنها را خود مؤلف بطور اتفاقی در تاریخ خود آورده است. گواهی مختصر ولی بسیار مهم غازار پارپتسی^{۵۶} (غازار پارپی) از معاصران و آشنایان او را نیز باید به آنها افزود. اطلاعاتی را که نگارندگان دوره های بعد به ما می دهند فاقد ارزش هستند زیرا غیر مدلل و حتی ناقص یکدیگرند. با ارتباط اطلاعات جسته و گریخته یاد شده با یکدیگر می توان تقریباً "نظری مختصر راجع به زندگی "پدر تاریخ" و آثارش بدست داد. نام خورناتسی^{۵۷} (خورنی نشان می دهد که وی باید در ناحیه ای بنام خورن یا خوریان^{۵۸} زاده شده باشد. روستا یا شهری بدین نام تا این اواخر شناخته نشده بود. او برخی اوقات تارونتسی^{۵۹} نیز نامیده شده است. در ولایت تارون^{۶۰} روستایی بنام خورنی^{۶۱} یا خورون^{۶۲} بوده است. ولی اگر موسی در

Mokertich Emin(Karapetian)(1815-1890)

Bagrat Xalatiants(1860-1935)

Grigor Khalatiants(1858-1912)

Artashes Karinian(1886-)

M. ter- Movsesian

Miabab (Galust Ter-Mekertichian)

Norayr(Biuzandatsi)(1844-1916)

Mikael Chamchian(1738-1823)

Kerovbe Patkanian(1833-1889)

Baronian

B. Sargsian

Tashian

Ghazar Parpetsi

Khorenatsi

Khoriyan Khoron

taronatsi

(taron)

kkorni

(.).
(.).

اینجا زاده شده باشد باید خورنی^{۶۳} یا خورونی^{۶۴} تخلص می یافت. (چنانکه زمانی برخی از اعضاء جامعه مخیتاریان^{۶۵} و نیز می نوشتند). این امر بیشتر محتمل است که او در روستای کوچکی بنام خوریا در ناحیه هاباند ایالت سیونیک^{۶۶} بدنیا آمده باشد و استپان اربلیان^{۶۷} در آخر سده سیزدهم در از آن یاد نموده است ("تاریخ"، تفریس، ص ۵۱۷). گونه خوریا یاد شده توسط اربلیان در سده پنجم به شیوه جامعتری بصورت خوریان تلفظ می شد. (ارولیان را با آرولیا^{۶۸}، آیزمیان را با آیزمیا^{۶۹} میچ یرکریان را با میچ یرکریا^{۷۰}، مامیکنیا را با مامیکنیا^{۷۱} و غیره مقایسه کنید). چند سند جنبی این باور و گمان را تقویت و تأکید می کنند. از جمله آشنایی کامل خورنی به سیونیک، مسیر جریان رود ارس، آبادی های سواحل رود ارس، ذکر پر تحسین از سیساک، هبرسیونیک، عدم تمایل او نسبت به مامیکنیا که در نیمه دوم سده پنجم دشمنان سیونیک بودند و جز اینها. (برای جزئیات پیوست چهارم کتاب "پیرامون معماری خورنی" نوشته مالخاسیان نگاه کنید).

سال تولد او نیز بروشنی معلوم نیست. پژوهشگران از سن مارتین تا امین و استپانه^{۷۲} بر پایه وقایعنامه سامول آنتسی^{۷۳} چنین فکر می کنند که او باید در سال ۳۷۰ میلادی زاده شده بسال ۴۹۰ در سن ۱۲۰ سالگی بدرود حیات گفته باشد. این ۱۲۰ سال سن او بسیار غیر محتمل و بویژه زاده شدن او در سال ۳۷۰ غیر قابل قبول است، این امر با رهنمود پدر تاریخ مغایرت دارد. او می نویسد که پس از شورای افسس^{۷۴}، بنابراین در اثنای سالهای ۴۳۲-۴۳۷، ساهاک و مسروپ او را برای کسب تحصیلات عالی با دیگر دوستانش به اسکندریه فرستادند. ولی شخصی که در سال ۳۷۰ متولد شده

khoron
khorni
khoroni
mekhitarian

(meton) "

siunik
stepan orbelian
arevelian

ayzhmia(n)
mij-yerkrian(n)
mamikonian(n)
khoren stepane
samvel anetsi
(ephesus)

باشد در آن زمان باید پیرمردی ۶۲-۶۶ ساله بوده باشد. در چنین سنی و با ریش سفید بدنبال تحصیلات عالی نمی روند.

با یک سو نهادن این افسانه که بنظر می رسد سر چشمه آن یک سخن^{۷۵} توما آرزرونی باشد^{۷۶}، ما سال تولد احتمالی او را در همان گواهی های خورنی می یابیم. برای انجام چنین سفر دور و سخت و اداره امور خود در دیار غربت باید تا حدی بالغ و مجرب، باحافظه و هوشی سرشار، دارای فکری نرم و پذیرا و عشق شدید به تحصیل می بود. چنین سنی را ما سن ۲۲-۲۳ سالگی می دانیم، لذا زمانی که خورنی عازم سفر می شد یعنی سال های ۴۳۲-۴۳۴، باید ۲۲-۲۳ ساله بوده و لذا باید در حدود سال ۴۱۰ یا یکی-دو سال پس و پیش تولد یافته باشد. این سال از یک گواهی او نیز بخوبی آشکار می گردد که در هنگام نوشتن تاریخش در سالهای دهه ۴۸۰ او "پیرمردی بیمار و مشغول ترجمه" بوده است.

بدین سان با فرض تاریخ تولد خورنی در حدود سال ۴۱۰ نتیجه می گیریم که تحصیلات ابتدائی را در سال های کودکی در همان سیونیک در مدرسه تأسیس شده توسط مسروپ قدیس کسب نموده است، چنانکه خود کوریون به این امر شهادت و گواهی دارد. در هنگام تحصیل علوم ابتدائی در اینجا که شامل قرائت سلیس و آوازخوانی بود، با ارائه استعداد شگرف خود، وی در سنین ۱۵-۱۶ سالگی یعنی در حدود سال ۴۲۷ به واغارشاپاد^{۷۷} به مدرسه مرکزی ارمنیان در آن دروان فرستاده می شود، جایی که خود مسروپ قدیس تدریس می کرد. وی در اینجا نیز ۵-۶ سال تحصیل می کند و غیر از زبان ارمنی، زبان های یونانی و آشوری را نیز فرا می گیرد (بدون آشنایی به این زبانها، او نمی توانست از طریق شام سفر نموده در اسکندریه زندگی کند). او زبان پهلوی (فارسی دوران ساسانی) را نیز اگر نه بگونه نوشتاری اما بطور عملی می دانست. این امر از تعبیرات مستقیم برخی لغات پهلوی معلوم می شود که در تاریخ او با آنها روبرو می شویم.

پس از شورای افسس (۴۳۱) زمانی که ساهاک و مسروپ کتاب مقدس را مطابق متن یونانی تصحیح می کردند (ویا برای دومین بار از یونانی ترجمه می کردند) به یونانی دانان زبردست و دانشمندان ماهر در فن نگارش احتیاج پیدا کردند، لذا تصمیم گرفتند چند تن از با استعدادترین شاگردانشان را به اسکندریه، مرکز علوم آن عصر بفرستند جایی که شرق و غرب با هم تماس یافته مرتبط می شدند. موسی به جمع این برگزیدگان تعلق داشت و نخستین آنان بود که در آن زمان ۲۲ سال سن داشت و مسافرت خود را با شگفتی و امیدهایی سرشار توصیف می کند و آموزگارانش را

(). " "

tovma ardse'runi

()."

vagharshapat

(vartgesavan)

()

()

به خورشید اما خودشان را به سیارات کسب کننده نور از آن تشبیه می کند. تاریخ این مسافرت را پس از سال ۴۳۲ و قبل از ۴۳۵ می دانیم.

اینکه او در اسکندریه چه چیزی می آموخت ما بطور مطمئن نمی دانیم، او معلمش را افلاطون جدید می نامید بدون اینکه اسمش را یاد کند، لذا احتمال دارد که او حکیم و دانشمند بوده باشد تا عالم الهی. با در نظر گرفتن انگیزه اصلی مراجعت باید اضافه کنیم که موضوعات اصلی تحصیلی او را زبان یونانی و فن نگارش یعنی نظریه زبان و سخن، دستور و فن بیان تشکیل می داد. دوم آنکه او تفسیر کتاب مقدس، تاریخ و اساطیر یونانی نیز تحصیل می کرد. کتابخانه مشهور اسکندریه این موقعیت را برای جوانان دانش دوست ارمنی فراهم می نمود تا آثار شعرا، فیلسوفان، تاریخنگاران و سایر دانشمندان یونانی را مطالعه کنند و خورنی بعدها غالباً از آنها در نگارش تاریخ خود استفاده نمود.

این امر معلوم نیست که دانشجویان ارمنی چه مدت در اسکندریه و در عزیمت بسر برده اند، در هر صورت این مدت کمتر از ۵-۶ سال نیست. آنان در سال ۴۳۹ زمانی که در روشننگر ارمنستان و معلمانشان دیگر در قید حیات نبودند به میهن بازگشتند. این واقعه دردناک برای ایشان قابل انتظار نبود. خورنی بگونه ای غم و اندوه خود را بیان می کند: زمانی آنان منتظر بازگشت ما بودند تا از علوم همه جانبه و آمادگی کامل من سود ببرند و ما نیز شتابان از بیژانس باز می گشتیم با این امید که در عروسی و جشن برقصیم... و آوازه‌های خوش بخوانیم، اکنون من بجای این شادمان بر روی آرامگاه مرثیه می خوانم و آه و ناله سر می دهم، حتی هنگام بسته شدن چشمانشان هم نتوانستم برسم تا آخرین صدا و نوا و دعای خیرشان را بشنوم» (سوگنامه).

ولی شاید دردناک تر از درگذشت این دو تن، پذیرایی و استقبال سرد و گویا خصمانه ای بود که آنان در میهن پر حسرت خود با آن روبرو شدند. ایشان با باری پر از ذخیره علوم و با آرزوی خدمت به میهن می آیند و بایی احترامی و تعقیب و آزار روبرو می شدند. به آنان فرصت و زمینه فعالیت داده نشد، دانش آنان تمسخر گردید. همه جا ایشان مورد تعقیب و آزار قرار گرفته به زندگی مملو از محرومیت ها و تهیدستی محکوم شدند. در این باب، خورنی و غازار پاربتسی به یک گونه و با تکمیل آگاهی یکدیگر گواهی می دهند. خورنی می نویسد: «اکنون که آنان با قدیسان خدا چنین رفتاری در پیش گرفتند...» (سخن برای نیشتر زدن به پادشاه تیرداد است) - در مورد زحمات و آزاری که از جانب شما به ما رسیده، ما که به تنگناها و فقر عادت داریم، دیگر چه می توانیم به خداوند بگوئیم. ... چه کسی زمان بازگشت ما برایمان خانه و اقامتگاه و آسایش تدارک دید؟ سایر مطالب را چشم پوشی می کنم، زیرا شما از زبان شیطانی و جهل و نادانی شان با غرور پوچ و زیانباری شدید آنان جلوگیری نکردید، بلکه با رفتار دانش ستیز خود لاشعوری آنان را تشویق می کردید حتی بیشتر از تنور بابل... دل کدام شخص متفکر بدرد نمی آید. از دست کسانی که مشوق آنها هستند بگذارید کسی نرنجد» (کتاب دوم - باب ۹۲). در مرثیه می گوید: «چه کسی پس از این باید ما را مورد احترام قرار دهد؟ چه کسی باید از پیشرفت شاگردانش شادمان گردد؟... چه کسی باید

برای نخستین بار از آشوری ترجمه نمود، حتی نوشته های یونانی از ترجمه های آشوری برگردانده می شدند. در اثنای عزل ساهاک قدیس، روحانیون آشوری پیاپی بر مقرر جاثلیق ارمنی تکیه می زدند. آشوریان با شمار و مقامات خود پر قدرت بودند و پیروان بسیاری در میان روحانیت ارمنی داشتند. این گروه محافظه کار نسبتاً "نادان تر بود.

جهت گیری و گرایش یونانی دیرتر پدید آمد، احتمالاً از همان زمان که مسروپ قدیس به بیزانس رفت تا اجازه گسترش کتابت ارمنی را در بخش یونانی ارمنستان بدست آورد. آن اجازه داده شد ولی در برابر یک امتیاز دهی دیگر، بدین معنی که کتاب مقدس دگر بار از یونانی ترجمه شود و یا اقلاً "مطابق متن یونانی تصحیح گردد و دانشجویان ارمنی از آن پس برای کسب تحصیلات به جای شام به بیزانس بروند، و چنانکه می بینیم جوانان با شور زیاد به بیزانس می رفتند و حتی بدون اجازه معلمین خود. خورنی و دوستانش نیز به این دسته از دانشجویان تعلق داشتند که برای کسب تحصیلات عالی و فراگیری فنون نگارش به اسکندریه فرستاده شدند. ویژگی کلی آنان جهان بینی گسترده تر و تحصیلات عالی تر بود.

این جوانان که تدریجاً به ارمنستان می آمدند به روحانیت محافظه کار و بی سواد ولی توانا برمی خوردند. این دو گونه دانش و تحصیلات متفاوت و با جهان بینی مختلف در برابر یکدیگر قرار می گرفتند و مبارزه اجتناب ناپذیر می گردید.

اینکه این مبارزه سیاسی بود و نه فردی یا شخصی، بوضوح از گواهی مهم غازار پارتیسی آشکار می گردد. او پس از تشریح تعقیب ها و آزارهایی که متحمل گردیده بود در آخر صحیفه خود می نویسد: "ولی ببذیریم که من تمام این زجرها را دقیقاً در اثر کارهایی متحمل شدم، ولی آن مردان حواری گونه چرا چنین درد و اندوه شدیدتری متحمل شدند و در سخت ترین غم ها مرگ را پذیرا گشتند." آنگاه شروع به ارائه مثال هایی می کند و نخست موسی فیلسوف خوش سعادت را یاد می نماید. پس از آن یک صفحه افتاده است و بر روی ورقه بعدی در ادامه راجع به یک شخص ناشناخته مطالبی نوشته می شود (نام او در بخش کنده شده کاغذ بوده است)... "او را شب و روز بر اموری سخت گماشتند، برای روشننگری سرزمین ارمنیان، استخوان هایش را از گور خارج نموده به رودخانه ریخته بودند. پدر فرشته گونه را نیز با همان نوع شکنجه ها و تعقیب ها کشتند و تاکنون نیز با کینه تیزی بی حد خود با مرده می جنگند. گرامی ترین امید پاک دامن، پدر خسرویک، هنوز به مرز ما نرسیده بود و هنگامی که می آمد، با خبر شده بر علیه دشمن مسلح گردیده و گفتند: "حالا هم ترجمانی دیگر، کجا می آید؟". و آن پدر بیامرز با شنیدن صدای کمان های مرگبار در پیشگاه اینزد دعا کرد و در خواستش پذیرفته شد و افتخار تدفین تکه های او نصیب دیگران گردید و نه ما". چقدر این سخن "حالا هم ترجمانی دیگر، کجا می آید" بیانگر و رسا است. هنوز به مرز میهن نرسیده، هنوز هیچگونه کاری نکرده، او دسته تعقیب گران را تنها به این دلیل بسیج می کنند که ترجمان است و در بیزانس تحصیلات عالی بدست آورده است. بنابراین مبارزه بر علیه یک طبقه معین، مستقل از شرایط فردی آنان در گرفته بود. و آنگاه که تحت تعقیب قرار گرفتگان، دارای تحصیلات و

گرایش یونانی بودند، در می یابیم که تعقیب کنندگان چه کسانی بودند. همین غازار پارتیسی مداوماً آنانرا آبیغاند^{۸۰} ارمنی می نامند که از واژه آشوری آبغا مشتق گردیده است (در آشوری awila به معنی روحانی) در صورتیکه روحانیون دیگر را عباپوش (روحانی قباپوش) می نامند. بار دیگر می بینیم که برای تمسخر موسی فیلسوف، کتاب های او را با پیشوند های پاتاغ ایکس^{۸۱} و دیگر بار با واژه های آشوری نام می بردند لذا آشوری و یا آشوری شناس بودند.

مبارزه در واقع آغاز گردید و پی آمدهای ویرانگرانه ای برای فرهنگ ارمنی بیار آورد. ما اکنون دو مورد واقعی را در پیرامون این مبارزه، در حول زبان و مذهب ارائه می دهیم که در هر دوی آنها نیز گروه آشوری محافظه کار اما گروه دوستدار یونان مترقی است.

گروه جدید طرفدار فرهنگ یونان در خصوص مساله زبان تمایلی اصلاحگرانه به منصفه ظهور رساند یعنی ورود بخشی از ویژگی های گوناگون در ارمنی که بسیاری از واژه های یونانی دارا بودند، آزادی های وفقی، حبس و غیره که ویژه زبان یونانی بودند.

بجز از دیگر نوشته ها، می توانیم بطور مسلم بگوئیم که رساله های فیلون^{۸۲} دستور زبان دیونیسیوس^{۸۳}، وقایعنامه اوزیوس^{۸۴}، نیازنامه، وقتی که سردمداران زبان "زرین"، آگاتانگوس^{۸۵}، پاوستوس^{۸۶} و شاید هم یزنیک^{۸۷} و یغیشه^{۸۸} هنوز در قید حیات بودند، توسط این مترجمان به ارمنی

- abeghiand

pataghik'es

()

Philo Jodaes Philo of Alexandra

()

()

Dionysios of Therace

" "

() ()

()

()

Eusebios Pamphilou Eusebius Caesariensis

()

()

agatangeghos

() " " " "

- pavstos buzand

(

yeznik koghbatsi

() " "

ترجمه شده اند. آیا این تاریخنگاران نامدار می توانستند به ترجمه های یاد شده و مترجمانشان که در ذخیره لغات و دستور زبان کلاسیک انقلابی بپا کرده بودند و با دیدگاهی مثبت بنگرند؟ اگر در دوران اخیر و یا همین روزگار ما، تغییر و تحولات وارد شده در ذخیره لغات، دستور و املاء زبان باعث آنقدر انتقاد و اعتراض می شوند، با یادآوری مبارزه اسپانوس نازاریان و گروهش در برابر طرفداران شیوه های سنتی، آنگاه که محافظه کاری، پیروی از پیشینیان در حکم قانون بود، چه می توان گفت؟ یک تذکره نویس که نوشته او را گ. زاربهانالیان نقل می کند، بدون ذکر نام مؤلف می گوید: "با صرف نظر از تمام چیزها، والدین، خویشاوندان، ارث و مال، به مراکز علم، خانه حکمت و علوم شتافتند. با تلاشی طولانی دانش اندوختند و سوفیست ها و فیلسوفان کاردان گشتند... پس از آن با شوقی فراوان برای گسترش حکمت به میهن خود بازگشتند... ولی نه تنها مورد استقبال قرار نگرفتند که توسط مخالفان مورد تمسخر نیز واقع شدند،" به آنان می گفتند، چه (یاوه) می گوئید، زبان پر زرق و برق هنری شما بکلی برایمان بی فایده است، حکمت شما دروغین و پوچ است و کارهای شما بی ثمر". و آنان غمگین شده در اعماق درد و اندوه زجر می کشیدند".

مساله دوم که حادث تر و دارای پی آمدهای اسفناک تر بود، همانا مبارزه مذهبی بود. خورنی با داشتن تمایلات فرهنگ یونانی حدود سی سال مورد بی احترامی و تعقیب و آزار قرار گرفت، متحمل فقر و محرومیت گردید و در اوایل سال های هفتاد وقتی که پیرمردی شصت ساله بود، بعنوان سکوبا تقدیس شد و بدینوسیله نه تنها حیثیت او اعاده گردیده حملات علیه او نیز متوقف گردید و شرایط مناسبی برای انجام کارهای محبوب ادبی او برایش بوجود آمد اینکه او در سن پیری مورد احترام و شخصیتی مشهور بود از بسیاری از مطالب تاریخ استنباط می شود. در همین زمان بود که شاهزاده ساهاک باگراتونی با شنیدن آوازه علمی او، گرچه شخصا" با او آشنا نبود اما به او روی آورد و درخواست نمود تاریخ ارمنیان بویژه تاریخ پادشاهان و خانواده های اشرافی ارمنی را به رشته تحریر در آورد. این اثر را که باید در باره اش سخن بگوئیم، وی در سالهای هشتاد سده پنجم حدود ۴۸۳-۴۸۵ بپایان برد. وقتی که به گفته خودش "پیرمرد بود بیمار و مشغول ترجمه". مرگ او احتمالا" در آغاز سالهای نود همان سده (به اعتقاد برخی ۴۹۳) اتفاق افتاد و در هر صورت چندی پیش از نوشتن صحیفه غازار پارپتسی.

در پژوهش های ادبی دیدگاهی بسیار شایع و نادرست وجود دارد، گویا استخوان های او را پس از مرگ از قبر در آورده به آب ریخته اند. این افسانه را نه تنها نویسندگان ناآشنا به ادبیات باستان، که حتی پژوهشگران و مترجمان خورنی چون امین و استپانه نیز تکرار می کنند. آنان این نظریه را بر پایه این سخن غازار پارپتسی بنا می نمایند که: "استخوان هایش را از قبر در آورده به رودخانه ریختند". لیکن ایشان فراموش می کنند که در دستنویس صحیفه پارپتسی پس از ذکر نام موسی

ورقی افتاده است که در آن افراد دیگر تحت تعقیب بر شمرده می شدند که این بیرون آوردن استخوان ها از قبر به آخرین آنها مربوط می شود. پس از تقدیس خورنی به مقام سکوبائی که نشانگر توافق روحانیت ارمنی بود او توام با آوازه علمی از احترامی بسیار برخوردار بود. تنها همین مورد که شاهزاده باگراتونی^{۸۹} برای تاریخ به او رجوع کرده، شان و احترام وی را باید به سطح بسیار بالاتری ارتقاء می داد. در چنین شرایطی حتی بیرون آوردن استخوانها و به رودخانه ریختن آنها پس از مرگ وی غیر قابل قبول و درک بنظر می رسد.

آثار

در تاریخنگاری باستانی ارمنی، خورنی تنها شخصی است که شغل عادی و روزمره اش نوشتن و تاریخنگاری بوده است. با دریافت پیشنهاد شاهزاده باگراتونی برای نوشتن تاریخ ارمنیان، آن را با شادمانی می پذیرد و می گوید که با سلیقه و دیدگاهش بویژه با عاداتش سازگاری دارد. در جایی می گوید: “پیرمردی بیمار و مشغول ترجمه هستم”. لیکن نوشته های او بطور کامل بدست ما نرسیده اند.

آثار یاد شده در زیر بنام او بوده و بدست ما رسیده اند:

- ۱- ستایش هرپسیمه^{۹۰}، نوشته شده در جوانی.
- ۲- تاریخ هرپسیمه.
- ۳- نطق وارتاوار^{۹۱}.
- ۴- صحیفه ساهاک آرزرونی^{۹۲}.

بجز “تاریخ ارمنیان”، انتساب بقیه نوشته ها به خورنی مورد شک و تردید است. اثر ترجمه ای او را باید “تیاژنامه” دانست. بررسی های ادبی به احتمال زیاد، ترجمه تاریخ ماجراهای اسکندر نوشته

(.)

hripsime

()

(.)

()

()

()

(.)

(.)

(.)

کالیستنس^{۹۳} کاذب و قسمتی از نطق های گریگور نازیانزی^{۹۴} (عالم الهیات) را نیز به او نسبت می دهند.

در متون دستنویس جدید، «آشخاراتسویتس» مشهور نیز به او انتساب داده می شد اما سرانجام روشن شد که اثر آنانیا شیراکاتسی^{۹۵} بوده در نیمه دوم سده هفتم نوشته شده است. نوشته های جزئی تری نیز با محتوای دستوری وجود دارند که در متون دستنویس به خورنی نسبت می دهند ولی اینها هنوز ثابت نشده و بچاپ نرسیده اند. بدین سان از کتاب هایی که بنام خورنی به ما رسیده اند بدون شک می توان ترجمه کتاب «نیازنامه» و نگارش تاریخ ارمنیان را متعلق به وی دانست.

کتاب نیازنامه نوشته ای سخنورانه است و شامل ده فصل می باشد: نیاز (که به همین علت نیز عنوان عمومی آن «نیاز نامه» است)، پند، تکذیب، برهان ساده، ستایش، نكوهش، قیاس، تمثیل، تبیین، اصول. در ابتدای هر فصل اصول کلی، ترتیب و نظم نگارش بیان می شود و آنگاه نحوه عملی و کاربردی آن ها سپس ۶-۷ انشاء برای هر یک و در آخر سه نمونه تمثیل بعنوان ضمیمه وجود دارد که مربوط به یک محرر دیگر همانام با او می باشد و سرانجام یک «پند نامه» برای شاگردش تئودوروس اضافه می کند. بدین سان چنانکه گ. زاربهانالیان معتقد است، تئودوروس شاگرد خورنی نیست، بلکه شاگرد موسی محرر، نگارنده این ضمیمه می باشد که از نظر کیفی در سطح بسیار پایین تری نسبت به خورنی قرار دارد.

«نیاز نامه» ترجمه ای است از یونانی و احتمالاً از مهمترین آثار خورنی بشمار می آید و شاید در زمان تحصیل در اسکندریه ترجمه شده باشد، زیرا تأثیر زبان متمایل به یونانی او در این کتاب بیشتر بچشم می خورد تا در تاریخ او که «پدر تاریخ» پس از مراجعت از اسکندریه حدود چهل سال بعد نوشته است آنگاه که زندگی در محیط ارمنی، مطالعه کتاب های ارمنی، تماس با ارمنیان، یونان گرائی افراطی سابق او را بسیار ملایم و مقید نمودند.

Pseudo- callisthenes

" " " " ().
() Gregory of Nazianus
" ().
() anania shirakatsi
")
» (.) «

تاریخ ارمنیان

حال بپردازیم به شاهکار او، تاریخ ارمنیان، که واقعا "نام او را جاودانی ساخته، خود بعنوان یادگاری جاودانی در ادبیات ارمنی باقی مانده است

این کتاب را وی بخواش ساهاک باگراتونی نوشته است که بر پایه پژوهش های ادبی و تاریخی یکی از هزارگان باگراتونی بود و واهان مامیکیان و دوستان هم رأیش در اوایل قیام^{۹۶} وی را بعنوان مرزبان ارمنستان می گمارند که در نبردی بسال ۴۸۲ کشته شد. نگارنده در نوشته اش با پاسخگویی به درخواست های مشوق و پشتیبان خود اغلب اوقات به او رجوع می کند و وی را مورد خطاب قرار می دهد، لذا می توان نتیجه گرفت که پدر تاریخ نوشته هایش را بخش - بخش برای او می فرستاده است بدون اینکه منتظر سرانجام و پایان کارش باشد.

تاریخ ارمنیان به سه بخش یا کتاب تقسیم شده است که عبارتند از:

(۱) نسب نامه بزرگان ارمن.

(۲) تاریخ میانه نیاکان ما

(۳) پایان تاریخ میهن ما.

کتاب یا بخش نخست شامل ۳۲ باب است که هفت باب نخست شامل مطالب پیشگفتاری هستند: پاسخ نامه ساهاک باگراتونی و قول انجام خواش او (الف)؛ برتری دادن به منابع یونانی (ب)؛ سلوک فرزانه ستیز پادشاهان و شاهدگان پیشین ما (ج)؛ گزارش های گوناگون مورخان خارجی در مورد آدم و سایر بزرگان قوم (د)؛ نسب نامه سه فرزند نوح تا ابراهیم، نینوس و آرام (ه)؛ داستان های مورخان خارجی همانند کتاب مقدس و متفاوت با آن و احادیث شفاهی اولیمیپودوروس^{۹۷} فیلسوف (و)؛ بلع که از جانب نویسندگان خارجی چنین نامیده شده همان نمرود^{۹۸} کتاب مقدس است (ز)؛ با

(dvin)

(nersehabad)

()

()

()

()

()

olympiodoros

()

()

باب های هشتم و نهم در مورد مارآباس^{۹۹} منبع اصلی اثر خود سخن به میان می آورد که با نامه واغارشاک به نزد آرشاک (یا اشک) بزرگ می رود و از او برای بررسی کتابخانه نینوا اجازه دریافت می دارد؛ او در اینجا کتابی بزبان یونانی می یابد که بر روی آن نوشته شده بود این کتاب بفرمان اسکندر (کبیر) از کلدانی به یونانی ترجمه شده است و شامل تاریخ باستانیان و پیشینیان می شود. مارآباس قسمت های مربوط به تاریخ ارمنیان را از این کتاب گلچین می کند و به زبان های یونانی و آشوری بر می گرداند و برای واغارشاک می آورد. او با شادمانی تمام تاریخ مارآباس را می پذیرد و فرمان می دهد آن را با دقت در دربار نگاهداری کنند اما بخشی را نیز دستور می دهد روی مجسمه مهر کنند، که نگارنده با استفاده از آن "معلوم نیست که قسمت مهر شده روی مجسمه یا از کتاب اصلی؟) با رویدادهای تاریخی آشنا شده قول می دهد کنجکاوی مشوق خود را ارضا کند و نسب نامه ناخارارهای^{۱۰۰} بومی ما را تا ساردانابال پادشاه کلدانیان ادامه دهد.

باب دهم آغازگر تاریخ اصلی ارمنیان است، نبرد هایک در برابر بعل (باب های ۱۰-۱۱)؛ پیشینیان هایک (باب ۱۲)، کارهای آرام (باب های ۱۳-۱۴). نبرد شامیرام با آرا و آبادانی های انجام شده (باب های ۱۵ تا ۱۸). نسب نامه بزرگان عبرانی، کلدانی و ارمنی تا داود، ساردانابال و اسکایوردی^{۱۰۱} (باب ۱۹) با آرا آریان (باب ۲۰)؛ بارویر^{۱۰۲} نخستین پادشاه ارمنیان و جانشینانش (باب های ۲۱ و ۲۲)؛ منشاء آرزرونی ها، گنونی ها و آنگفتون^{۱۰۳} و مرزبان آغزینیک^{۱۰۴} (۲۳)، تیگران یرواندیان (باب ۲۴-۳۰)؛ نشینان تیگران (باب ۳۱)؛ نبرد ایلیاس و زارمایر (باب ۳۲)؛ آخرین جانشین تیگران واهه^{۱۰۵} بوده است که قیام نمود و بدست اسکندر مقدونی کشته شد (۳۲۳ پ.م.) و پس از آن تا پادشاهی واغارشاک (۱۳۲ پ.م.) مؤلف هیچ مطلبی راجع به ارمنستان به میان نمی آورد تا زمانی که آرشاک کبیر^{۱۰۶} پادشاه پارتیان به سهولت وارد ارمنستان می شود و برادرش واغارشاک^{۱۰۷} را به پادشاهی می رساند. پس از کتاب اول، دو باب «از افسانه های پارسی» بطور مجزا وجود دارد که در

(marabas katina)

(.). "

skayordi
baruyr
angeghtun
(.).
agh-dzenik
vahe
arshak
vaghharshak

اولی در مورد آژدهاک بیوراسب و فریدون اما دومی شامل تشریح این افسانه و تاریخ تصحیح شده می باشد. مؤلف یادآور می گردد که شدیداً از اینگونه افسانه های بی معنی و ناشایست متنفر و گریزان است ولی اجباراً بنا به درخواست مشوق و پشتیبان خود آنها را می نویسد و شایسته گنجیدن در کتاب تاریخش ندانسته است لذا بطور مجزا و جداگانه نگاشته است.

کتاب دوم شامل ۹۲ باب است و از قیام پارتیان در برابر سلوکیان (باب های ۲ و ۱) و از پادشاهی واغارشاک بر ارمنیان (۱۳۲ پ.م.) (باب ۳)، آغاز می شود و با مرگ تیرداد (۳۱۸ م.) پایان می پذیرد، بنابراین شامل ۴۵۰ سال تاریخ ارمنیان است. مؤلف با تعریف دوره های مهم در این بخش منابعی را که بکار برده است ذکر می کند.

کتاب سوم شامل ۶۸ باب است، «رویدادهای اتفاق افتاده در عصر مؤلف و یا کمی پیش از آن»، از خسرو صغیر (۳۱۹ م.) جانشین تیرداد تا فروپاشی پادشاهی آراشاگونی (اشکانیان ارمنی - ۴۲۸ م.) یعنی ۱۱۰ سال تاریخ (باب های ۱-۶۴) سپس بازگشت جاثلیق ساهاک باشمول^{۱۰۸} از ایران (باب ۶۵)، کردارهای ناپسند شمول (باب ۶۶)، مرگ ساهاک قدیس و مسروپ (باب ۶۷) و «در سوگ فروپاشی پادشاهی آراشاگونی در باب سکوبائی دودمان گریگور قدیس» (باب ۶۸) بعنوان پسگفتار.

مسئله کتاب چهارم

توما آرزرونی مؤلف سده دهم از کتاب چهارم تاریخ خورنی یاد می کند. پیش از آن با ذکر جاثلیق ساهاک و بیان اینکه او ۱۲۰ سال زندگی کرده بود، مرگ سپهسالار ساهاک باگراتونی را یادآور می گردد و چند سطر پس از آن چنین ادامه می دهد: «این ساهاک همان ساهاک است که فرمان وی موسی محرر و استاد بزرگ و نامدار جهانی، کتاب تاریخ ارمنیان را با ابتکار شگفت آور از زمان حضرت آدم تا قیصر زنون نوشت. زندگانی او^{۱۰۹} در آن زمان به ۱۲۰ سال و به پیری مفرط رسید. چنانکه در کتاب چهارم تاریخ موسی خورنی نوشته شده و به ما رسیده است و به دو باب اضافه شده است. همین امر را کوریون سعادت مند دوست تحصیلی موسی و شاگرد مسروپ قدیس در اثر تحلیلی خود گواهی کرده است» (سن پتربورگ ۱۸۸۷، ص ۵۶-۷۵).

این قطعه یا کتاب آشفته طرفدارانی پیدا کرده است بویژه غوند آلیشان و امین. اولی در سال ۱۸۵۱ در «بازماوپ»^{۱۱۰} و پنجاه سال پس از آن در «هایاپاتوم»^{۱۱۱} (۱۹۰۱، ونیز)، از وجود کتاب چهارم پشتیبانی می کند و چنین می اندیشد که قطعه مربوط به مرگ و بخاک سپاری مسروپ قدیس

shomvel

bazmavep

()
(ghevond alishan)

hayapatum

در این کتاب جا داشته است (که در آن عاریت گیری وسیع واژه ها از ترجمه ارمنی تذکره سلیستروس^{۱۱۲} بچشم می خورد، ۳-۶۷). همچنین چند واژه و گواهی که استپان روشکیان^{۱۱۳} از خورنی اقتباس کرده و در فرهنگ لغات ارمنی- لاتین خود آورده است، اگر چه خود آلیشان اقرار می کند که اینها ممکن است از کتاب چهارم مفروض خورنی گرفته نشده و از سایر نوشته های تاریخی او اخذ شده باشند. م. امین در هر دو چاپ ترجمه روسی خود (۱۸۵۸ و ۱۸۹۳) می نویسد که دو باب «افسانه های پارسی» و باب ۶۲ کتاب سوم تشریح مسافرت خورنی باید قسمتی از کتاب چهارم را تشکیل می دادند. او می نویسد، احتمالاً "جدول وقایعنامه و نیز ادامه تاریخ ارمنیان از انقراض اشکانیان تا زمان قیصر زنون (۴۷۴-۴۹۱) یعنی تا سال ۴۹۱ باید در کتاب چهارم گنجانده شده باشند که خورنی در تاریخ خود به آن اشاره می کند.

قطعات یاد شده توسط این پژوهشگران (مرگ مسروپ قدیس، افسانه های پارسی، مسافرت) در جای خود گنجانده شده اند؛ نمی توان چنین گمان کرد که آنها نخست در کتاب چهارم جا داشته بعداً "یک شخص نامعلوم با حذف کتاب چهارم نخست این قطعات را خارج نموده آنگاه آنها را در جای کنونی گذارده سپس کتاب چهارم را نابود کرده است. ما در تاریخ اشاره ای به جدول وقایعنامه نیز نمی بینیم؛ سایر گمان ها نیز بصورت فرضیات صرف باقی می ماندند و همچنان نیز باقی خواهند ماند.

وجود کتاب چهارم را باید آشکارا رد کرد زیرا هیچ مولف دیگری از آن یاد و یا از آن گلچین نکرده است بلکه تمام آنان پس از استفاده از سه کتاب اول به مولفین دیگر رجوع می کنند و از آنان قسمت هایی برمی گزینند، زیرا از آنجا که هیچ دستنویس و حتی هیچ فهرست کتبی شامل اثری از وجود این کتاب نیست، اما کتاب سوم با عنوان "پایان تاریخ میهن ما" و سوگنامه پسگفتاری اثبات می کند که با کتاب سوم نیز تاریخ ارمنیان پایان می پذیرد. بدین سان ذکر ت. آرزرونی^{۱۱۴} از کتاب چهارم را باید نتیجه سوء تفاهم و یا تحریف دانست.

منابع تاریخ

خورنی با اقدام به انجام کاری جدید و بی سابقه در ارمنستان یعنی نگارش تاریخ منظم ارمنیان از زمان های باستان تا عصر خود، طبیعتاً منابعی نیز احتیاج داشت. او بارها گله می کند که این یا آن کتاب یا وقایعنامه مهم را در دسترس نداشته تا از آن ها برای نگارش درست رویدادها و دوره های تاریخی استفاده کند، و این شکایات از سوی یک نگارنده که به بزرگی و مسئولیت کار خود وقوف دارد قابل درک است، آن هم پژوهشگری که از نیازهای مبرم محروم بود و دور از مراکز روشنگری

در کشوری زندگی کرد که کتاب در آنجا یک عنصر نادر و کمیاب بود. لذا وی در این بیابان ادبی، هر گونه نوشته ای را همچون مَن^{۱۱۵} می پذیرد تا شاید اقلاً^{۱۱۶} یک جمله و یک اشاره به او کمک کند. او منابع متعددی بکار برده است که بخشی از آنها را اسما^{۱۱۷} ذکر می کند و از دیگران یاد نمی کند، اما تمام این ها نیز غیر از منابع مارآباس و آوازهای مردمی، برای تاریخ ارمنیان در درجه دوم اهمیت قرار دارند.

منابع مذکور توسط او چنین هستند: کتاب مقدس، تاریخ مارآباس کاتینا، نیازنامه، افسانه ها یا آوازهای مردمی ارمنی، ژولیا آپریکانوس (از سده سوم)، تاریخ کلیسائی اوزیبوس قیصری (سده سوم) یوسف فلاوی^{۱۱۶} (سده اول)، لابوبنا (غروبنا) ادسی^{۱۱۷} (حدود سده سوم)، خور و هبود^{۱۱۸} (سده چهارم)، اسقف پرمیلیانوس^{۱۱۹} (سده سوم) آگاتانگوس (نیمه دوم سده پنجم) هیپولوتوس^{۱۲۰} (سده سوم)، ماتون^{۱۲۱} (سده سوم پ.م.) الیمیوس مخ^{۱۲۲} آریستون بغی (سده اول)، بارداسان^{۱۲۳} (سده سوم)، بارسوما^{۱۲۴} (سده چهارم)، آرتیئوس (سده چهارم)، پیلیکرات، اوگاروس، سکامادروسو

| | | |
|-----------|-------|--------------------------------|
| (. .) | _____ | manna |
| () « : » | | () flavius josephos |
| « » | | |
| « » () | | |
| (. .) | | « » |
| (. .) | | (gherubna) labubna |
| (. .) | | khorohbud |
| (. .) | | permelianos |
| (. .) | | Hippolytos |
| (. .) | | |
| (. .) | | (sebennytos) Manethon Manethos |
| (. .) | | |
| (. .) | | voghyump |
| (. .) | | |
| (. .) | | |
| (. .) | | |

پلگونوس، چهار مولف و ناطق یونانی همچون هومر^{۱۲۵}، هرودوت^{۱۲۶}، افلاطون^{۱۲۷} که از آنها قطعاتی را نقل می کند و یا اطلاعاتی بدست می آورد. بروسوس کلدانی^{۱۲۸}، اسکندر بازماوپ، آبیولنوس، کیپالیون را نیز ذکر می کند که با آنها از طریق وقایعنامه اوزیوس و بصورت غیر مستقیم آشنا می باشد.

منابعی که او ذکر نکرده ولی مورد استفاده قرار داده است عبارتند از: کوریون^{۱۲۹}، تذکره شهدای رسول تادئوس قدیس، پاستوس، از نویسندگان ارمنی و ترجمه آثار این نویسندگان خارجی به ارمنی، کلمس اسکندرانی^{۱۳۰}، دیودوروس سیسیلی^{۱۳۱}، فیلون عبری، گریگور نیوسی^{۱۳۲}، گریگور نازیانزی عالم الهیات، وقایعنامه اوزیوس، تاریخ اسکندر، کالیستنس دروغین، "تاریخ کلیسائی" سقراط^{۱۳۳} و تذکره سلبستروس^{۱۳۴} و زندگینامه ازوپ^{۱۳۵}.

| | homeros | Homerus |
|-----|---------|-----------------------|
| « » | « » | |
| () | | Herodotes |
| () | | |
| () | | plato |
| () | | berossos beresus |
| () | | k'oryun |
| () | | " |
| () | | Clement of Alexandria |
| () | | Diodoros of Sicily |
| () | | Gregory of Nyus |
| () | | " |
| () | | Socrat |
| () | | " " |
| () | | selbestros silvester |
| () | | Aesop |

اینکه خورنی چرا برخی از منابع را ذکر می کند و برخی دیگر را خیر، پاسخ درست و قاطع به آن امری است دشوار. سخنی در این مورد نمی توان گفت که او سعی دارد منابع مورد استفاده خود را در خفا نگهدارد. تذکره کوریون، وقایعنامه اوزیبوس، فیلون، دیودوروس برای تاریخ او احترام و حیثیت به ارمغان می آورد و ذکر نکردن آنها باعث ضرر و زیان می شود. چنین بنظر می رسد که خورنی منابعی را ذکر نمی کند که بسیار معروف نبودند و این خود قابل درک است همچنانکه ما اکنون از لغتنامه های دایره المعارفی و جداول وقایعنگاری بعنوان منابع خود یاد نمی کنیم. دگر بار منابعی را ذکر نمی کند که به دوران خاص تاریخی تعلق ندارند بلکه از آنها در خصوص یک واقعه، اطلاعات و یا شیوه و گفتار منتخبی را گرفته است. نیز منابعی را یادآور نمی گردد که خود ترجمه نموده است بنابراین آنها را تقریباً آثار خود می داند. ولی تاریخ پاستوس که خورنی از آن استفاده کرده، مورد خاصی است، لیکن این مأخذ را بعلت کاستی های بزرگ آن پنهان می دارد.

تاریخ مارآباس و افسانه های مردمی ارمنی مهمترین منابع از میان بیش از چهل مأخذ یاد شده بوده اند که توجه پژوهشگران را بخود جلب نمودند. منابع دیگر اکثراً - شناخته شده و مورد بررسی قرار گرفته اند - تعدادی هم بکلی ناشناخته هستند لذا در باره آنها هیچگونه مطلبی نمی توان گفت.

منبع مارآباس

خورنی خود در باره منشاء این منبع سخن می گوید (باب های ۱، ۸، ۹) اگر آنچه که خورنی در مورد منشاء این تاریخ بیان داشته مسلم باشد، یعنی اینکه منبع مارآباس بفرمان اسکندر کبیر استخراج و از یک داستان ترجمه شده از کلدانی به زبان یونانی اقتباس شده باشد، بنابراین باید کهن ترین و ارزشمندترین یادگار تاریخی جهان بشمار رود. (با در نظر نگرفتن کتیبه های میخی و هیروگلیف)؛ که البته در همان اوایل، به این منبع چنین می نگریستند. ولی نقد و بررسی های ادبی اروپائیان تدریجاً کذب این منبع را آشکار ساخت؛ آنگاه پژوهشگران ارمنی نیز از آنان تاسی جستند. پژوهش و بررسی نشان داد که شهر نینوا در زمان اسکندر وجود نداشت و تل ویرانه ای بیش نبود و حتی اگر شهر نیز وجود می داشت کتبی در آن نمی توانست یافت شود بلکه وجود لوحه های میخی محتمل تر است که هزاران عدد از آنها در زمان کاوش های ویرانه های شهر نینوا در سده پیش پیدا شده اند؛ مسأله مهم این است که در کتاب تاریخ نینوا یا لوحه های میخی نمی توانست تاریخی بگنجد که در آن خدایان بابل و نینوا (بعل و شامیرام) در نقشی مغلوب یا شرم آور اما ارمنیان (هایک، آرا) بعنوان دلاوران و شخصیت های پارسا و پاکدامن ظاهر گردند. در لوحه های میخی پیدا شده در کاوش ها تنها پیروزی پرشکوه بابلیان و آشوریان - ویران کردن شهرها، چپاول کشورها، کشتن یا به اسارت

گرفتن پادشاهان دیگر مورد ستایش قرار می گیرد و نه شکست هایشان، و روح اصلی لوحه های میخی نیز همین است.

پس از آشکار شدن دروغ منبع مارآباس، این مسأله مطرح گردید که این کذب و تحریف توسط چه کسی صورت گرفته و این تاریخ بر چه پایه های واقعی استوار است. بسیاری اظهار نظر کردند که بطور کلی شخصی بنام مارآباس وجود خارجی نداشته و خود خورنی او را ساخته و پرداخته است، بنابراین مارآباس و خورنی یک شخص می باشند. لیکن سرانجام این نظریه افراطی رد شد اکنون پذیرفته اند که شخصی بنام مارآباس وجود داشته است (ارمنی یا آشوری؟ هنوز معلوم نیست) که روایات مربوط به دوران کهن ارمنیان را نگاشته و برای موثق جلوه دادن آنها، منشاء اینها را به کتابخانه نینوا نسبت داده است؛ و خورنی داستان او را باور کرده است. لیکن م. گاراگاشیان اساس این روایات را تاریخ های مربوط به آشوریان و پارسیان که توسط مورخان یونانی نوشته شده بود، می داند که اکثراً^{۱۳۷} از وقایعنامه اوزبیوس اقتباس شده و با شرایط ارمنیان تطابق یافته اند(؟).

لیکن بنظر ما منبع مارآباس پایه دیگری دارد که با از دست دادن صورت قبلی بعنوان یادگار و خاطرات مردم ارمنی از تاریخ دوره های پیش از ارمنیان یعنی اورارتوئیان صورتی جدید بخود گرفته است. آنگاه که یاد و خاطره دوران چیرگی تازیان هزار سال بصورت داوید ساسونی در میان مردم حفظ شده است چرا همین مردم نتوانند خاطرات هزار ساله ای نیز در مورد تاریخ کهن کشور خود نگاهداری کنند، اگر در نظر گیریم که از شخصیت های این منبع، بلع خدای بابل، شامیرام الهه آشور، هایک خدای باستانی ارمنی که صورت فلکی اریون بنام او موسوم است و اما آرا یک روح جاودانی (مطابق ایشتار= شامیرام با آدونیس^{۱۳۶} عاشق) ار^{۱۳۷} ارمنی یاد شده توسط افلاطون بوده است پس به سادگی قانع می شویم که در پشت پرده و در بطن این نام ها از یک بابل و آشور (بلع، شامیرام) و از دیگر سو ارمنستان (هایک، آرا) پنهان شده اند و لشکر کشی های بلع و شامیرام به ارمنستان خاطرات تلخی برای چندین سده نبردهای بابل و آشور در برابر پادشاهان اورارتو محسوب می شوند. این یادگارها حتی ترتیب رویدادهای تاریخی یاد شده را نیز در خود نگهداشته اند.

چنانکه از سنگ نبشته های میخی برمی آید لشکر کشی های بی وقفه و مستمر بابل دلیلی بر عدم کامیابی هجوم هایی هستند که در اندیشه های خلق ارمن بصورت کشته شدن بلع بدست هایک کمانگیر بیان گردیده است. اما لشکر کشی های آشور که با شکست اورارتو پایان یافتند بعلت کشته شدن آرا توسط سپاهیان شامیرام بیان می گردند. جالب توجه است که این خاطرات برخی ویژگی های الهه شامیرام، جنگ افروزی و شهوت رانی او را حفظ کرده است.

Adonis

)
(.) (:

er

بدین سان در منبع مارآباس خاطرات دیرینه نبردها حفظ شده اند در صورتیکه خورنی این جنگ ها را مطابق با نوشته مارآباس تشریح می کند و حتی اهمیت اصلی آن ها را درک نمی کند و بنای وان و سنگ نبشته های میخی پادشاهان اورارتو را به شامیرام نسبت می دهد. لیکن باید توجه نمود که کتاب نخست تاریخ خورنی تماما از منبع مارآباس اخذ نشده است بلکه تنها بخشی از آن با سایر بخش ها از منابع دیگر گرفته شده اند. از سی بیل بروسوس، «از اشخاص دانا و آگاه بر این مسائل» (نخست، ۱۹) که در مورد موثق بودن آنها آنقدر هم مطمئن نیست و بویژه داستان تیگران یرواندیان را از نوشته ای ناشناخته موسوم به «نیازنامه» اخذ نموده است که اتفاقاً ۴-۳ سطر از آن در نزد نگارندگان کهن نگاهداشته شده است (از جمله به داویت آنهاغت^{۱۳۸} نسبت داده می شود).

افسانه های مردمی ارمنی

خورنی غالباً موضوعات تاریخی را از آوازاها و روایات مردمی برمی گیرند و به آنها نام های گوناگون می دهد: آوازهای نقالان، آوازهای عاشقی، حکایات، سرودها، روایات، نمایش ها، احادیث، افسانه ها. او از این فولکلور مردمی بسیاری از مواقع قطعاتی ذکر می کند اما گاهی نیز چکیده آنها را ارائه می دهد. بدین سان او پس از نقل کلمه به کلمه بخش مربوط به واهانگن^{۱۳۹} چنین ادامه می دهد: «پس از آن در آواز می گفتند که با چند اژدها می جنگد و بر آنان پیروز می شود و مطالب بسیار شبیه به دلاوری های هرکول در مورد او می خوانند. ولی همچنین می گویند که او تبدیل به خدا شده در گرجستان مجسمه ای به قامت او برپا کرده با نثار قربانیان احترام می گذردند» (I، ۳۱). بدین سان افسانه مربوط به منشاء آرزرونی ها را مختصراً ذکر می کند: «من خرافات بیهوده گوئی های افسانه ای را نادیده می گیرم که در هاداماگرد تعریف می کنند و گویا باران و آفتاب با خوابیدن کودک مخالفت می کردند و پرنده ای برای کودک بیحال سایبان گردیده بود» (II، ۷). به همین ترتیب در باب نخست از افسانه های پارسی بطور خلاصه افسانه های مربوط به آژدهاک بیوراسب را بیان می کند. پس از داستان های هایک، آرام، آرا و تیگران یرواندیان که منشاء مردمی دارند ولی توسط منابع کتبی بدست خورنی رسیده اند، خود بلافاصله برای سخن راندن درباره واهانگن، وارنگس کودک، تُرک یا تورک آنگغ، آژدها نسب ها، آژدهاک بیوراسب، یرواند، سنتروک، بویژه آرتاشس دوم و آرتاوازد از فولکلور مردمی استفاده کرده است. هنوز داستان آرام را ننوشته بود که به مشوقش اظهار می دارد که در مورد آرام شجاعت ها و پیروزی های بسیاری

davit anahgt

vahagn

varathraghna

(taron) (ashtishat)

vahran

varahran varhran

(.)(.)

;

تعریف می‌کنند: «و اما اگر بخواهی داستان مفصل و دلاوری های او را که چگونه و کی انجام شدند، بیرون از این کتاب می‌آورم، یا کنار می‌گذارم و اگر نه در همین جا می‌گنجانم» (I، ۱۲). این امر بسیار غیر عادی بنظر می‌رسد که خورنی با بیرون گذاشتن چنان داستانی از تاریخ خود موافقت می‌کند که مربوط به چنان دوره کهن و چنان رهبر بود لیکن این معما بزودی حل می‌شود؛ خورنی در آخر داستان آرام می‌گوید که این حکایت در کتابخانه های اصلی پادشاهی موجود نبوده بلکه «بدست افرادی صغیر و بی نام از (آوازهای) عاشقی در دیوان دربار جمع آوری شده اند» (I، ۱۴، مارآباس مسورنی یاد شده توسط سبئوس نیز هیچیک از داستان های آرام را ندارد، بلکه فقط نام آن را ذکر می‌کند). در مورد پادشاهی آرتاشس دوم اظهار می‌دارد: «کارهای آرتاشس آخر از راویانی که در گوختن تعریف می‌کنند، چیز زیادی برایت روشن می‌شود، همچون بنای شهر، خویشاوند سببی با آلان ها، تولد نسل های او و گویا دلدادگی ساتنیک با اژدهازادگان افسانه ای یعنی نسل آژدهاک که تمامی دامنه های ماسیس را در تصرف خویش دارند؛ جنگ با آنان، فروپاشی حکومت ایشان، کشته شدن آنان و به آتش کشیده شدن ساختمان هایشان و حسادت فرزندان آرتاشس و تحریک آنان بر علیه یکدیگر توسط زنان» (II، ۴۹). از این سخنان چنین برمی آید که راویان گوختن آگاهی های سرشار تاریخی در مورد کارهای آرتاشس در اختیار داشتند و خورنی نیز از آن سود برده است. همین امر را در رابطه با آرتاوازد می‌یابیم، که خطوط زندگی و کردارهای او از همان هنگام تولد آنگاه که «اژدهازادگان کودک را برابیند و به جایش دیوی بنهادند»، تا مرگ او که بر روی ماسیس آزاد بدست دلبران زندانی شده کشته می‌شود، تا روزی خارج شده بر جهان چیره گردد، تمام اینها موضوعات فولکلور مردمی هستند. لذا نادرست نخواهد بود گمان کنیم، که سرتاسر زندگی و کارهای این دو پادشاه توسط عاشق های ارمنی تعریف و خوانده می‌شد اما روشن نیست که بصورت یک داستان جامع و یکپارچه و یا آوازهای مجزا و کوچک. مورد اول احتمال بیشتری دارد (با داستان داوید و مهر مقایسه شود).

خورنی سبک ویژه خود در استفاده از فولکلور مردمی دارد. او داستان مردمی افسانه را استعاره می‌داند یعنی چنان حکایتی که در تحت پوشش خارجی حاوی محتوای داخلی، واقعی و مهم است همچون قصص و حکایات و فابل. بدین سان افسانه های پارسی را کوچک شمرده می‌گوید: «آیا اینها افسانه های روان و روشن یونانیان هستند که استعارا" واقعیات درست را در دل خود داشته باشند؟». به همین ترتیب با ذکر محتوای داستان مربوط به آرتاشس دوم می‌گوید: «تمام این ها، چنانکه گفتیم از آوازهای راویان برایت روشن می‌شود ولی ما هم مختصرا" ذکر می‌کنیم و استعارات را می‌پیرائیم» (II، ۴۹) سرانجام طبیعی چنین نگرشی این بود که خورنی با یادآوری کوتاه آوازها یا افسانه ها، آن هارا تفسیر می‌کند یعنی استعاره را توضیح می‌دهد یا چنانکه خود می‌گوید: «می‌پیراید». و آنچه که ما در اثر خورنی بعنوان تاریخ آرتاشس، آرتاوازد و دیگران می‌خوانیم که از داستان های مردمی سر چشمه می‌گیرند، در واقع همان تفسیرهای خود خورنی، «داستان صحیح» او ماخوذ «از استعاره» داستان مردمی هستند.

بدین سان قابل درک است که داستان صحیح خورنی ممکن است درست و یا نادرست باشد، با توجه به اینکه اگر این داستان واقعا "استعاره بوده است او ماهیت آن را تا چه اندازه دریافته و چقدر موفق به تفسیر آن شده است. در قطعاتی که خورنی از منابع مردمی استفاده کرده است باید با دقت تشخیص دهیم کدام مردمی است و کدام از طرف وی بعنوان تفسیر یا تکمیل منبع مردمی افزوده شده است. بدون آن راه برای پیدایش سوء تفاهم باز می شود.

از منابع گوناگون خارجی یاد شده هیچیک ویژه ارمنیان یا ارمنستان و شامل تاریخ جامع این ملت نیست. تمام آنها در مکان های گوناگون دوره های مختلف و با روحیه ای متفاوت نوشته شده شامل آگاهی های اتفاقی پراکنده ای آنهاست درست یا نادرست در باره ارمنیان هستند. خورنی نیز در آغاز تاریخ خود می نویسد: «آیا در دسترس من کتابی موجود است... یا میهن تو ادبیاتی دارد؟ تا بیاری آنها شاید مانند تاریخنگاران عبری، از آغاز تا زمان تو (نسب نامه ای) را بدون کاستی و نادرستی بنگارم، یا از تو و دیگران آغاز نموده تا مبداء و سر آغاز ادامه دهم؟ لیکن با وجود دشواری ها من آغاز می کنم» (I، ۳). خورنی نه اینکه منابع تاریخی بلکه تکه های نامنظمی در اختیار داشت که باید آنها را کنار هم نهاده تنظیم و تکمیل می کرد. و در هنگام انجام این کار پر مسئولیت جداول موثق وقایعنگاری و فهرست ترتیبی پادشاهان را در دسترس نداشت، این فهرست ها را نیز خود باید بر اساس تکه های مذکور و با حدس و گمان تنظیم می کرد.

خورنی بعلت فقدان منابع موثق بر خلاف میل خود نادرستی های بزرگ مرتکب می شود. بدین سان او از پادشاهان یک دوه دویت ساله ارمنستان - آرتاشس، آریوبرزن، اراتو، وانون، زنون، مهرداد، رادامسیت، تیرداد(اول)، پارتاماسیر، پارتاماسپات، آکمئیدا، سویموس (۳۵ پ.م - ۱۶۹ م). یاد نمی کند و این دوره را با نام پادشاهان دیگر پر می کند که برای تاریخنویسان خارجی ناشناخته اند مانند آرشام، آبگار، آنانون(بی نام)، ساناتروک، یرواند، آرتاشس(دوم)، آرتاوازد(دوم)، تیران، تیگران(سوم) - همچنین خورنی دستگیری کراسوس را به آرتاشس اول نسبت می دهد، گر چه می داند که نگارندگان دیگر این امر را به کوروش نسبت داده اند. گواهی متفق چهار نگارنده و سخنور یونانی به او دیکته کرده و یا می توان گفت، مجبور ساخته است تا این رویداد را به آرتاشس ارمنی نسبت دهد؛ او نمی دانست که یونانیان به کوروش، آرتاشس اطلاق می کنند. چنانکه یوسفوس گواهی می دهد («پس از مرگ خشایارشا، فرزند او کوروش که یونانیان وی را آرتاکسرس [آرتاشس می نامند، جانشین وی گشت»)). او بر پایه یک منبع آشوری آبگار را پادشاه ارمنیان می گرداند اما از لقب او، او شاما که به معنی سرمه ای است و در نزد مترجم ارمنی بصورت آشاما یا آرشاما نام پادشاه جدید پدید می آید، زیرا از سخن «آبگار آرشاما» که در منبع خورنی یافت شده است، مطلب دیگری نمی توان استنباط نمود مگر آبگار فرزند آرشاما. آگاهی خورنی در باره تیگران بزرگ تماما از یوسف (یوسفوس) گرفته شده است، اما او در مورد تیگران همین اندازه بطور سطحی نوشته است که تیگران با سرزمین یهود یا شام تماس داشته است، اما در مورد کارهای او در دیگر جاها هیچ مطلبی یاد نکرده است. بدین دلیل نوشته خورنی در مورد تیگران بزرگ، مشهورترین پادشاه ارمنستان

ناقص و مختصر است و حتی خورنی گویا با گونه ای بی تفاوتی یا ضدیت به این پادشاه می نگرد، شاید بدین علت که بنا به نظر خورنی او ریاست را به پارتیان سپرد تا با آنان صلح و سازش کند، در صورتی که این امر درست نیست.

از اینگونه نادرستی ها و سوء تفاهم ها بسیاری نمونه های دیگر می توان یاد کرد که به علل گوناگون قابل توجیه اند از جمله: بعلت عدم وجود یا کاستی منابع، نامشخص یا ناردست بودن منابع که در اثر این ها خورنی کارهای یک پادشاه را به پادشاه دیگر نسبت می دهد در حالیکه نام های گوناگونی برای آن شخص نزد مورخین ارمنی و خارجی موجود بود و سرانجام در اثر دیدگاه انتقادی خورنی نسبت به منابع.

بدین سان می بینیم که خورنی با نظری ساده و ناقص بر تاریخ تیگران بزرگ در عین حال نسبت به تیگران پرواندیان با ستایش و تمجید افراطی رفتار می کند و آبادانی های او را با شگفتی تشریح می نماید (I، ۲۴). و آن تمام اموری است که به تیگران بزرگ تعلق دارند و پژوهشگران (گلنسر، آبعیان، ماناندیان) نیز به اثبات رسانده اند. بخشی از کارهایی که خورنی به آرتاشس اول (که وجود ندارد) نسبت می دهد، به تیگران کبیر تعلق دارند یعنی دریافت مقام سروری از پارتیان، ضرب سکه بنام خود، انتقال بت هایی از آسیای صغیر به ارمنستان، ازدواج دخترش با مهرداد (پادشاه آترپاتکان). بخش دیگر کارهای این آرتاشس نیز، پیروزی های بزرگ، پر کردن دریا از کشتی، کشته شدن در دیار غربت به علت بروز شورش در سپاه (خودکشی) به مهرداد پونتی^{۱۴۰} مربوطند. خورنی تیرداد اول را که بر اساس توافق موجود میان پارتیان و رومیان به روم رفته باشکوه تمام تاج پادشاهی ارمنستان را از دست نرون دریافت نمود، نمی شناسد. در صورتی که او به تیرداد سوم قبول کننده مسیحیت، کارهایی نسبت می دهد که به اولی تعلق دارند. مثلا "رفتن او به روم نزد کستاندیانوس^{۱۴۱}، ساختن دژ گارنی برای خواهرش خسروخت (که در واقع پرستشگاه دوران بت پرستی بوده توسط معماران فرا خوانده شده از روم ساخته شده است)، جنگ با باسیلیان (II، ۸۵)، که تیرداد (اول) بزحمت توانست از آن جان سالم بدر آورد. آرتاشس دوم که خورنی کارهایش را بر اساس آوازه های

. Mithridates Eupator of Pontus

()
(. .)

(.)

« »

(. .)

مردمی به نیکی یاد می کند به گمان پژوهشگران کنونی همان تیرداد اول است. یرواند یاد شده توسط خورنی همان رادامیست^{۱۴۲} مورد نظر نگارندگان خارجی است.

نگرش خورنی در قبال تاریخ پاستوس یعنی منبع خود، بویژه قابل یادآوری است که البته به همان علت وی بعنوان متقلب تاریخ پاستوس ناحق مورد نکوهش قرار گرفته است. کتاب پاستوس حدیث شگفت انگیز و عالی از مجموعه خاطرات تذهیب شده مردمی است که در آن عنصرهای تاریخی و افسانه ای به هم آمیخته اند. خورنی که تاریخ می نوشت سعی کرده است در روایات پاستوس عناصر تاریخ را از افسانه ها جدا سازد؛ لذا هسته تاریخی در نزد هر دو آنان یکی اما شرایط و موارد آنها متفاوت است. حال چند نمونه یادآور می شویم. پاستوس تعریف می کند که تیریت^{۱۴۳} به پارانزم^{۱۴۴} زن گنل^{۱۴۵} دل می بندد و در نزد پادشاه ارشاک^{۱۴۶} گنل را مورد تهمت و افترا قرار می دهد، لذا آرشاک با نیرنگ و ریا او را نزد خود می خواند، آنگاه که گنل همراه پارانزم نزد سپاه پادشاه می رسد، آرشاک دژخیمی می فرستد تا سر گنل را از تن جدا سازد. پارانزم بسوی کلیسا می شتابد جایی که جاثلیق نرسس مشغول عبادت بود و از او التماس می کند تا بی درنگ شوهر بی گناهی را برهاند. نرسس نیز بلافاصله نزد شاه می شتابد. او فکر نمی کرد تا نزد شاه برسد و انقضای حکم را از او بخواهد، دژخیم کارش را تمام کرده باشد. چنین هم می شود، هنگامی که جاثلیق در برابر شاه ایستاده بود، دژخیم داخل شده انجام فرمان را گزارش می دهد سپس شاه دستور می دهد برای مرگ گنل سردار بزرگ اشکانی مجلس سوگواری ترتیب دهند در حالی که همه می دانستند که خود پادشاه عامل قتل وی بوده است. پارانزم هنگام سوگواری برسم آن زمان لباسهایش را پاره پاره می کند و سینه هایش نمایان می گردند. تیریت صحنه را می بیند و با عدم توانایی در اداره امیال شهوانیش شخصی را نزد پارانزم سوگوار می فرستد و از او خواستگاری می کند... آیا خورنی می توانست این رویدادها را باور کند؟ او کار خوبی کرده که باور نکرده است و انگیزه دلدادگی کشته شدن گنل را بکلی از تاریخ خود حذف کرده است و این قتل را با انگیزه های طبیعی توجیه کرده است. حال نمونه ای دیگر: میان یونانیان و پارسیان جنگ در گرفته است؛ شاپور از پادشاه آرشاک کمک می خواهد آرشاک با سپاه ارمنستان به رهبری سپهسالار واساک مامیکنیا به صحنه کارزار می شتابد جایی که یونانیان اردو زده بودند لیکن ایرانیان هنوز نرسیده بودند. ارمنیان بی درنگ به

| | |
|-----|----------|
| () | radamist |
| () | tirit |
| () | paranzem |
| () | gnel |
| () | arshak |
| () | |

یونانیان حمله کرده تا آخرین نفرشان را می کشند. آنگاه شاپور سر می رسد و همه کارها را انجام شده می یابد و بر آن می شود به بزرگان ارمنی پاداش دهد، نیز تصمیم می گیرد دخترش را به ازدواج آرشاک در آورده سرزمین های پهناوری از ارمنستان تا ایران به وی اعطا نماید. از آنجا که پیشتر با پارانزم بیوه ازدواج کرده بود، آندوک پدر او با احساس اینکه ازدواج آرشاک با دختر شاپور موقعیت دخترش را متزلزل خواهد نمود به بسیاری از بزرگان پارس و ارمن رشوه می دهد و اینان نزد آرشاک رفته بعنوان اینکه رازی را می خواهند فاش کنند به او می گویند که پادشاه شاپور قصد جانش را کرده است و آرشاک با سپاه خود که سپاه یونانیان و پس از آن ۳۰ سال مدام ده ها میلیون سپاه پارس را نیز نابود کرده بود، این بار چاره ای نمی یابد جز اینکه شبانگاه با باقی گذاردن خیمه ها و وسایلش از نزد شاپور بگریزد. شاپور یک نفر را به تعقیب او فرستاده از وی دعوت به بازگشت می نماید اما آرشاک نمی پذیرد، بدین علت نبرد ۳۰ تا ۳۴ ساله آغاز می گردد و در طول آن سرداران پاری به رهبری مهرروژان آرزرونی با سپاهی گران و گاه چهار میلیونی می رسند. ارمنیان تمام آنان را تا آخرین نفر نابود می کنند اما هر بار مهرروژان مفسد به نحوی با اسب فرار می کند. سرانجام ناچارهای ارمنی از کشتن پارسیان خسته می شوند و از ادامه جنگ سرباز می زنند و شاپور نیز با فرستادن نامه آرشاک را نزد خود می خواند. آرشاک خواه نا خواه می رود و در دربار ایران بسیار متواضع ظاهر می شود. شاپور بر آن می شود او را دوباره به ارمنستان بفرستد اما دو دل می شود که شاید با بازگشت به میهن بار دیگر دست به شورش بزند. طالع بینان به او توصیه می کنند تا دستور دهد مقدار خاک و آب از ارمنستان بیاورند و روی نیمی از کف زمین بریزند و رویش از آن آب بپاشند، اما نیمه دیگر را به حال طبیعی باقی گذارند، آنگاه آرشاک را در این دو مکان به گردش دعوت کنند و ببینند که آرشاک چه واکنشی نشان می دهد. شاپور نیز چنین عمل می کند و با آرشاک به قدم زنی می پردازد. او روی خاک ایران از آرشاک می پرسد: «من تو را دوست می داشتم، می خواستم دخترم را به ازدواج تو در آورم چرا از نزد من گریختی و باعث آن همه کشتار شدی؟». آرشاک پاسخ می دهد: «در نزد تو گناهکارم، دشمنانم مرا ترساندند و باعث گریز من شدند...». شاپور او را روی خاک ارمنستان می آورد، آرشاک سخنش را تغییر می دهد، شروع به لاف زنی کرده شاپور را تهدید می نماید. بار دیگر وی را به نیمه ایرانی می برد و آرشاک از کردار خود پشیمان می گردد. دگر بار روی خاک ارمنستان، گستاخی و جسارت آرشاک حدو مرزی نمی شناسد. شاپور این آزمایش را از بامدادان تا شامگاهان ادامه می دهد و آرشاک هر بار روی خاک ایران متزلزل و متواضع و فرمانبردار می گردد اما روی خاک ارمنستان به گستاخی و خودستایی و تهدید می پردازد. برای شاپور همه چیز روشن می گردد اما می خواهد در حضور گواهان نیز این آزمایش را تکرار کند. شب هنگام صرف شام برای آرشاک تختی پایین تر از همه آماده می کنند (در صورتی که رسم و عادت چنین بود که پادشاهان ایران و ارمنستان روی یک تخت می نشستند) و روی کف زمین خاک و آبی که از ارمنستان آورده بودند می ریزند. آرشاک می نشیند، موقتا "ساکت و آرام می ماند، ناگهان از جا برمی خیزد و در برابر تمام حاضران با صدای بلند شاپور را

خطاب می کند: «از آنجا بلند شو! بگذار من بنشینم، آنجا متعلق به ما اشکانیان است که تو تصرف کرده ای، زمانی که به میهن باز گردم انتقام مرگ اردوان را از تو خواهم گرفت؛ شما، نوکران حالا برای سرورانتان سرور شده اید؟». همه چیز تمام و کامل است؛ زنجیرهایی می آورند و به گردن آرشاک می اندازند؛ پاها و دستانش را می بندند و به دژ آنهوش^{۱۴۷} می برند و تا ابد در حبس بماند. این یک داستان زیباست انسان تشریح و توصیف هنری پاستوس را با لذت می خواند و در آن حالات روحی یک فرد در میهن، در هنگام آزادی و در غربت، در شرایط وابستگی به دیگری نشان داده می شود. ولی آیا این تاریخ است و می توان آن را باور نمود؟ خورنی باور نکرده است و حق دارد، او برای عزیمت آرشاک به ایران و زندانی شدن او در دژ آنهوش توجیه منطقی و تا حدی توأم با احتمالات دارد. خورنی در جایی دیگر با سخنان شدید خسرو کوتاک^{۱۴۸} (صغیر) را محکوم می کند که او نسبت به مردانگی و دلاوری و یادگار نیک بجا گذاشتن بی تفاوت بوده عمر را با شکار و تفریح گذرانده بود و بدین علت نیز جنگلی غرس نموده بود تا شکار خود را افزایش دهد (III، ۸) در حالی که پاستوس خسرو را دلیر و آباد کننده جهان لقب داده است. خورنی در اینجا نیز ستایش پاستوس را نادیده گرفته بر کارهای خسرو توجه نموده که در همان اثر پاستوس از آنها سخن به میان آمده است. خورنی در جاهای دیگر نیز نشان می دهد که با منابع بطور انتقادی برخورد کرده و بدون قائل شدن تفاوت از آنها استفاده نمی کند. او با سخن راندن در باره خسرو پدر تیرداد می نویسد: «پرملیانوس سکوبا، تاریخ تعقیب و آزارهای کلیسا را نوشته و در آن ذکر می کند که در سرزمین ما نیز افراد بسیاری توسط خسرو به شهادت رسیده اند ولی از آنجا که با صداقت و شیوه ای درست نقل نمی کند، نه نام شهیدان و نه مکان شهادت را یاد آور می شود. لذا ما نیازی به تکرار آن ندیدیم. اما با موق دانستن آنچه که او در مورد رویدادهای پس از مرگ خسرو تا پادشاهی تیرداد

« »

»:

...

()

" "

(+)

(

....

« » »:

:

...

()

(.).

()

khosrov- k'otak'

(.).

می نویسد، مختصراً "برایت تکرار می کنم" (II، ۷۵). او در مورد خاندان های بی نام و نشان ناخارار یا شاهزادگان مستقر شده در زمان تیگران سوم می نویسد که بخشی را بنام ذکر نمی کند زیرا برایش ناشناخته اند و نیز بخاطر اینکه از دشواری کار اجتناب می ورزد بویژه اینکه عدم موثق بودن بسیاری از آنان کل مساله را زیر سوال می برد: «لذا ما در باره خاندان های ناخاراری مستقر شده در زمان تیگران آخر چیزی نمی نویسیم با وجود اینکه تو بارها التماس کرده باشی... ما از سخنان اضافی و پیچیده و از هر گونه کار و گمان غیر موثق پرهیز کردیم... از صداقت و درستی پیروی کردیم. از اکنون نیز همچون بارهای پیش از تو التماس می کنم ما را مجبور به نوشتن مطالب اضافی نکن تا کل تاریخ ما به اثری بی فایده و پوچ بدل نگردد زیرا که بتساوی هم برای تو و هم برای من مخاطراتی دارد» (II، ۶۴).

تمام این مطالب گواه بر این است که خورنی در قبال منابع چقدر دقیق و محتاط است و با چه شیوه انتقادی و گزینشی آنها را بکار می بندد و چقدر منبع خود را مورد بررسی دقیق قرار داده اشتباهات آنها را توسط آگاهی های دیگر و قابل دسترس برایش تصحیح می کند و یا اقلاً "آنگونه که برایش محتمل تر بنظر می رسد. با این وصف اگر او اشتباهی نیز مرتکب می شود اصلاً "بعلت سوء نظر نیست بلکه یا از منابعی که او نتوانسته نادرستی آنها را تشخیص دهد و یا از علل دیگری که در فوق ذکر آنها رفت ناشی شده است.

ویژگی های تاریخ خورنی و اهمیت آن

اگر تاریخ خورنی ده ها قرن بعنوان تنها منبع مشهور در مورد تاریخ ارمنستان باستان بوده، اگر تمام تاریخنویسان بعدی تاریخ او را بعنوان الهام و پیغام برای خود پذیرفته اند و هیچیک از آنان برای بار دوم سعی نکرده است تاریخ باستانی ارمنی را بنویسد، علت آن تنها در ویژگی های مشخص خورنی نهفته است که نتیجه نبوغ ذاتی و آمادگی همه جانبه او می باشد و مورخ توسط آنها بر تمام تاریخنویسان پس از خود رجحان و برتری دارد. با این ویژگی ها آشنا می شویم.

خورنی نخستین کسی بود که تاریخ ملت خود را از آغاز تا زمان خود به رشته تحریر در آورد. این اثری است جهت «از نیستی به هستی رهنمون گشتن» گذشته یک ملت؛ این یک شناسنامه برای ملت ارمن بود که تا آن زمان نمی دانست کیست و از کجا سرچشمه گرفته است. او با ارتباط قایل شدن میان سرآغاز و سرچشمه ملت ارمن و کتاب مقدس و با اعتقاد به انشعاب آن از قوم یافت برای ملت ارمنی جا و مکانی والا در میان دیگر ملت های کهن فراهم نمود. او با انتساب ارمنیان به هایک از زمان ساختن برج^{۱۴۹} با تشریح این کمانگیر عظیم الجثه (تیتان) بعنوان عاشق آزادی و قاتل بعل مستبد، ارمنیان را با اصل و منشاء خود قرین افتخار و محبوبیت نمود. درست است که این داستان بر پایه

افسانه قرار دارد، اما کدام ملت بوده است که تاریخ کهن و منشاء آن آمیخته به افسانه‌ها نباشد؟ پیشوای رومیان یعنی رمولوس با پستان گرگ بزرگ شده اولین کارش کشتن برادر همشیرش بود. هلن پیشوای هلنیان از سنگ‌هایی پیدایش یافت که پدرش دو کالیون از زمین بلند می‌کرد و به پشت سرش می‌انداخت. نیکلای مار محقق نامدار می‌گوید: «جزئیات افسانه‌ای تا وقایع‌نگاری افسانه‌ای، ویژگی‌های اجتناب‌ناپذیری در مورد آغاز پیدایش هر روایت ملی اصیل مردمی هستند، هر قدر هم که بر پایه روایات درست و بلاشک قومی بنا شده باشند».

خورنی برای این اثر بیش از چهار منبع مورد استفاده قرار می‌دهد، هم برای گردآوری مطالب و هم توصیف‌ها، واژه‌ها و داوری‌های قاطعانه. او تا اندازه‌ای منابع را مورد استفاده قرار داده است که هیچ‌نگارنده باستانی ارمنی پیش و پس از او بکار نبرده است. اما شمار منابع مورد استفاده همانقدر اهمیت دارد که درک سریع‌نگارنده می‌تواند مهم باشد و او توانسته است آگاهی یا حتی جمله‌بی‌نشان مبهم یک‌نگارنده را توسط آن پذیرفته و بکار ببرد.

مخصوصاً "باید یادآور شد که خورنی نخستین و تنها فردی بود که روایات شفاهی ملی را بعنوان منابع تاریخ مود تمجید قرار داد و این روایات را از جانب خود تفسیر و تکمیل نمود. اینگونه روایات یا افسانه‌های دوران باستان مورد بی‌اعتنایی و بی‌احترامی قرار می‌گرفتند و البته ارزش آنها تنها در نیمه‌های سده نوزدهم برای ما شناخته شد. اما خورنی که در سده پنجم میلادی این گنجینه را مورد ستایش قرار داده بعنوان منبع تاریخی استفاده کرده است خود گواه بر این است که او از نظر قدرت فکر و اندیشه چهره‌ای بزرگ بشمار می‌رود. منتقدان اکنون به او خرده می‌گیرند که همه منابع را ذکر نکرده؛ اما این انتقاد درست و بیجا نیست. ذکر نکردن منابع رسم و عادت عمومی نگارندگان کهن ارمنی بوده است، خورنی یک استثناء می‌باشد.

خورنی وقایع‌نگاری را در ادبیات تاریخی وارد نمود، هر رویداد معروف را سعی کرد با وقایع‌نگاری و برخی اوقات هم با تقارن زمانی توأم نماید. او برای وقایع‌نگاری آنقدر اهمیت قایل می‌شود که می‌گوید: «هیچ تاریخی بدون وقایع‌نگاری موثق نیست» (II, ۸۲).

این جمله که توسط چنین مرد نامداری بیان گردید، آنقدر بر روی تاریخ‌نگاران پس از او اثر گذاشته است که آنان کوشیده‌اند در باره رویدادها و دوره‌های حکومتی ارقام وقایع‌نگارانه ارائه دهند.

این ویژگی‌ها جنبه بیرونی تاریخ خورنی را تشکیل می‌دهند. نیز یک رشته ویژگی‌های درون، نظر نگارنده نسبت به منابع تاریخی، شخصیت‌های تاریخی و راجع به ملت ارمنی و تاریخش با این‌ها مطابقت می‌یابند. در این بخش ترقی‌فکری خورنی و روحیه انتقادی او بیشتر مشهود می‌گردد.

او پیرو فلسفه یوهمریستی^{۱۵۰} است که بر اساس آن معتقد است خدایان دوران بت پرستی در آغاز افراد مشهوری بوده اند و بعدها در روایات مردمی تبدیل به خدایان گشته اند خورنی بر اساس این طرز فکر خود بعل، هایک، شامیرام، آرا و واهانگن را دگر بار تبدیل به انسان می کند که خدایان ملل بابلی و ارمنی هستند. با همین اصول او تورک آنگخ^{۱۵۱}، آژدهاک بیوراسب و آرتاوازد را نیز به انسان های معمولی تبدیل می نماید در حالیکه قهرمانان یا ارواح افسانه ای هستند. او برای موارد افسانه ای یا غیر قابل باور سعی می کند توضیح و توجیه طبیعی بیابد. بدین ترتیب با ذکر افسانه های باور نکردنی در مورد تورک، از جانب خود، متوجه می شود که او از نیروی والاتری برخوردار بوده است لذا چنین احادیثی را توصیف می کند (II، ۸) پس از تعریف نیروی جادویی چشمان پروانه توضیح می دهد که، این دروغ و افسانه است، یا گونه ای قدرت شیطانی داشته است. (و دستگیری آرتاوازد را توسط دلبران بعنوان عاقبت نفرین پدرش آرتاشس تفسیر می کند، که افسانه ای عمومیت یافته و بین المللی با واریانت های گوناگون است، لیکن از طرف خود یک توضیح طبیعی روشن ارائه می دهد؛ به هنگام شکار مالیحولیا بر آرتاوازد چیره می شود و او همراه اسبش سقوط نموده در چاهی عمیق می افتد و ناپدید می گردد (II، ۱۱).

این پدیده چشمگیر نیز که خورنی معجزات را در تاریخ خود جای نمی دهد و به معجزات موجود در منابع خود نیز بعنوان پدیده های طبیعی می نگرد، بیانگر همان دیدگاه او است. این ویژگی بخصوص از این نظر مهم است که خورنی خود شخصی معتقد و پارسا بود. اکنون یک نمونه ذکر کنیم. پاستوسس تعریف می کند که نرسس بزرگ بفرمان قیصر باسیل به همراه هفتاد تن به جزیره ای متروک تبعید گردید، جایی که نه گیاهی بود و نه ریشه ای، بلکه تنها صخره و شن، تا تبعید شدگان از گرسنگی بمیرند. نرسس بزرگ دوستانش را دلداری و تشویق نموده، آنگاه پیشنهاد می کند تا زانو زده دعا کنند. در آن هنگام دریا به مقدار زیادی ماهی و چوب به ساحل می ریزد، چوب خود بخود آتش می گیرد، ماهی ها را کباب کرده آنان نیز آنها را می خورند. بدین ترتیب ۹ سال بر روی این جزیره زندگی می کنند (پاستوسس IV، ۹۰). خورنی که این داستان پاستوسس را مد نظر داشت بطریق زیر آن را تعریف می کند.

نجات یافتگان از دست امواج خروشان در این بحران باقی نماندند؛ آنان ریشه و ماهی هایی را می خوردند که بفرمان خداوند دریا به ساحل می ریخت؛ بدین سان آنان هشت ماه زیستند (III، ۳۰). باز هم در این جا تدبیر رحمت الهی بچشم می خورد اما معجزه ای در کار نیست. هر چیزی بطور طبیعی و امکان پذیر می باشد. بنابراین خدا ماوراءالطبیعه را که با مسیر درست تاریخ مطابقت ندارد، رد می کند. او تنها استثناء را در مورد مجتهد عزیز خود، مسروپ ماشتوتس قایل می شود و تعریف می کند

(Huhemerus)

.(.).

tork-angekh

که بر روی تابوت او چلیپائی نورانی پدیدار گردید و در هنگام انتقال جسد او از واغارشاباد به اُشاکان دیده می شد. ولی او برای گنجاندن این «معجزه» به گواهی کوریون هم عصر خود نمی کند بلکه تأیید دیگران را نیز جویا می شود.

خورنی علم، هنر، تاریخنگاری و بطور کلی روشنگری را بنحو عالی مورد ستایش قرار می دهد. او می گوید، انسان به موجب تمثیل خداوندی خلق گردیده است اما ویژگی اصلی انسان، اندیشه ورزی او می باشد و کسی که اندیشه ورزی و تعقل را با پیروی از علم و دانش ترقی می دهد، سزاوار و شایسته نام تمثیل خداوندی است (I، ۱). او با چنین داوری درست و منطقی مشوق خود ساهاک باگراتونی را بدین سبب ستایش می کند که از کتابت و علوم پیروی کرده نگارش تاریخ ارمنیان را به او پیشنهاد کرده بود. وی به همین ترتیب بطلمیوس برادر دوست^{۱۵۲} را می ستاید زیرا وی علوم را در مصر گسترش داده کتابخانه مشهور اسکندریه را تاسیس نمود. نیز ساهاک و مسروپ قدیس را که پایه گذاران بزرگ روشنگری در ارمنستان بودند مورد ستایش و تقدیر قرار می دهد در حالیکه پادشاهان محروم از این مزایا و نیکی ها را بی چیز، سبک اندیش و وحشی می انگارد.

خورنی نماینده موثر و عالی تمدن هلنی در ارمنستان بوده مکتب و دانش یونان را بر علوم آشوری و پارسی برتر دانسته یونان را «مادر یا دایه علوم» نامیده است. به زبان کنونی او پیرو گسترش فرهنگ اروپایی در خاورزمین بود. این امر برای تاریخنگاری که در ارمنستان زندگی می کرد قابل توجه است، در سرزمینی که کلاً «غرق در فرهنگ پارسی بود و خاندان پادشاهی، خاندان های ناخارار، همه زوایای زندگی مطابق با راه و روش و سلیقه پارسی را فرا گرفته بودند. خود خورنی به افسانه های پارسی آشنایی کامل داشته گر چه از آنها نفرت دارد اما بطور کلی به اوضاع حاکم بر پارسیان آگاه است. بنابراین هلن دوستی خورنی کاملاً «آگاهانه بوده مطابق راه و روش قاطع و توانایی و نیروی فکری او است و نه تمایل صرف به یونانیان بعنوان مسیحیانی در برابر پارسیان مشرک. آشوریان نیز مسیحی بودند و تماس بیشتری با ارمنیان داشتند لیکن خورنی آنان را نیز رد می کند و می کوشد تاثیر و نفوذ آنان را در زمان پیدایی حروف ارمنی چشم پوشی کند، چنانکه مطابق نظر خورنی، پیدایی حروف نه در شام و شهر ساموساد که در یونان و در جزیره ساموس و بکمک روفینوس یونانی^{۱۵۳} که در آن جزیره منزوی گشته بود، صورت گرفته است. در جایی دیگر او از عالمان آشوری بعنوان مردمی بی نام و نشان و حقیر یاد می کند.

خورنی در توصیف رویدادها یا شخصیت ها یک نگارنده ناظر صرف و بی تفاوت نیست بلکه روحاً و قلباً «با آنان مرتبط است و ایشان را مورد انتقاد یا ستایش قرار می دهد. او تنها به توصیف

(. .) (Ptolemy) (ptolemaeos)
(philadelphus)
(.) (.)
(.) herpanos rufinus

بسنده نمی‌کند. بنظر او تاریخ ترتیب و تنظیم صرف رویدادها نیست، بلکه کتابی است که در آن کلیه رویدادها باید تفسیر شده شخصیت‌ها ارزیابی شوند. کتابی که راهنمای زندگی خواننده باشد و او را بسمت پارسایی، نیکوکاری، دانش دوستی و میهن دوستی رهنمون گردد. او بدین علت روی شخصیت‌های تاریخی تأمل و مذاقه می‌کند و کارهایشان را مورد ارزیابی یا تمجید و یا نکوهش قرار می‌دهد. افرادی که از دانش و ترقی ادبیات پیروی نموده و دشمنان میهن را رانده‌اند و برای سرزمین خود پیروزی‌هایی به ارمغان آورده، نیکوکاری‌های سیاسی و اقتصادی انجام داده و بطور کلی در جهت پیشرفت فکری، اقتصادی، سیاسی و معنوی مردم کوشش نموده‌اند از طرف خورنی مورد ستایش و تمجید بی‌شائبه و معقولانه قرار گرفته‌اند: «یاد جاودانی آنان در جهان باقی می‌ماند»، «آنان پس از مرگ نیز به زندگی خود ادامه می‌دهند»، «ایشان فانی زاده شده یاد خود را جاودانه بجای می‌گذارند». برعکس، شخصیت‌هایی که هیچگونه کار مفیدی برای مردم انجام نمی‌دهند برای بجا نهادن «یاد جاودانی» غفلت می‌کنند و تنها برای خوشی خود زندگی می‌کنند مورد نکوهش شدید و بحق خورنی قرار می‌گیرند مانند افراد عیاش، وحشی، اسیر شکم، گسترش‌دهنده آشغال‌دانی، بی‌فکر و بی‌شرم و جز اینها.

خورنی در ارزیابی‌های خود سختگیر و بی‌طرف و در عین حال خود ویژه و صریح است. نکوهش سخت چند پادشاه نشان می‌دهد که او از احساس هراسناک جریحه دار کردن شئون ملی ابائی ندارد. او چیزی فراتر از اعتقادات خود نمی‌شناسد و آنگاه که باورهایش امری را به او حکم می‌کند با صراحت بیان می‌کند، بر خلاف اینکه ممکن است با این کردار دل‌های بسیاری آزرده شده و احساسات گرانمایه جریحه دار گردند.

خورنی به معنی اصیل کلمه میهن دوست است. او بدین سبب میهن دوست می‌باشد که آرزو دارد میهن خود را در شکوه و استقلال و هم‌میهنانش را در صفا و پاکدامنی، متمدن و در امنیت کامل ببیند. از این نظر میهن دوست است که با قلم نیرومندش بی‌سواد و نادانی، بیکاری و گمراهی را مورد نکوهش و دانش و کوشش سودمند و پاکدامنی را مورد ستایش قرار می‌دهد. او شریک خوشی‌ها و دردهای ملتش است. لیکن میهن دوستی خورنی آگاهانه است و این احساس به میهن پرستی افراطی مضر تبدیل نمی‌شود. خورنی سخنانی دارد مملو از آگاهی که باید آنها را با حروف زرین ثبت نمود. بر اساس آن‌ها می‌توان استنباط نمود که او اوضاع نسبتاً متواضعانه ملت خود را چه نیکو درک کرده در عین حال آن را دوست می‌دارد: «اگر چه قومی کوچک هستیم و از حیث شمار کم و از نظر نیرو کم توان و بارها پادشاهان بیگانه بر ما چیره شده‌اند اما در کشور ما نیز بسیاری دلاوری‌های قابل نوشتن و یادداشت روی داده است» (I، ۳). اقراری با خلوص نیت که نمونه‌ای از خود آگاهی و هوشیاری برای روزگار ما نیز می‌تواند باشد.

برای تشخیص کامل ویژگی های تاریخ خورنی باید عشق او را نسبت به علم ریشه شناسی و اشتقاق یادآور شویم. او علم اشتقاق^{۱۵۴} را باز هم بعنوان منبعی کمکی برای تفسیر نام جاها، منشاء خاندان های ناخارار، و یا تعیین مناصب و مقامات و غیره بکار می گیرد. بدین سان او نام ناحیه هارک را ناشی از شکل جمع کلمه «هایر» (هارک) می داند بعنوان اینکه «ساکنان اینجا پدران نسل خاندان توجرمه^{۱۵۵} هستند» (I، ۱۰). هایک تپه ای را به گرزمانک^{۱۵۶} یا گرزماناک^{۱۵۷} موسوم می کند که بعل در آنجا کشته شد (I، ۱۱). نام دستگرد مارمد^{۱۵۸} را مشتق از عبارت «مارآمد»^{۱۵۹} فارسی می داند که سپاهیان آرتاشس توسط آن هجوم فاتحانه آرتاشس را به پرواند اطلاع دادند (پرواند برای نگوئش آرتاشس او را مار می نامید) (II، ۴۶). نام ساناتوروک را بصورت سانوتاتوروک^{۱۶۰} توضیح می دهد (سانوت دایه ساناتوروک بود که در هنگام بوران برف کودک را سه شبانه روز در زیر برف در میان پستانهایش نگاه داشت تا آنان را پیدا کردند (II، ۳۶)). نام ناخارارهای بزونی^{۱۶۱} را ناشی از باز^{۱۶۲}، فرزند ماناواز می داند (I، ۲۲). او بر این باور است که نام سیساکان برای سیونیک از نام سیساک رهبر سیونیک اشتقاق یافته است (I، ۱۲). نام خاندان آنگغ را بعلت نازیبایی (=زشتی، II، ۸) تورک رهبر آن خاندان می داند. نام ناخارارهای آماتی را مشتق از فعل آمدن فارسی و بعنوان آیندگان (II، ۵۵) و نام ناخارارهای سلکونی را از سلاک نام رهبرشان می داند (II، ۸). او آرزرونی را بصورت آرزویو-اونیک^{۱۶۳} و اسپاندونیک را بصورت سرپرستان کشتارگاه ها^{۱۶۴} و هاونونیک را بعنوان بازگیر و شاهین باز (هاو در زبان گرابار به معنی پرنده است) توضیح می دهد. گنونیک را بصورت گینی-اونیک^{۱۶۵} توجیه می کند (II، ۷). او حتی نام های خاص دیگر ملیت ها را نیز با واژه های ارمنی ریشه شناسی می نماید. برای نمونه ماژاک نام پیشین شهر قیصریه را ناشی از کلمه مشاک^{۱۶۶} می داند و آن نام مرزبانی بود که آرام پس از تصرف کپدوکیه وی را بعنوان حاکم آنجا تعیین کرده بود. اما

| | | Etymology |
|----|----------|-------------|
| .) | Togarmah | Torgom |
| | (| (|
| | .) | gerezmank |
| | (| gerezmank'k |
| | .) | marmed |
| | (| mar-amad |
| | .) | sanota-turk |
| | (| bznuni |
| | .) | baz |
| | (| ardsiv-unik |
| | .) | spandanots |
| | (| gini-unik |
| | .) | mshak |

چون اهالی نمی توانستند کلمه مشاک را به سهولت تلفظ کنند لذا آن را به ماژاک دگرگون ساختند. او نام آبگار را بصورت آواگایر^{۱۶۷} تفسیر می کند که بعلت فضل و فروتنی بسیار و نیز سنش چنین نامیده شده است؛ یونانیان و آشوریان به سبب عدم توانایی در تلفظ درست، آن را به آبگار تبدیل نموده اند (II, ۲۶). نام شهر نصیبین را بعنوان «مناتس مین»^{۱۶۸} تفسیر می نماید یعنی ساناتروک هنگام بازسازی این شهر، تندیس خود را در آن پیا کرده سکه ای در دست گرفته است به این معنی که همه پولهایش را برای این شهر هزینه کرده و تنها این یک سکه باقی مانده است (II, ۲۶). نمونه های بیشتری نیز می توان بیان نمود. البته بسیاری از اینها ریشه شناسی علمی نیستند یا از فرهنگ عامیانه گرفته شده اند.

سرانجام باید در باره برخی ویژگی های دیگر تاریخ خورنی بحث و بررسی نمائیم که با دیدگاه کنونی ما پذیرفته نیستند.

خورنی غالباً "نامه هایی را ذکر می کند که میان پادشاهان ارمنی و خارجی یا جاثلیق ارمنیان با بطریق یونان مبادله شده اند. کلیه نامه ها نیز با زبان اختصاری و روزمره قابل تشخیص هستند. هیچیک از این نامه ها مستند نیست؛ خورنی خود آنها را پدید آورده است و اگر هم واقعا نوشته شده باشند بنظر وی با همان محتوا و شکل باید نوشته می شدند. این امر برای ما غیر عادی و غیر قابل پذیرش است، ولی این عمل در عصر خورنی نه تنها در تاریخنگاری ارمن که در تاریخنگاری خارجی نیز امری معمول بوده است (با همین دیدگاه نیز باید به نامه مهر نرسی یا یزدگرد و پاسخ ارمنیان که یغیشه و پاری آن ها را ذکر کرده اند، نگریست. آنها در نزد دو نویسنده کلا" متفاوتند). لیکن این نامه ها جنبه جالب توجه دیگری نیز دارند، از اینها چنین پیدا است که خورنی چگونه روابط متقابل نامه نگاران یاد شده را تجسم می کند و آنها چگونه القایی را دارند یا بکار می برند؛ این روابط آیا صمیمانه اند یا رسمی، آیا بعنوان طرفهای هم پایه برای یکدیگر نامه می نویسند یا رئیسی برای مرئوس خود یا مرئوسی برای رئیسش؛ و چنانکه خورنی فکر می کند موضع و اهمیت سیاسی پادشاهان ارمنی از دیدگاه پادشاهان خارجی چنین تعین می گردد.

دگر بار او عادت دارد منابع خود را چنان دگرگون یا تکمیل کند که واقعا "باید می بود. در اثر لابوننا نوشته شده که تادئوس رسول با عزیمت به ادسا^{۱۶۹} نزد توییا^{۱۷۰} اقامت گزید، خورنی آن را چنین تکمیل می کند: نزد توییا شاهزاده یهود که می گویند از خاندان باگراتونی بوده است، اقامت گزید. (II, ۳۳). خورنی در جایی دیگر تعریف می کند که تیگران (دوم) با بازگشت ریاست به

() avag + ayr () = avagayr
 () menats + min () meds-bin
 () (Edessa)

tubia

اردشیر پادشاه پارس، وی را با خود آشتی می دهد و از او سپاه کمکی گرفته، بارزاپران^{۱۷۱} رهبر رشتونیک^{۱۷۲} را به سپهسالاری سپاه متحد ارمنی و پارسی می گمارد و به مقابله سپاهان رومی می فرستد (II، ۱۹). خورنی این داستان را بطور مفصل و اکثراً "تحت اللفظی از یوسفوس اخذ نموده است اما یوسفوس تمام کارها را به پادشاه ایران نسبت می دهد و بارزاپران را نیز سپهسالار پارتی ملقب می سازد؛ در نزد یوسفوس نه نامی از تیگران هست و نه رهبری بارزاپران در رشتونیک. در ادامه مطلب، یوسفوس از یک ساقی (رئیس ساقیان) پادشاه یاد می کند بدون اینکه نام وی را ذکر کند، خورنی اضافه می کند: «گنل شخصی بود رئیس ساقیان که از قوم گنونی بود». در باب های ۲۴ و ۲۵ از کتاب دوم تاریخ خورنی از کارهای آرشام یا آرجام یاد می کند و او را فرزند آرتاشس، برادر تیگران و پدر آبگار می شمارد. لیکن معلوم است که پادشاهی بنام آرشام وجود نداشته است که این کلمه همان کلمه او کاما (در ترجمه ارمنی، آرشاما) در آشوری است و آن به معنی سرمه ای و لقب پادشاه آبگار بوده است، آبگار آرشاما = آبگار سرمه ای. خورنی به معنی و منشاء این کلمه پی نبرده چنین گمان کرده است که نام خاص و بصورت صیغه اضافه نوشته شده است و مطابق دستور زبان ارمنی آن را بصورت آبگار (فرزند) آرشام دریافته است. البته این امر ثمره استنباط اشتباه می باشد. ولی کارهایی را که او به آرشام نسبت می دهد یعنی مشاجره ینانوس با گراتونی^{۱۷۳} بخاطر هیرکانوس^{۱۷۴} یا برخورد با هیروودیس^{۱۷۵} به سبب امتناع از دادن خدمه و کارگر، اکنون نمی توان نادرست دانست؛ اینها را خورنی خود ساخته و پرداخته بخشی را از یوسفوس اخذ نموده بخشی را نیز شخصاً تنظیم و تدوین کرده است.

نمونه هایی از این دست باز هم در تاریخ خورنی وجود دارد. آنها البته با اطلاعات امروزی غیر قابل بخشش هستند ولی نگارنده را باید از دیدگاه عصر و زمان و مکان او و به نسبت آداب و عادات آن دوره مورد داوری قرار داد. نمونه های یاد شده نادرستی های آگانه ای از جانب خورنی بشمار نمی روند؛ اینها نادرستی هایی بر پایه احتمالات هستند و خورنی در تمام این موارد دلیل و اساسی برای احتمالی تلقی نمودن آنها در دست دارد. از سوی دیگر اگر این ها برای ارمنیان مایه افتخارند لیکن سایر ملیت ها را مورد نکوهش و تحقیر قرار نمی دهند.

barzapran

rshtunik

()

yenanos- bagrat'uni

Hyrcanus

Herod

سبک و زبان تاریخ خورنی

زبان خورنی بسیار غنی و در سطح عالی است. و از این نظر با زبان نسبتاً "عامی پاستوس و پارپتسی متفاوت می باشد. زبان او از نظر غناء، ترتیب موزون و مناسب کلمات، دستور زبان منظم چه از نظر ریخت شناسی^{۱۷۶} و چه مبحث ترکیب جملات^{۱۷۷} بسیار شایان توجه است. با وجود اینکه گهگاه عبارات طولانی بکار می برد، لیکن هیچگاه رشته منطقی کلام را نمی گسسد بلکه ساختاری پیچیده، طبقه طبقه و دارای ترتیبی زیبا به آنها می بخشد. استعمال متناسب حروف ربط و جملات مختص نه تنها کلام را واضح و قابل درک می سازد بلکه به خواننده این امکان را می دهد که حالات فکری نگارنده را دنبال و درک کند. او استاد زبان است و کلیه امکانات دستوری را بخدمت بیان افکارش در می آورد. در زبان او برخی ویژگی های مختص به ارمنی متأثر از یونانی بچشم می خورد. اینها با قالب های یونانی نمایش می یابند. برای نمونه ساختن واژه توسط پیشوند ها، مانند تلفظ^{۱۷۸}، اعتراض^{۱۷۹}، اخراج کردن^{۱۸۰}، مستور کردن^{۱۸۱}، مدح^{۱۸۲}، قیاس^{۱۸۳}، جغرافیا^{۱۸۴}، کنجکاوی^{۱۸۵} و بسیاری واژه های دیگر. تمایلات یونانی در ترکیب جملات نیز منعکس گردیده است. برای نمونه مفعول صریح را با مصدر بکار می برد و بسیاری ویژگی های دستوری دیگر.

خورنی گونه ای خاص از شیوه توصیف ارائه می دهد؛ او همواره با مشوق خود و به طور کلی با خواننده صحبت می کند؛ گاهی تمهیداتش را بیان می دارد و گاهی نیز شادی یا غم خود را آشکار می سازد، گاهی در باره موثق بودن منابع مورد استفاده یا نوشته اش ابراز تردید می کند، گاهی خواننده را در مورد کشف موفقیت آمیز خود به شگفتی وا می دارد به گونه ای که او همواره در برابر چشمان خواننده قرار دارد و این امر برای خواننده متصور می گردد که او کتاب نمی خواند بلکه به سخن پیرمردی نامدار و زنده گوش می دهد؛ میان خواننده و نگارنده گویی نوعی ارتباط و پیوند روحی برقرار شده است. بدین علت تاریخ خورنی با روح، گیرا و جالب توجه می گردد. شیوه نگارش او در عین هنری بودن پر معنی است؛ هر کلمه و سخن مورد تامل و اندیشه قرار گرفته از

Morphology
Syntax
artasanutun
arark'utyun
art'asahmanel
p'aradsadsk'el
merboghak'an
verabanutyun
ashdharagrutun
hartsasirutyun

سخنان بیهوده اثری نیست، برای درک هر کلام دقت فراوان لازم است. این است دلیل این که هر چه تاریخ خورنی را بیشتر مطالعه می کنیم مطالب جدید بیشتری درک و کسب می نمایم. خورنی با اعتقادی عمیق به نگارش می پردازد و هر گاه شخص یا واقعه ای اثر ژرفی بر وی می گذارد، نوشته او نیز در همان موارد بی اندازه موثر واقع شده عمیقاً روی خواننده اثر می گذارد. باب مربوط به مرگ پادشاه تیرداد که نگارنده محرومیت های خود را نیز به آن افزوده، روح انسان را بی اندازه می آزارد. (دوم، ۸۲)؛ سوگنامه او نیز تأثیر عمیقی به جا می گذارد زیرا در آن اوضاع اسفناک میهن و شخص او به هم در می آمیزند.

شیوه و لحن نگارش خورنی در سراسر طول کتاب ثابت و بدون تغییر است. در بخش هایی از کتاب هنر و فن نویسنده گی به حد والایی می رسد، در بخش هایی نیز شیوه نگارش ساده ولی همواره هنری است. در آغاز کتاب سوم، آنگاه که باید در باره رویداد های عصر خود یا گذشته ای نزدیک سخن به میان آورد قبلاً اظهار می دارد که تاریخ این بخش را «با کلام معمولی» می نویسد. نگارنده سلیقه ای شایسته و احساساتی لطیف دارد؛ بدین علت نیز هماهنگی و تطابق بسیار عالی بین موضوع تاریخ و نحوه بیان او وجود دارد؛ هر ماهیتی که موضوع داشته باشد، شیوه نگارش نیز از آن برخوردار است. زمانی که خورنی تصاویر و مناظر را به تصویر می کشد شیوه ای گسترده، آرام و هنری آراسته به تشبیهات و استعارات به دست می دهد. زمانی که یک رویداد عادی تعریف می کند، لحن و بیان موجز، ساده و صریح روزمره ارائه می گردد و زمان که به داوری یا ستایش می پردازد شیوه موقر و جدی یک نوشته فلسفی به چشم می خورد.

اهمیت تاریخ خورنی

هنگامی که ما همه این ویژگی های درونی و برونی را در نظر داریم که تمام آنها از اعتقادی راسخ، جهان بینی گسترده، انتقادی جدی، تحصیلاتی عالی، میهن دوستی مثبت، تلاشی کنجکاوانه و سلیقه ای هنری برخوردارند، آنگاه برایمان قابل درک می شود که چرا تاریخ خورنی سده های متمادی در تاریخنگاری ارمنی نقشی حاکم داشته است. خورنی با کار عظیم خود همواره غیر قابل مقایسه باقی مانده است؛ تشخیص تأثیر او بر روی ادبیات ارمنی در طی سده ها دشوار است اما در هر صورت باید آن را بسیار عظیم ارزیابی نمود. بسیاری از مورخان بعدی (سبئوس، غوند، جاثلیق هوانس، آسوغیک و جز اینها) شکل و شیوه تاریخنگاری ابداعی او را پذیرفته و الگوی کار خویش قرار داده اند. شخصیت ها و رویدادهای تاریخی که از بوته بررسی های تاریخی او گذشته اند بدون بررسی مجدد مستقیماً از طرف کلیه مورخان بعدی مورد پذیرش قرار گرفته اند. بررسی و بیان سلسله پادشاهان، کارهای آنان و وقایعنگاری مختص خورنی است و در طی سده ها دائماً از آن پیروی شده است. این تاریخ باید چنین تأثیری نیز بر روی اندیشه ها، جهان بینی و سلیقه خواننده ارمنی نهاده باشد. قهرمانان ملی توصیف شده توسط او، همچون هایک، آرام، تیگران و دیگران افراد

محبوب ملت گردیدند و ملت خود را به عنوان اخلاف این قهرمانان احساس کرد و شناخت. خود شناسی و میهن دوستی آگاهانه ملت بر پایه تاریخ خورنی بنا شد زیرا مردمی که دارای تاریخ نباشند ملت به شمار نمی روند. از نظر تأثیر گذاری بر روی اندیشه و قلب ارمنیان می توان یغیشه و از نظر روحیه انتقادی پارپتسی را با خورنی مقایسه کرد؛ اما از نظر کلیه خطوط بطور کلی هیچ تاریخ نگار دیگری را که تا حدی با وی قابل قیاس باشد نمی توان نام برد. او مملو از برتری ها و کاستی ها است، ولی این کاستی ها مربوط به دوران او و منابع نادرست و ناقص او هستند و برتری هایش ارزش و مقام شامخ و خاص او را تشکیل می دهند.

اکنون، اهمیت تاریخ خورنی بسیار دگرگون شده است و این اثر دگر نمی تواند به صورت تنها منبع تاریخ دوره باستانی ارمنستان و خالی از نادرستی ها و به عنوان تنها منبع موثق و به عنوان کتاب درسی تاریخ ارمنستان مورد استفاده قرار گیرد. و این امر بسیار طبیعی است. نخست بدین علت که خورنی منابع متعددی به کار برده است و اگر این منابع اکنون نیز موجود و قابل دسترس بودند ما دیگر نیازی به میانجیگری خورنی نمی داشتیم. اثر نگارنده ای که به عنوان ناظر و شاهد و معاصر یک دوره و بدون استفاده از منابع به رشته تحریر در می آید هیچ گاه کهنه نمی شود حال هر قدر هم که واقعیات تغییر یافته و تحریف شده باشد، همچون کوریون، یغیشه و سبئوس. اما اثر مولفی که از منابع مختلف استفاده می کند دیر یا زود کهنه می شود. دوم این که از سده پنجم تا کنون تاریخ نیز چون دیگر علوم چه از نظر محتوا و چه از حیث منابع پیشرفت بسیاری کرده تغییر و تحول یافته است. اکنون تاریخ باید حاوی چنان مطالبی باشد که قبلاً "به طور کلی به آن ها پرداخته نمی شد مانند اوضاع اقتصادی مردم، وضعیت صنایع و تولید است، روابط طبقه حاکم و زیر دست، درآمدها و هزینه های حکومت، داد و ستد، امکانات حمل و نقل، روابط اجتماعی و جز اینها. در مورد منابع نیز پیشرفت های شایانی به عمل آمده؛ نوشته های متعدد تاریخی ملل گوناگون کشف و بررسی و منتشر شده اند که یکدیگر را تکمیل یا تأیید می کنند. کاوش هایی صورت گرفته و اشیاء گوناگون مربوط به زندگی دوران باستان، آرشوهای خط میخی مردمان قدیم کشف شده اند، سکه های پادشاهان قدیم که گواه مسلم موجودیت و دوران آنها هستند مرتب گردیده، یادگارهای تاریخ دوران بسیار کهن، الواح هیروگلیف و میخی و سایر سنگ نبشته ها خوانده شده اند. پژوهش و بررسی تطبیقی زبان ها امکانات گسترده ای در جهت شناختن پیدایی و منشاء مردمان گوناگون، تأثیرات متقابل آنها و تماس ایشان با دیگر مردم را فراهم نموده است. اگر ما زمانی به سادگی نام پادشاهان ارمنی، آرشاک، واغارش، آرتاشس، تیرداد، خسرو، ورامشاپوه و دیگران را می خواندیم و آنها را ارمنی اصیل می پنداشتیم اکنون می دانیم که تمام این ها نام های پارتی هستند و حداقل افرادی تحت تأثیر فرهنگ پارتی بوده اند.

بنابراین قابل درک است که اگر محتوای منابع تاریخی تا این اندازه دگرگون شده اند اکنون تاریخ خورنی به معنی امروزی تاریخ نمی تواند نیازهای ما را برآورده کند، زیرا هم محتوای آن محدود به پادشاهان، ناخارارها و رهبران دینی است و هم منابع آن ناقص، تصادفی و پراکنده است، به

ویژه آن که مطابق نظر نگارنده ویرایش شده اند. اما این اثر به گونه ای دیگر و به عنوان یکی از منابعی که امروزه علم به منظور تاریخنگار و اهداف دیگر از آنها استفاده می کند، اهمیت خود را نگاه داشته است. از این نظر قسمت هایی از تاریخ خورنی ارزش خود را حفظ می کنند که تنها منبع آنها خودش است یعنی بخش اعظم دوران هایک (غیر از نسب نامه ها)، سرودهای مردمی و تاریخ نگاشته شده مولف بر پایه آنها، تاریخ واغارشاک، هر جا که داستان منشاء خاندان های ناخاراری بیان گردیده آن هم تا اندازه ای که نگارنده دانسته یا نتیجه گرفته، داستان های پروانده و آرتاشس، واغارش، خسرو و تا اندازه ای نیز تیرداد، سر تاسر کتاب سوم، بخش نخست تا تقسیم پادشاهی اشکانی به صورت ویرایش تاریخ پاستوس، اما بخش بعدی به عنوان کاری مختص به نگارنده آن دوران بجز از تأثیر نسبی کوریون بخش هایی از تاریخ خورنی از حیث تاریخی فاقد ارزش هستند که او از منابع دیگر تحت دسترس ما همچون اوزیوس، یوسف، کتاب مقدس، لایونا، پرمیلیانوس و جز آنها، برگزیده یا مطابقت داده است. این تاریخ از سویی دیگر این اهمیت فراوان را دارد که امکان آشنایی با دیدگاه ها، سلیقه ها و عقاید مترقی ترین و فرزانه ترین اندیشمندان و نگارندگان سده پنجم را فراهم می سازد؛ از این حیث اثر او هیچ گاه کهنه نمی شود و اهمیت آن روز به روز فزونی می یابد و ارزش های تاریخنگاری او چنان زیاد است که حتی مخالفان سرسخت او را به اقرار و اعتراف و او می دارند.

بررسی هایی در باره خورنی و تاریخ او

همان گونه که پیشتر یاد شد بیش از چهل پژوهشگر ارمنی و خارجی با نوشته های گسترده و مختصر خود در باره خورنی و تاریخ او پژوهش و بررسی کرده اند. بررسی و ارزیابی این پژوهش ها در حوصله این مقول نیست. این پژوهش ها به طور کلی پیرامون سه مسئله صورت گرفته اند:

۱) زمان نگارش تاریخ، ۲) اعتبار و ۳) منابع آن

زمان نگارش تاریخ خورنی

در مورد زمان نگارش تاریخ خورنی، لاکروز در نیمه نخست سده هجدهم اظهار نظر نمود مبنی بر این که تاریخ خورنی باید در سده نهم یا دهم میلادی در دوران حکومت باگراتونیان در ارمنستان نوشته شده باشد. او نبشته های بابرده یا بایبرده^{۱۸۶} را به عنوان مدرک و دلیل ارائه می دهد که مطابق نظر پروکوپوس^{۱۸۷} در سده ششم به دست ژوستینین^{۱۸۸} بنا شده است با این حال نظریه لاکروز

()

baybert bayberd

(. .).

procopios

(Istorikon) " " ()

).

(

انعکاسی بدست نیاورد. در سالهای هشتاد سده نوزدم گوتشمید در مقاله اش در دانشنامه بریتانیا بطور قطعی تاکید می کند که تاریخ خورنی باید در نیمه نخست سده هفتم در میان سالهای ۶۴۲-۶۳۲ میلادی نوشته شده باشد و نگارنده آن موسی خورنی مترجم نامدار سده پنجم میلادی نبوده بلکه شخصی ناشناس در زیر نقاب او بوده است. گوتشمید این نظر خود را بر پایه چند مدرک و دلیل ارائه می داد. برای نمونه: در تاریخ او هایک اول^{۱۸۹}، دوم، سوم و چهارم ذکر می شوند، در حالی که می دانیم این تقسیمات به دست ژوستینین^{۱۹۰} به سال ۵۹۶م. صورت گرفته است. باز هم در تاریخ ذکر می شود که شاپور دوم در هنگام لشکر کشی به یونان تا بی تی نیه^{۱۹۱} رسیده است (III، ۱۶) و ما می دانیم که ساسانیان برای نخستین بار در سال ۶۰۸ به آنجا رسیده اند^{۱۹۲}. همچنین گوتشمید کتاب «جهان نمای» (یا جغرافیای) قدیمی را به خورنی نسبت می داد که باید در سده هفتم میلادی تنظیم و تدوین شده باشد^{۱۹۳}. اما مبارزه شدید برای اثبات جدیدتر بودن تاریخ خورنی در سال ۱۸۹۲ به وسیله کاریر ارمنی شناس فرانسوی آغاز گردید و او در یک رشته پژوهش های خود کوشید نشان دهد که نگارنده تاریخ ارمنیان از ترجمه های مفصل و مختصر ارمنی تاریخ کلیسایی سقراط و تذکره سلبستروس منضم به آن که در اواخر سده هفتم تهیه شده، تذکره باسیل قدیس^{۱۹۴} (بواسطه سقراط)، مالالالا^{۱۹۵} (پایان سده ششم)، وقایعنامه های فصیح (در اوایل سده هفتم)، پروکویوس قیصری (نیمه دوم سده ششم)، استفاده کرده است. مطالعات کاریر در سالهای ۹۴-۱۸۹۳ در نشریه «هاندس آمسوریا»^{۱۹۶} در

| | | | |
|----------------|-----|----------|----------------|
| | () | () | Justinianus |
| . | | | . |
| | () | | (|
| | () | () | . |
| () | | biutania | bithynia |
| | () | () | |
| | () | | |
| () | | | |
| | | | Basilios |
| (Hexaameron) « | » | | |
| barsegh | | | |
| | | () | kesaratsi |
| | | | John malala |
| | () | | |
| | | | Handes-amsoria |
| | | () | . |

وین به چاپ رسید. سه سال بعد در ۱۸۹۷ مسروپ در موسسیان در واغارشاباد ترجمه های مجدد ارمنی تاریخ کلیسای سقراط و ضمیمه آن تذکره سلبستروس را منتشر نمود (سقراط کبیر و سقراط صغیر). ناشر در پیشگفتار مفصل خود استدلال می کند که خورنی سقراط را نمی شناخته پس به هیچ وجه از متن یونانی یا ترجمه ارمنی نیز استفاده نکرده است. ولی از سلبستروس سود جسته است. پس از انتشار کتاب، دو پژوهشگر کاملاً "مستقل از یکدیگر، میابان (نشریه «آارات» ۱۹۷ ۱۸۹۷ ص ۴۲۲) و خالاتیانس («هاندس آمسوریا» ۱۸۹۳) یک قطعه مفصل از تاریخ خورنی را مطرح کردند که واژه به واژه از ترجمه ارمنی تذکره سلبستروس اخذ شده بود. حال پردازیم به این قطعه جالب توجه:

خورنی در ستایش مسروپ قدیس می نویسد (III، ۶۷):

«از آنجا که چاپلوسی و تکبر در رفتار او هرگز رسوخ نکرد بلکه در عین فروتنی و نیک خواهی و خیراندیشی با برخورداری از عادات ملکوتیان بر همه آشنا بود. زیرا او چهره ای چون فرشتگان و اندیشه ای بارور داشت، سخنانش درخشان، کردارش پرهیزکارانه، پیکرش شکوهمند، عاداتش بی همتا، پندهایش بزرگ، باورهایش راسخ، امیدش صبورانه، عشقش بی ربا و آموزشش دلنشین بود. اما از آنجا که همه ویژگی های نیک او را نمی توانم برشمرم، سخنم را به مراسم خاکسپاری او باز می گردانم».

در سلبستروس مفصل نیز روش واژه به واژه حفظ شده است، اما با تفاوت های زیر: در اینجا عبارات "اندیشه ای بارور" و "آموزشش دلنشین" که اضافات خورنی هستند دیده نمی شوند. (برای مشخص کردن شخصیت مسروپ قدیس به عنوان پدید آورنده الفبای ارمنی و آموزگار ارمنیان)، به جای "تیکخواه"^{۱۹۸} تذکره سلبسروس واژه "خیر خواه"^{۱۹۹} و به جای "درخشان"^{۲۰۰} واژه "میان درخشان"^{۲۰۱} که ترجمه لغوی dia-lampo یونانی است به کار رفته است و دلیل غیر قابل تردیدی برای ترجمه بلاواسطه تذکره از یونانی می باشد. با این حال خورنی با استفاده از واژه ای مناسب تر به جای واژه غیر معمول "میان درخشان" به کار برده است. در پایان این قطعه نیز عبارت "به ویژه سخنم را به کارها و اعمال او باز می گردانم" (ص ۶۹۹) ذکر می گردد که خورنی آن را به خاک سپاری مسروپ قدیس دگرگون ساخته است.

Ararat

(. .).

lavak'am
bariak'am
p'aydsar
t'ramap'aysaratsial

این کشف چنان تحولی در پژوهش‌ها و بررسی‌ها ایجاد کرد که بسیاری از افراد مردد نظریه‌کاریر را پذیرفتند و حتی مسروپ و ارتاپت ناشر سقراط نیز در «آارات» (۱۸۹۸ ص ص ۱۷۳-۱۶۵) مقاله‌ای نوشت و در آن از دیدگاه‌های خود مندرج در پیشگفتار کتاب دال بر عدم استفاده خورنی از ترجمه ارمنی تذکره سلبستروس چشم‌پوشی کرد.

با این حال نظریات کاریر و همفکرانش بدون انتقاد و نفی باقی نماند. با چشم‌پوشی از بیشتر آنان تنها نورایر بیوزانداتسی^{۲۰۲} و کونیبر را در اینجا یادآور می‌شویم. شخص نخست در یک رشته مقالات («مسائل ادبیات قدیم ارمنی» جریده «مشاک»^{۲۰۳} سال ۱۸۹۸ شماره‌های ۱۹۲، ۲۰۳، ۲۰۴، ۱۹۵، ۱۹۳، ۲۱۷، سال ۱۸۹۹ شماره‌های ۱۶ و ۱۷) بدون شک و تردید ثابت نمود که نه تنها خورنی از متن تلخیص شده سلبستروس استفاده نکرده بلکه تخلیص‌کننده از خورنی استفاده نموده است (همانگونه که مسروپ و ارتاپت از آن دفاع می‌کرد). او در مورد سلبستروس کبیر اظهار نظر کرد که ترجمه‌ای قدیمی‌تر می‌باشد.

نظریه کونیبر ارمنی‌شناس انگلیسی از این حیث جالب‌تر است که در ابتدا با اعتقاد به نظریات کاریر، سرانجام پس از بررسی‌ها و پژوهش‌های بسیار از این نظریه منصرف شده تاریخ خورنی را مربوط به سده پنجم شناخت. او در سال ۱۹۰۱ در یک ماهنامه آلمانی مقاله‌ای نوشت (که ترجمه ارمنی آن در «هاندرس آمسوریا» در شماره‌های ژانویه و مارس ۱۹۰۲ به چاپ رسید) و در آن قطعاتی از اثر خورنی را مورد بررسی ماهرانه قرار داد که از سقراط کبیر و صغیر، تذکره سلبستروس، مالالا و به‌طور کلی از منابعی که در دسترس کاریر و پیروانش قرار داشت مآخوذ می‌پنداشتند و کاریر و پیروانش آن‌ها را مورد تأکید قرار داده نتایج زیر را گرفتند. خورنی از سقراط صغیر و سلبستروس صغیر استفاده نکرده بلکه به عکس تخلیص‌کننده اینها از خورنی استفاده نموده است (همین نظر را نورایر بیوزانداتسی و پیش از او مسروپ و ارتاپت اظهار داشته بودند). خورنی از سقراط کبیر و سلبستروس در واقع استفاده کرده است ولی اینها آنگونه که اشتباهاً^{۲۰۴} مورد قبول بود در سده هفتم توسط فیلون تراکی ترجمه نشده‌اند بلکه بسیار پیشتر و در سده پنجم شاید هم به دست خورنی ترجمه شده باشند. زبان و سبک ترجمه یادآور زبان مترجمان ارشد سده پنجم است (همین نظر را نورایر بیوزانداتسی ابراز داشته بود ولی مقالاتش دچار وقفه شد). اثر مالالا به عنوان منبع مورد استفاده خورنی نبوده، هر دو اینها مستقل از یکدیگر از منابع قدیمی یونانی که در سده چهارم نیز وجود داشت استفاده کرده‌اند.

() . () . () .

این رویه ها و تکذیب ها شک و تردید مربوط به جدید بودن تاریخ خورنی را نسبتاً بر طرف کرد. پشتیبانان این نظریه حتی ابراز داشتند که پایه ها و اساسی که کاریر به کار برده بود اهمیت خود را از دست داده اند.

نظریه ن. مار^{۲۰۴} را که در گزارشی نوین راجع به مارآباس ارائه شده باید به عنوان اینگونه مدارک جدید پنداشت. او می نویسد: «بهترین پایه های تشخیص زمان نگارش تاریخ خورنی عبارتند از: اولاً، روح کلی تاریخ که به طور محسوسی ملی است و ثانياً، نگارنده عاشق تعلیم و علوم یونانی است و ثالثاً» او چنان منابع تاریخی برمی گزیند که به وضوح ریشه و مبدأ آشوری یا فرهنگ آشوری دارند. چنین کتابی قابل درک است که نمی تواند به قرن پنجم که نخستین سده ادبیات ارمنی بود تعلق داشته باشد بلکه به زمانی پس از آن مربوط است یعنی زمانی که تمایلات آشوری استثنائاً با رسوم و عادات کهن همگام شده بود و تمایلات یونانی جانشین آن، توانسته بود خط مشی ملی را در ادبیات مطرح سازد. این تشخیص کلی زمان نوشتن تاریخ خورنی بجا و شایسته است... همچنین زبانی که با آن نوشته شده است قابل توجه می باشد». ن. مار در جایی دیگر از این گزارش می نویسد که خورنی به عنوان یک اندیشمند متمایل به یونان، تعلیم آشوری را نکوهش می کند و می کوشد اهمیت آشوریان را کاهش دهد تا در برابر آوازه دانش و ادب آشوری که هنوز در ارمنستان تضعیف نشده بود، مبارزه کند.

لیکن این مبانی نه تنها جدید بودن تاریخ خورنی را اثبات نمی کنند که به عکس، در اثبات تعلق این اثر به سده پنجم میلادی کمک نیز می نمایند. اگر روح ملی که به راستی در تاریخ خورنی می درخشد نتیجه گرایش یونانی است پس این یونان دوستی فقط در سده پنجم برای ارمنیان امری طبیعی بود، هنگامی که کلیسا ها هنوز تجزیه و منشعب نشده بودند و جوانان دسته دسته برای کسب علوم و تحصیل زبان یونانی از ارمنستان به یونان (بیزانس، اسکندریه) می رفتند. کوریون، خورنی و غازار پارپتسی^{۲۰۵} (که خود نیز در یونان تحصیل کرده و همان را در باره جاثلیق گیود^{۲۰۶} گواهی می کند و در صحیفه اش وجود «مترجم دیگر» را متذکر می شود) شاهد و گواه این امر هستند. با این حال از آغاز سده بعد زمانیکه میان دو کلیسا جدایی افتاد، ارمنیان از یونان به عنوان کشوری که دانشجویان می توانستند به افکار خالدونی^{۲۰۷} مبتلا گردند، دوری می جستند. اطلاعاتی نیز درباره مسافرت های علمی به یونان در سده های ششم، هفتم و هشتم به دست ما نرسیده است. از دیگر سو، در اثر خورنی

| | |
|------------------|--------|
| () | () |
| ghazar parp'etsi | () |
| gyut' | () |
| .Chalcedon | () |
| . | (dvin) |
| . | () |
| . | () |

روح ملی به چشم می خورد و همین روحیه در سطح وسیعی در اثر غازار پارپتسی نیز دیده می شود و هر دو اینها از نظر زمانی به هم بسیار نزدیکند. با بررسی منابع مأخوذ یا متأثر از فرهنگ آشوری به این نتیجه می رسیم که خورنی از آنها دوری می جوید و منابع یونانی را بر می گزیند و این کار را با تخصیص یک فصل مجزا به برتری منابع یونانی توجیه می کند (I, 2). استفاده از سه چهار منبع مأخوذ یا متأثر از آشوری آن هم از ترجمه ارمنی با یونانی آنها اصول کاری نگارنده تناقضی ندارد. غیر از آن، در میان نظرات یاد شده در بالا تناقضی به چشم می خورد به این معنی که خورنی عاشق تعلیم و علوم یونانی است ولی چنان منابع تاریخی بر می گزیند که به وضوح منشاء یا تأثیر آشوری دارد؛ خورنی طبیعتاً "باید از این گونه منابع دوری می جست.

به طور کلی باید توجه کرد که ن. مار در مورد زمان نگارش تاریخ خورنی مردد است. او در ابتدا تاریخ او را کار سده پنجم می پنداشت. او سپس اعلام داشت که نسخه تاریخ خورنی که به دست ما رسیده ویرایش سده ۷-۶ یا بعد از آن است. سرانجام در سال ۱۹۲۵ این تاریخ را کار سده ۹-۸ شمرد.

ما بر این باوریم که مسئله زمان نگارش تاریخ خورنی باید پس از آن همه استدلال های قدیم و جدید خاتمه یافته تلقی شود و ما در نخستین پیوست اثر خود تحت عنوان «در باره معمای خورنی»^{۲۰۸} ذکر کرده ایم. کافی است تنها توجه کنیم که در تاریخ سبئوس و در نزد منبع او مارآباس مسورنی، از این تاریخ سه قطعه و از کتاب نیاز نامه نیز که به عنوان ترجمه خورنی شناخته شده یک قطعه برگزیده ذکر شده است، با این حال تاریخ او به شکل اولیه خود به دست ما نرسیده است بلکه یک نسخه ویرایش شده آن از سده هفتم یا هشتم در دسترس ما قرار دارد. ما این امر را نیز در پیوست دوم کتاب یاد شده نشان داده ایم. در اینجا ما می خواهیم دو مدرک و دلیل جدید در خصوص ویرایش این تاریخ ذکر کنیم. دلیل نخست مربوط به مرگ پادشاه تیرداد و نوشته غیر مستند منسوب به خاکسپاری او است که غوند آلیشان ارمنی شناس نامدار از تذکره ها استخراج نموده و در اثر خود «هاپا پاتوم» جای داده است (بخش دوم، فقره ۷۶، ص ص ۱۰۵-۱۰۴). آلیشان این قطعه را استناد بر نوشته خورنی می داند و ما با او موافق نیستیم. اگر چه این قطعه در هیچ یک از نسخه های متعدد خطی تاریخ خورنی تحت دسترس ما موجود نیست، ولی توما آرزرونی این قطعه را می شناسد. او می نویسد: «تیرداد پادشاه دلاور و شهید با موفقیت در برابر سربازان جنگید و به شهادت رسید و از دردهای زمینی آسوده شد. چنانکه در کتاب دوم تاریخ وارتاپت موسی نگارنده نامدار ما در سراسر گیتی و پایه گذار و تدوین کننده روشنگری و دانش در نزد ما می خوانیم، او با شکوه و جلال پادشاهی به خاک سپرده شد» (توما آرزرونی، کتاب نخست، باب دهم). بنابراین توما نه تنها با خاکسپاری شکوهمند تیرداد آشنا است چنانکه در قطعه بالا مشاهده کردیم، بلکه آن فصل از تاریخ

خورنی را که او این امر را در آن مطالعه کرده است به طور صحیح ذکر می کند یعنی آخرین فصل کتاب دوم، جایی که ما اکنون در مورد مرگ تیرداد می خوانیم ولی بدون ذکر سخنی در مورد شکوهمند بودن خاکسپاری او. از اینجا نتیجه می گیریم که چنان نسخه ای از تاریخ خورنی در دسترس توما بوده است که در آن قطعه مربوط به خاکسپاری تیرداد گنجانده شده بود و اکنون در نسخه های آشنا بر ما وجود ندارد. این که آیا این قطعه در نسخه توما به طور ضمنی مستتر شده است یا از همان ابتدا وجود داشته و بعدها از آن حذف گردیده اهمیتی ندارد، مسئله مهم این است که تاریخ مورد ویرایش و تصحیح قرار گرفته یا نقل قول (که محتمل تر است) و یا خلاصه شده است. استدلال دوم، رویای ساهاک قدیس و تعبیر آن است که در یک نسخه نوشته شده در سال ۱۶۶۸ موجود است و در نشر تحلیلی و تطبیقی با حرف Y علامتگذاری گردیده است. از این دست نقل قول ها و تخلص ها بارها در طول سده های ۱۲-۱۵م. انجام گرفته اند که ما در مورد آنها داده های مستندی در دست نداریم.

اعتبار تاریخ خورنی

در باره اعتبار تاریخ خورنی، لاکروز در سده هجدهم وقتی که ترجمه کامل این کتاب به زبان لاتین توسط براردان ویستون به چاپ می رسید نظر منفی خود را ارائه داده بود. آنگاه چند بررسی جزئی در این مورد صورت گرفت ولی پایه دار ترین انتقاد در این خصوص در سال ۱۸۷۶ توسط گوتمسید دانشمند چیره دست آلمانی انجام شد^{۲۰۹}. او به علت عدم آشنایی با زبان ارمنی، از ترجمه های لاتینی (ویستون ها) و فرانسوی (دفلوریوال) تاریخ خورنی برای بررسی های خود استفاده می کرد. صرف نظر از این امر در میان بررسی ها و انتقادات متعدد دیگر، بررسی ماهرانه و بیطرفانه او اگر عالی ترین نباشد از بهترین ها باید محسوب گردد.

گوتمسید منابع مذکور توسط خورنی را یک به یک مورد بررسی قرار داده نشان می دهد که کدام یک مشکوک و کدام واقعی است و این که خورنی چگونه از آن ها استفاده کرده است. او ضمن برشماری نقاط ضعف خورنی نقاط قوی و ارزشمند آن را نیز متذکر شده اهمیت آن را برای بررسی تاریخ اشرافیت ارمنی (خاندان های فتودالی ناخارار) و به طور کلی از دیدگاه بیدارسازی حس خودشناسی در میان ملت ارمنی یادآور می گردد. او انحرافات آگاهانه خورنی را از متون خود، توسط عادات مرسوم تاریخنگاری در آن دوره توجیه می کند. او برای فهرست پادشاهان پارتی خورنی ارزش فراوانی قائل است و به طور کلی خورنی را مسلط بر امور مربوط به ایران ولی ناآگاه از مسایل روم و بیزانس می داند و آوازاها و افسانه های مردمی را که خورنی محفوظ داشته مورد ستایش بسیار قرار می دهد. گوتمسید نتیجه گیری خود را این گونه خلاصه می کند: «تاریخ خورنی را از نظر نقل قول های دروغین و صرف نظر از آن، از نظر شایستگی و سودمندی مستمر محتوای آن،

- Von Gutschmied, Uber die Glaubwurdigkeit der Armenischen Gesehichte des Moses von Khoren, Leibzig, 1876.

می توان با جغرافیای راونا یا با تاریخ بریتانیای مانمور مقایسه کرد. این که وی کارش را با موفقیت به پایان برده از نتیجه غیر ملموسی پیدا است که تاریخ او دارد. او مستقل از سبک، به عنوان تنها آرشیو آداب و سنن و افسانه ها که برای ملت ارمن مطلوب بودند و به عنوان کتابی زرین برای طبقه ناخارارهای ارمنی به نتیجه دلخواه خود رسیده است... با پرداختن به سودمندی آن به عنوان منبعی تاریخی باید یاد آور شویم که او از افسانه های مردمی ارمنی و سنن خاندانی ناخارارهای ارمنی استفاده فراوان نموده است. با پرداختن به منابع کاملاً تاریخی باید گفت که او به طور کلی از منابع پارسی و شرقی سود برده است و از تواریخ یونانی به زحمت چیزی بیش از آنچه که ما اکنون به دست آورده ایم توانسته است اخذ کند... ما در هر صورت معتقدیم که اعتبار مطالب خورنی ساختگی نبوده و در ارتباط با موضوعات تاریخی بر پایه واقعیات بنا شده است».

انتقاد گاراگاشیان از اعتبار تاریخ خورنی با شدتی بیشتر ولی تبحری کمتر قرین است. وسیع ترین انتقادی که از آن صورت گرفته منتسب به او است. وی در تاریخ تطبیقی خود تاریخ خورنی را به عنوان منبعی تاریخی کنار نهاده از منابع خارجی و پس از مرگ تیرداد تا تقسیم پادشاهی اشکانی از پاوستوس استفاده کرده است، با این حال مرتباً "به اثر خورنی رجوع می کند و توسط آگاهی های او مطالب مورخان خارجی یا پاوستوس را تکمیل می نماید.

نظرات ن. مار و ن. آدونتس در قبال خورنی مناسب تر و مطلوب تر است. مار پژوهش های ویژه ای در باره خورنی به رشته تحریر در نیاورده اما در مقالات متعدد خود صدها بار از خورنی یاد می کند و به اطلاعات او استناد نموده به طور کلی در مورد او با احترام سخن می راند و تاریخ خورنی را به عنوان منبعی اساسی برای تاریخ ارمنیان و آداب و سنن ارمنی می شمارد. ضمناً "یادآور می شود که تاریخ خورنی را به درستی درک نکرده اند و بطور ناشایست مورد انتقاد قرار داده اند. آدونتس نیز در آثار خود برای خورنی احترامی خاص قایل است و چنین فکر می کند که خورنی نسبت به کلیه تاریخنگاران ارمنی اطلاعات کاملتری در مورد ناخارارهای ارمنی ارائه می کند.

بررسی منابع تاریخ خورنی

برای نخستین بار و. لانگلووا به سال ۱۸۶۱ و پس از او گوتشمید در سال ۱۸۷۶ در اثر یاد شده منابع تاریخ خورنی را مورد بررسی قرار دادند. هر دو آنها منابعی را تحت بررسی داشتند که توسط خورنی در تاریخش ذکر می شود. از نظر روش بررسی، خالاتیاننس با آنها کاملاً متفاوت است و تاریخ خورنی را از نقطه نظر منابع در دو اثر بزرگ خود مورد بررسی و توجه قرار داده و به نتایجی کاملاً "جدید می رسد.

نخستین کتاب تحت عنوان "حماسه ملی ارمنی و تاریخ ارمنیان موسی خورنی" در سال ۱۸۹۶ به زبان روسی به چاپ رسید. او در این اثر قطعات داستانی و یا قسمت هایی که داستان تلقی شده اند را مورد بررسی قرار می دهد، یعنی: ۱) فصل هایی که خورنی افسانه های مردمی بلا تغییر را تحت نام های گوناگون در آنها ارائه می کند (آواها، افسانه ها، داستان ها و جز اینها). ۲) فصل هایی که خورنی با استفاده از این افسانه ها یعنی با تفسیر یا تصحیح آنها، تاریخ خود را می نگارد. ۳) فصل

هایی که بنابر نظر پژوهشگران از منابع مردمی سرچشمه گرفته اند. خالاتیان‌تس این سه موضوع ناشی از منشاء های گوناگون را بدون ملاحظه، داستان های مردمی می شمارد و از آنها انتقاد می کند. این کتاب از دو بخش تشکیل می شود؛ بخش نخست شامل پژوهش ها است؛ خالاتیان‌تس در اینجا تاریخ خورنی را فصل به فصل پیگیری کرده متن ها را ارائه و مورد بررسی قرار می دهد و می گوید منابع خورنی را در این قسمت ها نشان دهد. نتایجی که او می گیرد چنین است:

۱- خورنی بجز از منابع یاد شده خود از منابع دیگری نیز استفاده کرده است که از آنها یاد نکرده و اینها مهمترین منابع او هستند. بر اساس نظر خالاتیان‌تس در زمره منابع "مشخص" دست اول، باید مارآباس کاتینا، آیودنوس، بروسوس، کپالیون، آلکساندر پولی هیستور اپیفان قبرسی، اولیمپادوروس، سی بل، اوغلوپ، بردیسان، آریستون پلایی، متون پارسی و داستان های مردمی را نام برد. دسته دوم منابع "نامشخص" هستند که موضوع های مختلفی در مورد داستان ها به خورنی نسبت داده اند و عبارتند از: ترجمه ها، بخش های گوناگون کتاب مقدس، مکاشفه یوحنا، وقایعنامه و تاریخ کلیسایی اوزیوس، تذکره اسکندر از کالیستنس کاذب، فیلون، لابوینا، افرایم^{۲۱} آشوری، گریگور نازیانزی و متون ارمنی آگاتانگوس، پاستوس، یزینک، غازارپارپتسی، سبتوس، آنانیا شیراکاتسی، تاریخنگار گمنام (= فصل نخست تاریخ سبتوس)، غوند. غیر از اینها قطعاتی نیز از اودیس هومر، دیو دوروس سیسیلی، یوسف (یوسفوس)، کلمنس اسکندرانی، پروکوپوس قیصری و منبعی از سودا^{۲۱} که خورنی از آنها سود برده است.

۲- آنچه که خورنی اغلب به صورت داستان های مردمی یاد می کند بطور کلی منشاء ادبی دارد؛ اینها اکثراً "تصنیف های مجدد موتیف های کتاب مقدس با تبحری کم و بیش و متعلق به خورنی هستند.

بدین ترتیب خالاتیان‌تس نخستین شخص و تنها پژوهشگری بود که وجود داستان های مردمی در تاریخ خورنی را رد کرد، داستان هایی که مورد قبول همه منتقدان بوده ارزشمندترین بخش تاریخی شناخته شده اند. با این حال باید گفت که خالاتیان‌تس در این بخش خود را نیز نفی می کند. او در قسمت های مختلف به ناچار قبول می کند که این یا آن داستان یا افسانه "ممکن است"، "محتمل است" که مردمی باشد.

مانوک آبیان ارمنی شناس نامی این کتاب خالاتیان‌تس را مورد نقد و بررسی دقیق و ماهرانه قرار می دهد (در اثر خود تحت عنوان "افسانه های مردمی ارمنی" و اغارشاباد، ۱۹۰۱ به زبان ارمنی). و در آن نظر اصلی خالاتیان‌تس دال بر این که داستان های مردمی کتاب خورنی تنظیم مجدد ادبی موتیف

های گوناگون کتاب مقدس توسط خورنی هستند، را رد کرده به عکس اصالت مردمی این داستان‌ها را به اثبات می‌رساند و حتی سرچشمه برخی از آنها را به عنوان واریانت‌های ارمنی افسانه‌های باستانی بین‌المللی (مانند سرود واه‌اگن، دستگیری آرتاوازد توسط دلاوران) یا به عنوان اعتقادات مردمی در مورد مارها، افعی‌ها، پادشاهان آنها و جنگ‌هایشان نشان داده است. ن. مار در باره ارزش علمی این اثر خالاتیان‌تس چنین می‌نویسد: «در این اثر ما شاهد غرض ورزی و نکته‌سنجی بزرگ مولف نسبت به شیوه تاریخنگاری موسی خورنی هستیم» («حماسه ارمنی» ص ۱۴ به زبان روسی).

کتاب دوم خالاتیان‌تس تحت عنوان «اشکانیان ارمنی و تاریخ ارمنیان موسی خورنی» به زبان روسی است که در سال ۱۹۰۳ به چاپ رسید. در اینجا مولف به همان روش بقیه تاریخ خورنی و فصل‌های غیر داستانی را مورد بررسی قرار می‌دهد. بررسی نظریات او خارج از این گفتار است لیکن باید اظهار داشت که اکثر فرضیات او امروزه رد می‌شود و به عنوان دلیل باید وقایعنامه آنانیا شیراکاتسی را یاد کرد که از تاریخ خورنی در آن استفاده شده است. نیز در یک نسخه خطی اجمیادزین روی صفحه جداگانه یک قطعه طولانی از آدم تا توفان نوح وجود دارد که واژه به واژه از تاریخ خورنی اقتباس شده است. آنانیا شیراکاتسی در سده هفتم می‌زیست و خورنی پیش از او اثرش را نگاشته است.

به نظر خالاتیان‌تس، خورنی منبع خود را عمداً «دگرگون می‌سازد تا آن را از خواننده پوشیده نگه دارد. در رد این نظریه باید داستان آرتاشس و ساتیک و ستایش مسروپ قدیس توسط خورنی را یاد کرد. در مورد اخیر خورنی در ستایش از مسروپ ۸-۷ سطر از ترجمه ارمنی تذکره سلبستروس را به طور تحت‌اللفظی نقل می‌کند، به نظر کاربر و خالاتیان‌تس، این ترجمه در پایان سده هفتم صورت گرفته است. مگر خورنی متوجه نبود که با اقتباس از این قطعه طولانی راز خود را آشکار می‌ساخت و به خاطر این که از نوشته سده هفتم استفاده کرده بود، نگارنده سده پنجم به شمار نمی‌رفت؟ او چرا در اینجا منبع خود را دگرگون نمی‌سازد؟ آیا او در سخنوری نقص داشت یا در تدبیر و اندیشه؟ به ناچار به این نتیجه می‌رسیم که خورنی هرگز به منظور پنهان داشتن منابع آنها را دگرگون و تحریف نکرده است و آدونتس کتاب دوم خالاتیان‌تس را فاقد اساس و پایه علمی می‌داند و انتساب غرض ورزی و تحریف عمدی اسناد و مدارک به خورنی را غیر منصفانه می‌شمارد.

متون خطی، ویرایش‌ها و ترجمه‌های تاریخ خورنی

از تاریخ خورنی متون خطی متعددی به دست ما رسیده است که شمار آنها به ۴۸ می‌رسد. لیکن تمام آنها جدید و مربوط به سده هفدهم هستند جامعه‌مختاریان و نیز نسخه‌ای در دست دارد که مربوط به آغاز سده چهاردهم می‌باشد، در ماتناداران متون خطی ایروان نیز یک نسخه وصله دار وجود دارد که بخش کهنه آن در سده‌های ۱۴-۱۳ اما بخش بازسازی شده به سال ۱۵۶۷ نوشته شده است. قدیمترین نسخه در نزد ما همین نسخه می‌باشد، یک قطعه نیز در موزه دولتی متون خطی پیدا شده و چنانکه پیدا است از نمونه‌ای مربوط به سده یازدهم باقی مانده است. این نسخه‌ها حاوی متن

اولیه تاریخ نیستند بلکه رونویسی ویرایش یا ویرایش های بعدی می باشند. در برخی از آنها موارد متعددی از یک واژه یا اصطلاح دیده می شود که در نمونه های دیگر به گونه ای متفاوت ذکر شده اند. با این حال اکثر آنها تفاوت های سبکی و تفسیری هستند و نتیجه ویرایش های گوناگون نمی باشند. اما این که تاریخ خورنی نه به صورت اولیه خود بلکه به صورت ویرایش مجدد سده های ۶-۷ به دست ما رسیده واقعیتهای آشکار است. نیکلای مار حتی انجام چندین ویرایش و تصحیح را نیز محتمل می داند. به همین علت نیز داوری ها و نتیجه گیری های کنونی که مبتنی بر همین متون ویرایش شده هستند تا اندازه ای قابل تردید بوده امکان اظهار عقیده قطعی و بدون اشتباه در مورد محتوای اصلی تاریخ خورنی و دیدگاه های او را از ما سلب می کنند.

تاریخ خورنی دوازده بار انتشار یافته است که ۹ بار به زبان ارمنی و سه بار نیز توام با ترجمه لاتین یا فرانسه^{۲۱۲}.

نخستین چاپ ارمنی آن به سال ۱۶۸۵ توسط توماس واناندتسی^{۲۱۳} در آمستردام صورت گرفت. این نشر از روی یک نسخه صورت گرفته و حاوی تحریفات و دگرگون های بسیاری است. دومین چاپ که همراه با ترجمه لاتین و دارای حواشی غنی بود توسط برادران ویلهلم و گئورگ ویستون جامه عمل پوشید که برای تصحیح متن از دو نسخه دیگر نیز استفاده شده بود و به سال ۱۷۳۶ در لندن به طبع رسید.

سومین چاپ به سال ۱۷۵۳ در ونیز انجام شد که نشر مجدد چاپ نخست بود.

چهارمین چاپ به سال ۱۸۲۷ در ونیز انجام شد.

پنجمین چاپ همراه با ترجمه فرانسه (تنها کتاب های اول و دوم) را دفلوریوال انجام داد که به سال ۱۸۴۱ در ونیز انتشار یافت.

ششمین چاپ به همراه سایر آثار خورنی پس از مقابله شش نسخه خطی به سال ۱۸۴۳ در ونیز انجام گرفت.

هفتمین چاپ همراه با ترجمه فرانسه و یادداشت های متعدد، توسط دفلوریوال به سال ۱۸۴۵ در پاریس انتشار یافت.

هشتمین چاپ به سال ۱۸۶۵ در ونیز انجام گرفت و چاپ مجدد طبع ششم بود.

نهمین چاپ به سال ۱۸۸۱ در ونیز.

چاپ دهم به سال ۱۸۸۱ در تفلیس.

یازدهمین چاپ در سلسله انتشارات "کتاب تاریخ ارمنیان" پس از مقابله مفصل نسخ متعدد و با پیشگفتاری مفصل در مورد متون خطی تاریخ خورنی به کوشش مانوک آبنیان و س. هاروتیونیان به سال ۱۹۱۳ در تفلیس صورت گرفت. ما این نشر را نشر تطبیقی و تحقیقی می نامیم. دوازدهمین چاپ در تفلیس صورت گرفت که چاپ مجدد نشر قبلی اما بدون یادداشت و پیشگفتار بود.

تاریخ خورنی به زبان های گوناگون برگردانده شده است. غیر از ترجمه های لاتین و یستون ها و فرانسه دفلوریوال ترجمه های دیگری نیز انجام گرفته اند:

ترجمه لاتین برنر، چاپ استکهلم ۱۷۳۳ که نسخه ای از آن در دست نیست.

ترجمه ایتالیایی جامعه مختاریان و نیز که توسط تومازر از نظر زبانی تصحیح شده است و حاوی حواشی غنی بوده به سال ۱۸۴۱ در ونیز به چاپ رسید. چاپ دوم همین ترجمه به سال ۱۸۵۰ در همانجا صورت گرفت.

ترجمه ایتالیایی کاپلنتی در سال ۱۸۴۱ و نیز.

ترجمه فرانسه لانگلو همراه با حواشی تاریخی، انتقادی و تحقیقی پاریس ۱۸۶۹ و در جلد اول مجموعه مورخان ارمنی لانگلو گنجانده شده است.

ترجمه روسی سارکاواک هوسپ هوانیسیان، پتربورگ ۱۸۰۹.

ترجمه روسی م. امین با حواشی و ضمائم متعدد، مسکو ۱۸۵۸. چاپ دوم آن نیز همراه با تصحیحات به سال ۱۸۹۳ در مسکو منتشر شد.

ترجمه مجاری کریست سونکو تیان، کرلا ۱۸۹۲.

ترجمه آشخارابار^{۱۱۴} خورن استپانه حاوی پیشگفتار و حواشی و ضمائم متعدد، سن پتربورگ ۱۸۸۹. چاپ دوم آن با تصحیح و ویرایش در سال ۱۸۹۸ در سن پتربورگ.

از لحاظ صحت و درستی، ترجمه ایتالیایی مختاریان، ترجمه روسی امین و ترجمه آشخارابار استپانه را بهترین ترجمه های یاد شده باید دانست.

تاریخ ارمنیان

شامل

سه کتاب

که موسی خورناتسی به درخواست

سهاک باگراتونی نوشته است

کتاب نخست

نسب نامه بزرگان ارمن

۱

پاسخ نامه سهاک و قول انجام خواهش او

موسی خورنی در آغاز تاریخ ملتمان به سهاک باگراتونی درود می فرستد. من توسط این درخواست زیبا اثر الطاف بی پایان خداوندی و نوسان های مداوم روحی موجود در تو را پیش از آشنایی با جسم و جانت به واسطه آشنایی با روانت، دریافتم؛ این امر با ذوق من نیز سازگار است و به ویژه با عاداتم. پس نه تنها باید از تو ستایش کرد که برایت باید نیایش نیز نمود تا همواره چنین باشی.

زیرا اگر ما به سبب اندیشه ورزی، چنانکه می گوید، تمثیل خداوندی هستیم و از سوی دیگر نقطه اوج اندیشه ورزی، تفکر و تعقل است و عشق اینها در تو بی پایان است، پس با روشن و فروزان نگه داشتن جرقه تعقلت توسط تفکر نیکو، اندیشه ورزی را زینت می بخشی و بدین سان به صورت یک نمونه و تمثیل درمی آیی. می توان گفت که بدین وسیله با پیروی منطقی و زیبا از این امور نخستین تمثیل آن را شاد می کنی.

توام با آن، متوجه این امر می شوم که اگر پیشوایان قوم و شاهزادگان سرزمین ارمن که پیشتر و در دوران ما زندگی می کردند به دانشمندانی که احتمالاً "در دسترس آنان بودند، نه امر به نگارش

چنین رویدادنامه های تاریخی دادند و نه به فکر ورود دانش های کمکی از خارج افتادند، و اکنون تو را چنین یافتیم؛ پس روشن است که باید از همه افراد پیش از خود عالی تر و بزرگمنش تر شناخته شوی و مورد ستایش قرار گرفته شایسته ذکر در چنین رویداد نامه تاریخی باشی.

پس ضمن پذیرش شادمانانه درخواستت با کمال میل در انجام آن کوشش خواهیم کرد تا یادگاری جاودانه برای تو و نسلهای آینده به جا گذارم. از آنجا که تو به ملتی کهن و دلاور تعلق داری، نه تنها در سخن و اندیشه شایسته ای که از بسیاری کارهای بزرگ و شکوهمند برخورداری، پس هنگام تنظیم نسب نامه جامع از پدر به فرزند، در این تاریخ ما آنها را یاد خواهیم نمود؛ چگونگی پیدایی همه دودمان های ناخاراری {۱} نامدار را همانگونه که در چند تاریخ یونانی موجود است، یکی به یک بطور خلاصه و موثق شرح خواهیم داد.

۲

اینکه چرا برای ارائه کارهایمان از منابع یونانی بهره گرفتیم، حال آنکه در کتابهای^{۲۱۵} کلدانیان و آشوریان آگاهی بیشتری یافت می شود

و در این باره بگذارید کسی در شگفت نباشد، همانگونه که بر همه روشن است، اگر چه بسیاری از مردمان کتابت و ادبیات داشته اند، به ویژه پارسیان و کلدانیان که از کارهای متعدد مربوط به ملت ما در میان آنان بسیار یاد شده است، با این حال ما تنها تاریخنگاری یونانی را یادآور شدیم و قول دادیم دودمان شناسی خود را از آنجا بیان کنیم، زیرا پادشاهان یونانی پس از سر و سامان دادن به امور داخلی بر آن شدند نه تنها گزارش جهانگشایی های خود که نگارش های علمی را نیز برای یونانیان به ارث گذارند. برای نمونه بطلمیوس که به "برادر دوست" {۲} شهرت دارد واجب دانست کتابها و تواریخ همه ملتها به یونانی ترجمه گردد،-

(اما بگذار هیچکس در اینجا ما را به بیسوادی متهم نکند و ما را فردی بی تجربه و نادان نپندارد که (بطلمیوس) پادشاه مصریان را به عنوان پادشاه یونان دانسته ایم، زیرا او با چیرگی بر یونانیان، پادشاه اسکندریه و یونان لقب یافت و به گونه ای که هیچیک از بطلمیوسیانیان^{۲۱۶} یا دیگر سران مصر چنین لقب نیافت. او کارهای یونان دوستانه بسیار انجام داد و اثرش را به یونانی برگرداند. بسیاری علل دیگر نیز وجود دارد که ما او را پادشاه یونان لقب دادیم، اما برای کوتاه کردن سخنان به همین گفتار در باره او بسنده می کنیم)،- پس از آن بسیاری مردان نامدار و سرگرم علوم نه تنها به ترجمه کتابهای دیوانی پادشاهان و پرستشگاه های ملل دیگر همت گماردند- چنانکه بروسوس {۳}، آن

matikan (mat'ian) -
matiyān « (.) (.)
(.) (.) (.) -

کلدانی ورزیده در همه علوم را تشویق به انجام این کار نمود- بلکه به هنرها و فنون شگفت انگیز و بزرگ پرداخته با دشواری آنها را از گوشه و کنار گرد آوردند و به زبان یونانی برگرداندند (مثلاً "آ از ک، ت از پ، ک از ی و ش از ت) {۴} و مردانی که نام آنان را به طور موثق می دانیم این (هنرها و فنون) را گردآوری نموده برای شکوه و جلال سرزمین هلنیان^{۲۱۷} پیشکش کردند و به همانگونه پژوهشگرانی که با تلاش و دانایی خود کسب علم کردند قابل ستایش هستند. آنان که چنین کشفیات علمی را پذیرفته و گرامی داشتند نیز به همان اندازه و شاید بیشتر قابل ستایشند. بدین علت من بدون تردید سراسر یونان را مادر و دایه علوم می دانم.

بدین سان، برای توجیه نیاز مراجعه ما به تاریخنگاران یونانی به همین اندازه بسنده می کنیم.

۳

در باره رفتار دانش ستیزانه نخستین

پادشاهان و شاهزادگان ما

میل دارم رفتار دانش ستیزانه پیشینیان نخستین خود را نیز بدون نکوهش نگذارم. بلکه در همین جا در آغاز کارمان می خواهم سخنان سرزنش آمیز بنویسم. زیرا اگر واقعا "آن دسته از پادشاهان شایسته ستایش هستند که دوران خود را قرین ادب و تاریخ نمودند و هر یک کردارهای فاضلانه و دلاوری های خود را در تاریخنگاری ها {۵} و تواریخ ثبت کردند، پس از آنان نگارندگانی مورد ستایش ما قرار گرفتند که مشغول چنین کارهای سخت و دشوار شدند. به همت اینان ما با بررسی نوشته هایشان، از علوم نظام دنیوی برخوردار شده از چگونگی تمدن بشری آگاه می گردیم به ویژه زمانی که خطابه ها و نوشته های تاریخ را مطالعه می کنیم که کلدانیان، آشوریان، مصریان و هلنیان از آن بهره مند هستند؛ افزون بر آن شاید دانایی و حکمت مردانی را که چنین کارهایی را متعهد شدند آرزو نمائیم. پس نادانی و عدم بلوغ روحی پادشاهان و دیگر پیشینیان ما نسبت به علم و دانش بر همه ما روشن می شود. زیرا اگر چه قومی کوچک هستیم و از حیث شمار کم و از نظر نیرو کم توان و بارها پادشاهان بیگانه بر ما چیره شده اند اما در کشور ما نیز بسیاری دلاوری های شایان نگارش و یادداشت روی داده است که هیچ یک از آنان به نگارش آنها همت نگماشتند. اکنون افرادی که حتی در اندیشه نیک به خود و به جا گذاردن نام و یاد نیکو در این جهان نبودند، نکوهش ما چقدر در خور آنان است و چگونه باید از آنان چیزهایی بزرگتر یعنی گزارش رویدادهای پیش از ایشان را درخواست نمود.

(Ionia)

(. .).

در باره اینکه سایر تاریخنگاران در مورد آدم
و پیشوایان^{۲۲۰} دیگر (با کتاب مقدس) موافقت نکردند

ما باید در باره ریشه و پیدایی و یا اگر بتوان گفت سرآغاز تمام بشریت سخنانی بگوئیم، که چرا تاریخنگاران دیگر چون بروسوس، الکساندر پولی هیستور^{۲۲۱} و آبیودنوس^{۲۲۲} با داوری خود در برابر روح القدس (با کتاب مقدس) موافقت نکردند {۹}؛ همچنین در باره خود (نوح) کشتی ساز و دیگر پیشوایان نه تنها در رابطه با نام ها و زمان ها که به مناسبت تعیین سرآغاز نژاد بشری، که برای ما محقق و موثق است^{۲۲۳}.

زیرا آبیودنوس مانند دیگران در باره او^{۲۲۴} چنین می گوید: «خداوند بخشنده او را رهبر و شبان مردم برگزید». پس از آن می گوید: «آزوروس^{۲۲۵} ده شار {۱۰} پادشاهی کرد» که برابر با سی و شش هزار سال است. به همین ترتیب برای نوح نام دیگری به کار می برند و زمانی بس طولانی به او نسبت می دهند و در باره شدت (طغیان) آبها و نابودی زمین در موافقت با کتاب مقدس سخن می گویند، همچنین تعداد پیشوایان را با کسپسوتریوس {۱۱} ده نفر می شمارند^{۲۲۶}. مطابق (شمارش) سال چهار زمانه^{۲۲۷} خورشیدی نه تنها با سالهای ما به ویژه با کتاب مقدس همسویی ندارد بلکه از سالهای مصریان که سال را با اهله ماه می شمارند دوری می جوید. حتی اگر کسی دوره هایی را که به نام خدایان نامیده شده اند به عنوان سال محاسبه کند و برای نزدیکی به حقیقت با ارقام بی سامان پیشنهاد شده مقایسه کند گاهی رقم کوچک و گاهی نیز رقم بزرگ به دست خواهد آمد. نظریات آنان را باید در اینجا مطابق با توانایی مان توضیح دهیم که هر یک از آنان برای نوشتن این مطالب چگونه می اندیشید؛ اما به علت تفصیل و بزرگی کاری که در پیش داریم این امر را به مکان و زمان دیگری وا

| | | | |
|----|-----------------------|----------------------------|-----------|
| | | () nahap'et' | |
| f. | () pa'ti + () nafa' | nafa'pa'ti | patriarch |
| | kaufa kof | () h | |
| | | (. .) | () koh |
| | (. .) . . | (Alexander polyhistor) | |
| | () | (Abydenus) | |
| | | (. .) | |
| | | (. .) | |
| | | (. .) . | |
| | | (. .) . | |
| | | (. .) . azovros (aghovros) | |
| | | (. .) . | Xisuthros |
| | | (. .) | |

می گذاریم و همانگونه که باورمان است سخنان را در اینجا قطع نموده به شرح زیر سخن آغاز می کنیم.

آدم ابوالبشر است؛ او دویست و سی سال زیسته شیت^{۲۲۸} را آورد. شیت دویست و پنج سال زندگی کرده انوش^{۲۲۹} را آورد. به قول یوسفوس {۱۲} دو کتیبه مربوط به دو رویداد آینده به او تعلق دارد، گر چه جای آنها مشخص نیست. انوش نخستین کسی بود که امیدوار بود نام خداوند را به زبان آورد.

و چرا او نخستین منادی نام خدا بود و چگونه باید کلمه ندا را فهمید؟ زیرا آدم مخلوق خدا بود. چنین می گویند که او از زبان خدا فرمان یافت اما با ارتکاب گناه و اختفا، خداوند کلام «کجایی؟» را از او و نه کسی دیگر پرسید و او حکم را نیز از زبان خود وی شنید. اما سپس هابیل به علت نزدیکی و آشنایی با خداوند برای او قربانی ذبح می کند که مورد قبول واقع می گردد. حال، وقتی که اینها از سوی خداوند پذیرفته شده او را می شناختند پس چرا در باره او (انوش) گفته می شود که برای نخستین بار کلام خدا را به زبان آورد و آن هم با امید. حال ما شواهد و مدارک گردآوری شده خود در باره او را در اینجا می گنجانیم و ما آنچه را که اکنون در دسترس داریم خواهیم گفت. چنانکه آمد، از آنجا که نخستین انسان مرتکب فرمائشکنی گردید، به علت گناهی که انجام داده بود از بهشت و از سوی خداوند رانده شد^{۲۳۰}. آنگاه صمیمی ترین فرزند آدم نسبت به خداوند (هابیل) از جانب برادر تنی خود به قتل می رسد^{۲۳۱}. سپس بدون سخن و نشانه خداوندی، نژاد بشری در وهم و نومیدی و سپس در کارهای واقعا "خودکامانه فرو می رود. در میان آنان او با امیدی بسیار با درست اندیشی خدا را ندا می دهد. اما ندا دادن را به دو گونه می توان دریافت - یا نامیدن و به یاد آوردن چون یک چیز فراموش شده، یا کمک خواستن. حال دریافتن آن چون "نامیدن" یک چیز فراموش شده، درست نیست، زیرا سالیان درازی نمی گذشت که نام خداوند و هر آنچه که چنین می شد فراموش گردد و حتی آفریده خداوندی هنوز به مرحله مرگ و به خاکسپاری نرسیده بود. پس او (انوش) خداوند را به کمک خواست.

او صد و نود سال بزیست و قینان^{۲۳۲} را به بار آورد و او نیز صد و هفتاد سال زندگی کرد و مهللئیل^{۲۳۳} را آورد. مهللئیل در صد و شصت و پنج سالگی یارد^{۲۳۴} و یارد در صد و شصت و دو

| | | |
|----------|-------------|------------|
| (. . .). | (set) | Seth |
| (. . .). | yenovs | Enos |
| (. . .). | | |
| (. . .). | K'aynan | Eainan |
| (. . .). | maghaghayel | Mahalaleel |
| (. . .). | | (. |
| (. . .). | hared | Jared |

سالگی خونخ^{۲۳۵} و خونخ در صد و شصت و پنج سالگی متوشالح^{۲۳۶} را به دنیا آورد. پس از تولد متوشالح چنانکه گفته شد او بعد از دویست سال زندگی دلنشین و پرارزش، همانگونه که افراد خرسند می دانند، از میان بزه کاران برگرفته شد^{۲۳۷} که علت آن را بعداً "یادآور خواهیم شد. متوشالح صد و شصت و پنج سال بزیست و لمک^{۲۳۸} را آورد. لمک در هشتاد و هشت سالگی فرزندی آورد و او را نوح^{۲۳۹} نام نهاد.

در باره نوح

و چرا تنها او را فرزند خواند و در باره دیگران به سادگی گفت که آنان را (به دنیا) آورد. پدرش در باره او مطلبی پیشگویی می کند: «او می گوید که وی ما را از کارهایمان و سختی های دستانمان و از سرزمین نفرین شده خداوند^{۲۴۰} می رهااند» و در واقع رهایی و آسودگی نبود بلکه نابودی تام چیزها روی زمین بود. برای من چنین به نظر می رسد که "رهانیدن" به معنی پایان دادن است اما پایان دادن (از بین بردن) بزه کاری و کلیه شرارت ها، با هلاک نمودن انسان های بزه کار دوران دوم می باشد. زیرا به نیکویی گفت "از کارهایمان" یعنی اعمال بزه کارانه و «از سختی های دستانمان" که با آنها شرارت می کنیم. ولی مطابق این پیامبری، آسوده و رها می گردند، اما نه همه آنان بلکه ارواح کامل از حیث فروتنی و تواضع هنگامی که شرارت ها همانند مردم بزه کار زمان نوح توسط سیلاب پاک می شوند رهایی می یابند. اما کتاب مقدس (نوح را) به نام فرزند به عنوان فردی متشخص و نامدار و وارث بحق فضایل پدری گرامی داشت.

۵

در باره تطابق نسب نامه فرزندان نوح
تا ابراهیم، نینوس و آرام و اینکه نینوس
نه بل است و نه فرزند بل

و این امر برای همه روشن است که تنظیم رویدادنامه ای از آغاز تا زمان ما دشوار و پرمشقت است، به ویژه تشخیص اشتقاق خاندان های ناخاراری از سه فرزند نوح، گرچه آزمایش و پژوهش هر

(. .).

| | |
|-----------|------------|
| yenovk | Enoch |
| matusagha | Methuselah |
| | (. .). |

(. .).

(. .).

(. .).

| | |
|---------|--------|
| :ghamek | Lamech |
| .noy | Noah |

(. .).

کس در زمان خود پسندیده است، به ویژه آن که کتاب مقدس نزدیکان خود را جدا کرده آنان را ملت خود می شمارد و دیگران را از خود رانده آنان را از جانب خود قابل ستایش و شایسته ذکر و یاد نمی داند. ما تا آنجا که بتوانیم در باره اینان سخن خواهیم گفت، همانگونه که مطالب موثقی را در داستان های کهن یافتیم که به نظر ما کاملاً "صحیح و درست هستند. اما تو ای ادب دوست هوشیار به ترتیب به سه نژاد تا ابراهیم، نینوس و آرام نگاه کن و تعجب کن.

مطابق کتاب مقدس، سام^{۲۴۱} در سن صد سالگی، دو سال پس از توفان^{۲۴۲} ارفکشاد^{۲۴۳} را متولد نمود.

سام

سام صد سال بزیست و ارفکشاد را آورد.
 ارفکشاد صد و سی پنج سال بزیست و قینان را آورد.
 قینان صد و بیست سال بزیست و شالح^{۲۴۴} را آورد.
 شالح صد و سی سال بزیست و عابر^{۲۴۵} را آورد.
 عابر صد و سی و چهار سال بزیست و فالج^{۲۴۶} را آورد.
 فالج صد و سی سال بزیست و رعو^{۲۴۷} را آورد.
 رعو صد و سی سال بزیست و سروج^{۲۴۸} را آورد.
 سروج صد و سی سال بزیست و ناحور^{۲۴۹} را آورد.
 ناحور هفتاد و نه سال بزیست و تارح^{۲۵۰} را آورد.
 تارح هفتادسال بزیست و ابرام^{۲۵۱} را آورد.

حام^{۲۵۲}

حام، کوش^{۲۵۳} را آورد.

| | | |
|--------|----------|----------|
| (. .). | sem | Shem |
| (. .). | arpaksat | Arphaxad |
| (. .). | sagha | Salah |
| (. .). | yeber | Eber |
| (. .). | paghek' | Peleg |
| (. .). | r'aghav | Reu |
| (. .). | seruk | Seruj |
| (. .). | nakovr | Nahor |
| (. .). | tara | Terah |
| (. .). | abraham | Abram |
| (. .). | kam | Ham |

کوش، مصرایم^{۲۵۴} را آورد.
 مصرایم، نمرود^{۲۵۵} را آورد.
 نمرود، باب^{۲۵۶} را آورد.
 باب، آنییس^{۲۵۷} را آورد.
 آنییس، آربل^{۲۵۸} را آورد.
 آربل، کایاغ^{۲۵۹} را آورد.
 کایاغ، آربل دیگر را آورد.
 آربل، نینوس^{۲۶۰} را آورد.
 نینوس، نینواس^{۲۶۱} را آورد^{۲۶۲}.

یافت^{۲۶۳}

یافت، جوهر^{۲۶۴} را آورد.
 جوهر، تیراس^{۲۶۵} را آورد.
 تیراس، توجرمه^{۲۶۶} را آورد.
 توجرمه، هایک^{۲۶۷} را آورد.
 هایک، آرامانیاک^{۲۶۸} را آورد.

| | | | |
|-------|-------------|---------------|------------|
| | | (. .) kush | Cush |
| | mest'rayim | mest'rem | Mizraim |
| (. .) | | (. .).nebrovt | Nimrod |
| | | (. .).bab | Bab |
| | | (. .).anebis | Anebis |
| | | (. .).arbel | Arbel |
| | | | kayagh |
| | | | ninos |
| | | | ninuas |
| | | " () | |
| | | | (. .) |
| | | (. .).habet | Japheth |
| | (. .) gamer | gomer | Gomer |
| | | (. .).tiras | Tiras |
| (. .) | torgom | torgoma | Togarmah |
| | | | hayk' |
| | | | aramanyak' |

آرمانیاک، آراماییس^{۲۶۹} را آورد.
 آراماییس، آماسیا^{۲۷۰} را آورد.
 آماسیا، گغام^{۲۷۱} را آورد.
 گغام، هارما^{۲۷۲} را آورد.
 هارما، آرام^{۲۷۳} را آورد.
 آرام، آرای زیبارو^{۲۷۴} را آورد^{۲۷۵}.

حال، همه وقایعنگاران قینان را به عنوان چهارمین نسل از نوح و سومین نسل پس از سام می دانند. همانگونه نیز تیراس را چهارمین نسل از نوح و سومین نسل پس از یافت می شمارند، اگر چه بر حسب ترجمه (ارمنی کتاب مقدس ما) در هیچ جا نسب نامه صریحی گنجانده نشده است^{۲۷۶} اما مسترئیم را به عنوان چهارمین نسل از نوح و سومین نسل از حام نه در ترجمه ما و نه از سوی هیچ وقایعنگاری مذکور نمی یابیم. ولی او را در نزدیک نفر آشوری هوشیار و پژوهشگر^{۲۷۷} مذکور یافتیم و گفته او برای ما محتمل تر آمد. زیرا این مسترئیم همان مصرایم است که از آن نام مصر مشتق شده است. و بسیاری از وقایعنگاران نمرود را که مصرایم یا همان بعل است. اتیویایی^{۲۷۸} شمرده ما را قانع کردند که چنین اثبات شده است که نمرود یعنی بعل، اتیویایی است و به علت هم مرز بودن (اتیوی) با مصر ما قانع شدیم که واقعا "چنین است.

سپس این را هم بگوئیم که اگر چه طول عمر فرزندان حام تا نینوس و حتی خود نینوس، در هیچ جا یاد و ثبت نشده و یا به دست ما نرسیده است و هر چند که سنوات فرزندان یافت ما کلا "وجود ندارد، اما با این حال، نسب نامه یاد شده در بالا موثق است، زیرا هر سه نژاد نیز تا ابراهیم، تا نینوس و تا آرام ما یازده نسل تشکیل می دهند، زیرا آرا دوازدهمین نفر پس از نینوس است و در سن جوانی

aramayis
 amasia
 gegham
 harma
 aram

Ara the Handsome' ara geghetsik' (. .)

()

(. .)

[(Septuagint)

(. .)

(Philadelphos)

(. .)

(. .)

(. .)

در گذشته است. و این درست است و بگذارید هیچ کس در آن شک نکند. زیرا آبیودنوس^{۲۷۹} قابل اطمینان در بسیاری امور، این ها را برای ما بازگو کرده چنین می گوید: «نیونوس فرزند آریغ^{۲۸۰}، فرزند کایاغ، فرزند آریغ، فرزند آنب^{۲۸۱} فرزند بابی^{۲۸۲}، فرزند بعل^{۲۸۳}». او همچنین از هایک تا آرای زیباروی ما را که شامیرام^{۲۸۴} شهوتران او را به قتل رساند، چنین برمی شمرد: «آرای زیبارو فرزند آرام، فرزند هارما، فرزند گغام، فرزند آماسیا، فرزند آراماییس، فرزند آرامانیاک، فرزند هایک به صورت دشمن بعل و در عین حال پایان دهنده زندگی او در آمد». این مطلب را آبیودنوس در نخستین نسب نامه جداگانه و جزئی خود یاد می کند که اخیراً^{۲۸۵} بعضی ها آن را دور انداختند.

کیالیون {۱۳} این مطالب را تصدیق می کند زیرا در یکی از بابهای (کتابش) می گوید: «در آغاز کتابمان همه نسب نامه را به تفصیل (با اقتباس از دیوانهای درباری شروع به نگارش کردیم، ولی از جانب پادشاهان فرمانی دریافت کردیم که از افراد بی نام و نشان و بدسرشت کهن یاد نکنیم و تنها پیشینیان دلاور، دانا و جهانگشا را یاد نماییم و وقت خود را بیهوده هدر نکنیم» و جز اینها.

برای ما به کلی بیگانه و نادرست به نظر می رسد که می گویند گویا نیونوس فرزند بعل و یا خود بعل است، زیرا نه نسب نامه و نه شمارش سالها این امر را تأیید نمی کنند؛ شاید نامدار و پرآوازه بودن یکی (از این دو) باعث متاخر شمردن فرد متقدم شده باشد.

ما اینها را واقعا^{۲۸۶} در ادبیات یونانی یافتیم. اگر چه خود یونانیان از زبان کلدانی به زبان خود برگرداندند و اگر چه کلدانیان خود با کمال میل این کار را انجام دادند، یا بنا به دستور پادشاهان مانند شخصی آریوس نام و بسیاری دیگران، ولی ما آن را از آن یونانیان می دانیم زیرا از آنان فرا گرفته ایم.

۶

در این باره که دیگر باستانشناسان در برخی موارد با موسی (پیغمبر) موافقت و در برخی موارد مخالف، و در باره روایات شفاهی کهن اولیمپودوروس فیلسوف

Abydenus

(. .) arbel arbegh

(. .) anebis aneb

(. .) bab

(. .) bel Baal

shamiram

با انتخاب موثق ترین مطالب از نوشته های متعدد ما در حد توان نسلهای سه فرزند نوح را تا ابراهیم، نینوس و آرام به ترتیب یاد کردیم، و فکر می کنیم هیچ اندیشمندی با آن مخالفت نمی کند، مگر آنکه بخواهد با اخلال در نظم و ترتیب درست تاریخ، داستانهای واقعی را به افسانه تبدیل کند. بگذارید هر یک با این چیزها هر گونه که دوست دارند، شاد گردند.

ولی ای دانش دوست و کسی که ما را به این امور و می داری، اگر به زحمات و کوششهای ما سپاس بگذاری، در چند کلام ذکر خواهیم کرد که تاریخنگاران کهن در باره مطالب یاد شده ما چگونه نوشتند، گر چه فعلاً^{۲۸۵} نمی توانم بگویم که آیا در کتابخانه های پادشاهان چنان یافتند یا هر که بنا به سلیقه خود و یا به هر علت دیگری نام ها، روایات و زمان ها را دگرگون ساخته است، اما به همان ترتیب در باره سرآغاز^{۲۸۵} به گونه ای درست گفته اند و گهگاه برای نمونه ابوالبشر را نه نخستین انسان بلکه پادشاه نامیده اند و از او با نامی بیگانه و بی معنی یاد می کنند و طول عمرش را سی و شش هزار سال بر می شمارند؛ اما در باره زمان پیشوایان^{۲۸۶} و ذکر توفان^{۲۸۷} موافق با موسی (پیغمبر) سخن می رانند. بدین سان وقتی که پس از توفان و پیش از ساختمان برج^{۲۸۸} و پس از سفر دریایی کسیستریوس^{۲۸۹} به ارمنستان از سه نفر افراد نامدار یاد می کنند، سخن درستی می گویند. اما با دگرگون ساختن نام ها و بسیاری چیزهای دیگر دروغ می گویند.

ولی من اکنون شاد خواهیم شد تا سخنان خود را از سی بیل بروسوس {۱۳} محبوب من که راستگو تر از بسیاری افراد است آغاز کنم. او می گوید: «پیش از ساختمان برج و سخن گفتن انسان به زبان های گوناگون و پس از سفر دریایی کسیستریوس به سوی ارمنستان، زروان^{۲۹۰}، تیتان^{۲۹۱} و هاپتوسته^{۲۹۲} حکام کشور می گردند که من آنها را سام، حام و یافت می انگارم. او می گوید: «آنگاه که آنان سرتاسر گیتی را میان خود تقسیم می کردند، زروان با کسب قدرت بر آن دو نیز چیره شد». سپس زردشت مغ پادشاه باختریان یعنی مادی ها این زروان را سرآغاز و پدر خدایان نامید و بسیاری چیزهای دیگر را درباره او به صورت افسانه در آورد که نیازی به تکرار آنها نمی بینم».

(سی بیل) می گوید: «اکنون که زروان چیره شده است تیتان و هاپتوسته در برابرش ایستادند و به جنگ پرداختند زیرا او قصد داشت تمام فرزندان او بر همه پادشاه گرداند. می گوید، در زمان

(. .).

(. .).

(. .).

(. .).

xisut'ra

ze'rvan

t'it'an

hap'et'oste

این هرج و مرج، تیتان بخشی از ثغور ارثی زروان را به چنگ آورد. در این زمان آستغیک^{۲۹۳} خواهر آنان دخالت کرد و آنان را به آشتی فراخواند و به بلوا پایان داد. (تیتان و هاپتوسته) پادشاهی زروان را پذیرفتند اما سوگند یاد کردند و پیمان بستند همه فرزندان پسر را که در آینده زاده می شدند، بکشند تا نسل اندر نسل پادشاهی نکنند؛ بدین منظور مردانی نیرومند برای سرپرستی زایمان زنان او گماردند و هنگامی که برای حفظ سوگند و عهد خود دو نفرشان را کشتند، خواهرشان آستغیک و زنان زروان، چند نفر از تیتان ها را راضی می کنند تا کودکان دیگر را زنده نگه دارند و به غرب، به کوهی بفرستند که به آن دیوتسنکتس^{۲۹۴} می گفتند و اکنون الیمپوس^{۲۹۵} نامیده می شود».

اکنون اگر دیگران این مطالب را چه افسانه و چه حقیقت بدانند، لیکن من معتقدم که بسیاری حقایق در آن ها وجود دارد. زیرا اپیفانیوس^{۲۹۶} سکوبای {۱۵} (شهر) کنستانتینا در قبرس در کتابی علیه بدعتگذاران، زمانی که می گوشت حقانیت و دادگستری خداوندی را اثبات نماید، درباره هفت ملت نابود شده توسط اسرائیلیان^{۲۹۷} چنین می گوید: «خداوند این ملل را برای دادگستری از پیش روی اسرائیلیان نابود ساخت، زیرا سرزمین آنها در بخش فرزندان سام بود اما حام با هجوم خود به زور این سرزمین را به چنگ آورد؛ اما خداوند با پشتیبانی از حق و پیمان بسته شده، از نژاد حام انتقام می گیرد و وراثت را به فرزندان سام باز پس می گرداند». اما کتاب مقدس نیز از تیتانیان^{۲۹۸} و رفائیان^{۲۹۹} یاد می کند.

لیکن ما باید گرچه به اجمال اما برخی روایات شفاهی را بازگو کنیم که در زمان باستان میان خبرگان یونانی نقل می شد. (این روایات توسط افرادی به نام گورگی^{۳۰۰} و بانان^{۳۰۱} و نیز شخصی داویت نام به ما رسیده است) {۱۶}. یکی از آنان که فلسفه فرا گرفته بود چنین می گفت: «ای پیران آنگاه که من در یونان بودم و علوم فرا می گرفتم روزی چنین اتفاق افتاد که میان اشخاص دانشمند و خبره در باره جغرافیا و اشتقاق بحث درگرفت. برخی کتاب ها را به طور استعاری توضیح می دادند و برخی به گونه ای دیگر. اما شخصی الیمپودوروس {۱۷} نام که خبره ترین آنان بود چنین گفت:

| | |
|---------------------|---------------|
| | ast'ghik' |
| | dyutse'nk'ets |
| () " " + () " " " | () |
| () | Olympus |
| () epipan | Epiphanius |
| () | () |
| () | titan |
| () | Raphaim |
| | gorgi |
| | banan |

«برایتان روایات شفاهی بازگو خواهیم کرد که سینه به سینه تا زمان ما نگه داشته شده اند و بسیاری از روستاییان نیز تا زمان حال نقل می کنند. کتابی در مورد کسیتوس و فرزندان او موجود بوده است که فعلاً در هیچ جا یافت نمی شود و می گویند در آن چنین حکایت می شده است. وقتی که کسیتوس سفر دریایی خود را به سوی ارمنستان به انجام رساند و به خشکی رسید یکی از فرزندانش به نام سام به سمت شمال غرب رفت تا این سرزمین را ببیند؛ به کوهی بلند در دشتی کوچک رسید که در آن (دشت) رودخانه ای به سوی سرزمین آشور روان بود. او در اینجا توقف می کند و دو ماه قمری سکنا می گزیند. این کوه را به نام خود سیم^{۳۰۲} نامگذاری می کند و دوباره به جنوب شرق یعنی از جایی که آمده بود باز می گردد. اما کوچکترین فرزندش به نام تاربان^{۳۰۳} با سی پور و پانزده دخت و با همسران اینان با جدا شدن از پدر در ساحل همین رود اقامت می کند و به نام او نیز این ناحیه تاراون^{۳۰۴} (تارون) و جایی که (تاربان) اقامت گزید تسرونک^{۳۰۵} نامگذاری می شود. زیرا فرزندانش برای نخستین بار در اینجا از او جدا شدند. باز هم حکایت می کردند که او روزهای کوتاهی در نزدیکی سامان باختریان زندگی کرد و یکی از فرزندانش نیز در همین جا ماند زیرا در نواحی شرق سام را زروان اما ناحیه را تا امروز زارواند^{۳۰۶} می نامند». اما پیران ملت آرام همگام با نواختن پاندر^{۳۰۷} برای آوازاها و رقص های گروهی غالباً از این مطالب یاد می کنند {۱۸}.

اینکه این روایات حقیقت دارند یا دروغ هستند برای ما مهم نیست، تنها برای اینکه تو همه چیز را بدانی هر آنچه را که با شنیدن و یا از کتاب ها می دانم در این کتاب جا می دهم تا بی ریایی اندیشه ام را نسبت به تو دریایی.

۷

توضیح مختصری در باره اینکه آیا بعل یاد شده توسط نگارندگان بیگانه واقعا" نمرود کتاب مقدس است؟

| | |
|--------|----------|
| | Sim |
| | tarban |
| | taravn |
| (|) tsrel |
| . | tse'ronk |
| | zarvand |
| (. .). | pandir' |

در باره بعل که نیای ما هایک معاصر او بود، بسیاری افراد مطالب درهم آمیخته و مغشوش نقل می کنند ولی من می گویم که کروئوس {۱۹} و بعل، همان نمرود بوده اند، چنانکه مصریان مانند موسی هپستوس^{۳۰۸}، آرگا کسه^{۳۰۹} کروئوس را بر می شمارند که حام، کوش و نمرود می باشند و مصرایم را مستثنی می نمایند، زیرا آنان می گویند که نخستین انسان هفائستوس {۲۰} بوده که آتش را کشف کرده است. (اینکه چرا او دزد آتش نام گرفته یا اینکه پرومتئوس {۲۱} آتش را از خداوند دزدید و به انسانها ارزانی داشت، نوعی استعاره است و به موضوع ما مربوط نمی شود). همچنین ترتیب دودمان های پادشاهی مصریان و شمارش سال های مربوط به سلسله پادشاهی چوپانان^{۳۱۰} تا هپستوس با یوسف عبریان تا سام، حام و یافت همزمان و مترادف می باشند.

همین اندازه توضیح را برای این مسایل کافی می دانیم. زیرا اگر بخواهیم همه رویدادها را از ساختمان برج تا زمان حال را برای آگاهی تو در تاریخ ما بازگو کنیم، پس کی فرصت پرداختن به روایات تاریخی دلخواه تو را خواهیم داشت، به ویژه آنکه کاری که در پیش داریم بزرگ و زمان فرصت فناپذیران کوتاه و نامعلوم است. پس بحث منشاء (تاریخ) ما را آغاز می نمایم.

۸

اینکه چه کسی این داستانها را یافت و از کجا؟

چنین نقل می کنند که آرشاک بزرگ {۲۲} پادشاه پارسیان و پارتیان که خود نیز اصلاً پارتی بود، در برابر مقدونیان شورش کرد، بر سراسر شرق و آشور پادشاهی نمود و پادشاه آنتیوخوس را در نینوا به قتل رساند و سراسر گیتی را فرمانبردار خود ساخت. او برادرش و اغارشاک^{۳۱۱} را به پادشاهی ارمنستان گماشت زیرا چنین صلاح دید تا پادشاهی اش استوار بماند نصیبین را پایتخت او می گرداند و مرزهای وی را اینگونه تعیین می کند: بخشی از غرب شام، فلسطین، آسیا، آسیای صغیر {۲۳} و تدالیا {۲۴}، از دریای پونتوس، جایی که قفقاز به نزدیکی دریای غربی {۲۵} منتهی می شود، همچنین آترپاتکان و باز هم تا آنجا که اندیشه و دلاوری تو دسترسی داشته باشد، زیرا می گویند که مرز دلاوران ساز و برگشان است، هر قدر که تیغشان ببرد همانقدر نیز تصرف می کند. وی پس از سرو سامان دادن به حکومت و استوار ساختن پادشاهی خود کوشید پی ببرد که چه کسانی و چگونه افرادی پیش از او بر ارمنستان حاکم بوده اند، آیا او جای دلاوران پیشین را گرفته یا

Hephaistos
aregak'
(. .).
hovivneri tagavorutyun
(. .).
vaghmarshak'

جانشین نابکاران گشته است. او یک نفر آشوری هوشیار به نام مارآباس کاتینای خبره در نگارش کلدانی و یونانی یافت و او را با هدایای گرانبها نزد برادرش آرشاک بزرگ گسیل داشت و (در خواست نمود) دیوان درباری را در برابر او بگشاید و نامه ای با مضمون زیر برای او می نویسد:

۹

نامه واغارشاک پادشاه ارمن
به آرشاک بزرگ پادشاه پارس

«ای آرشاک پادشاه خشکی و دریا، شخصیت و پیکر تو همچون خدایان ما هستند، اما بخت و کامیابی ها والاتر از همه پادشاهان و گستره اندیشه است، به سان آسمان بر روی زمین؛ واغارشاک برادر کوچک و هم‌رزم تو که با رای تو پادشاه ارمن گمارده شد خواهان پیروزی همیشگی و تندرستی تو است.

از آنجا که از تو فرمان یافتم تا دلاوری و هر گونه تدبیر و حکمت را مورد توجه قرار دهم، هرگز پند تو را تغییر نداده از آن چشم پوشی نکردم، بلکه تا آنجا که در توان و اندیشه ام بود برای هرگونه فرمانی توجه و نظارت مبذول داشتم و اکنون در سایه توجهات تو پادشاهیم استوار گردیده تصمیم دارم بدانم که پیش از من چه کسانی بر ارمنستان حاکم بوده اند و منشاء این ناخارار نشین ها از کجاست. زیرا در اینجا نه نظام مشخصی هست و نه عبادات پرستشگاهی، نه نخستین پیشوای این کشور معلوم است و نه آخرین پیشوا، و نه هیچگونه چیز منظم و مرتب وجود دارد، بلکه همه چیز به هم ریخته و زیر و رو است.

بدین علت از پیشگاه پادشاهیت التماس می کنم که دیوان درباری ات را برای این مرد که در پیشگاه مقتدرت حاضر می گردد، باز نمایی تا خواست های برادر و فرزندت را یافته شتابان بیاورد. معتقدم که کفایت خواهیم داشت تا با انجام خواست (تو) برای تو نیز باعث شادمانی گردیم. تندرست باش و در میان خدایان زی.»

آرشاک بزرگ با پذیرش نامه از مارآباس کاتینا، با شادی فراوان فرمان داد تا دیوان درباری را که در نینوا بود، در برابرش گشودند و در عین حال شاد بود که برادرش یعنی کسی که برای نیمی از پادشاهیش به او اطمینان کرده بود، چنین تصمیمی دارد. او (مارآباس کاتینا) با بررسی همه کتاب ها نوشته ای یونانی می یابد که به قول او چنین عنوانی داشت:

آغاز کتاب

این کتاب به فرمان اسکندر از زبان کلدانی به یونانی برگردانده شده و شامل داستان های باستانی و نیاکان اصیل است.

می گوید که آغاز آن به زروان، تیتان و هاپتوسه مربوط بوده است و شامل همه افراد نامدار از فرزندان این سه شخصیت ناخاراری است که در باره هر یک در طول زمانهای طولانی به نوبت نگاشته شده است.

مارآباس کاتینا با استخراج تاریخ موثق ما از این کتاب و نگارش آن به زبان یونانی و آشوری، آن را به نصیبین نزد پادشاه واغارشاک می آورد {۲۶}. واغارشاک خوش اندام و کمانگیر دلیر، سخنور پرقریحه، و دلاور آن را دریافت نموده در زمره گنجینه طراز اول خود قرار می دهد و در صندوق دربار از آن نگه داری می کند و دستور می دهد تا بخشی از آن را بر روی سنگ حکاکی کنند. از این جا با دریافت آگاهی درست از روایات، اکنون برای جلب توجه تو از ناخارار نشین های بومی ما تا سارداناپال^{۳۱۲} کلدانیان و حتی دوران نزدیک را بازگو می کنیم. تاریخ در آن چنین آغاز می شود:

«نخستین خدایان مخوف و نام آور و باعث مواهب بزرگ گیتی و سرآغاز جهان و تعدد بشریت بودند. نسل تهمتنان نیز از اینان ناشی گردید، مردانی عظیم الجثه، نیرومند و ستبری که با تکبر و غرور اندیشه غیر مشروع برج سازی را در مغز خود پروراندند و آنگاه اقدام به انجام کردند. در اثر خشم خداوندی، توفانی شدید روی داد و برج نابود گردید و هر یک از مردمان دارای زبانهای غیر قابل فهم (برای دیگران) شدند و لذا میان آنان شورش و ناسازگاری افتاد. هاپتوسه نیز یکی از اینان بود، ناخاراری دلیر و نامدار با کمانی بزرگ و نیزه افکنی پر توان به شمار می رفت».

با این حال ما رشته روایات را قطع می کنیم زیرا مقصود ما نه تنها این است که تاریخ را سرتاسر بنویسیم بلکه بکشیم نیاکان باستانی، بومی و نخستین خود را بشناسانیم اکنون از همان کتاب آغاز می کنیم: «هاپتوسه، مردود^{۳۱۳}، سیرات^{۳۱۴}، تاکلاد^{۳۱۵} که یافت، جومر، تیراس و توجرمه هستند. پس از آن همان تاریخنگار با ادامه سخن به ترتیب هاپتوسه، آرامانیاک و جز اینها را ذکر می کند که از آنان یاد نمودیم.

می گوید، این هایک، خوش اندام، چهارشانه و دارای موهای مجعد زرین و چشمانی درخشان و آتشین و بازوانی بزرگ بود. او در میان تهمت‌ن نام آور گردید و با مردانی مقابله نمود که سعی در چیره شدن بر دیگر تهمت‌ن و پیلتنان داشتند. او دلاورانه در برابر استبداد بعل پرچم شورش برافراشت یعنی زمانی که نسل بشری در سراسر پهنة زمین در انبوه جمعیت تهمت‌ن و مردان بسیار خشمگین و نیرومند پراکنده می شد. در این زمان که هر کس خشمگینانه شمشیرش را در شکم دوستش فرو می برد و می کوشید بر دیگران چیره گردد، بعل تصادفاً "موفق گردید سراسر زمین را تسخیر کرده بر آن چیره گردد. هایک که نمی خواست از او فرمانبرداری کند پس از تولد فرزندش آرمانیاک در بابل همراه فرزندان، دختران و فرزند فرزندان، مردان جنگاور که حدود سیصد نفر بودند و دیگر دستپروردگان {۲۸} و مهاجران که بر او پیوسته بودند با تمام خانه و کاشانه اقدام به کوچ کرده به سرزمین آراراد {۲۷} رفت^{۳۱۶} که در نواحی شمالی واقع است. او در دامنه کوهی در یک دشت اسکان گزید، جایی که افراد قلیلی از پراکنده شدگان پیشین زندگی می کردند. هایک آنان را فرمانبردار خود ساخت و در آنجا خانه هایی در زمین های قابل زیست بنا نمود و به عنوان ارت به کادموس فرزند آرمانیاک داد. روایات کهن شفاهی نقل شده این امر را تایید می کنند.

«اما (مارآباس) می گوید، خودش با بقیه افراد و خانه و کاشانه رهسپار شمال غرب می گردد؛ و در دشتی مرتفع ساکن می شود، این دشت کوهستانی را هارک^{۳۱۷} می نامند یعنی ساکنان اینجا پدران نسل خاندان توجرمه هستند. روستایی نیز بنا می کند که به نام خودش هایکاشن^{۳۱۸} نامیده می شود». در این تاریخ نیز ذکر می گردد که در سمت جنوب این دشت در حوالی کوهی بلند افراد قلیلی از پیش زندگی می کردند که با میل خود از او فرمان بردند که این امر در تایید روایات شفاهی می باشد.

۱۱

در باره جنگ و مرگ بعل

(مارآباس) در ادامه سخن خود روایت می کند که بعل تیتان {۲۹} پس از اینکه پادشاهیش را بر همگان چیره نمود، یکی از فرزندانش را به عنوان فردی وفادار به سوی شمال نزد هایک فرستاد تا او را به فرمانبرداری خوانده در صلح و آرامش زندگی کند. می گوید: «تو در میان بوران و سرما و

(. .).

(. .)

() + ()

hark
hayk'ashen

(. .)

یخبندان شدید اسکان گزیدی، لیکن سردی شدید اخلاق غرور آمیزت را گرم تر و ملایم تر نموده با فرمانبرداری از من در هر جایی از کشورم که بخواهی در آرامش زندگی کن». هابک پیام آورندگان بعل را با پاسخی سخت پس می فرستد. فرستاده (بعل) به بابل باز می گردد.

آنگاه بعل تیتان سپاهی علیه او تدارک می بیند و با سپاهی گران از پیاده نظام به سوی شمال رهسپار شده به سرزمین آراراد نزد خانه کادموس می رسد. کادموس نزد هابک می گریزد و پیشتر بیک های تندرو گسیل می دارد. می گوید: «ای بزرگ پیلتنان قهرمان، بدان که بعل با دلاوران جاودانی و تهمتتان جنگاور با قامت عظیم به سوی تو می شتابد و من با آگاهی از اینکه او به نزد خانه ام رسیده گریختم و هراسان نزد تو شتافتم، بنابراین بی درنگ اندیشه کن آنچه را که باید انجام دهی».

اما بعل به زور سپاه گران و گستاخ خود همچون سیلی که از بلندا روان می گردد، شتابان در پی رسیدن به مرزهای زیستگاه هابک بر می آید در حالی که از دلاوری و توان جنگجویانش اطمینان کامل داشت. در این هنگام تهمتن هوشیار و اندیشمند با موهای پیچیده زرین و چشمان درخشان، فرزندان و نوگان، دلاوران، کمانگیران و دیگران را که زیر فرمانش بودند، شتابان گرد می آورد و راهی نبرد شده به ساحل دریاچه ای {۳۰} می رسد که دارای آب شور و ماهیان ریزی است^{۳۹}. و با فرا خواندن سپاهیان به آنان می گوید: «زمانی که ما با سپاه بعل روبرو می شویم باید بکوشیم در جایی رو در رو گردیم که بعل از آنجا گذشته و در میان دلاوران خود ایستاده باشد، چنانکه یا می میریم و دودمان و دارایی مان زیر سیطره بعل می افتد و یا انگشتان پیروزیمان را به او نشان داده سپاهش را از هم می پاشیم و پیروزی را از آن خود خواهیم کرد».

و با پیشروی چندین اسبریز {۳۱} به مکانی دشت مانند میان کوههای بسیار بلند می رسند و در فلاتی در سوی راست جریان آبها سنگر گرفته با بلند نمود سرهایشان، انبوه بیشمار راهزنان بعل را می بینند که با هجوم گستاخانه در پهنه سرزمین آشفته می تازند و بعل با گروهی عظیم در سوی چپ رود در بالای تپه ای به عنوان محل دیدبانی، آرام ایستاده بود. هابک گروه جوخه مسلح را در جایی شناسایی کرد که بعل همراه چند تن مسلح کار آزموده در صف مقدم آنان قرار گرفته فاصله زیادی میان او و سپاهش وجود داشت. او کلاه خودی آهنین با نشانهای درخشان، تخته های برنجی بر پشت و سینه، زره هایی بر روی ساقها و آستین هایش داشت و کمر بندی بر کمر بسته بود و از طرف چپ شمشیری با دو سر آویزان بود؛ در دست راست نیزه ای بزرگ اما در دست چپ سپری داشت، در طرف چپ و راستش سپاهیان زده ایستاده بودند. هابک با نظاره تیتان های مسلح و مردان زده در کنار راست و چپ او، آرامانیاک را با دو برادرش در سمت راست و کادموس را با دوفرزند دیگرش در سمت چپ برمی گزیند، زیرا اینان در کاربرد شمشیر مردانی موفق بودند، خود نیز در جلو می

ایستد و دیگران را در پشت سر خود می ایستاند؛ آنان را تقریباً "به شکل مثلث مرتب می نماید و به آرامی پیش می رود.

و تهمت‌نادر دو طرف با رسیدن به یکدیگر، غرش سهمگینی بر زمین پدید آوردند، و با حملات خود یکدیگر را به ترس و لرز واداشتند. در آنجا تنومندان، از هر دو سو، قربانی لبه تیز شمشیر شده بر زمین می غلتیدند اما سرنوشت نبرد به دست هیچ یک از دو طرف تعیین نمی شد. پادشاه تیتان با دیدن این صحنه سهمناک و غیر منتظره، هراسید و با عقب نشینی به بالای تپه ای رفت که از آنجا به زیر آمده بود، زیرا می اندیشید در میان جمعیت مصون گردد تا کل سپاه برسد و دوباره جبهه ای جدید ایجاد کند. هایک کمانگیر با پی بردن به این امر پیش می تازد و به پادشاه نزدیک شده کمان گسترده و پهن خود را تا آخر می کشد و تیری سه پر به تخته سینه او می کوبد و پیکان با گذر از پشتش در زمین فرو می رود و تیتان متکبر بدین سان هلاک می شود و به زمین افتاده جان می دهد. سپاهیان نامنظم او نیز با دیدن این دلاوری بزرگ پا به فرار می گذارند. همین اندازه در این باره کافی است.

اما در نبردگاه به احترام جنگ پیروزمندان دستگردی می سازد و هایک می نامد. بدین علت این ناحیه تا امروز نیز هایوتس دزور^{۳۲۰} نامیده می شود. هایک تپه ای را که بعل همراه سپاهیان دلیرش در آنجا از پا در آمد، گرزمانک^{۳۲۱} نام نهاد که اکنون گرزماناک^{۳۲۲} خوانده می شود. ولی (مارآباس) می گوید هایک دستور می دهد جسد بعل را با دارو مومیایی کنند و به هایک ببرند و در فلاتی پیش چشمان زنان و فرزندانش به خاک بسپارند. کشور ما به نام هایک نیای ما، به هایک^{۳۲۳} موسوم گردیده است.

۱۲

در باره نسلها و فرزندان هایک
و اینکه آنان چه کاری انجام دادند

در کتاب (مارآباس) پس از آن بسیاری مطالب دیگر محفوظ است؛ ولی ما آنچه را که شایسته گردآوری است بیان خواهیم کرد.

| | |
|------------|--------------------------|
| (. . .) | hayots dzor gerezmank |
| (. . .) | gerezmanak' |
|) hayastan | hayk |
| (hay) | hayk (|

او می گوید، سپس هایک به زیستگاه خود باز می گردد و غنایم جنگی بسیار و مردان نامداری از نمک پروردگان را به نوه اش کادموس می بخشد و به او دستور می دهد تا در خانه پیش خود اقامت گزیند، اما خود به دشتی موسوم به هارک رفته در آنجا آرامش می یابد. او در طی سالیان زندگی اش، چنانکه در بالا گفتیم در بابل صاحب فرزندش آرامانیاک شد؛ آنگاه پس از آن نه چندان مدت کوتاهی زندگی کرد و درگذشت و کلیه دودمانش را به فرزندش آرامانیاک سپرد.

اما او دو نفر از برادرانش، خور^{۳۲۴} و ماناواز^{۳۲۵} را با تمام اهل خانه مانند باز^{۳۲۶} فرزند ماناواز را در محلی به نام هارک مقیم ساخت. از اینان ماناواز وارث هارک گردید اما فرزندش باز ساحل شمال غربی دریای شور را به ارث برد و این سرزمین و دریا را به نام خود نامگذاری کرد {۳۲}. می گویند که خاندان های ناهپتی ماناوازیان^{۳۲۷} و بزنونی^{۳۲۸} از آنان منشعب شده اند همچنین خاندان وردونی^{۳۲۹} که اخیراً پس از تیرداد مقدس در جنگ هایی یکدیگر با نابود ساختند. اما خور در نواحی شمالی صاحب خانه و تبار خود می شود و آبادی هایی را به وجود می آورد که از زمان او تا کنون ناخارار نشین بزرگ قوم خورخورونی^{۳۳۰} به زندگی خود ادامه می دهد مردانی دلاور و نامدار که اکنون در زمان ما نیز از برجستگان به شمار می روند.

اما آرامانیاک با همه افرادش به سوی شمال شرق کوچ می کند و در دشتی در میان کوههای بلند که رودی خروشان از غرب آن می گذرد اسکان می یابد، بخش شرقی دشت گویی به پشت خوابیده در برابر آفتاب گسترده است و در دامنه کوهها چشمه های زلال فراوان می جوشند که به یکدیگر پیوسته رودهایی پدید می آورند و به آرامی در نزدیکی مرزهای آنها در دامنه کوهها و کناره دشت روانند، گویی جوانانی هستند که برگرد دوشیزگان می چرخند. اما کوه آفتابگیر جنوبی با قله سفیدش گویی از این سرزمین راست روییده است و آنگونه که یکی از ما گفته است یک نفر کمر

khor

manavaz

baz

:manavazian- nakhararutyun

() " ()

(. .).

be'znunik

be'znuni

()

(. .).

(basen)

vorduni

(vordru)

(. .)

(. .).

khor'khor'uni

همت بسته در سه روز می تواند آنرا دور بزند و شیب آن تدریجا^{۳۳۲} بیشتر می شود و به راستی که کوهی پیر در میان کوههای جوان است.

آرامنیاک با اقامت در ژرفای این دشت، بخشی را در شمال دشت و دامنه کوه را در همان سمت آباد می کند؛ کوه را در همانندی با نام خود آراگاتس^{۳۳۱} و زمین های اطراف را پای آراگاتس^{۳۳۲} می نامد.

اما تاریخنگار مطلب شگفت انگیزی نقل می کند که افراد قلیلی پیش از کوچ نیای اصلی ما هاید در بسیاری جاهای کشورمان به طور پراکنده زندگی می کردند.

آرامنیاک پس از سالها زندگی، آراماییس را به دنیا آورد که پس از او نیز سالیان متمادی زندگی کرد و در گذشت. فرزند او آراماییس خانه ای در ساحل رودخانه بر فراز یک تپه برای اقامتش بنا نمود و به نام خود آن را آرماویر^{۳۳۳} نامید اما رود را به مناسبت نوه اش یراست^{۳۳۴}، یراسخ^{۳۳۵} نام نهاد. اما فرزندش شارا^{۳۳۶} را که فردی شکم پرست و دارای فرزندان بسیار بود با تمام افراد و دارایی ها به دشتی حاصلخیز و غنی در همان نزدیکی در پشت کوه شمالی آراگاتس فرستاد، جایی که آبهای فراوان روان بود؛ می گویند، به نام او منطقه شیراک نامیده شد. لذا چنین به نظر می رسد که این افسانه^{۳۳۷} رایج میان روستاییان مصداق پیدا می کند: «که حلقوم تو، حلقوم شارا است، اما انبارهای ما انبارهای شیراک نیستند». این آراماییس پس از سالها زندگی صاحب فرزندی به نام آماسیا^{۳۳۸} شد و پس از آن نیز سالهایی چند زندگی کرد و آنگاه در گذشت.

آماسیا با اقامت در آرماویر، پس از چند سال، گغام^{۳۳۹} و پس از گغام، پاروخ^{۳۴۰} دلیر و تسولاک^{۳۴۱} را از خود به جا نهاد. پس از تولد اینان، از رود می گذرد و به کوه جنوبی نزدیک می شود. در اینجا در فرورفتگی های دامنه کوه با هزینه زیاد دو خانه می سازد، یکی در سمت شرقی در نزدیکی چشمه های جوشان دامنه کوه، اما دیگری را در سمت غرب همان خانه در فاصله ای که یک

| | |
|--------|-----------------|
| | aragads |
| | vote'n-aragadso |
| | :armavir |
| (.) | . |
| (. .). | . |
| | yerast |
| (. .). | araks |
| | yeraskh |
| | shara |
| (. .). | |
| | amasia |
| | gegham |
| | parokh |
| | tsolak' |

نفر پیاده در نیم روز طی می کند بنا می نهد {۳۳}. او اینها را به عنوان ارث به دو فرزندش پاروخ دلیر و تسولاک چابک می دهد و آنان در آنجا اقامت می گزینند و با نام خود آنها را نامگذاری می کنند: پاراخوت^{۳۴۲} به مناسبت پاروخ و تسولاگرد^{۳۴۳} به مناسبت تسولاک. لیکن آماسیا کوه رابه نام خود ماسیس {۳۴} نام نهاد و آنگاه دگر بار به آرماویر باز گشت و مدت کوتاهی زیست و درگذشت. اما گغام پس از سالها در آرماویر هارما^{۳۴۴} را متولد کرد؛ او هارما را برای زندگی با فرزندانش در آرماویر باقی گذارد اما خود به پشت کوه دیگر واقع در سمت شمال شرق در ساحل یک دریاچه رفت. او ساحل دریاچه را آباد کرد و ساکنانی را در آنجا باقی گذارده کوه را به نام خود گغ^{۳۴۵} اما آبادی را گغارگونی^{۳۴۶} نام نهاد که البته دریا نیز به همین نام خوانده می شود^{۳۴۷}. او در اینجا دارای فرزندی به نام سیساک^{۳۴۸} شد که کمانگیری بزرگ و چهارشانه، خوش اندام، سخنور و زیبا بود. او بخش اعظم دارایی اش را با خدمه {۳۵} متعدد به او داد؛ و برایش از دریا به طرف شرق تا دشتی که یراسخ کوههای استوار را شکافته از دره های باریک و دراز می گذشت و با غرش سهمگین به دشت می ریخت به عنوان قلمرو موروثی تعیین نمود. سیساک با اقامت در اینجا مشغول آبادانی قلمرو خود گردید و سرزمین رابه نام خود سیونیک^{۳۴۹} نامید؛ ولی پارسیان آن را بگونه درست تر، سیساکان^{۳۵۰} می نامند.

اخیراً" واغارشاک نخستین پادشاه ارمن از نژاد پارت، با پیدا کردن افراد نامی از نسل او، فرمانروایانی برای آن کشور تعیین می کند که همان نژاد سیساکان هستند. واغارشاک این کار را با علم به تاریخ انجام می دهد، اما این که چگونه این امر انجام شد، در جای خود خواهیم گفت. اما گغام خود دوباره به دشت یاد شده باز می گردد و در دامنه همان کوه در دره ای مستحکم دستگردی می سازد و گغامی^{۳۵۱} نام می نهد. که بعد ها به نام نوه اش گارنیک^{۳۵۲}، به گارنی^{۳۵۳}

paraxot'
tsolak'ert'
harma
gegh
gegharkuni

(. .).

sisak'
syunik
sisak'an
(Rhetor
(artsakh)
(. .).
geghami
gar'nik'
gar'ni

Zacharias)

(ashkharatsuyts)

موسوم می گردد. اخیراً در زمان آرتاشس نوه واغارشاک، جوانی از نسل او به نام واراژ^{۳۵۴} بوده است که در شکار گوزن، بز کوهی و گراز موفق و رد تیراندازی توانا و دقیق است. (آرتاشس) او را سرپرست نخجیرگاه های دربار نموده آبادی هایی در سواحل رودی به نام هرازدان^{۳۵۵} به او اهدا می کند. می گویند از وی خاندان واراژتونی^{۳۵۶} پدید آمده است. چنانکه گفتیم این گغام پس از سالها زندگی هارما را متولد کرد و پس از او نیز زندگی کرد و به فرزندش هارما فرمان داد تا در آرمایر اقامت گزیند و آنگاه درگذشت.

این هایک فرزند توجرمه فرزند تیراس فرزند جومر فرزند یافث نیای ارمنستانیان است؛ و نژادها و نسلهای او سرزمین های مسکونی ایشان چنین هستند. پس از آن (مارآباس) می گوید که بر شمارشان افزوده کشور را پر نمودند.

هارما پس از سالها زندگی آرام را به جا نهاد.

در مورد آرام تعریف می کنند که دلاوری های بسیاری در نبردهای پیروزمندانه نشان داده مرزهای ارمنستان را در همه سو گسترش داد و به نام خود نیز همه مردمان کشور ما را چنین می نامند برای نمونه یونانیان، آرمین^{۳۵۷} اما پارسیان و آشوریان آرمینیک^{۳۵۸} می نامند. ولی اگر نخواهی داستان مفصل دلاوری های او را که چگونه و کی انجام شدند، بیرون از این کتاب می آوریم، یا کنار می گذاریم و گرنه در همین جا می گنجانیم {۳۶}.

۱۳

در باره نبرد با شرقیان و

پیروزی و مرگ نیوکار مادس^{۳۵۹}

چون زحمتی که به فرمان تو به عهده گرفته ایم برایمان خوشایند افتاد و آن را دلپذیرتر از جشن های بخور و بنوش و بزم های (پیشنهادی) دیگران یافتیم لذا پذیرفتیم که روایات مربوط به نبردهای آرام از نسل هایک را به اختصار نقل کنیم. او مردی کوشا و میهن دوست بود و چنانکه همان

| | | |
|-------------|---------|--------------|
| | | varazh |
| | | hrazdan |
| varazhnunik | (. . .) | varazhnuni |
| | | (. . .) |
| | | armen |
| | | armenik' |
| (. . .) | () es | nyukar mades |

تاریخنگار اظهار می دارد، مردن برای میهن را به دیدن اینکه چگونه ملل بیگانه مرزهای میهنش را زیر پای اسبانشان گرفته اند و دیگران بر نزدیکان همخونش حکم می رانند، ترجیح می داد. همین آرام سالیان کمی پیش از تسلط یافتن نینوس بر آشوریان و نینوا از ملل آن نواحی رنجیده خاطر شده انبوهی از نزدیکان دلیر و کمانگیر حدود پنج بیور و نیزه داران ورزیده و جنگجویان دلاور و ماهر گردآوری می کند و در حوالی مرزهای ارمنستان با دلاوران ماد روبرو می شود و چنانکه همان تاریخنگار نشان می دهد شخصی به نام نیوکار مادس که مردی مغرور و جنگ طلب بود آنان را رهبری می کرد. آنان یکبار مانند کوشانیان مرزهای ارمنستان را زیر سم اسبانشان پایمال نمودند (و مادس) دو سال (ارمنستان را) فرمانبردار خود ساخت. آرام پیش از طلوع آفتاب با هجوم ناگهانی بر او، سپاه وی را نابود کرد و خود نیوکار را که مادس نامیده می شد دستگیر نموده به آرماویر آورد و در آنجا دستور داد او را در بالای برج حصار بر دیوار بکوبند و میله ای آهنین بر پیشانی فرو ببرند و در معرض دید رهگذران و همه کسانی که به آنجا می آمدند قرار دهند اما تا پادشاه شدن نینوس بر آشور و نینوا، کشور او را تا کوه موسوم به زاراسب^{۳۶۰}، فرمانبردار و باجگزار خود ساخت.

اما نینوس با پادشاهی در نینوا، کینه خونخواهی نبای خود بعل را در دل داشت؛ با شنیدن روایات، سالیان دراز در اندیشه انتقام جویی بود و پی فرصتی مناسب می گردید تا همه وارثان پسر قوم هایک دلاور را نابود سازد. ولی از آنجا که می ترسید این کار وی باعث فروپاشی پادشاهی او گردد، اندیشه شوم خود را پنهان نگه داشت؛ لذا (به آرام) فرمان داد بدون هیچگونه شک و تردید، حکم براند و اجازه می دهد پیشانی بند و نیم تاج مروارید به کار گرفته شخص دوم پس از وی نامیده شود. اما همین اندازه گفته ما کافی است زیرا کاری که در پیش داریم به ما امکان توقف و بررسی طولانی در آغاز تاریخ مان را نمی دهد.

۱۴

در باره جنگ با آشوریان و پیروزی،
پایاپیس کا آغیا^{۳۶۱} و نیز در باره قیصریه^{۳۶۲}

(. .). zarasp'
(. .). p'ayap'is k'a-aghia
Caesarea
(me'shak')
(mzhak')
(davit ardse'runi)
(. .).

و هایک اول و دیگر هایک ها^{۳۶۳}

با سخنانی کوتاه آنچه را که پس از این در همان کتاب نقل می شود یادآوری می کنیم و در باره دلاوری های او^{۳۶۴} در غرب و در جنگ با آشوریان و نیز انگیزه و اهمیت رویدادها تنها با بیان عظمت کار اجمالا^{۳۶۵} سخن می گوئیم.

همین آرام پس از پایان دادن به جنگ با شرقیان با همان توانمندی راهی آشور می شود. در آنجا نیز بارشام^{۳۶۵}، یکی دیگر از ویرانگران کشورش را از نژاد تهمتنان با چهار بیور پیاده نظام مسلح و پنج هزار سواره نظام می یابد؛ او با خراج گزاف تمام سرزمین های اطراف و اکناف خود را تحت انقیاب شدید گرفته به بیابان بدل نموده بود. آرام با او درگیر می شود و وی را از راه کردوک^{۳۶۶} تعقیب کرده به دشت آشور می راند و بسیاری را می کشد، بارشام نیز در رویارویی با سپاهیان او به قتل می رسد. آشوریان مدتهای طولانی این بارشام را به علت دلاوری های بسیار چون خدای خود می پرستیدند. اما آرام بخش بزرگی از دشت های آشور را متصرف شد و مدت طولانی در زیر فرمان خود نگه داشت.

و اما همه دلاوری هایی را که او در نواحی غرب بر علیه تیتانیان^{۳۶۷} انجام داد، ما هنوز باید نقل کنیم. او در غرب با چهار بیور پیاده نظام و دو هزار سواره به سوی (هایک) اول حرکت کرد و به سرزمین کپدوکیه رسید، جایی که اکنون قیصریه نامیده می شود؛ زیرا او (ملل) شرق و جنوب را شکست داده به این دو نژاد سپرده بود، شرق را به سیساکیان و نواحی آشور را به جانشینان کادموس؛ چون او دیگر از جایی نگرانی نداشت، لذا مدت طولانی را در غرب گذراند. در اینجا پایاپیس کاآغیای تیتان که مستبدانه سرزمین میان دو دریای بزرگ پونت^{۳۶۸} و اقیانوس {۳۷} را تصرف نموده بود، در جنگ با او رو به رو شد. (آرام) با او برخورد نموده وی را وادار کرد به جزیره ای در دریای

| | | |
|--|--------|--------------------------|
| | | hayk |
| | | (. .). |
| | | Baal Shamin barsham |
| | | (|
| | | (. .). |
| | | k'orduk |
| | | (. .).(gord |
| | | (. .). |
| | Pontus | |
| | | |
| | | (. .) () |
| | | (. .). |

آسیایی^{۳۶۹} بگریزد؛ او برای فرمانروایی بر این سرزمین شخصی مشاک^{۳۷۰} نام از نژاد خود را با سپاهی گران بر آنجا گمارد و خود به ارمنستان باز گشت.

و اما به ساکنان این سرزمین فرمان داد زبان ارمنی بیاموزند و سخن بگویند. بدین علت یونانیان تا امروز نیز این سرزمین را پروتین آرمینیا^{۳۷۱} می نامند که هاید اول ترجمه می شود. اما دستگردی را که مشاک گماشته آرام به نام خود بنا نهاده بود با باروهای کوتاه محصور نموده مردم باستان این سرزمین را ماژاک می نامیدند گویا نمی توانستند آن را به گونه ای درست تلفظ نمایند؛ اما بعدها با گسترش و رونق توسط دیگران قیصریه نامیده شد^{۳۷۲}. به همان ترتیب از این مکان ها تا مرزهای اصلی خود بسیاری سرزمین های غیر مسکونی را مملو از ساکنان نمود که هاید دوم و سوم و نیز (هایک) چهارم نامیده شدند {۳۸}. دلیل اصلی و درست نامگذاری هاید اول و دوم و نیز سوم و چهارم در غرب این است. اما آنچه که در محافل یونانی توسط برخی ها به گونه ای دیگر نامگذاری شده، ما نمی پذیریم، اما دیگران می توانند آنگونه که می خواهند بیندیشند.

او اینگونه توانمند و نامدار گردید؛ لذا تا امروز نیز مردمان کشورمان را به نام او می شناسند، همانگونه که بر همه آشکار است. او بسیاری دلاوری های دیگر نیز انجام داد اما همین اندازه را که نقل کردیم کافی می دانیم.

ولی این که چرا این مطالب در کتابهای^{۳۷۳} اصلی پادشاهان یا تواریخ پرستگاهی ضبط نشده اند، بگذارید در این باره هیچکس شک و تردیدی به خود راه ندهد. نخست اینکه این دوره پیش از پادشاهی نینوس بود یعنی زمانی که همه در این باره بی توجه بودند، و دیگر این که آنان ضبط اخبار باستانی مردمان بیگانه و سرزمین های دور دست و روایات نخستین را در کتابهای پادشاهان یا پرستگاهها جایز و حائز اهمیت نمی دانستند؛ به ویژه آنکه یادداشت کردن کارهای قهرمانانه و دلاوری های مردمان بیگانه مایه افتخار و سربلندی نبود و با این حال اگر چه اینها در کتابهای اصلی موجود نیستند، اما همانگونه که مارآباس کاتینا می گوید، به دست افرادی کوچک و بی نام از (آوازه‌ای) عاشقی در دیوان دربار گردآوری شده اند. همان شخص دلیل دیگری را نیز ارائه می دهد که: چگونه پی بردم نینوس شخصی مغرور و خودپرست بوده، خواهان نمایاندن خود به عنوان بنیانگذار جهانگیری، هر گونه دلاوری و تکامل بود، لذا دستور می دهد تا کتابهای فراوان پیشینیان را

(. .).

"

(. .).

me'shak'

(. .). (Prote Armeni) prot'in armenia

) (..)

()

()

(. .).

(. .). (matikan) mat'yan

که مربوط به مردمان جاهای مختلف و دلاوری های مردان ویژه ای بودند، بسوزانند و همه کتابهای نگاشته شده در وصف معاصران را موقوف سازند و تنها چیزی بنویسند که مربوط به او بود، تکرار آن کاری اضافی و بیهوده است.

آرام پس از سالها زندگی آرا را آورد که پس از او نیز سالیان دراز زیست و درگذشت.

۱۵

در باره آرا و مرگ او در جنگ با شامیرام

آرا چند سال پیش از مرگ نینوس، فرمانروای میهنش گردید و همچون پدرش آرام مورد لطف نینوس قرار گرفت. اما شامیرام^{۳۷۴} شهوتران و هرزه سالهای متمادی با شنیدن آوازه زیبایی او، در پی ملاقات با او بود ولی آشکارا نمی توانست کاری انجام دهد. پس از مرگ نینوس یا گریز او به کرت^{۳۷۵} همانگونه که معتقدم، شامیرام با آشکار ساختن شهوت مفرط خود، نمایندگان را با هدایا و تحف نزد آرای زیبارو می فرستد و با التماس و تعهد پیشکش های بیشتر تقاضا می کند تا وی به نینوا نزد خود رفته او را به زنی بگیرد و بر تمامی آنچه که نینوس حکم می راند، پادشاهی کند و یا میل او را انجام دهد و با هدایای فراوان با آرامش به سرزمین خویش باز گردد.

زمانی که فرستادگان به تکاپو پرداختند و آرا پیشنهادشان را نپذیرفت شامیرام شدیداً "خشمگین شد و پس از متوقف ساختن ماموریت فرستادگان، در راس سپاهی گران شتابان به سوی ارمنستان و آرا حمله می کند ولی چنانکه از چهره اش نمایان بود شتاب او آنقدر که از جهت شکست دادن وی و به چنگ آوردن او می توانست باشد برای کشتن یا اعمال فشار و تعقیب او نبود تا بدین وسیله به امیال خود جامه عمل بپوشاند. زیرا به علت شهوت مفرط هنگام صحبت و روایت از او در آتش عشق وی می سوخت گویا واقعا" او را دیده بود. او شتابان به دشت آرا می رسد که به نام وی آیرارات نامیده شده بود. با تدارک نبرد به سپهسالاران خود سفارش می کند که حتی الامکان سعی در زنده نگاه داشتن آرا نمایند. سپاه آرا در حین جنگ شکست خورده آرا نیز به دست جنگاوران شامیرام کشته می شود. خانم پس از پیروزی، چپاولگران اجساد را برای یافتن دلبر و معشوق خود در میان اجساد به

(semiramis smiramoth sammuramat shamiram)
() ()
() ()
() (Onnes)

(. .).

(. .).Crete

صحنه کارزار گسیل می دارد. آرا را در میان جنگاوران دلاور کشته می یابند. پس دستور می دهد او را به طبقه فوقانی کاخ ببرند.

با این حال زمانی که سپاه ارمن برای انتقامجویی مرگ آرا، آماده کارزاری نو با بانو شامیرام می گردد، (شامیرام) می گوید: «من به خدایانم امر کردم تا جراحات او را بلیسند و او زنده خواهد شد». او در عین حال با پریشانی از تمایلات شهوانی خود امیدوار بود آرا را توسط سحر جادوگرانه اش زنده کند. ولی زمانی که جسد او شروع به پوسیدن نمود، دستور داد تا آن را در چاهی انداخته روی آن را بپوشانند. او با آراستن پنهانی یکی از معشوق هایش در باره او چنین شایع می کند: «خدایان با لیسیدن و زنده کردن آرا، آرزو و خواست ما را جامه عمل پوشانند، بنابراین آنها به عنوان شاد کنندگان و انجام دهندگان امیال ما، شایسته پرستش و ستایش بیشتری هستند». او تندبسی نو به نام خدایان برپا می کند و باقربانیان بسیار، آنان را گرمی می دارد تا نشان دهد، گویا این قدرت خدایان بود که آرا را زنده نمود و با شایع کردن اینگونه اخبار در سرزمین ارمن، همه را قانع ساخته به شورش پایان می دهد.

ذکر این مختصر در باره آرا کافی است. او سالها زیسته کاردوس را از خود به جای نهاد.

۱۶

در باره اینکه چگونه شامیرام پس از مرگ آرا،
شهر، سه رودخانه و عمارتش را می سازد

شامیرام پس از این کارهای پیروزمندانه، زمانی کوتاه در دشتی که به نام آرا، آیرارات نامیده می شود، به سر برد. او به نواحی کوهستانی جنوب رفت زیرا فصل تابستان بود و می خواست در وادی ها و دشتهای پرگل به گردش بپردازد. او با مشاهده زیبایی کشور، پاکی هوا، چشمه های زلال جوشان، زمزمه رودهای آرام و روان چنین می گوید: «ما باید در چنین کشوری با آب و هوای معتدل و آبهای پاک برایمان شهر و کاخ بسازیم تا یک چهارم طول سال یعنی فصل تابستان را با شادی و بهره مندی کامل از نعمات در ارمنستان به سر ببریم اما سه بخش دیگر را در هنگام سردی هوا در نینوا آسوده بگذرانیم».

او با گذر از بسیاری جاها از جانب شرق به سواحل دریایچه شور^{۳۷۶} می رسد. بر ساحل دریا تپه ای بلند می بیند که با بلندای خود با کمی تمایل به سمت شمال، به سوی غرب کشیده می شد اما از سمت

جنوب، صخره ای راست و پا بر جا به طور قائم سر به آسمان کشیده بود. در سمت جنوب، در آن دور دست وادی طویل به سان دشت گسترده بود که از جانب شرق کوه به ساحل دریا مشرف بود همچون دره ای زیبا و وسیع؛ از میان آن آب شیرین روان از فراز کوهها و واده ها و آبریزها روان بوده در دامنه کوهها به هم می پیوستند و رودهای زیبا و بزرگی تشکیل می دادند. در وادی جلگه مانند تعداد خانه های موجود در سمت چپ و راست آنها کم نبود. در شرق این تپه دلپسند کوه کوچکی واقع بود {۳۹}.

با در نظر گرفتن این محل، شامیرام دلیر و شهوتران بلافاصله فرمان می دهد چهار بیور و دو هزار کارگر، شش هزار نجار، سنگتراش، مسگر و آهنگر صنعتگر که از هر نظر در کار خود زبده و ماهر باشند از آشور و سایر نواحی حکومتش به محل مورد نظر بروند. و این کار مطابق فرمان او انجام می پذیرد: بدین سان بی درنگ کارگران بی شمار و استادان همه فن حریف و ماهر گرد هم می آیند. و نخست فرمان می دهد برای رودخانه آبگذری^{۳۷۷} پهن و بلند از تخته سنگهای بزرگ و شفته آهک و شن احداث نمایند و چنانکه می گویند اکنون نیز پابرجا است. آنگونه که شنیده ام، مردمان آنجا در زمان تاخت و تازها و مهاجرتها به شکافهای این آبگذر پناه می برند، گویی در قله کوههای بلند پناه یافته باشند. چنانچه کسی نخواهد آزمایش کند و هر اندازه هم تلاش نماید حتی یک سنگ ریز منجنیق نمی تواند از بنای آبگذر جدا کند. و زمانی که انسان به بندکشی آهکی اطراف سنگها نگاه کند چنین گمان خواهد کرد که در آنجا چربی ریخته شده {۴۰}. او این آبگذر را با گذراندن از اسب ریزهای^{۳۷۸} زیاد به محل تعیین شده شهر می رساند.

در اینجا فرمان می دهد جمعیت^{۳۷۹} را به گروه های بسیار تقسیم کنند و از میان استادان خبره برای هر گروه سرپرستی تعیین نمایند و بدین سان با غرق در فعالیتهای شدید، پس از سالیانی چند بنایی

| | |
|-----------------|----------------------|
|) 'a'nbarda | ambart'ak' |
| (| (|
| (hayots-dzor) | (/ / (me'zhnk'ert') |
| (. .) | () |
| a'spras a'spres | =) |
| = . = . = . = . | (= . = . = . = . |
| () | asp'arez |
| (. .) | () |
| (. .) | (. .) |

شکوهمند با چندین حصار استوار و درهای مسی ساخته می شود. در شهر نیز عمارات دو طبقه و سه طبقه عالی و متعدد مزین به سنگهای گوناگون و رنگارنگ بر پا ساخته برای هر یک پنجره هایی به مقتضای امکانات موجود می سازد {۴۱} و شهر را با کوچه های پهن و زیبا به چند بخش تقسیم می کند. گرمابه هایی مجلل و شگفت انگیز به تناسب موقعیت و نیازهای شهر فراهم می نماید. با گذراندن یک شعبه از رودخانه در شهر، آبیاری بوستان ها و گلستان ها و هرگونه نیاز دیگر را تامین می کند. با این حال شعبه دیگری را از سواحل راست و چپ دریاچه برای آبیاری شهر و تمام حومه آن (می گذراند). سراسر نواحی شرقی، شمالی و جنوبی شهر را با دستگردها، درختان پر شاخ و برگ، با میوه ها و برگهای گوناگون مزین ساخته در آنجا باغهای متعدد پر محصول و شرابده پدید می آورد. شهر برج و بارودار را از هر حیث شکوهمند و پر آوازه ساخته جمعیت انبوهی از مردمان را در آن اسکان می دهد.

اما بخش (بالای) شهر و ساختمانهای شگفت انگیز آنجا برای بسیاری از مردم مبهم بوده قابل وصف نیستند. در آنجا با محصور نمودن بخش بالای شهر در داخل آن ساختمانهای شاهی مهیب و پنهان با ورود و خروج دشوار بنا می کند. ما چگونگی ساختن آنها را بدرستی از کسی نشنیده ایم، لذا شایسته نمی دانیم در تاریخمان بنگاریم؛ همین اندازه می گوئیم، آنگونه که شنیده ایم اینان نخستین و عالیترین نوع در میان کلیه کارهای پادشاهان محسوب می شوند.

اما در سوی آفتابگیر صخره که اکنون انسان با آهن هیچگونه خطی نمی تواند بر آن پدید آورد، در چنین سنگ سختی، اتاقهای گوناگون، خوابگاه ها، گنجینه ها و غارهای عمیق می سازد که مشخص نیست برای چه دست به این کار شگفت انگیز زده است. اما با صاف کردن سراسر رویه صخره، بسان مومی که با قلم آن را صاف کنند {۴۲}، حروف زیادی روی آن نگاشت که تنها ظاهر آنها باعث شگفتی همه می گردد {۴۳} و نه تنها در اینجا که در بسیاری جاهای سرزمین ارمن تندیس هایی بر پا نمود و با همان حروف امر کرد یادگاری در باره خود بنویسند و در بسیاری جاها با چنین حروفی مرزهایی تعیین کرد.

بنابراین بدین سان آنچه را که شامیرام در ارمنستان انجام داد یادآور شدیم.

در این بار که چرا شامیرام فرزندش را
هلاک کرد و اینکه چگونه از دست مغ
زرتشتی به ارمنستان گریخت و بدست
فرزندش نینواس^{۳۸۰} کشته شد

او تابستان‌ها زمانی که به شمال به شهر ییلاقی در ارمنستان می‌آمد، زرتشت مغ^{۳۸۱} نیا و پیشوای مادیان را زمامدار آشور و نینوا تعیین می‌کرد و چون او این امر را مدتی طولانی به وی محول نموده بود لذا به او اطمینان می‌کرد.

و چون اغلب اوقات به خاطر رفتار شدیداً شهوت‌آمیز و بزهکارانه اش از سوی فرزندانش مورد سرزنش قرار می‌گرفت لذا همه آنها را هلاک کرد؛ تنها کوچکترین آنها نینواس جان سالم به در برد. او تمام حکومت و گنجهایش را به خویشاوندان و دلدادگانش بخشیده در قبال فرزندانش بی تفاوت بود. زیرا چنانکه می‌گویند همسر او، نینوس نه اینکه در گذشته و به دست او در نینوا درون کاخ دفن شده باشد بلکه با دانستن اعمال شهوانی و بدکارانه وی، پادشاهی را رها نمود و به کورت گریخت. اما زمانی که فرزندانش به سن بلوغ و تعقل رسیدند، تمام اینها را به وی یادآور شدند با این گمان که او را از این شهوات شیطانی باز خواهند داشت و او حکومت و گنجهایش را به فرزندانش خواهد داد. او با خشم و غضب به خاطر این مسئله، همه آنها را هلاک کرد و چنانکه در بالا گفتیم، تنها یکی از آنان یعنی نینواس زنده ماند.

اما زمانی که زرتشت^{۳۸۲} در برابر ملکه مرتکب خلافی گردید و میانشان اختلاف افتاد، شامیرام به او اعلام جنگ داد زیرا مرد مادی مصمم به چیره شدن بر همه بود، آنگاه که جنگ شدت یافت، شامیرام از برابر زرتشت گریخت و به ارمنستان رفت. در اینجا نینواس با فرصت مناسبی که برای انتقامجویی بدست آورد، مادرش را به قتل رساند و خود بر نینوای آشور پادشاهی کرد^{۳۸۳}. چنین بود مرگ شامیرام که کجا و چگونه روی داد.

من روایت کپالیون را نیز در نظر دارم تا مورد تمسخر بسیاری افراد واقع نگردم؛ زیرا در شمار بسیاری چیزها دیگر، او نخست در باره تولد شامیرام سخن می گوید، آنگاه جنگ شامیرام با زرتشت و سپس پیروزی شامیرام و در پایان جنگ هندوستان را بیان می کند. ولی بررسی های کتاب های کلدانی به دست مارآباس کاتینا را از اینها موثق تر می انگارم، زیرا بیانش بجا و شایسته بوده انگیزه جنگ را نیز ذکر می کند. توام با اینها، افسانه های کشور ما نیز سخنان این آشوری کاردان را تصدیق می کنند که مرگ شامیرام، گریز پیاده او، تشنگی و عطش او برای آب، نوشیدن آب و آنگاه به آب انداختن طلاسم هنگام نزدیک شدن شمشیر زنان و آنگاه این گفته او «منجوقهای شامیرام در دریا»، در اینجا روی داده اند. ولی اگر افسانه را می پسندی شامیرام پیش از نیوبه تبدیل به سنگ شد {۴۴}.

فعلا" همین اندازه کافی است؛ حال به رویدادهای بعد بپردازیم.

۱۹

آنچه که پس از مرگ شامیرام روی داد

با مرتب کردن همه مطالب، من در این کتاب از نیاکان مردان ارشد ملت خود و احادیث و واقعیات موجود در باره هر یک را یادخواهم کرد، بدون آنکه مطلبی خود ساخته یا به گونه ای ناشایست به آنها بیفزایم بلکه آنچه که از کتابها و از دانایان و آگاهان بر این مسایل (باور کردیم) کوشش نمودیم از طریق آنان به نحوی موثق نوشته های کهن را گردآوری نماییم. و ما می گوئیم که در این تاریخ با دیدگاه و صراحت اندیشه خود راستگو بوده ایم؛ اما آنچه به آنان مربوط است که از طریق ایشان گردآوری کرده ایم برخدا آشکار است و اینکه آیا اینها سزاوار ستایش اند یا نکوهش، به ما مربوط نمی شود، ما از اینان بدور هستیم {۴۵}. اما تطابق گفته ها و هماهنگی و تطابق شمارهها در نسب نامه نسل ها حاکی از درستی اثر ما است. اکنون با چنین نظم و ترتیبی یا به گونه ای کاملاً موثق و یا با کمی انحراف ناچیز از حقیقت روایت رویدادها از تاریخ «نیازنامه»^{۳۸۴} را برای آغاز می نمایم.

p'itoyits-hyusum

"

xreia (hreea)

girk-p'it'uyits

" "

p'it'oyk

" "

(" " (: "

(.). "

اینک پس از مرگ شامیرام که بعد از قتل آرا روی داد و به دست فرزندش زامسس^{۳۸۵} اتفاق افتاد که همان نینواس است، ترتیب تاریخ را بی شک باید به قرار زیر بدانیم: نینواس با کشتن مادر هوسرانش به پادشاهی رسید و زندگی آرامی را گذراند. سالیان زندگان ابراهیم در زمان او به پایان رسید.

مقایسه نسی نامه ملت ما با نسب نامه های
عبرانیان و کلدانیان تا سارداناپال
که تونوس کونکوغروس^{۳۸۶} نامیده می شود

| ارمنیان | کلدانیان | عبرانیان |
|---------------------------|--|----------------------|
| آرا آرایان ^{۳۸۸} | آریوس | اسحاق ^{۳۸۷} |
| آنوشاوان | آراسیوس که آمیوروس باشد | یعقوب ^{۳۸۹} |
| پارت ^{۳۹۳} | کسرکس ^{۳۹۱} که بالئوس ^{۳۹۲} باشد | لاوی ^{۳۹۰} |
| آرباک ^{۳۹۵} | آرمامیترئوس | کاهات ^{۳۹۴} |
| زاوان | بلوکوس | آمرام ^{۳۹۶} |
| پارناک ^{۳۹۸} | بالئوس | موسی ^{۳۹۷} |
| سور ^{۴۰۱} | آغتادوس ^{۴۰۰} | یوشع ^{۳۹۹} |

(Zamesea) zameses (.) (.)

tonos-k'onk'ogher'os (.) (.)

(Isaac) isahak' (.) (.)

() ()

Jacop hak'op (.) (.)

Levi ghevi (.) (.)

Xerxes kserkses (.) (.)

baleos

p'aret'

k'ahat

arbak'

amram

Moses Movses (.) (.)

p'arnak'

| | | |
|-------------------------|--------------------------|------------------------|
| هاواناک | مامیتوس | گوتونیل ^{۴۰۲} |
| واشتاک | ماسکالتوس ^{۴۰۴} | آوود ^{۴۰۳} |
| هایکاک ^{۴۰۶} | سپروس ^{۴۰۵} | باراک |
| آمپاک ^{۴۰۹} | مامیلوس ^{۴۰۸} | جدعون ^{۴۰۷} |
| آرناک | اسپارتوس | آیملک ^{۴۱۰} |
| شاوارش | آسکاتادس | توغا ^{۴۱۱} |
| نورایر ^{۴۱۳} | آمینتس | هائیر ^{۴۱۲} |
| وستام ^{۴۱۵} | بلوکوس | اپتائی ^{۴۱۴} |
| کار {۴۷} ^{۴۱۸} | بالوتورس ^{۴۱۷} | ارسیون ^{۴۱۶} |
| گوراک ^{۴۲۱} | لامپاریتس ^{۴۲۰} | اغون ^{۴۱۹} |

() .

Joshua (.) .

hesu
aght'ados
sur

» :

{ } .«

() .

gotoniel
avod
maskagheos
speros
hayk'ak'
(. .)
(Gideon) gedeon
mamighos
amp'ak'
abimelek
tovgha
hair
norayr
eptayi yeptayi
vst'am
esebon
balotores baghotores
k'ar
elon eghon
lamp'arites ghamparit'es

| | | | | | |
|-----|---------|-----|----------|-----|---------------|
| ۴۲۴ | هراند | ۴۲۳ | سوساریس | ۴۲۲ | غابدون |
| ۴۲۷ | انزاک | ۴۲۶ | لامباریس | ۴۲۵ | سامیسون |
| ۴۳۰ | گزاک | ۴۲۹ | پانیاس | ۴۲۸ | هلی |
| ۴۳۳ | هورو | ۴۳۲ | سوسارموس | ۴۳۱ | سموئیل |
| ۴۳۶ | زارمایر | ۴۳۵ | میتروئوس | ۴۳۴ | شاؤل |
| ۴۳۹ | پرچ | ۴۳۸ | توتاموس | ۴۳۷ | داود و اخلافش |
| ۴۴۱ | آربون | ۴۴۰ | توتئوس | | |
| ۴۴۳ | بازوک | ۴۴۲ | تینوس | | |
| ۴۴۵ | هوی | ۴۴۴ | درکیوغوس | | |
| ۴۴۷ | هوساک | ۴۴۶ | اوپالموس | | |

| | |
|-------------|--------------------|
| | gorak' |
| | labdon ghabdon |
| | susari |
| | hrant' |
| | samson sampson |
| | ghambaris lambaris |
| | e'ndzak' |
| | heli heghi |
| | p'annias |
| | gzak' |
| Samuel | samvel |
| | sosarmos |
| | horo |
| Saul | savugh |
| | mitr'eos |
| | zarmayr |
| | () |
| | davit |
| | t'evt'amos |
| | p'ertch |
| | t'evt'eos |
| | arbun |
| | tinevs |
| | bazuk' |
| der'k'iulos | der'k'iughos |
| | hoy |

کایپاک^{۴۴۹}
اسکایوردی^{۴۵۱}

لاوستینس^{۴۴۸}
پرتیادس^{۴۵۰}
اپراتیوس^{۴۵۲}
پراتینیس^{۴۵۳}
آکرازانیس^{۴۵۴}
سارداناپال^{۴۵۵}

۲۰

درباره آرا آرایان و اینکه آنوشاوان^{۴۵۶}
سوسانور^{۴۵۷} فرزند او بود

شامیرام در زمان حیاتش فرزند آرا را که از همسر عزیزش نوارت^{۴۵۸} زاده شده و هنگام مرگ آرا بیچه ای دوازده ساله بود به علت عشقی که نسبت به آرای زیبارو داشت، آرا نامیده قلبا^{۴۵۹} به او اطمینان کرد و وی را فرمانروای کشورمان تعیین نمود و چنانکه می گویند او در جنگ همراه شامیرام مرد.

و اما (مارآباس) داستان را چنین ادامه می دهد؛ آرا آرایان همراه شامیرام در جنگ می میرد در حالیکه فرزند مذکری بنام آنوشاوان سوسانور که بسیار فعال و سخنور بود از خود به جای می گذارد، زیرا مطابق آئین پرستش خود را وقف درختان چنار آرمناک واقع در آرماویر کرده بود که با توجه

evpalmos yevp'aghmos
husak'

lavostenis ghavostenis

k'ayp'ak'

p'erit'iades

sk'ayordi

op'rat'ios

p'rat'inis

ak'razanis

sardanapalos sardanapaghos

anushavan

(. .)

nver

sos(i)

sosanver

nvart

(. .)." "

"

" "

به خش خش برگها، نیرو و جهت باد را شناخته در کشور ارمن نیز پیشگویی را آموختند و مدتی طولانی به این کار می پرداختند.

این آنوشاوان با بی احترامی فراوان از سوی زامسس در دربار مدتی طولانی رنج می برد، سپس با کسب کمک خویشاوندان، نخست بخشی از کشورمان را برای اداره به صورت خراجگزار ولی بعدها سراسر کشور را نیز به چنگ آورد.

اگر ما در باره تمام کارها و تواریخ افراد یاد شده در این فصل چنانکه شایسته بود می پرداختیم، حجم کتاب بیش از اندازه زیاد می شد.

۲۱

در این باره که بارویر^{۴۶۰} فرزند اسکایوردی
برای نخستین بار در ارمنستان پادشاهی می کند
و وارباکس^{۴۶۱} مادی را برای ربودن
پادشاهی از دست سارداناپال یاری می دهد

با صرف نظر از وقایع نه چندان مهم، آنچه را که اجتناب ناپذیر است، بگوییم. بخشی از این ها در زمان پادشاهی آشوریان روی داده بخشی نیز پس از شامیرام یا نینوس، اما بارویر ما معاصر سارداناپال بود. او برای بر انداختن پادشاهی سارداناپال کمک کمی به وارباکس مادی نداده است.

اینک من بسیار شاد هستم و احساس خوشی بسیار می کنم زیرا به جاهایی می رسم که اخلاف پیشوای بومی ما به درجه پادشاهی می رسند. لذا شایسته است که ما در اینجا کاری بزرگ انجام داده سخنان بسیاری بنگاریم، زیرا افتخار یافتیم منابع آنان را در چهار کتاب حماسی نویسنده خبره و دانا ترین و پربرترین مولف در میان دانایان بخوانیم {۴۸}.

از آنجا که وارباکس زاده ماد و اهل نواحی نامعلوم مرزی این کشور بسیار نیرومند بود و در زندگی بسیار ریاکار و در جنگها جسور، با آگاهی از سرشت نامردانه و کاهلی و هوسرانی و شهوترانی تونوس کونکوگروس^{۴۶۲}، با رفتار محبت آمیز و سخاوتمندانه خود چنان مردان شایسته و دلاوری را به گروه یارانش می افزود که حکومت جهانگستر آشور در آن زمان به دست آنان، توانمندانه و استوار اداره می شد؛ سردار دلیر ما، بارویر را نیز با قول شکوه و جلال پادشاهی به سوی خود جلب می کند و گروه های بزرگی از دلاوران را نیز که در استعمال نیزه، کمان و شمشیر

baruyr p'aruyr

varbak'es

tonos-k'onk'ogher'os

(. .).

ورزیدگی بسیار داشتند گرد می آورد. بدین سان با تصرف پادشاهی سارداناپال، آشور و نینوا را به جنگ آورده با گذاردن گماشتگانی بر آشور پادشاهی را به ماد منتقل می کند.

اما اینکه این مطلب در نزد دیگران به گونه ای دیگر تعریف می شود، تعجب مکن. زیرا چنانکه ما در فصول نخست (کتاب) خود، پیشینیان کهن ما را به خاطر کارها و سلاقی تهی از دانش دوستی شان نکوهش نمودیم، همین امر در اینجا نیز صادق است. زیرا هر آنچه که از جانب پدر نبوکدنصر^{۴۶۳} انجام گرفته به دست یادنامه نگاران شان به رشته تحریر کشیده شده اند؛ اما افراد ما از آنجا که چنین نیندیشیدند (کارهایشان) در پایان ذکر شد. ولی اگر بررسی که ما نام پیشینیان خود و نیز کارهای دیگران را از کجا می دانیم پاسخ خواهیم داد؛ از دیوانهای قدیمی کلدانیان، آسوریان و پارسیان، زیرا نیاکان ما کارگزاران آنان بودند و به عنوان گماشتگان و فرمانروایان بزرگ از طرف ایشان به سرپرستی کشور ما گمارده شده بود، از این رو نام ها و کارهای اینان وارد کتابهای درباری شده است.

۲۲

سلسله پادشاهان ما و شمارش آنان از پدر به فرزند

اکنون من به برشمردن افراد و به ویژه پادشاهانمان تا (استقرار) حکومت پارتیان خواهم پرداخت. زیرا در میان پادشاهان ما، این مردم به عنوان بومیان، همخونان و خویشاوندان اصلی، برایم محبوب هستند. من بسیار مشتاق بودم ظهور ناجی^{۴۶۴} و رهایی من، در آن زمان روی می داد و ای کاش من در زمان آنان به دنیا می آمدم و با دولت آنان شادمان گردیده از مخاطرات کنونی می رستم. لیکن این فرصت و شاید هم موقعیت بسیار زود از دست ما رفت اما من اکنون در دوران پادشاهی بیگانگان^{۴۶۵} زندگی می کنم و سلسله پادشاهان ما را همراه آنان یادآور می شود زیرا تاجداران اصلی سرزمین ما مردانی هستند که نامشان را در زیر می آورم.

و اینکه ملت ما در آن دوران واقعا "دارای پادشاهی بوده است، در این باره ارمیاء نبی نیز با دعوت به جنگ در برابر بابل در رسالت خود گواهی می دهد^{۴۶۶}:" «او می گوید، به پادشاهی آیرارات و هنگ آسکاناز^{۴۶۷} فرمان ده». این خود گواهی است که ما در آن زمان پادشاهی داشته ایم.

| | | |
|-------------|----------------|---------------|
| (. .) (. .) | Nebuchadrezzar | nabugodonosor |
| | | (. .). |
| | | (ot'arat's) |
| | | (. .). |
| « | | » |
| | | (. .). |
| | | (. .). |
| | | ask'anaz |

لیکن ما فہرست (پادشاہانان) را تنظیم نموده پادشاہان ماد را نیز در کنار آن قرار می دہیم.

نخستین پادشاہ ماد و اما نخستین پادشاہ ما کہ بہ دست واریاکس مادی تاجگذاری کرد

| | |
|-------------------------|----------------------------------|
| وارباکس | بارویر، فرزند اسکا یوردی |
| مداکیس ^{۴۶۸} | ہراچیا ^{۴۶۹} |
| سوسارموس ^{۴۷۰} | پارناواز ^{۴۷۱} |
| آرتیکاس ^{۴۷۲} | پاچویج ^{۴۷۳} |
| دئوکیس ^{۴۷۴} | کورناک ^{۴۷۵} |
| پراورٹیس ^{۴۷۶} | پاؤس {۵۰} |
| کواکسارس ^{۴۷۷} | ہایکاک ^{۴۷۸} دیگر |
| آزداہاک ^{۴۷۹} | یرواند ساکاوکیاتس ^{۴۸۰} |

| | | |
|---|------------|------------|
|) | hur + achk | modak'is |
| . | frachya | hrachia |
| . | | =achk =hur |

{ }

(. .).

| | | | | | |
|---|---|---|---|----|------------------------|
| (|) | + | (| =) | yervand- sak'avak'iats |
| . | . | . | . | . | (. .). |
| | | | | | sosarmos |
| | | | | | p'arnavaz |
| | | | | | ar't'ikas |
| | | | | | p'atchuytch |
| | | | | | deovk'is |
| | | | | | k'or'nak' |
| | | | | | pravort'is |
| | | | | | k'vaksares |
| | | | | | hayk'ak' |
| | | | | | azhdahak' |

تیگران^{۴۸۱}

از آنجا که من احتمال می دهم یرواند و تیگران اخیر چنانچه انتظار می رود {۵۱} با نام اینان اشتهار یافته و چون زمان زیادی نگذشته است، از این رو امکان دارد کسی این نام ها را به یاد داشته باشد.

۲۳

در باره سنکریم^{۴۸۲} و اینکه آرزرونیان^{۴۸۳}
 گنونیان^{۴۸۴} و بدشخ^{۴۸۵} آغزینیک^{۴۸۶}
 از تبار آنان هستند. نیز خاندان
 آنگغ^{۴۸۷} از تبار پاسکام^{۴۸۸} است

پیش از پرداختن به تیگران بزرگ نهمین پادشاه بومی ما که شخصی نیرومند، نامدار و فاتح در ردیف دیگر جهانگشایان بود، باید آنچه را که برای حفظ سلسله و ترتیب تاریخ ما مورد نیاز است، تعریف کنیم. گویا ما سنکریم را به فراموشی سپرده ایم، زیرا کمی بیشتر یا کمتر از هشتاد سال پیش از پادشاهی نبوکدنصر، سنکریم پادشاه آشور بود، او که اورشلیم را در زمان حزقیا^{۴۸۹} پیشوای

| | | | |
|---------|-------|------------------|----------------------|
| | | | t'ik'ran |
| | (. .) | (. (=) | senakherib senekerim |
| | | () | ardse'runi |
| | | adamak'ert' | aghbak' |
| | | | (. .) |
| arberan | | | (. .) |
| | | | ge'nuni |
| | | artchishak'ovit' | ashiovit' |
| | | | (. .) |
| | (| bitakhsh | bdeshkh |
| | | (| (|
| | | | (. .) |
| alzi | | () | aghdze'nik |
| | | | alzini |
| | | | (. .) |
| | (. .) | | angegh-t'un |
| | | | p'askam |
| | | | (. .)yezek'ia |

یهودیان محاصره نمود، فرزندانش آدراملک^{۴۹۰} و ساناسار^{۴۹۱} او را کشتند و آنگاه به نزد ما گریختند^{۴۹۲}.

اسکایوردی نیای دلیر ما یکی از آنان یعنی ساناسار را در نزدیکی مرزهای همین آشور در سمت جنوب غربی سرزمین ما اسکان داد. با فزونی و تکثیر، نسل او دامنه کوه موسوم به سیم^{۴۹۳} را پر کرد. اما مردان برجسته و سرکردگان آنان بعدها با اثبات وفاداری خود به پادشاهان ما به عنوان بدشخ^{۵۳} این نواحی تعیین شدند. اما آرگاموزان^{۴۹۴} {۵۴} در قسمت جنوب شرقی همین مکان اقامت گزید. تاریخنگار می گوید که آرزرونیان و گنونیان از تبار آنان هستند. این بود دلیل آنکه ما سنکریم را یاد نمودیم.

لیکن همین تاریخنگار می گوید که خاندان آنگغ از تبار و نژاد پاسکام نوه هایک می باشند.

۲۴

در باره تیگران و اینکه از هر حیث چگونه بود

اینک به تیگران و کارهایش می پردازیم، زیرا او نیرومندترین و اندیشمندترین پادشاه ما و دلیرترین همه آنها بود. در برانداختن حکومت ماد به کوروش کمک نمود و بر یونانیان بارها چیره شده و نه چندان مدتی کوتاه آنان را فرمانبردار خود ساخت و مرزهای زیستگاه ما را وسعت بخشیده به دورترین نقاط مرزهای کهن زیستگاهمان رسانید؛ او مورد شک و حسد همه معاصران خود قرار گرفت اما چه خود و چه دوران او برای نسل آینده مطلوب و دلپسند است.

و کدام انسان واقعی است که منش دلاوری و اندیشمندی را دوست دارد و از یاد او شاد نمی شود و نمی کوشد انسانی چون او گردد؟ او رهبر شیرمردان گردید و با دلاوری خود باعث سرفرازی ملتمان شد و ما را که در زیر یوغ به سر می بردیم، یوغ گذار و مالیات خواه گردانید؛ ثروتهای زر، سیم، سنگهای گرانبها، پوشاک و بافتنی ها را به رنگهای گوناگون به ویژه برای مردان و زنان فزونی بخشید و به وسیله اینها افراد بسیار زشت به سان زیباییان جذاب در آمدند. اما زیباییان در مقایسه با آن زمان همانند خدایان گردیدند. جنگاوران پیاده تبدیل به سواره شدند، منجنیق داران کمانگیران موفق

adramelek
sanasar

» :

land)

(ararat'i yerk'ir)

(. . .)

«.
(of Armenia
sim
srgamozan

شدند و جنگندگان با تازیانه به شمشیر و نیزه پیکاندار مسلح گردیدند، برهنگان {۵۵} به سپر و لباس آهنین مفتخر شدند و زمانی که آنان در جایی گرد هم می آمدند تنها وضع ظاهری، درخشش سلاح و جوشن آنان برای سرکوبی و گریز دشمنان کافی بود. او باعث آرامش و آبادانی شد و همه را از روغن و عسل فراوان برخوردار نمود.

این تیگران یرواندیان موبور با نوک موهای مجعد و رخساری گلگون، نگاهی شیرین، ساقهایی قوی، پاهایی زیبا، خوش اندام و چارشانه. در اغذیه و مشروب خواری پرهیزکار، در شادمانی ها خود دار، چیزهای بسیاری برای کشور ما به ارمغان آورد که باستانیان ما در باره وی توسط پاندر^{۴۹۵} آواز می خواندند و می گفتند که در امیال نفسانی نیز خوددار و مقید بود. اندیشمند و سخنوری مملو از تمام (صفاتی) که شایسته یک مرد است به شمار می رفت و در این کتاب چه چیزی برایم دلپذیرتر از اطاله ستایش و تاریخ مربوط به او وجود دارد. او با برخورداری از ترازویی عادل و برابرسنج، زندگی هر یک را با شاهین اندیشه خود توزین می کرد، به بهتران حسادت نمی ورزید و به زیردستان بی احترامی نمی کرد، بلکه بطور کلی می کوشید دامنه توجهاتش را شامل حال همه سازد {۵۶}.

او که در آغاز هم پیمان آزداهاک مادی بود، خواهرش تیگرانوهی را که آزداهاک به او دلبسته بود به ازدواج وی در آورد، زیرا (آزداهاک) فکر می کرد در سایه چنین پیوند خویشاوندی، علاقه ای استوار با تیگران حفظ کند و یا بدینوسیله به آسانی او را خیانتکارانه بقتل رساند. زیرا هنگامی که یک پیشگویی غیر منتظر او را از آنچه که در آینده برایش رخ می داد آگاه ساخت، ذهن او ملو از شک و تردید شد.

۲۵

در باره هراس و شک آزداهاک به علت علاقه و پیوند موجود میان کوروش و تیگران

علت این اندیشه های او، پیمان صمیمانه ای بود که کوروش به تیگران پیشنهاد کرد؛ بارها زمانی که آزداهاک این امر را به یاد می آورد خواب از وی سلب می شد و مدام از رایزنانش چنین می پرسید: « پیوند دوستی میان پارسیان و ارمنیان را که چند بیور سپاهی در اختیار دارند با چه تدبیری باید گسست» و در حین این اندیشه های آشفته، چنانکه تاریخنگار^{۴۹۶} می گوید، رویدادهای آینده در یک پیش بینی خواب بر وی آشکار می شوند:

pandir .(.).

(. .).

اینکه چگونه آژدهاهاک با غرق در شک و تردید، رویدادهای
آینده خود را در یک خواب شگفت آور می بیند

می گوید^{۴۹۷}، در آن روزها پیوند کوروش و تیگران تهدید ناچیزی برای آژدهاهاک نبود، از این رو به علت تموجات شدید اندیشه ها، شب هنگام بر او چیزی ظاهر شد که در زمان بیداری نه به چشم دیده و نه به گوش شنیده بود. لذا از خواب پریده دیگر به رسم معمول منتظر زمان مشورت نشد و بی درنگ در حالی که ساعات قابل توجهی از شب باقی مانده بود ریزناش را پیش خود خواند و با رخساری غمگین با نگرستن به زمین، ناله ای از ژرفای قلب برآورد. وقتی که ریزنان علت را می پرسند، او پاسخ را ساعتها به تعویق انداخته سرانجام با گریه و زاری، اسرار و تردیدها و نیز خواب خوفناک نهان در دلش را بازگو می کند:

«او می گوید، ای دوستان من، در خواب در کشوری ناشناخته بودم، در نزدیک کوهی که از زمین ارتفاع گرفته بود و به نظر می رسید قله اش شدیداً با یخ پوشیده بود و گویی کشور ارمینان بود و زمانی که من به آن کوه خیره می شدم زنی با لباس ارغوانی و حجاب آبی رنگ و چشمان درشت با قامتی بلند و گونه های سرخ که به درد زایمان گرفتار بود بر من ظاهر شد. هنگامی که من به این پدیده نگاه می کردم و متحیر بودم ناگهان آن زن سه (بیچه) باقامت و منش پهلوانان کامل زایید. اولی سوار بر شیر به سمت غرب می تاخت، دومی سوار بر پلنگ به جانب شمال می رفت و اما سومی اژدهایی را افسار زده به قصد حمله به حکومت ما می تاخت.

در این خوابهای آشفته ناگاه دیدم بر بام کاخم ایستاده ام، بام او را مزین به فواره های متعدد و زیبا، خدایان تاجگذار ما را با رخساری سحرآمیز در آنجا ایستاده می دیدم و من همراه با شما با قربانی و کندر از آنان پذیرایی می کردیم. زمانی که ناگاه به بالا نگرستم، دیدم که آن مرد سوار بر اژدها توسط بالهای شاهین واقعی حمله کرده برای نابود کردن خدایان نزدیک می شد. اما من، آژدهاهاک، با میانجیگری این حمله را به جان خریدم و با پهلوان شگفت انگیز به ستیز پرداختم. در آغاز با زخمی کردن بدن های خود توسط پیکان نیزه ها، جوی خون به راه انداختیم و رخسار {۵۷} درخشان همچون آفتاب کاخ را دریای خون ساختیم. آنگاه با سلاح های دیگر مدت طولانی به جنگ ادامه دادیم.

با این حال، اطاله کلام چه سودی برایم دارد؟ زیرا سرانجام کار، نیستی من بود. از این بحران غرق عرق شدم و خواب از چشمانم پرید و دیگر زنده به نظر نمی رسیدم. زیرا تعبیر این خواب جز

آن نیست که از سوی تیگران ارمنی شدیداً باید مورد حمله واقع گردیم. ولی غیر از یاری خدایان، کدام یک از شما با سخن و کردار خود برای ما نیک بختی آرزو کرده به مشارکت در پادشاهی ما امید نمی بندد؟».

و با شنیدن پیشنهادهای بسیار سودمند رایزنان، با سپاسگزاری آنان را مورد احترام قرار داد.

۲۷

سخنان رایزنان، تدبیراندیشی
او و اجرای بی درنگ آن

«آژداهاک می گوید، ای عزیزان، پس از شنیدن سخنان خردمندانه و حکیمانه، من هم آنچه را که پس از یاری خدایان سودمند می دانم بازگو خواهم کرد. زیرا برای آشنایی با دشمنان و مقاصد آنان هیچ چیز به این اندازه کارساز نیست که کسی با تظاهر به دوستی، خیانتکارانه در اندیشه مرگ شخصی باشد و ما امکان انجام این کار را نداریم، نه گنجهای بسیار و نه سخنان دروغین، بلکه تنها بدین روش که من در صدد اجرای آن هستم می توانیم به مقاصد خود برسیم و آن تدارک اندیشه دام گستری من برای خواهر او تیگرانوهی، زیباترین و عاقلترین زنان است. زیرا اینگونه خویشاوندی سببی با رفت و آمد آزادانه، امکانات گسترده ای برای توطئه چینی نهانی فراهم می سازد و سپس می توان یا با وعده گنج و مقام به نزدیکانش، دستور داد تا او را با شمشیر یا زهر به طور ناگهانی بکشند و یا نزدیکان و والیان او را توسط تطمیع از وی دور ساخته بدین طریق او را به صورت یک بچه ناتوان به چنگ آورد.».

خویشاوندان این اندیشه را موثر یافته به اجرای آن اقدام کردند. (آژداهاک) با سپردن گنجی کلان به یکی از رایزنانش وی را با نامه ای (نزد تیگران) گسیل داشت. مضمون نامه به قرار زیر بود.

۲۸

نامه آژداهاک ؛ موافقت تیگران ،
سپس فرستادن تیگرانوهی به ماد

«برادر عزیز، تو می دانی که در زندگی این جهان، خدایان چیزی مفیدتر از فزونی دوستان به ویژه دوستان توانمند و دانا به ما اعطا نکرده اند، زیرا در این صورت هیچ شورش از خارج به درون راه نمی یابد و چنین رخ بدهد بی درنگ دفع خواهد شد و در داخل نیز تعقیب و سرکوب می شود زیرا چنین شرارتی از کسی بر نمی آید. اکنون من با مشاهده این سودمندی ناشی از دوستی ها، خواستار استواری و عمیق هر چه بیشتر علاقه موجود میان ما شدم تا هر دو با امنیت یافتن از هر نظر، تمامیت و استواری حکومت هایمان را نگاه داریم. و اگر خواهرت تیگرانوهی، دوشیزه {۵۸}

ارمنستان بزرگ را به ازدواج من در آوری و صلاح بدانی او ملکه ملکه ها گردد، این امر عملی خواهد شد. سلامت باش ای برادر عزیز و هم تاج من».

بدون اینکه سختم را به درازا بکشم، باید بگویم که پیام آورنده ای می آید و امور مربوط به دوشیزه زیبا را عملی می سازد زیرا تیگران موافقت می کند و خواهرش تیگرانوهی را به ازدواج آژداهاک در می آورد. او بدون آگاهی از این توطئه چینی، خواهرش را به رسم پادشاهان، روانه می کند. آژداهاک پس از ازدواج (تیگرانوهی را) نه تنها به خاطر حيله پنهان در دل خود بلکه به علت زیبایی او، در میان زنانش برتر و سرور می گرداند، اگر چه در باطن مملو از نیرنگ و بدکاری بود.

۲۹

در باره آشکار شدن توطئه و آغاز جنگ و مرگ آژداهاک در این جنگ

پس از این، می گوید {۵۹} زمانی که آژداهاک تیگرانوهی را به همسری گرفت، هیچ کاری را در پادشاهی خود بدون پذیرش او انجام نمی داد و همه چیز را مطابق گفته او مرتب می ساخت و امر می کرد تا همه به رای او فرمانبردار باشند. از آن پس با چنین اقداماتی کم کم به جلب ریاکارانه وی می پردازد. «او می گوید، تو نمی دانی که برادرت تیگران به تحریک زارش زاروهی^{۴۹۸} به تو به عنوان بانوی آریائیان حسادت می ورزد. سرانجام این کار چه خواهد بود، اگر من بمیرم و سپس زاروهی بر آریائیان (بانو) گردد و جای الهه ها را نیز غصب کند؟، پس برای تو یکی از این دو انتخاب باقی می ماند، یا برادرت را دوست داشته باشی و نیستی مفتضحانه را برای آریائیان بپذیری یا با درک خیر و صلاح خود چیز مفیدی بیاندیشی و در باره رویدادهای آینده اندیشه کنی».

این نیرنگ پنهان چنین بود که اگر تیگرانوهی مطابق میل پارسی مادی عمل نمی کرد کشته می شد. اما زیباروی دوراندیش با پی بردن به این خیانت با سخنان دلنشین به آژداهاک پاسخ می دهد و توسط نزدیکیانش، شتابان برادرش را از این توطئه آگاه می سازد.

(آژداهاک) سپس دست به کار شده توسط پیام آورندگان (به تیگران پیشنهاد می کند) به منظور ملاقات دوستانه به محلی در مرز مشترک دو پادشاهی بیاید و گویا کار و مذاکرات مهمی وجود دارد که انجام آن ها توسط نامه یا هیئت اعزامی امکان پذیر نبود و تنها با ملاقات رو در رو مراد حاصل می شد. لیکن تیگران با آگاهی از مقاصد هیئت اعزامی هیچیک از اندیشه های آژداهاک را پنهان نگذاشت و از این رو هر آنچه را که در دل داشت توسط نامه ای به او اظهار کرد. بدین سان زمانی که

نیرنگ آشکار گردید، دیگر به هیچ سخن و نیرنگی سرپوش گذاردن بر این شرارت امکان پذیر نبود و از این رو اوضاع خصمانه آشکارا وخیم تر شد.

پس پادشاه ارمن سپاهی از نواحی کپدوکیه و برگزیدگان گرجی و آلبانیایی^{۴۹۹} و تمام برگزیدگان هایلک بزرگ و کوچک گرد می آورد و با تمام قدرت به سمت مادیان می شتابد. خطری که آژداهاک را تهدید می کرد او را وادار کرد تا با جمعیتی نه چندان قلیل به جنگ این ارمنی برود. مخاصمه پنج ماه به درازا می کشد زیرا امکان عملکرد تند و قطعی سلب می شود زیرا تیگران در اندیشه خواهر عزیز خود (تیگرانوهی) بود. او می کوشید تا امکان یابد و تیگرانوهی را آزاد سازد. زمانی که این امر صورت می گیرد زمان جنگ نیز فرا می رسد.

نیزه دار دلاورم را ستایش می کنم که دارای عضوهای هم اندازه و متناسب و بسیار سازگار با یکدیگر و قامتی با زیبایی تمام و چابکی و نیرومندی بی همتا بود. و چرا سخنم را به درازا می کشم؟ در هنگام جنگ زره محکم آژداهاک را به سان آب شکافته، او را با پیکان پهن نیزه اش به سیخ می کشد و با پس کشیدن دستش نیمی از ریه هایش را به همراه سلاح بیرون می آورد. ولی جنگ شگفت آوری بود زیرا در رویایی دلیران هیچیک بزودی تسلیم نمی شد، از این رو جنگ ساعتی چند به درازا کشید تا اینکه مرگ آژداهاک کار را به پایان رساند. این رویداد نیک بختانه شکوهی نو برای تیگران به همراه آورد.

۳۰

در باره فرستادن خواهرش تیگرانوهی
به تیگراناگرد، اسکان آنویش^{۵۰۰} زن
نخست آژداهاک و وضعیت اسیران

نیز چنین گفته می شود که پس از پایان یافتن این کار (تیگران) خواهرش تیگرانوهی را با جمعی کثیر و شایسته پادشاهی به یک آبادی در ارمنستان که تیگران به نام خویش تیگراناگرد {۶۰} ساخته

.)

(.

() a'nosh a'nosha' " " anuysh
() anush

(.

بود، می فرستد و فرمان می دهد این نواحی در اختیار او قرار گیرد و چنانکه می گویند، طبقه اشرافی وستان {۶۱} در این خطه به عنوان خانواده پادشاهی از تبار او به شمار می رود.

اما آئویش زن نخست آژداهاک و دختران بسیاری از تبار او را همراه با نوجوانان و انبوه اسیران یعنی بیش از یک بیور انسان را (تیگران) در سوی شرقی کوه بزرگ^{۵۰۱} تا مرزهای گوغتن اسکان می دهد. اینان عبارتند از: تامبات^{۵۰۲}، و سکیوغا^{۵۰۳}، داژگوینک^{۵۰۴} و دستگردهای دیگر ساحل رودخانه که ورائنجونیک^{۵۰۵} یکی از آنها می باشد تا روبروی دژ نخجوان^{۵۰۶}، سه آبادی- خرام^{۵۰۷}، جوغا^{۵۰۸} و خورشاکونیک^{۵۰۹} در سوی دیگر رود، سرتاسر دشت از اژداناکان^{۵۱۰} تا همان دژ نخجوان را نیز به آنان واگذار می کند. ولی زنش آئویش یاد شده را بافرزندانش در انتهای فروریختگی کوه بزرگ در رفاه اسکان می دهد. می گویند، این فروریختگی در اثر یک زمین لرزه سهمگین پیش آمده؛ این را مردانی تعریف می کنند که به فرمان بطلمیوس {۶۲} سفرهای وسیعی انجام داده مکانهای اسکان مردمان و تا حدی نیز دریا و محلهای خالی از سکنه از منطقه حاره^{۵۱۱} تا کیمپورون {۶۳} را با اسببریز اندازه گرفتند. خدمتکارانی نیز از همین مادها در اختیار آئویش می گذارد که اینان نیز در دامنه کوه اسکان یافتند.

این مطلب از آوازهای موزون {۶۴} نیز به راستی استنباط می شود و مردمان ناحیه انگورخیز گوغتن^{۵۱۲} با رغبت نگهداری کرده اند؛ در این آوازاها داستانهای منظومی در باره آرتاشس و فرزندان او بیان می شوند، تبار آژداهاک بطور استعاری یاد شده و آنها را اژدهازاده می نامند، زیرا آژداهاک به زبان ما به معنی اژدها است. بعلاوه (در این آوازاها) می گویند که:

(. .).

t'ambat'
vosk'iogha
dazhgyunk
vranjunik

nakh-tchavan

(. .).

(. .) + () = :
(. .) ()

khram
jugha

(. .).

khorshak'unik
azhdanak'an

(. .).

ayretsial

goghtn

«به افتخار آرتاشس سفره نهار چید آرگوان^{۵۱۳}
 نیز توطئه چید برایش در دهلیز اژدران»

آنگاه می گویند:

«آرتاوازد^{۵۱۴} فرزند دلیر آرتاشس^{۵۱۵}
 بهر کاخ جای کوچکی نیافت
 هنگام بنای آرتاشاد^{۵۱۶}
 گذشت و رفت و ساخت
 ماراگرد^{۵۱۷} را در ماد»

[«آرتاوازد فرزند دلیر آرتاشس، در زمان بنا شدن آرتاشاد، محل کوچکی برای ساختن کاخ پیدا
 نکرده می گویند گذشت و رفت، در ماد، ماراگرد را ساخت»] که در دشت موسوم به شارور^{۵۱۸}
 واقع است. همچنین می گویند:

«بانو ساتنیک^{۵۱۹} در حسرت آرزو می کرد
 گیاه^{۵۲۰} آرتاخور^{۵۲۱} و جوانه^{۵۲۲} تیتس^{۵۲۳} را

| | muratsan | argavan |
|---------------------|-----------------|-------------------|
| are'javan | | |
| artavazd ashavazdah | artavazdah | art'avazd |
| artashir ardashir | artabaz « | artashes |
| | artashas | ardshir |
| | | art'ashat' |
| | | |
| | k'ert' a mar | marak'ert' sharur |
| | | |
| | enik' () sat : | " satenik' |
| | | (. .). |
| | khavart' | |
| | | ar'takhur |

اکنون تو در اینجا دیگر در شگفت نمی مانی که چگونه مطالب درست را تعریف کردیم و داستان مبهم در باره ازدهایان را توضیح دادیم که بر فراز آزاد ماسیس {۶۶} زندگی می کنند.

۳۱

اینکه تبار او کدام است و چه قومهایی از اینان منشعب شدند

چنانکه برای من تاریخنگار، روایت موثق در باره تیگران اول و اصلی و کارهایش دلنشین است، یاد کردن روایات مربوط به تیگران پرواندیان و کارها و داستانهای مربوط به او نیز باید برای خواننده دلپذیر باشد. از این رو من دوست دارم بر پایه رتبه دلاوری، اینگونه برشمارم: هایک. آرام، تیگران، زیرا دلیران اخلاف دلیران هستند اما در باره کسانی که بین آنان بوده اند هر که هرگونه می خواهد بنامد. گفته ما از نظر اساطیر نیز درست است. آرامازدی^{۵۲۵} وجود ندارد اما برای آنان که میل دارند بشنوند آرامازد هست، می گویم که چهار آرامازد وجود دارد که یکی از آنها آرامازد تاس {۶۷} می باشد. بدین سان بسیاری از افراد وجود دارند که نامشان تیگران است ولی او تنها و تنها هایک زاده ای است که آزداهاک را کشت و خانه و کاشانه وی و آنویش مادر ازدهایان را به دست آورد و کوروش را با کمال میل و خوشنودی به عنوان یار خود داشته حکومتهای ماد و پارس را به جنگ آورد.

فرزندان او عبارتند از باب، تیران، وهاگن {۶۸} ، که افسانه های کشورمان در باره وی چنین می گویند:

«آسمان درد زایمان می کشید، زمین درد زایمان می کشید،
دریای سرخ نیز درد زایمان می کشید،
درد زایمان در دریا
نی های سرخ فام را نیز فرا گرفته بود.

| | | |
|--------|-----------|--------|
| (. .). | khavardsi | (. .). |
| (. .). | t'its | (. .). |
| (. .). | bardz | (. .). |
| (. .). | aramazd | (. .). |

از درون نی دودی زبانه می کشید
 از درون نی آتش بلند می شد
 و از شعله بیرون می جهید
 نو جوان زرین مو می دوید
 موهای آتشین داشت
 ریشی شعله ور
 و چشمانی چو خورشید.»

ما با گوشه‌ایمان شنیدیم که برخی ها چگونه آن را (به همراهی تنبور می خواندند. پس از آن در آواز می گفتند که با چند اژدها جنگید و بر آنها پیروز شد و چیزهای بسیار همانند با دلاوری های هرکول^{۵۲۶} در باره او می خواندند. اما چنین نیز می گویند که او تبدیل به خدا شده بود و در گرجستان مجسمه ای به قامت او برپا کرده با نثار قربانیان آن را گرامی می دارند.
 واهونیان^{۵۲۷} از تبار او هستند. آراونیان^{۵۲۸} از فرزند کهرت^{۵۲۹} و آراوان^{۵۲۹} پدید آمده اند. فرزند او آراون نام داشت و فرزند او نرسه^{۵۳۰} و فرزند او زاره^{۵۳۱} بود، اقوام موسوم به زارهاونیان^{۵۳۲} از تبار وی هستند. نخستین فرزند (زاره) آرموگ^{۵۳۳}، فرزند وی نیز باگام^{۵۳۴}، فرزند او واهان^{۵۳۵}، فرزند او نیز واهه بود^{۵۳۶}. وی با شورش در برابر اسکندر مقدونی به دست او می میرد.
 از اینجا تا پادشاهی و اغارشاک در ارمنستان، چیز موثقی برای گفتن برایت ندارم، زیرا در اثر رویداد شورشها و بلواها برای تصاحب کشور ما یکی پیش از دیگری اقدام می کرد. بدین علت نیز آرشاک بزرگ به آسانی وارد ارمنستان شده برادرش و اغارشاک را بر تخت پادشاهی ارمنستان نشاند.

(Alcmene). (.) .

vahunian

(. .).

ar'avenian

(. .).

ar'avan

(. .). nerseh

nerseh

(. .). zarah

zarah

zarehavan

(. .).

armog

bagam

(. .).

vahan

vahagn

vahan

(. .).

vahyah

vahya

vahe

اینکه نبرد ایلیاد {۶۹} در زمان توتاموس^{۵۳۷} رخ داد و زارمیر^{۵۳۸}

ما با سپاه کوچک حبشی^{۵۳۹} در آنجا بود و در همان جا مرد

این دو (امر) است که به واسطه کنجکاوی تو باعث زحمت و نگرانی ما شده است، خلاصه گویی و تندگویی، آن هم شیوا و روشن چون سخنان افلاطونی، بری از دروغ، مملو از راستی و بدین سان یکباره از نخستین آدم تا روزگار تو را تعریف کنم. زیرا (خداوند) که همه چیز را آفرید، او که با یک نگرش و در یک چشم به هم زدن می توانست همه چیز را هستی بخشد، چنین نکرد، بلکه روزها و نظامی برای آفریدگان تعیین نمود، زیرا برخی آفریده روز نخست هستند، برخی نیز به روزهای دوم، سوم و روزهای بعد تعلق دارند. و بدین وسیله تعالیم روح القدس را به ما می آموزند تا چنین نظامی را حفظ کنیم. ولی ما آرزوی تو را بیرون از مرز کتاب مقدس می یابیم تا هر چیزی یکباره و به راستی برایت گفته شود. اما باید یا به تفصیل بنویسیم تا مطابق میل تو باشد و یا به اختصار که دلخواهت نخواهد بود. زیرا به علت شتاب تو ما چیزی در باره مقدونی^{۵۴۰} نوشتیم و نه چیزی در باره نبرد ایلیاد در جای خود یاد کردیم و در اینجا می افزاییم. حال که تاریخ های مهم و شایسته ذکر را در پایان (کتاب نخست) می افزاییم و اینکه افزودن آنها در اینجا مناسب است یا خیر، نمی دانیم که نگارنده ای دانا یا بی استعداد تلقی خواهیم شد؟

و کدام یک از این سخنان باید پیشتر بیاید، در صورتی که گفته های هومر که داستان هایی در باره نبرد ایلیاد در زمان توتاموس پادشاه آشور هستند، مقدم نباشند. و زارمیر ما که فرمانبردار آشور بود و با مردان کمی به همراه سپاه حبشی به پریاموس^{۵۴۱} کمک کرد و با جراحی برداشتن از دلاوران هلنی در آنجا مرد ولی میل داشتم تا به دست آشیل^{۵۴۲} کشته می شد و نه به دست دلاوری دیگر.

| Tautanes | | Teutamos | |
|----------|----------|------------|----------|
| | | (Tithonos) | (Memnon) |
| | | t'evt'amos | |
| zarmanal |) zarn . | " | zarmayr |
| | " | " |)ayr (|
| | | (.) . | |
| | | (.) . | |
| | | (.) . | |
| | | periamos | priam |
| | | (.) . | |
| Phthie | Pele'e | ashiles | Achille |
| | Oce'anos | | |
| | | (.) . | |

(. .).

«کتاب نخست نسب نامه بزرگان ارمن به پایان رسید»

از افسانه های پارسی

در باره آژدهاهاک بیوراسب

این چه علاقه ای است که به افسانه های پوچ و بی معنی آژدهاهاک بیوراسب {۷۰} داری، یا اینکه چرا ما را به خاطر افسانه های ناپرورده و ناپسند و به ویژه بی معنی پارسی به زحمت می اندازی، افسانه هایی چون نخستین نیکوکاری ناپسند او، خدمتگزاری دیوان برای وی، ناتوانی در غفلت از خطا و دروغ، بوسه زدن بر شانه ها و زاده شدن اژدهایان از آنجا، آنگاه گسترش شرارت، کشتن انسان به خاطر شکم. سپس بستن او با سیم های مسی به دست شخصی فریدن^{۵۴۳} نام و بردن وی به کوهی موسوم به دماوند^{۵۴۴}؛ آنگاه خوابیدن فریدون در راه و کشان کشان برده شدن او به تپه به دست بیوراسب. بیدار شدن فریدون و بردن او به غاری و بستن وی و قرار دادن خوبستن به صورت مجسمه ای در برابر او که از آن هراسناک شده تابع زنجیر هایش گردد، از این رو نمی تواند خارج شود و دنیا را نابود سازد.

چه نیازی به این افسانه های دروغ داری یا اینکه چنین احادیث ساختگی بی معنی و بی خردانه به چه کار می آید؟

آیا اینها افسانه های روان و روشن یونانی هستند که استعاراً "واقعیات درست را در دل خود داشته باشند؟ ولی تو به ما می گویی که به این بی محتوایی معنی و مفهوم و ناآراستگی، آرایش و زیندگی ببخشیم. من عیناً "برایت تکرار می کنم؛ چه نیازی به اینها داری؟ و این چه شوقی است که چیزهای ناپسند می خواهی که باعث زحمتی جدید برای ما می شود؟ ما این را به علت سن نوجوانی تو و ناشی از تمایلات خام و بی تجربه می دانیم. از این رو بگذار اینجا نیز میل تو را انجام داده باشیم و آرزویت را برآورده کنیم.

توضیح آنچه که در باره بیوراسب موثق است

اکنون گفتار افلاطون را عیناً "بیان می دارم: « آیا برای دوستدار، مَن دیگری وجود دارد؟» زیرا که واقعا "کسی نیست. غیر از چیزهای ناممکن دیگر که برای امکان ناپذیر ساختیم این را هم انجام می دهیم. زیرا آن روایات و اعمال ایشان را که ما می گوئیم و به واژه آنکه شنیدن آنها باعث ملالت ما می شد، امروز به دست خود می نگارم و به بی محتوایی آنان معنی و مفهوم می دهم و رویدادهای بسیار کهن و نامفهوم برای آنها را اینک توضیح می دهم تنها برای اینکه اینان باعث شادی و

() he'ruden
(. .) de'mbave'nd

سودمندی برای تو گردند. لیکن نفرت ما را نسبت به این گونه روایات بدان که نه در کتاب نخست جا دادیم و نه حتی آنها را شایسته نگارش در کتاب آخر یافتیم، بلکه مجزا و جداگانه، من اینگونه آغاز می‌کنم.

آژدها ک بیوراسب، نیای آنان (پارسیان) معاصر نمرود است. زیرا زمانی که زبان‌ها بر پهنه گیتی گسترش یافتند، این امر به گونه‌ای آمیخته به هم و بدون رهبران صورت‌نگرفت بلکه گویی به عنایت و لطف خداوندی، رهبران و پیشوایان تعیین شده هر یک از آنان به فراخور نظم و قدرتشان سامان خود را به ارث برد. و من نام اصلی این بیوراسب را کنتاورس پیوریدا^{۵۴۵} می‌دانم که در یک متن کلدانی یافته‌ام. او نه آنقدر به خاطر دلاوری که به علت توانمندی و ورزشدگی اش زیر فرمان نمرود رهبری قومش را در دست داشت و می‌خواست نشان دهد که همه باید از زندگی عمومی برخوردار باشند؛ او می‌گفت که هیچکس نباید مالکیت خصوصی داشته باشد بلکه همه چیز باید عمومی باشد. هر سخن و هر عمل او آشکار بود؛ هیچ چیز را مخفیانه نمی‌اندیشید، بلکه تمام رازهای پنهان دلش را به زبان می‌آورد؛ و تبیین می‌کرد که نزدیکان، چون روزها، شبها نیز نزد او آمد و شد داشته باشند و به اصطلاح نیکوکاری ناپسند او همین امر است.

و چون در ستاره‌شناسی توانا بود می‌خواست شرارت را نیز به حد کمال بیاموزد ولی این امر برای او غیر ممکن بود، زیرا چنانکه در بالا یادآور شدیم، برای فریب مردم عادت داشت در نهان کار نکند، از این رو امکان فراگیری چنین شرارت کامل و افراطی وجود نداشت، برای این آموزش تدبیر تلخی می‌اندیشید، اینکه گویا درد سختی در شکم دارد و به هیچ وسیله‌ای شفا نمی‌پذیرد مگر توسط سخن و نام خوفناکی که هیچ کس بدون احساس خطر نمی‌تواند آنرا بشنود. و روان‌پلید کارآزموده که از آن شرارت تراوش می‌کرد، با گذاردن سر خود بر شانه‌های بیوراسب در خانه و میدان‌ها در گوش او نجوا می‌داد و فنون پلید به وی می‌آموخت. افسانه‌ها در باره او می‌گویند که بچه^{۵۴۶} شیطان با خدمت به او امیالش را انجام می‌داد و بعداً^{۵۴۷} با دریافت پاداش به خاطر آن، شانه اش را می‌بوسید.

باری، رویش آژدها یا کلا^{۵۴۸} آژدها شدن بیوراسب که گفته می‌شود همین است. زیرا او به قربانی کردن مردمان بیشماری برای دیوها پرداخت. از این رو مردم از او متنفر شدند و برای سرکوبی او هم داستان گشتند. وی به سوی کوه یاد شده گریخت. آنگاه که تعقیب او شدت یافت، گروه همراه وی از هم پاشید و متفرق شد؛ تعقیب کنندگان با این رویداد ترغیب شده چند روز در آن مکان به استراحت پرداختند. لیکن بیوراسب با گردآوری دوباره سپاه پراکنده خود ناگهان بر آنان می‌تازد و

Centaur Piurid K'ent'avros p'yur'ida
Centaur

"

"

(. .).

(. .).

() tchut'

زیان های بزرگی وارد می سازد. با این حال مردم پیروز می شوند و بیوراسب را وادار به گریز می کنند. آنگاه آنان به او می رسند و در نزدیک کوه وی را می کشند و در یک چاه و گودال بزرگ گوگردی می افکنند.

کتاب دوم

تاریخ میانه پیشینیان ما

۱

اینک با آغاز کتاب دوم خود برایت می نویسم که در کشور ما چه کارهای خاصی صورت گرفته اند و به ترتیب از پادشاهی اسکندر تا پادشاهی مرد دلاور و مقدس تیرداد بزرگ و کارهای مملو از دلاوری و بی باکی. حکمت و انتظام را که به دست هر یک از آنان (با آغاز) از پادشاه آرشاک پارسی و برادرش واغارشاک که به پادشاهی بر ما گماشت و از دیگر پادشاهان کشور ما که پس از وی اخلاف او به شمار می روند و حکومت موروثی آرشاک که آرشاگونی نامیده شد، و هر یک از آنان به ترتیب جانشین پادشاه می گردید، لیکن دیگران و قومشان فزونی می یافتند، حکایت می کنم. با این حال آنچه را که برای ما ضروری است می نگارم و بقیه را باقی می گذارم. زیرا آنچه که در باره مردمان دیگر از جانب بسیاری افراد گفته شده کافی است.

زمانی که اسکندر مقدونی فرزند فیلیپ و المپاد، بیست و چهارمین نفر پس از آشیل بر سراسر گیتی چیره گردید، خود می میرد لیکن حکومتش را برای افراد زیادی باقی گذارده وصیت می کند که حکومت همه آنان مقدونی نامیده شود. پس از آن سلوکیوس^{۵۴۷} بر بابل پادشاهی کرد و حکومت را از دیگران غصب نموده پارتیان^{۵۴۸} را با جنگی بزرگ به اطاعت خویش در آورد و بدین علت به نیکانور^{۵۴۹} (فاتح) ملقب گردید. وی پس از سی سال زمامداری، پادشاهی را برای فرزندش آنتیوک^{۵۵۰} که ملقب به سوتر بود به ارث گذاشت. او نوزده سال (پادشاهی کرد). آنتیوکوس^{۵۵۱}

| | | |
|-----------------|-------------------|-----------|
| (. . | (Nikator) | Seleucus |
| | (. .) (. .) |) |
| | | (. .) |
| | | Nik'anovr |
| | (. .) () nikator | |
| (Soter) | (. . | Antiochus |
| | | (. .) |
| (. .) () Theos | (. . |) |

ملقب به توس^{۵۵۲} ده سال جانشین او گردید. لیکن پارتیان در سال یازدهم شورش می کنند و از زیر فرمان مقدونیان بیرون می آیند. بدین سان آرشاک دلاور^{۵۵۳} به پادشاهی می از نژاد ابراهیم و از فرزندان کتورا^{۵۵۴} بود و این سخن خداوند خطاب به ابراهیم جامه عمل می پوشد که: «از تو پادشاهان ملل زاده خواهند شد»^{۵۵۵}.

۲

پادشاهی آرشاک و فرزندانش؛
نبرد با مقدونیان و دوستی با رومیان

چنانکه گفتیم، شصت سال پس از مرگ اسکندر^{۵۵۶}، آرشاک دلاور در شهری به نام بهل با مک {۷۱} در کشور کوشانیان^{۵۵۷} بر پارتیان شاهی کرد. با جنگ های سخت و دشوار سرتاسر شرق را تصرف می کند و مقدونیان را نیز از بابل می راند. او آگاه می شود که رومیان نیرومند گشته بر سرتاسر غرب و دریا (حکومت می کنند) و معادن زر و سیم را از اسپانیائیان غصب کرده با پیروزی بر گالاتیان^{۵۵۸} آنان و نیز پادشاهی آسیائیان را زیر فرمان خود در آورده اند. (از این رو آرشاک) با فرستادن سفیران خواستار هم پیمانی می شود تا (رومیان) به مقدونیان یاری ندهند، (و از جانب خود قول می دهد) سالانه صد آنکار^{۵۵۹} تنها به عنوان هدیه و نه خراج بپردازد.

.tevos

(. .)
 . (. .)
 (. .)
 (. .)
 « . . »
) . . + + =
 " (. .) (. .) (. .)
 (. .)
 (. .)
 " "
 (. .)
 (. .)
 " "

بدین سال او سی و یک سال زمام امور را در دست داشت، پس از او فرزندش آرتاشس^{۵۶۰} بیست و شش سال حکم می راند. آنگاه فرزند وی آرشاک که به کبیر ملقب است جانشین او می گردد^{۵۶۱}؛ با دمتری و آنتیونوس فرزند دمتری می جنگد که با سپاه مقدونی در بابل به او حمله می کند و در نبرد به اسارت در آمد؛ آرشاک او را دستگیر کرده با زنجیرهای آهنین به سرزمین پارتیان می برد؛ و بدین سبب ملقب به سیریپیندس {۷۲} می گردد^{۵۶۲}، اما برادرش آنتیوکوس سیدیایی^{۵۶۳} با آگاهی از رفتن آرشاک، سوریه^{۵۶۴} را متصرف می شود، لیکن آرشاک همراه دوازده بیور سپاهی دگر بار باز می گردد؛ آنتیوکوس با گرفتاری سخت در فصل زمستان، در تنگه ای با او روبرو می شود و همراه سپاهیانش نابود می گردد و آرشاک بر یک سوم از گیتی دست می یابد. آنگونه که از (کتاب) چهارم تاریخ معتبر هرودوت {۷۳} بر می آید، جهان به سه بخش تقسیم شده و آنها را اروپا، لیبیا و آسیا می نامد که آرشاک آنها را به چنگ آورد.

۳

به پادشاهی رساندن واغارشاک در ارمنستان

آنگاه برادرش واغارشاک را به پادشاهی ارمنستان می رساند و شمال و غرب را مرز وی تعیین میکند. او چنانکه در کتاب نخست یادآور شدیم مردی دلاور و اندیشمند بود و مستقلاً^{۵۶۵} در سرزمین خود حاکم شد و تا آنجا که امکان پذیر بود در سرزمین ما نظام حکومتی استوار ساخت؛ ناخارار نشین هایی تعیین نمود و برای این ناخارارانشین ها از میان مردان شایسته پیشوایانی برگزید که از نسل نیای ما هایک و دیگران بودند.

پس از فرمانبردار ساختن مقدونیان، زمانی که جنگ پایان یافت، پارتی دلیر دست به انتظام و آبادانی زد؛ پیش از هر چیز نیکی های شامبات باگارات^{۵۶۵} سردار دانا را که از یهودیان بود چنین

"

(. . .)

(. . .) (. . .)

(. . .) (. . .) (. . .)

(. . .) (. . .) (. . .)

(Antiochus VII Sidetes)

Asorik

"

(. . .)

shambat' - bagarat'

پادش داد که به طور موروثی صاحب مقام تاجگذاران آرشاگونیان باشند و چنین مقرر کرد که خاندان او به نام وی باگراتونی نامیده شود و اکنون ناخارارنشین بزرگ در کشورمان بشمار می رود. زیرا این باگارات نخستین کسی بود که پیش از جنگهای آرشاک دلاور در برابر مقدونیان زمانی که در دربار او به سر می برد داوطلبانه جان خویشتن را برای واغارشاک در طبق اخلاص نهاد. آنگاه در نواحی غربی (کشورمان) جایی که زبان ارمنی روان نبود او را والی و فرمانروای بیورها و هزاران نفر تعیین کرد.

اینک دگر بار توجه خود را به واغارشاک معطوف ساخته جنگ او را در برابر پونتیان و نبرد پرویگیا و پیروزیش را روایت می کنیم.

۴

اینکه چگونه واغارشاک دلیران ارمنی را
متحد ساخت و بر هم پیمانان مقدونی تاخت

پس از جنگ آرشاک در برابر مقدونیان زمانی که او بابل و (سرزمین های واقع در) سرزمین های شرق و غرب آشور را متصرف شد، واغارشاک نیز از آترپاتکان و سرزمین میانی ارمنستان، از مردان نامی و دلاور، باگارات یاد شده و دلیران زیر دست او، جوانان کناره دریا که نژاد گغام و کنعانیان بودند و از اخلاف شارا^{۵۶۶} و گوشار^{۵۶۷} و از نزدیکان آنها سیساکیان^{۵۶۸} و کادمیان^{۵۶۹} با نزدیکانش سپاهی گران گرد آورد و تقریباً نیمی از سرزمین ما را تصرف کرد. او به کشور ما بالاتر از سرچشمه های متسامور^{۵۷۰} و در ساحل یراسخ^{۵۷۱} در نزدیک آراماویر^{۵۷۲} که بلور^{۵۷۳} نامیده می شود

shara
gushar
sisak'ian
k'admian
medsamor
yeraskh
armavir
blur

a ()mor ()meds
(. .).

(. .)

(. .).

(. .) ()
(. .) ()

(. .)

(. .).

(. .).

می رسد. روزهای زیاد قابل توجهی را در آنجا به سر می برد زیرا چنانکه باید گفت، از نظم و انتظام آگاهی نداشت.

و از آنجا، (سپاهیان را) از تمامی نواحی کشورمان متحد ساخته به مرزهای خاغتیک {۷۴} می رسد. زیرا لازیکا پونتوس^{۵۷۴}، پریوگیا^{۵۷۵}، ماژاک و دیگران با ناآگاهی از نبردهای آرشاک پیمان دوستانه استوار با حکومت مقدونیان را حفظ می کردند. بدین سان شخصی به نام مورپیوگیس^{۵۷۶} با اتحاد جناحهای یاد شده برای جنگ با واغارشاک آماده می شود. آنان در نزدیک تپه قله- سنگی مرتفع به یکدیگر می رسند که اکنون کولونیا نام دارد و به نزد یکدیگر آمده چند اسببریز از هم فاصله داشتند. آنگاه طرفین روزهای متمادی به استحکام سنگرهایشان پرداختند.

۵

نبرد مورپیوگیس و مرگ او در اثر ضربه نیزه

چند روز پس از استحکام مواضع، طرفین نبرد را آغاز کردند و حمله از سوی ما انجام شد، مورپیوگیس خواه ناخواه جبهه سپاهش را متشکل ساخت و با حمله جسورانه پیش تاخت. زیرا او مردی دلیر با اندام های بلند و متناسب بود و به تناسب بدنش نیروی شگرفی داشت و توسط برنج و آهن محفوظ و توسط محافظ های مسلح نخبه احاطه شده بود، لذا مردان دلیر و برگزیده کمی از سربازان واغارشاک را به زمین نمی غلتاند و نمی کوشید خود را به نزد پادشاه ارمنی که میان گروه بزرگ مسلح مستقر بود، برساند و با نزدیک شدن موفق به پرتاب نیزه ای شد زیرا دراز و قوی بود، بسان پرواز پرندگان تیز بال نیزه را پرتاب کرد. با این حال مردان دلیر و نامی از نسل های هایک و سنکریم آسورستان درنگ نکردند و به ضرب نیزه آن دلاور را به قتل رساندند و سپاهیان را به گریز واداشتند؛ با جاری شدن جویهای خون، زمین را به سان سیل باران آبیاری کردند. آنگاه این سرزمین با تصرف به دست واغارشاک به آرامش رسید و خطری که از جانب مقدونی تهدید می کرد، برطرف شد.

(. .). ghazika
(. .). Phrygia
(. .). " morpiughik'es

اینکه واغارشاک چگونه شمال و غرب کشورمان را سامان بخشید

واغارشاک پس از انجام این کارها نواحی ماژاک، پونتیان و یگریان {۷۵} را سر و سامان داده از دامنه کوههای پارخار^{۵۷۷} و از میان تایک^{۵۷۸} به سمت شمال، به محل‌های پر جنگل، مرطوب، مه آلود و پر خزه می رود، این سرزمین را به نحوی سر و سامان می دهد و نواحی کوهستانی و گرمسیر را برای پادشاهش متعادل می سازد {۷۶} و برای مواقعی که در تابستان به شمال برود، در آنجا اقامتگاههای بیلاقی می سازد. دو دشت هموار جنگلی را به رغم کوههایشان به دو ستورگاه و چند نخجیرگاه تبدیل کرده گرمی کوغ^{۵۷۹} را توسط باغها و بوستانها تعدیل می کند. از آنجا که برای نگارش مطالبی مفصل و روشن در مورد این شخصیت عزیز احتیاط و وسواس فراوان دارم لذا بدون توجه به شیوه و سبک بیان، جاها را به درستی یاد کردم بگونه ای که پیوند دوستی با این شخص شگفت انگیز نگسلد.

او در اینجا قوم وحشی کوچ نشین را فراخواند. آنها در دشت شمالی و در دامنه کوه بزرگ فققاز، در جلگه ها و دره های طویل و ژرفی که از سوی جنوبی کوه تا دهانه دشت بزرگ کشیده می شوند، زندگی می کردند^{۵۸۰}. او به آنان توصیه می کند تا راهزنی را کنار گذاشته خیانت به مردمان را متوقف سازند و از فرمان و خراجگزاری دربار اطاعت نمایند تا دگر بار آنان را ببیند و با نظامی زیبا، پیشوایان و فرمانروایانی برایشان تعیین کند لذا با گماشتن مردان و سرپرستان دانا از سوی خویش، آنان را رها می کند. اما خود، با آزاد ساختن انبوهی که از غرب گرد آمده بود، راهی نواحی پرعلف نزدیک سامان شارا^{۵۸۱} می گردد که مردمان باستان آنجا را آنپایت^{۵۸۲} یا باسیان علیا^{۵۸۳} می خواندند اما

| | |
|---------------------------|---------------|
| () | p'arxar |
| " | (. .). |
| .) . | t'ayk |
| " | (. .) |
| " | k'ogh |
| (. .). | shara |
| " | " |
| (. .). | anpayt' |
| (. .). (= payt' + = an) " | verin- basyan |
| vorduni | " |
| " | (. .). |

بعدها به سبب مهاجرت ووند سردار {۷۷} بلغار^{۵۸۴} که در آنجا اسکان یافت به نام او واناند^{۵۸۵} نامیده شد و تا کنون نیز روستاهای آنجا به نام برادران و بازماندگان او نام گرفتند. و اما زمانی که هوا رو به سردی نهاد و باد و بوران شدید وزیدن گرفت او از آنجا نقل مکان کرد و به دشت پهناور آمد و در محلی از ساحل متساموری^{۵۸۶} اتراق نمود که رودخانه بزرگ^{۵۸۷} با سرچشمه گرفتن از دریاچه شمال^{۵۸۸} به پایین سرازیر شده به متساموری می پیوست. در اینجا با به نظم در آوردن سپاهیان سرزمین ما و گماشتن سرپرستانی از جانب خود، کلیه بزرگان را همراه خویش برداشته راهی نصیبین^{۵۸۹} می شود.

۷

در باره سازمان پادشاهی، بنیانگذاری ناخارار نشین ها و نحوه اداره آنها

این بخش بزرگ و مملو از رویدادهای تاریخی موثق و شایسته تعریف مفصل و شیوا است. زیرا مطالب زیادی در باره خاندان ها، اقوام، شهرها، روستاها، دستگردها و به طور کلی ترتیبات و نظام پادشاهی و نیز سپاهیان، سرداران، والیان نواحی و غیره وجود دارد. اینک پیش از هر چیز، پادشاه خود، تاج و خاندانش را سامان می بخشد و باگارات نام را که از نژاد یهود بود از همان ابتدا به خاطر فرمانبری از رای شاه و یاری دادن به وی، مورد ستایش قرار می دهد. همچنین به خاطر وفاداری و دلاوری، لقب "زهر قوم" یاد شده را به او اعطا کرده اجازه می دهد، تاج شاهی را بر سر پادشاه گذاشته به لقب تاجگذار و سپس اسبد {۷۹} مفتخر گردد و هنگام آمد و شد در دربار و خانه پادشاه موبندی با سه لایه مروارید ریز و بیشتر مزین به زر و گوهر بر خود داشته باشد.

bulghar- ve'ghe'ndur- vund
vanand

()

(. .).

(. .).

medsamori

(. .).

(. .). che'ld'e'r

()

()

medsbin

(. .).

دزرس {۸۰} از دودمان کنعانیان را به سرپرستی پوشاک گمارده نمی دانم به چه دلیل قوم او را گنتونی^{۵۹۰} می نامد. اما مردانی دلیر و برگزیده نیزه دار و شمشیرزن را از قوم هایکازن خور^{۵۹۱} به عنوان نگهبانان مسلح خویش منصوب می کند و مردی دلیر و نیکو به نام ماغخاز^{۵۹۲} را به پیشوایی ناخارار نشین آنان می گمارد؛ لیکن همان نام نخست قوم را محفوظ می دارد {۸۱}. اما مسئولیت شکارگاههای دربار را به دات^{۵۹۳} که از اولاد گارنیک^{۵۹۴} و از تبار گغام^{۵۹۵} بود می سپارد. او صاحب فرزندی شد به نام وارژ^{۵۹۶} که قومش نیز به نام او نامگذاری گردید ولی این امر بعدها در زمان آرتاشس صورت پذیرفت. گاباغ^{۵۹۷} نامی را به سرپرستی رمه های اسب می گمارد اما آبل^{۵۹۸} را مسئول گاه ها^{۸۲} و انبارهای غله می کند؛ روستاهایی به آنان اهدا می کند به نام آنها هستند و ناخارار نشین های آبیغان^{۵۹۹} و گابغیان^{۶۰۰} نامیده می شوند.

اما آرزرونیان^{۶۰۱} به نظر من {۸۳} نه آرزرونی که آرزویونی^{۶۰۲} هستند زیرا در نزد او (پادشاه) شاهین حمل می کردند. من بیهوده گویی های افسانه ای را که در هاداماگرد^{۶۰۳} تعریف می کنند نادیده می گیرم، بر پایه آنها گویا باران و آفتاب مانع خوابیدن کودک شده پرنده ای بر روی

| | | | |
|--------|------------|-----------|--------------------|
| | | | ge'ntuni |
| | | (. .). | . |
| | | | hayk'azn-khor |
| | | (. .). | magh-khaz |
| | | (. .). | dat dat' |
| | | (. .).ik' | () gar'n gar'nik' |
| | | (. .). | gegham |
| (. .). | varazhnuni | varazh | varzh |
| | | | gabagh |
| | | (. .). | abel |
| | | () | abeghian |
| | | | () |
| | | (. .). | me'zhe'nk'ert' |
| | | | gabeghian |
| | | (. .). | . |
| | | (. .). | ardse'runi |
| | | (. .). | ardsiv ardsivuni |
| | | | hadamak'ert' |
| (. .). | | | . |
| | | | (. .) |

کودک بی حال سایبان گردیده بود. گنونیان^{۶۰۴} به نظر من گینیونی^{۶۰۵} هستند که کار تهیه مشروبات شایسته پاشاه را در دست داشتند و شغل و نام آنان بطور شگفت انگیزی برابر شد زیرا آن که برای پادشاه از شرابه‌های خوشمزه و عالی مشروب تهیه می کرد نامش گین^{۶۰۶} بود و واغراشاک با خوشنودی وی را در شمار خاندان های ناخاراری قرار می دهد و این دو خاندان آرزرونی و گنونی از اخلاف سنکریم هستند.

همچنین بگویم که اسپاندونیان^{۶۰۷} را بر کشتارگاه ها سرپرست می نماید، اما هاوونیان^{۶۰۸} را به عنوان بازبر و بازگیر تعیین می کند، زیرا در جنگل ها می زیستند و اگر مرا یاوه گو شماری خواهم گفت، دزیوناکان^{۶۰۹} را نیز که با پیشرفت خود صاحب مقام و منصب اشرافی و از نزدیکان پادشاهان شدند به عنوان نگهبانان زیستگاه تابستانی و برف بُران می گمارد.

و در دربار چهار هنگ نگهبان هر یک متشکل از یک بیور مرد مسلح از همان نسل پادشاهان باستان تعیین می کند که از اصل نیای ما هایک بوده وستان^{۶۱۰} اصلی نامیده می شدند و گهگاه روستاها و دستگردهایی را از پدرانشان به ارث می بردند. لیکن اخیراً در زمان پادشاهان پارسی، چنانکه می شنویم، هنگهای دیگری تشکیل یافته و به وستان ملقب گشته اند. نمی دانم این امر به علت زوال قوم پیشین یا در اثر مقاومت و پایداری بود که این قوم را کنار نهاده به جای آن هنگهای دیگری بنام درباری تعیین کردند؟ لیکن اولی بی شک از دودمان پادشاهان باستان بود چنانکه اکنون در گرجستان موجودند. و سپدسول^{۶۱۱} نامیده می شوند {۸۴}. همچنین فرمان می دهد افرادی از این قوم را

| | | | |
|-----|---------------|-------------|----------------|
| | | | ge'nuni |
| | aghiovit' (.) | arveran (.) | Giniuni .gini |
| | | | gin |
| | | | Sp'anduni |
| | sp'and () | | |
| | | | (. .) |
| | havnunik | | havnuni havuni |
| | | abaeni | |
| (.) | hav | | |
| | | | (. .) |
| | | | dzyunak'an |
| | | (. .) | dzyun |
| | | ostan | vostan |
| " | | | |
| | (. .) | " | |
| | | | sepedsul |

خواجه نمایند، آنگاه هایلر^{۶۱۲} را {۸۵} که حکومتش از آترپاتکان تا چواش^{۶۱۳} و نجوان گسترده بود به سروری آنان می گمارد. ولی اینکه داستان او چگونه و کجا رخ داد محفوظ نیست و من هم نمی دانم.

۸

تعیین نیابت سلطنت از دودمان

آژداهاک پادشاه ماد

پس از سر و سامان بخشیدن به خاندان پادشاهی، نیابت سلطنت را از قوم آژداهاک پادشاه ماد بر می گزیند که اکنون موراتسیان^{۶۱۴} نامیده می شوند زیرا پیشوایان این قوم را نه سرور موراتسیان که سرور مادیان می نامند. کلیه روستاهایی را که ساکنانشان از ماد به اسارت گرفته بودند به وی واگذار می کند اما از سوی شرق در سامان های پایانی ارمنی زبان دو والی با یک بیور مرد از اقوام خاندان های کهن سیساکیان^{۶۱۵} و اخلاف کادموس^{۶۱۶} می گمارد که نامهایشان را در یکی از بابهای پیشین کتابمان یادآور گشته ایم^{۶۱۷}.

پس از آن (واغارشاک) آران^{۶۱۸} را که مردی نامدار و هوشمند و بافراست بود (به عنوان مرزبان) سرزمین پر جمعیت و مشهور ناحیه شمال شرق در طول رود بزرگی که کور^{۶۱۹} نامیده می شود و از دشت بزرگ می گذرد، می گمارد. لیکن بدان که ما در کتاب نخست فراموش کردیم این دودمان بزرگ و نامی یعنی قوم سیساک را ذکر نماییم که دشت آغوان^{۶۲۰} و نواحی کوهستانی این دشت را از رود یراسخ^{۶۲۱} تا دژ هنارگرد^{۶۲۲} به ارث برد. این سرزمین نیز به علت اخلاق نیک او آغوانک نام

hayr

tche'vash

muratsian

(. .).

(. .)

(. .)

(. .).

:

sisak'ian

(. .).

(. .).

" "

(. .).

)

(. .).

(. .).

(. .).

گرفت، زیرا به وی آغو^{۶۲۳} می گفتند. و این آران نامدار و دلیر نیز از نسل (سیساک) بود که از جانب واغارشاک پارتی به عنوان مرزبان بیوربد^{۶۲۴} تعیین گشت. می گویند که اوتیان^{۶۲۵} و شاهزاده نشین های گاردمانیان^{۶۲۶}، ساودیان^{۶۲۷} و گارگاریان^{۶۲۸} از فرزندان او پدید آمده اند. اما کوه متین^{۶۲۹} یعنی کاندارک^{۶۳۰} و نیمی از جاواخک^{۶۳۱}، کوغب^{۶۳۲}، دسوپ^{۶۳۳}، دزور^{۶۳۴} تا دژ هناراگرد را به طور موروثی به گوشار^{۶۳۵} از اولاد شارا بخشید. واغارشاک همچنین، هایگازن^{۶۳۶} را از اولاد گوشار به عنوان صاحب آشوتسک^{۶۳۷} و سالار تاشیرک^{۶۳۸} تعیین می کند و اما در برابر کوه قفقاز قوم بزرگ و مقتدر را به عنوان والی شمال می گمارد و نام سالارنشین را بدشخ گوگاریان^{۶۳۹} می نهد که از نژاد مهرداد ناخارار داریوش بود و اسکندر^{۶۴۰} وی را حاکم اسرای ایوریان^{۶۴۱} می

| | | | |
|--------------|-----------|--------------|------------------------|
| (. .). | | hunarak'ert' | hnarak'ert' |
| | | " " | aghu |
| = pat | (. .). | = bevar |) |
| | (. .). | (ut'ik) | (|
| (. .). | | | |
| (Zabdiccena |) zavdek | dsavdek | (dsavdiatsik) dsavdian |
| | | | (. .). |
| (|) | | gargar |
| | | | (. .). |
|) me'tnadzor | | (. .). | me'tin |
| | | (. .). | khavaradzor (|
| | | (. .). | gugark |
| | | (. .). | k'andark |
| | (. .). | (| javaghk |
| | (. .). |) | k'oghb |
| | (. .). | | dsop |
| | (. .). | | dzor |
| | | | gushar |
| | (. .)." " | " " | hayk'azn |
| | (. .). | | ashotsk |
| (. .). | | | T'ashirk |
| | | (. .). | |
| | | (. .). | |
| | | (. .). | = |

گرداند که ایشان را نابوگودونوسور^{۶۴۲} آورده بود، چنانکه آیبودنوس {۸۶} نقل می کند: “نابوگودونوسور مقتدر از هر کول قوی تر بود؛ او سپاهی گردآوری کرده به کشور لیبیائیان و ایوریان می رسد و با پیروزی آنان را به اطاعت خویش در آورده بخشی را در سمت راست دریای پونتوس اسکان می دهد.” ایوریا در غرب و مرز دور دست جهان وقع است. اما وردونی^{۶۴۳} نامی را از نژاد هایک بر ناخارارنشین جلگه بزرگ باسن مستقر می کند.

اما تورک^{۶۴۴} را که نسبتش به پاسکام^{۶۴۵} نوه هایک می رسید، مردی زشت بلند قامت با ترکیبی خشن، بینی پهن، چشمان گود افتاده و چهره ای ستمگرانه را که به علت زشتی بسیار او را آنگیا {۸۷} می نامیدند و از قدرت زیادی برخوردار بود، والی غرب می کند. قوم او را به علت زشتی چهره او دودمان آنگغ نامیدند. ولی اگر مایل باشی من هم در این باره دروغهای بی معنی و بی جا تعریف خواهم کرد، همانگونه که پارسیان درباره رستم سگزی^{۶۴۶} روایت می کنند که به اندازه صد و بیست پیل قدرت داشت. سرودهای مربوط به قدرت و دلاوری او حاکی از مطالب بسیار ناشایست در مورد او هستند که نه شایسته سامسون، نه هرکول و نه سگزی {۸۸} هستند، زیرا در مورد او چنین سرود می خوانند که گویا به تخته سنگهای بزرگ بی شکاف دست می زد و به نحوی مطلوب شکافهای کوچک و بزرگ بر آنها پدید می آورد و با ناخنهایش آنها را تراشیده تخته هایی می ساخت، با ناخنهای خود نیز بر روی آنها شاهین و چیزهای مانند آن نقش می کرد. او در ساحل دریای پونتوس با کشتی های دشمنان روبرو شده به آنها می تازد؛ آنها نزدیک هشت اسبریز از دریای ژرف دور می شوند و می گویند که با ناکامی در رسیدن به آنان صخره های تپه مانند را بر می دارد و از پس آنان پرت می کند. کشتی های نه چندان قلبی در اثر تلاطم آب غرق می شوند و امواج ناشی از شکافته شدن آنها بقیه کشتی ها را فرسنگ ها^{۶۴۷} دور می سازند {۸۹}. آه، این افسانه ای اغراق آمیز و افسانه افسانه ها است. ولی چه می توان کرد زیرا مرد بسیار قوی سزاوار چنین روایاتی بود.

| | | | |
|-----------------|-----------------|------------------|--------|
| (Nebuchadnezzar | Nebuchadrezzar) | nabugodonosor | (. .) |
| | | vorduni | |
| | | basen | (. .) |
| | | t'ork | |
| | | p'askam | |
| | (. .) | rost'am-sagtcik' | |
| () mille | million | me'ghon | (. .) |

سپس (واغارشاک) ناخارانشین سوفن^{۶۴۸} را در سرزمین موسوم به هایک^{۶۴۹} چهارم مستقر ساخت. همچنین ناخارانشین های آپاهونی^{۶۵۰} و ماناوازیان^{۶۵۱} و بزنونی^{۶۵۲} را از نژاد همان هایک برقرار نمود و از میان ساکنان آنجا پیشگامان را یافته به کدخدایی و حکمرانی روستاها و مناطق گماشت و آنان را به نام روستاها و مناطق نامید.

با این حال مرد ستمگر سلاک^{۶۵۳} را فراموش کردیم، در باره او به طور دقیق نمی توانم سخن بگویم که آیا از نژاد هایک بود و یا از افرادی که پیش از او در کشورمان زندگی می کردند و درباره آنان داستانهایی نقل می کنند؛ در هر صورت او مرد دلیری بود. او را با مردانی قلیل برای نگاهبانی از کوه و شکار بز وحشی می گمارد. اینها سلکونیان^{۶۵۴} نام گرفتند. میانداک {۹۰} برگشت ناپذیر را نیز به سروری کارهایی مانند همین امور می گمارد و ماندگونیان^{۶۵۵} نیز از اخلاف او هستند.

او مردانی از فرزندان واهان را که داوطلب خدمت در پرستشگاهها بودند، یافت و آنان را بسیار گرامی داشت و مقام کاهنی را به ایشان سپرد و در رده نخست ناخارارها قرار داده آنان را واهونیان^{۶۵۶} نامید. او پس از اینکه پی برد آراونیان^{۶۵۷} و زارهاونیان^{۶۵۸} از انساب پادشاهان نخستین هستند آنان را در نواحی همانم مستقر ساخت.

| | sophanenaē | sofan | dsopk |
|-------|---------------|--------|---------------|
| | (. .). | (. .). | () |
| | | | hayk |
| | | | ap'ahuni |
| | | (. .). | manavazian |
| () | | | (. .) |
| (. .) | | | be'znuni |
| (. .) | | | slak |
| | | (. .). | se'lk'uni |
| | | | mandak'uni |
| () | | (. .). | vahuni |
| (. .) | | | ar'avenian |
| () | | (. .). | " |
| () | | | zarehavianian |
| () | () Zarehavan | | (. .). |

برای خاندان پادشاهی قوانینی وضع کرده ساعتی را برای ورود و خروج، شور، خورد و خوراک و تفریح تعیین می نماید. رده های نظامی چون اول، دوم، سوم و غیره مشخص می کند و دو کاتب یادآوری کننده تعیین می کند یکی یادآوری کننده نیکی و دیگری یادآوری کننده انتقامجویی. به یادآوری کننده نیکی دستور می دهد تا در صورت خشمناک شدن یا صدور فرمانی ناحق، انساندوستی و حق را یادآوری کند. همچنین قضاتی را در دربار، شهرها و شهرکها می گمارد و دستور می دهد تا احترام و عزت شهرنشینان بیشتر از روستائیان باشد و اینکه روستائیان، شهرنشینان را چون شاهزادگان احترام گذارند ولی شهرنشینان نیز در نزد روستائیان متکبر نشوند بلکه برای یک زندگی بی آرایش و خالی از رشک و حسد که پایه زندگی توأم با آبادانی و آرامش را تشکیل می دهد، برادرانه سلوک کنند و چیزهای دیگر از این دست.

از آنجا که فرزندان زیادی داشت مناسب یافت تا همگان در نزدش در نصیبین^{۶۷۰} نمانند، بلکه آنان را برای اسکان به ولایت هاشتیانک^{۶۷۱} و دزور^{۶۷۲} هم مرز با آن که خارج از تارون واقع است می فرستند و تمام روستاها را به آنان واگذار کرده درآمدها و ارزاق جداگانه ای نیز (از خزانه) دربار به آن می افزاید. تنها فرزند نخست خود را که آرشاک نام داشت به عنوان جانشین پادشاه، همچنین فرزند وی را که آرتاشس نام نهاد و او را بسیار دوست می داشت در نزد خود نگاه می دارد زیرا بچه بسیار چابک و دارای اندام های پر توان بود و کسانی که وی را می دیدند حدس می زدند که چه دلاوری هایی باید در او رشد و پرورش یابند. و این امر پس از آن تا آخر برای پادشاهان اشکانی^{۶۷۳} به صورت عادت در آمد که یک فرزند برای جانشینی شاه در نزد او اما پسران و دختران دیگر به عنوان وارثان قوم به نواحی هاشتیانک بروند. و اغارشاک پس از این دلاوری ها و اصلاحات و بیست و دو سال پادشاهی در نصیبین به درود زندگی می گوید.

۹

در باره آرشاک اول ما و کارهای او

آرشاک فرزند و اغارشاک، سیزده سال بر ارمنستان حکم راند؛ او با علاقه و پشتکار خود در قبال رونق میهنش اصلاحات بسیاری صورت داد و با جنگ در برابر پونتیان^{۶۷۴} بر ساحل دریای بزرگ

(. .)
()
(. .)

me'dsbin
hasht'iank

dzor

(. .) . arshak'uni
(. .)

نشانه ای باقی گذارد، می گویند که نیزه پیکان- گرد او که آغشته به خون خزندگان بود به ضرب پایش بطور عمیق درون تندیس که از سنگ آسیا در ساحل دریا بر پا نموده بود، نشانند. پونتیان این تندیس را مدت‌های مدید به عنوان کار و اثر خدایان می پرستیدند اما زمانی که آرتاشس دگر بار درگیر جنگ با پونتیان گردید، می گویند، آنها این تندیس را به دریا افکندند.

در زمان او در حوالی کوه بزرگ قفقاز، در کشور بلغارها شورش هایی رخ داد و بسیاری از آنان از آنجا دوری جسته به کشور ما آمدند و مدتی طولانی در نواحی حاصلخیز و گندم خیز پایین کوغ^{۶۷۵} اسکان یافتند.

اولاد باگارات از این امر دلگیر شدند که به پرستش بتان بپردازند؛ دو نفر از آنان شجاعانه به خاطر مذهب پدری خود جان باختند که من بدون تردید آنان را پیروان آنانیان^{۶۷۶} و یغیازاریان^{۶۷۷} می نامم {۹۲}؛ اما دیگران تا این اندازه پذیرفتند که روزهای شنبه برای شکار و جنگ براسب سوار شوند و فرزندان پسرشان را که به دنیا می آیند ختنه نکنند. و با توجه به این که آنان زن نداشتند، آرشاک فرمان داد تا در صورت عدم انصراف از ختنه کلیه خاندان های ناخارار به آنها زن ندهند. آنان تنها این دو شرط را پذیرفتند اما زیر بار پرستش بتان نرفتند. در اینجا داستان های مارآباس کاتینای پیرمرد به پایان می رسند {۹۳}.

۱۰

اینکه نگارنده تاریخ خود را پس از کتاب مارآباس کاتینا بر پایه چه منابعی تالیف کرد

از کتاب پنجم آپریکانوس {۹۴} وقایعنگار برایت شروع به نقل می کنم که از موثق بودن آن هوسپوس^{۶۷۸} و هیوبوغیتا {۹۴}^{۶۷۹} و بسیاری از یونانیان مورد گواهی قرار می دهند. زیرا او هر چه نوشته درباره پادشاهان ما در دیوان ادسا یعنی اورها^{۶۸۰} وجود داشت، ترجمه کرد. این متون از تواریخ

| | |
|--|-------------------|
| | k'ogh |
| | ananian |
| | yeghiazarian |
| | (.) . hovsep |
| | (.) . Hipolytus |
| (urhay) ur'fa urha yedesia edesa ur'ha | |
| | . . . orron () |
| | |
| | (.) . |

پرستشگاهی نصیبین و سینوپ پونتوس^{۶۸۱} به آنجا منتقل شده بودند. بگذارید کسی تردید به دل راه ندهد، زیرا ما به چشم خود این دیوان را دیدیم و بگذار کتاب کلیسایی اوزیوس قیصری که به دستور آموزگار فقید ما مسروپ ماشتوتس به ارمنی ترجمه شد، گواه و ضامن مسلم آن باشد. اینک فرمان بده این کتاب را در گغارکونیک^{۶۸۲} واقع در ولایت سیونیک^{۶۸۳} جستجو نمایند و در باب سیزدهم کتابت نخست این گواهی را خواهی یافت که مطابق آن کلیه کارهای پادشاهن نخستین ما تا آبگار^{۶۸۴} و بعد از آبگار تا یرواند^{۶۸۵} در دیوان ادسا محفوظ بوده اند و گمان می کنم که اکنون نیز در آن شهر نگاهداری می شوند.

۱۱

در باره آرتاشس اول ما و چگونگی به چنگ آوردن ریاست (از دست پارسیان)

آرتاشس در سال بیست و چهارم پادشاهی آرشاکان^{۶۸۶} پارسی به جای پدرش آرشاک بر ارمنستان حکومت کرد و با گسترش توانش مقام دوم پادشاهی او را ارضاء نمی کند بنابراین در پی کسب ارشدیت بر می آید؛ آرشاک نیز موافقت کرده ریاست را به وی می بخشد. از آنجا که (آرتاشس) مردی جنگ طلب و مغرور بود، در سرزمین پارس^{۶۸۷} قصری برای خویش می سازد و سکه جداگانه ای با تمثال خود ضرب کرده آرشاکان را در زیر دست خود بر سرزمین پارس و نیز پسرش تیگران را بر ارمنستان پادشاه می گرداند.

لیکن نوجوانی واراژ^{۶۸۸} نام را که از دودمان گغام و فرزند دات^{۶۸۹} از اصل گارنیک^{۶۹۰} بود به پسرش تیگران سپرد زیرا این نوجوان در تیراندازی پرتوان و نامدار بود و تیگران را آموزش می داد. او را به سرپرستی شکارگاه دربار گماشته روستاهایی در حوالی رود هرازدان^{۶۹۱} به وی اعطاء نمود و

(. .).
(. .).
(. .).

sinop
gegharkunik
sisak'an siunik
abgar
yervand
arshak'an

(. .).

varazh
dat'
garnik'
he'razdan

وقومش نیز به نام او واراژنونی^{۶۹۲} نام گرفت. اما دخترش آرتاشاما^{۶۹۳} را به ازدواج مردی مهرداد {۹۰} نام، بدشخ بزرگ گرجیان درآورد که از اخلاف مهرداد سردار و ساتراپ داریوش بود و اسکندر وی را بر اسرای ایوریان^{۶۹۴} گمارد و چنانکه بیشتر گفتیم ولایت کوههای شمال و دریای پونتوس را به وی سپرد.

۱۲

لشکرکشی آرتاشس به سوی غرب، دستگیری
کرسوس و به غنیمت گرفتن تندیس های
بتان و سپردن آنها به ارمنیان

آنگاه آرتاشس فرمان داد از شرق و شمال سپاهی گران گرد آید، به گونه ای که خود نیز شمار آنان را نمی دانست، بنابراین (فرمان داد) به نشانه شمارش آنها بر سر راه ها و منزلگاه ها برای هر نفر سنگی انباشتند سپس راهی غرب شده کرسوس^{۶۹۵} پادشاه لیدی را دستگیر کرد. تندیس های مسی زرانود متعلق به آرتامیس^{۶۹۶}، هرکول^{۶۹۷} و آپولون^{۶۹۸} را در آسیا پیدا کرده آنها را به کشورمان آورد تا در آرماویر برپا کند. روسای کاهنان که از نسل واهونیان بودند، با دریافت تندیس های آپولون و آرتامیس، آنها را در آرماویر برپا داشتند اما تندیس هرکول را که کار سکیلاس^{۶۹۹} و دیپینوس کرتی^{۷۰۰} بود به عنوان نیای خود واهگن پنداشته آن را پس از مرگ آرتاشس در روستای خود آشتیشاد^{۷۰۱} در تارون برپا کردند.

| | |
|-------------------------|------------------------|
| () | varazhnuni |
| (. .). | |
| (. .). | art'ashama |
| Allyattes | () Ceresus k'resos |
| (. .). | (Thymbre'e) |
| (Leto) | Artemis . |
| (. .). | (. .). |
| (. .). Alcme Amphitryon | () Heracles |
| (. .). | Apollon |
| (. .). | (. .). Scyllas |
| (. .). | (. .). (Crete) Dipenes |
| | ashtishat' |

آنگاه آرتاشس خشکی واقع میان دو دریا را فتح کرده اقیانوس را پر از کشتی نمود تا سراسر غرب را فرمانبردار خویش سازد؛ زیرا شورش بزرگی در روم در گرفته بود و هیچکس در برابر آن مقاومت نمی کرد. با این حال نمی توانم بگویم که در اثر چه عواملی غوغا و آشفتگی عظیم برپا می شود و سپاهیان بشمار شروع به نابودی یکدیگر می کنند؛ اما چنانکه می گویند آرتاشس پس از بیست و پنج سال پادشاهی هنگام گریز توسط سپاهیانش کشته می شود. اما در هلاکاد^{۷۰۲} نیز تندیس های دیوس^{۷۰۳}، آرتامیس، آتناس^{۷۰۴}، هپستوس^{۷۰۵} و آفرودیت^{۷۰۶} را به ارمنستان می فرستد. (آورندگان) هنوز به کشور ما نرسیده بودند که خبر مرگ آرتاشس را دریافت کرده تندیس ها را شتابان به دژ آنی می رسانند؛ کاهنان نیز همراه تندیس ها می روند و نزد آنها می مانند.

۱۳

شواهدی از تاریخنگاران دیگر درباره جهانگشایی آرتاشس و به بند کشیده شدن کرسوس

در این باره نه یک یا دو بلکه بیشتر تاریخنگاران یونانی گواهی می دهند با این حال ما با تردید، بررسی زیادی روی آن انجام دادیم زیرا از برخی تواریخ شنیده بودیم که کرسوس را کوروش کشته و پادشاهی لیدی را منقرض نموده بود. مخالفت کرسوس با نکتانبوس {۹۸} نیز نقل می گردد^{۷۰۷}. اما چنانکه ماتئوس^{۷۰۸} حکایت می کند این نکتانبوس آخرین پادشاه مصریان است که برخی از او را پدر اسکندر می دانند، و در می یابیم که کرسوس دو بیست سال پیش از نکتانبوس اما نکتانبوس نیز بیش از دو بیست سال قبل از آرتاشس اول پادشاه ارمنیان، می زیست.

| | |
|--------------|-----------------------------------|
| | Hellas |
| | Zeus Dios |
| | (. .). |
| | Athe'na atenas |
| | Hephaistos Hepestos |
| | Aphrodite |
| |) Nechtanebo Nectanebe nektanebos |
| | (|
| | (. .). |
| | Manethon Manethos |
| (Sebennytos) | (Soter) |
| | (. .). |

اما از آنجا که بسیاری افراد می گویند، آرتاشس ما، کرسوس را دستگیر کرده است و چون این امر را بطور موثق نقل می کنند، از این رو من هم قانع می شوم. زیرا پلیکراتس^{۷۰۹} چنین می گوید: «در نظر من آرتاشس پارتی بر اسکندر مقدونی برتری دارد؛ زیرا با اقامت در کشورش بر تبه^{۷۱۰} و بابل حکم می راند و هنوز از رود آلیوس^{۷۱۱} نگذشته بود که سپاه لیدیان را نابود ساخته کرسوس را گرفت و قبل از رسیدن به آسیا در دژ آتیکا^{۷۱۲} نام او زبانزد همگان شد. افسوس از این بخت! کاش بر سریر قدرت می مرد و نه در هنگام گریز».

او آگاروس^{۷۱۳} نیز مانند او می گوید: «جنگ اسکندر و داریوش در مقاسیه با (نبرد) آرتاشس حقیر به نظر می رسد زیرا در زمان آنها روشنایی روز به علت گرد و خاک به وضوح دیده نمی شد، در صورتی که او با تیراندازی خود، آفتاب را با سایه پوشانید و نیمروز را به شبانگاه تصنعی بدل نمود. او به هیچ کس مجال گریز نداد تا برای لیدیان خبر ببرد و فرمان داد پادشاهشان کرسوس را بر روی تابه^{۷۱۴} ایستانیدند. آبهای روان نتوانستند رودخانه را به طغیان در آورند، (زیرا سپاه) آب آن را نوشید و سطح آب را به حد کم آبی زمستان رسانید زیرا شمارش سپاهیان نشان داد که اعداد و ارقام قادر به بیان تعداد آنان نبود، برای آنکه واحد اندازه گیری بیشتری لازم بود تا شمارش عملی شود. ولی او به این امر مغرور نشد، زیرا در حالی که می گفت: «افسوس از این شکوه و جلال گذرا» همچنان می گریست.

اسکامادروس^{۷۱۵} نیز چنین می نویسد: «این پیشگویی {۹۹} پیوتیا^{۷۱۶} که می گفت: «کرسوس با گذر از آلیوس حکومتها را نابود خواهد کرد»، کرسوس مغرور را گمراه می کند، لذا وی آن را متعلق به بیگانگان انگاشته باعث سرنگونی (حکومت خود) می شود. آنگاه آرتاشس پارتی او را دستگیر کرده دستور می دهد تا بر تابه آهنین ایستانیدند. اما کرسوس سخنان سوغون^{۷۱۷} آتنی را بیاد آورده با زبان خویش بانگ بر می آورد: «ای سوغون، سوغون تو زیبا سخن گفتی که پیش از مرگ کسی نمی توان به خوشبختی او حسرت برد». افرادی که نزد او بودند آن را شنیده به آرتاشس خبر دادند که کرسوس یک خدای جدید را صدا می زند. آرتاشس به او رحم می کند و دستور می دهد

Polycrates
Thebes tebe

(Thivai) .(.) .

(. .) .

aliyus

Attica

evagaros yevagaros

(. .) .

sk'amadros

Phythia

solon soghon

(. .) .

او را نزدش بیاورند و زمانیکه از او می پرسد و در باره ندایی که سر داده بود آگاهی می یابد امر به بخشش شکنجه هایش می دهد».

پهگونوس^{۷۱۸} نیز چنین نوشته است {۱۰۰}: «آرتاشس پارتی پر توان تر از همه پادشاهان بود؛ او نه تنها لیدیان را بیرون راند و کرسوس را دستگیر نمود بلکه در هلس پونتوس {۱۰۱} و تراکیه^{۷۱۹}، روند عادی طبیعت را تغییر داد و از روی خشکی دریانوردی نموده پیاده از دریا گذشت، او تدالیان^{۷۲۰} را تهدید می کرد و آوازه او (سرزمین) هلنی را در شگفتی فرو می برد. وی بر لاکدموتیان^{۷۲۱} چیره شده پوکه ثیان^{۷۲۲} را متواری ساخت و لوکریان^{۷۲۳} نیز تسلیم او گردید. سرزمین بتوتیان^{۷۲۴} بخشی از اراضی او محسوب می شد، سرتاسر یلادا^{۷۲۵} از وی در هراس بود. پس از چندی، بلایای (او) بر همه فزونی یافت؛ نه کشورش در جنگ با ماسکوتیان^{۷۲۶} آنقدر مصیبت دید و نه داریوش در حین فرار از اسکیتیان^{۷۲۷} متحمل چنان مشقاتی گردید، و نه کمبوجیه^{۷۲۸} در کشور اتیوپی! حمله خشایارشا^{۷۲۹} با سپاهش به یلادا نیز که گنجها و چادرها را جا گذارده به زحمت توانست بگریزد و جان سالم به در ببرد، در برابر آن ناچیز است. اما وی پس از کسب افتخار از پیروزی های بزرگ، توسط سپاه خود کشته شد.

اینک من این تواریخ را باور کردنی می دانم. اما آن کرسوس که نقل می کنند معاصر کورش یا نکتابوس بوده و یا کاذب است و یا معلول همنامی بسیاری از پادشاهان می باشد که بسیار مرسوم بود.

| | | | | |
|-----------|-----------|--|--------------|--------------|
| | | | plegonios | pe'ghegonios |
| | | | Thrace | trakia |
| | | | (. .). | |
| | | | (. .). | tet'alia |
| (Eurotas) | | | Lacedemone | Lak'edemon |
| | (Doriens) | | (Laconie) | " " |
| | | | (. .). | |
| | | | Phocis | Phocian |
| | | | Locrian | ghuk'e'ratsi |
| | (Locride) | | | byut'atsi |
| | Beotie | | | (Thebes) |
| | | | (. .). | |
| | | | (. .). | Hellas |
| | | | (Massagetae) | yellada |
| | | | | mask'ut |
| | | | (. .). | |
| | | | (Scythe) | sk'yutatsi |
| | | | (. .). | |
| | | | (. .). | k'ambyuses |
| | | | (. .). | Xerxes |
| | | | | ke'serks |

پادشاهی تیگران میانه، پایداری در برابر
سپاهیان یونان، بنای پرستشگاه ها و
لشکرکشی به فلسطین

پس از آرتاشس اول، پسرش تیگران^{۷۳۰} در سال چهل و نهم پادشاهی آرشاکان پارسی به حکومت می رسد. او با گردآوری سپاهیان ارمنی به مقابله با سپاه یونان^{۷۳۱} می رود، که پس از مرگ پدرش آرتاشس و از هم پاشیدگی سپاه وی با تعقیب آنان به کشورمان تجاوز می کردند. تیگران با آنان روبرو شده لشکرکشی ایشان را متوقف و عقب می راند. او با سپردن ماژاک و نواحی مدیترانه^{۷۳۲} به شوهر خواهرش مهرداد^{۷۳۳} و گذاردن سپاهیان فراوان نزد او به کشورمان باز می گردد. او به عنوان نخستین کار، تصمیم به ساختن پرستشگاه گرفت. اما کاهنانی که از یونان آمده بودند، از بیم اینکه ایشان را به اعماق ارمنستان نفرستند، به دروغ پیشگویی هایی کردند مبنی بر این که خدایان مایلند در همانجا اقامت کنند. تیگران با این امر موافقت کرده تندیس دیوس المپائی^{۷۳۴} را در دژ آنی {۱۰۲}، آتناس را در تیل^{۷۳۵}، تندیس دیگر آرتامیس را در یریزا^{۷۳۶} و هپستوس را در باگایاریج^{۷۳۷} بر پا می کند. لیکن تندیس آفرودیته را به عنوان معشوقه هرکول دستور می دهد در محل هاشت {۱۰۳} بر پا کنند و با غضب بر واهونیان که گساختی نموده تندیس هرکول را که پدرش فرستاده بود در (روستای) شخصی خویش بر پا کرده بودند، آنان را از کاهنی محروم و این روستا را در تصرف قرار می دهد.

و بدین سان پرستشگاه هایی بنا نموده در برابرشان قربانگاه هایی استوار می کند و به تمام ناخاراها دستور می دهد تا قربانیانی ذبح کرده آنجا را بپرستند. مردمان قوم باگراتونی به این امر تن

(.) (.)

(.)

(.)

mijerk'e'rya

(.)

(.)

"

(.)

til

yeriza

bagayar'tch

در ندادند. (تیگران) زبان یکی از آنان را که آسود^{۷۳۸} نام داشت برید، زیرا به تندیس‌ها بی احترامی نموده بود؛ اما دیگران را متحمل شکنجه و اذیب نکرد، زیرا پذیرفتند از قربانی پادشاه و نیز گوشت خوک بخورند اگر چه خود، قربانیانی نثار نکردند و نبیرستیدند. لذا (تیگران) سرداری سپاه را از آنها گرفت ولی آنان را از مقام اسبیدی^{۷۳۹} تاجگذار محروم نکرد. خود به بین‌النهرین رفته تندیس بارشامینا^{۷۴۰} را در آنجا می‌یابد که از عاج فیل ساخته شده و به بلور و سیم مزین بود و امر می‌کند آن را به شهرک توردان^{۷۴۱} برده در آنجا بر پا سازند.

به منظور انتقامجویی از کلئوپاترای بطلمیوسی^{۷۴۲} به خاطر اعمالی که فرزند وی دیونیس بر علیه پدرش (آرتاشس) مرتکب شده بود، (از اینجا) بلافاصله راهی سرزمین فلسطین {۱۰۴} می‌گردد. با اسارت گرفتن یهودیان بسیار شهر^{۷۴۳} پتولماید {۱۰۵} را محاصره می‌کند. اما ملکه الکساندرا یا مسالینای^{۷۴۴} یهودیان که زن الکساندر فرزند یوحنا فرزند شمعون برادر یهودای مکابی^{۷۴۵} بود و در آن زمان بر یهودیان پادشاهی می‌کرد با اعطای گنج‌های کلان (تیگران را) از آنجا باز می‌گرداند. زیرا (تیگران) شنیده بود که راهزنی وایکون^{۷۴۶} نام {۱۰۶} آرامش را در ارمنستان مختل نموده کوه استواری را تصرف کرده بود که تا امروز نیز به نام این راهزن وایکونیک^{۷۴۷} خوانده می‌شود.

۱۵

حمله پومپئوس سردار رومیان به سوی ما، تصرف ماژاک و مرگ مهرداد

آنگاه پومپئوس^{۷۴۸} سردار رومیان با سپاهی گران به نواحی مدیترانه رسیده سپهسالارش اسکاورس^{۷۴۹} را برای جنگ با تیگران به آسوریک گسیل داشت. او نیز روانه می‌شود اما با تیگران روبرو نمی‌گردد، زیرا وی به خاطر بلوایی که این راهزن بر پا کرده بود به کشورش باز گشته بود.

asud-

(. .).

barshamina

tordan

(. .).

(Ptolemais)

p'e't'ghomaid

(. .).

(. .). ()

mesalina

Judas Maccabaeus

vayk'un

vayk'unik

(. .).Pompay

Pompe'e

Pompeos

p'omp'eos

Scaurus sk'avros

اسکاورس به دمشق باز می گردد و شهر را در تصرف متغ^{۷۵۰} و غوغ^{۷۵۱} می یابد، آنها را تعقیب کرده خود شتابان به یهودیه به سوی آریستابوغ^{۷۵۲} می تازد تا به برادر وی هیورکانوس^{۷۵۳} کاهن بزرگ که پسر آلکساندر بود یاری دهد.

اما پومپئوس در برابر مهرداد می جنگد و با مقاومت سخت و جنگهای سهمگین روبرو می گردد و در شرایط بسیار خطرناکی قرار می گیرد؛ با این حال سپاه او پیروز می شود و مهرداد به ناچار به حدود پونت می گریزد. پومپئوس پس از رهایی از دست وی ماژاک را اشغال میکند و او مهرداد را به اسارت می گیرد و سپاهی را در شهر باقی می گذارد، آنگاه با صرف نظر از تعقیب وی از راه آسوریک^{۷۵۴} به سوی یهودیه می شتابد. او مهرداد را به دست پدر پیلاتوس پونتی^{۷۵۵} با داروی زهر آگین به قتل می رساند. یوسفوس^{۷۵۶} این امر را در باب مربوط به بلسان^{۷۵۷} چنین گواهی می دهد: «در نزدکی اریحا^{۷۵۸} مژده مرگ مهرداد به پومپئوس می رسد».

۱۶

حمله تیگران به سپاه رومیان، گریز
گایانوس و رهایی مهرداد جوان

و اما تیگران پادشاه ارمن، یهودیان اسیر را در آرماویر^{۷۵۹} و آبادی واردگس^{۷۶۰} اسکان داد که در کنار رودخانه کاساخ^{۷۶۱} واقع بود و راهزنان کوهها را هلاک کرد و پس از سوگواری برای مهرداد، به

| | | |
|-----|-------------------------|-----|
| | Metellus met'egh | |
| | Lullus ghugh | |
| () | Aristobulus arist'abugh | () |
| () | Hyrcanus Hyurk'anos | () |
| | asorik | |
| () | | () |

.Pontius Pilate p'ont'atsi-p'ighat'os

| | | |
|---------|----------|---------------|
| | () | |
| balasan | Balsamon | () |
| | | (Ba'la'san) |
| | | () |
| yerikov | | Ariha Jericho |
| | | () |
| | | armavir |
| | | vardges(avan) |

قصده انتقامجویی از سپاه روم راهی آسوریک گردید. گایانوس^{۷۶۲} سردار سپاه رومیان که پومپئوس در هنگام بازگشت به روم در آنجا منصوب کرده بود به مقابله با وی می آید. گایانوس جرأت نمی کند با تیگران درگیر شود، از این رو به بهانه بطلمیوس از نزدیکی فرات بازگشته به مصر می رود و با انعقاد مخفیانه پیمان صلح با تیگران، مهرداد جوان پسر مهرداد را که خواهر زاده تیگران بود و او را پومپئوس در مازاک اسیر کرده بود مسترد می دارد و چنین وانمود می کند که در نهران گریخته است.

۱۷

نبرد کراسوس و کشته شدن وی به دست تیگران

رومیان با سوءظن به گایانوس وی را برمی اندازند و کراسوس را به جایش گسیل می دارند و او می آید و تمام گنجهایی را که در اورشلیم و در معبد خدا وجود داشت تصرف می کند آنگاه به سوی تیگران تاخته پس از گذشتن از فرات در جنگ با تیگران با تمام سپاهش کشته می شود. تیگران با گرفتن گنجهای او به ارمنستان باز می گردد^{۷۶۳}.

۱۸

روبارویی کاسیوس با تیگران، شورش مهرداد و ساخته شدن قیصریه

رومیان به خشم آمده کاسیوس^{۷۶۴} را با سپاهی بی شمار گسیل می دارند. وی با سپاهیان ارمنی رویارو می گردد و اجازه نمی دهد از فرات بگذرند و شام را مورد تاخت و تاز قرار دهند. در این هنگام، تیگران به مهرداد جوان ظنین می شود که خواهر زاده اش نیست بنابراین نه مقام و منصب و نه حتی کشورش گرجستان را به وی می بخشد. مهرداد بامشاهده این توهین بر دائی اش تیگران شوریده به قیصر^{۷۶۵} پناهنده می شود و با دریافت حکمرانی شهر پرکه^{۷۶۶} به فرمان او به

kasakh
gabinus

(. . .) (. . .) (. . .)

(. . .)

(. . .)

(. . .)

(. . .)

(. . .)

perga p'erge

اورشلیم می فرستد. هیرکانوس به رئیس ساقیان و تمام سپاه همراهش اجازه ورود به اورشلیم نمی دهد بلکه تنها به پانصد سوره نظام اجازه داد و رئیس ساقیان خائنانه به هیرکانوس توصیه می کند نزد بارزاپران برود و در باره ویرانی کشور (صحبت کند) و قول می دهد از طرف خود نیز شفاعت نماید. هیرکانوس از بارزاپران می خواهد قسم یاد کند او نیز به نام آفتاب و ماه و کلیه معبودهای آسمانشان همچنین به آفتاب آرتاشس و تیگران سوگند بخورد. هیرکانوس با اطمینان به این امر، هیروُدس را در اورشلیم گذارده پاسایلوُس^{۷۷۵} برادر ارشد هیروُدس را برداشته نزد بارزاپران به روستای موسوم به یکتیپون^{۷۷۶} واقع در ساحل دریا می آید.

بارزاپران با حيله گری وی را گرامی میدارد ولی با ترک ناگهانی آنجا به بقیه سپاه دستور می دهد آنان را بگیرند و به آنتیگونوس تحویل دهند. آنگاه آنتیگونوس خود را روی هیرکانوس می اندازد و گوش های او را با دندانهایش می برد تا چنانچه اوضاع به گونه ای تغییر نماید، او قادر به انجام وظایف کاهنی نباشد. زیرا شریعت (یهودیان) ایجاب می کند که تنها آنان که از سلامت کامل برخوردارند می توانند کاهن باشند و پاسایلوُس برادر هیروُدس خود سر خویشتن را به سنگی زد و پزشکی که آنتیگونوس ظاهراً "برای معالجه اش فرستاده بود با ریختن زهر بر جراحت وی، او را کشت.

آنگاه بارزاپران به گنل رئیس ساقیان پادشاه ارمنستان فرمان داد تا هیروُدس را در اورشلیم دستگیر کند. گنل به ریا کوشید تا هیروُدس را از حصار خارج سازد ولی هیروُدس نپذیرفت، در عین حال ماندن در شهر را بخاطر جدایی آنتیگونیان مطمئن نیافت، از این رو همراه خانواده اش شبانگاه در نهران نزد ادومیان^{۷۷۷} گریخت و خانواده را در دژ ماسادان^{۷۷۸} گذارده خود به سوی روم شتافت. ولی سپاه ارمنستان به کمک آنتیگونیان وارد اورشلیم شده به کسی آسیبی نرساند بلکه دارایی هیرکانوس را بالغ بر سیصد کانکار توقیف کرد و با تاخت و تاز در آن ناحیه (محل های وفادار به) هیرکانیان را تصرف و ویران نمود، همچنین با تصرف شهر ماریسا^{۷۷۹} آنتیگونوس را به پادشاهی آنجا گمارد و اما هیرکانوس را بسته همراه اسیران نزد تیگران آورد، تیگران به بارزاپران امر کرد اسیران یهودی شهر

pasayelos
Ektipon yekt'ip'on
yedumiatsiner Edomites
(... :
masadan
marisa

ماریسا را در شهر شامیرام^{۷۸۰} اسکان دهد. تیگران پس از آن بیش از سه سال زندگی نکرد و بعد از سی و سه سال پادشاهی وفات کرد. {۱۰۷}

۲۰

جنگ دیگر ارمنیان با رومیان با شکست

سیلون^{۷۸۱} و بندیدیوس^{۷۸۲}

هیروُدس به روم عازم می گردد و در برابر آنتونیوس^{۷۸۳}، سزار و سینکلیتوس^{۷۸۴} وفاداری خویش را به رومیان بازگو می شود و از طرف آنتونیوس بعنوان پادشاه یهودیه گمارده شده اسهبد بندیدیوس را با سپاه رومیان به معاونت خود می گیرد تا با ارمنیان جنگیده آنتیگونوس را براندازد. او به سوریه می رسد و سپاه ارمنی را متواری نموده سیلون را باقی می گذارد تا در حوالی فرات با ارمنیان مقابله نماید و پاکاروس را بقتل می رساند اما خود برای جنگ با آنتیگونوس رهسپار اورشلیم می شود. اما ارمنیان باز هم از پارسیان کمک دریافت می کنند و بر سیلون حمله کرده پس از کشتارهای بیشمار او را تعقیب و به نزدیکی بندیدیوس عقب می رانند.^{۷۸۵}

۲۱

اینکه آنتونیوس چگونه شخصا" بر

سپاه ارمن تاخته شهر شامشاد را متصرف می گردد

آنتونیوس خشم زده شخصا" با تمام سپاهیان راهی می شود. پس از رسیدن به شامشاد {۱۰۹} خبر در گذشت تیگران را دریافت می کند آنگاه شهر را تصرف و سوسیوس^{۷۸۶} را برای جنگ با آنتیگون در اورشلیم به معاونت هیروُدس باقی می گذارد و خود برای گذراندن زمستان راهی مصر می شود. او که مملو از شهوت و یک مرد زن باز و غرق در عشق کلئوپاترا ملکه مصریان بود برای رسیدن به

(. . .)
(. . .)

sighon Silon

Bendidios

(. . .)

antonios

(.)

sinklitos

(.)

(. . .)

(. . .)sovsios

Sosius

آنجا می شتابد. این کلتوباترا دختر بطلمیوس دیونیس و نوه کلتوباترای بطلمیوسی نیز محبوب هیروُدس بود؛ بدین علت نیز آنتونیوس، هیروُدس را شدیداً "به سوسیوس توصیه می کرد. او اجنگ دلاورانه اورشلیم را بتصرف در آورده آنتیگونوس را می کشد و هیروُدس را بر تمامی یهودیه و جلیلیه پادشاه می گرداند.^{۷۸۷}

۲۲

در باره پادشاهی آرتاوازد و جنگ در برابر رومیان

آرتاوازد پسر تیگران بر ارمنستان پادشاهی می کرد. وی برادران و خواهرانش را در نواحی آغیویت^{۷۸۸} و آربرانی^{۷۸۹} اسکان می دهد و روستاهای سلطنتی موجود در این نواحی را توأم با درآمد و ارزاق جداگانه میراث آنان نموده برای خویشاوندانشان نیز که در طرف هاشتیانک^{۷۹۰} واقع بودند، چنین مقدر می سازد تا آنان گرامی تر و شاهزادگان والاتری نسبت به دیگر اشکانیان شناخته شوند، تنها مقرر می دارد که آنان در آبرارات محل اقامت پادشاه زندگی نکنند.

لیکن دلاوری و شجاعت دیگری از خویش نشان نداد بلکه خود را تسلیم عیش و نوش نموده در جاهای باتلاقی، نیزارها، صخره ها سیاحت می کرد و خرها و خوک های وحشی را تعقیب می نمود و با بی اعتنایی به دانش و دلاوری و یادگاران نیک تنها نوکر و برده شکم خویش بود و زیاله دانی ها را بزرگ تر می کرد^{۷۹۱}. او در حالی که بعلت سستی و تنبلی و شکم پرستی از طرف سپاهیانش مورد ملامت قرار می گیرد، بویژه آنکه آنتونیوس بین النهرین (میانرودان) را از چنگش درمی آورد، با خشم و غضب دستور می دهد، ده ها هزار نفر را در استان آترپاتکان همراه ساکنان کوه قفقاز و آلبانیایان و گرجیان به خدمت سپاه بگیرند، آنگاه عازم بین النهرین می گردد تا سپاه رومیان را مورد تعقیب قرار دهد.

| | |
|---------------|-------------|
| (. .) galilia | Galilee |
| | aghiovit' |
| (. .) | " () " |
| | ar'beran(i) |
| (. .) | |
| (. .) | hasht'ank |

(.)

(.)

دستگیری آرتاوازد توسط آنتونیوس

آنتونیوس بویژه با تشویق کلتوپاترا که از آزارها و شکنجه هایی که تیگران به مادر بزرگش وارد ساخته بود هوای انتقام جویی داشت، همچون شیر، وحشیانه می غریب. او نه تنها برای ارمنیان بلکه برای بسیاری از پادشاهان دیگر نیز پیام آور مرگ بود تا بتواند حکومتهای آنان را بچنگ آورد. از این رو آنتونیوس پادشاه چندی را به کشتن می دهد و حکومت آنان را به کلتوپاترا می سپارد بجز تیوروس^{۷۹۲} و سیدون^{۷۹۳} و بطور کلی آنان را که در حوالی رود آزاد^{۷۹۴} بودند. به همراه سپاهیان بر آرتاوازد می تازد؛ از بین النهرین گذشته سپاه ارمن را شدیداً^{۷۹۵} منهزم و پادشاه آنان را دستگیر می کند. با مراجعت به مصر، آرتاوازد پسر تیگران و نیز بسیاری غنایم جنگی را به کلتوپاترا هدیه می کند {۱۱۰}.

در باره پادشاهی آرشام؛ برای نخستین بار
خراجگزار شدن جزئی ارمنیان به رومیان؛
آزاد شدن هیرکانوس و زیانی که به سبب
وی به قوم باگراتونی می رسد

در آخرین سال عمر آرشز^{۷۹۵} که بیستمین^{۷۹۶} سال پادشاهی وی بود، سپاهیان ارمنی بفرمان او آرجام یا آرشام {۱۱۱} را که فرزند آرتاشس، برادر تیگران و پدر آبگار بود، بر خود پادشاه گردانیدند. برخی از آشوریان این آرشام را مانوا^{۷۹۷} نامیده اند، مانند برخی از افراد عادت به داشتن دو نام دارند مانند هیروُدس آگریپپاس^{۷۹۸} یا تیتوس آنتونیوس^{۷۹۹} و یا تیتوس هوستوس^{۸۰۰}.

| | | |
|---------|---------|-----------------|
| | (.) . | t'yuros |
| | | Sidon |
| | (.) . | azat' |
| | (.) . | arshez |
| " () " | " () " | " " |
| (.) . | " " | " " |
| | | manova |
| | (.) (|) Herod Agrippa |
| | (.) (|) Titus Antony |
| | (.) (|) Titus Justus |

ساریا^{۸۰۷} در برابر چشمانش می کشد وقتی که فرزندان او ساپاتیا^{۸۰۸} و آزاریا^{۸۰۹} را به محل اعدام می بردند وی به سبب ترس از به قتل رسیدن اولادش و در پی التماس زنان، فرمان پادشاه را همراه با تمام قومش اجرا کرده از مقام و منزلت پیشین برخوردار می گردد. لیکن پادشاه به او کاملاً" اعتماد نمی کند بلکه وی را به ارمنستان فرستاده کشور را بدو می سپارد تنها برای اینکه وی را از بین النهرین دور نماید.

۲۵

اختلاف آرشام با هیرکانوس و فرمانبرداری اجباری

پس از آن، میان هیروودس پادشاه یهودیه و پادشاه ما آرشام اختلافی بروز کرد. زیرا هیروودس پس از دلاوری های بسیار مصمم به انجام اصلاحاتی از روم تا دمشق و بنای عمارات متعددی در بسیاری از شهرها می شود. او کارگران ساده فراوانی از آرشام خواست تا کوجه های شهر انطاکیه سوریه را که در اثر کتافات و لجن غیر قابل عبور گشته بودند پر نمایند. آرشام نمی پذیرد و سپاهی برای مقابله با هیروودس گرد می آورد و نمایندگان را به روم گسیل داشته از قیصر تقاضا می کند تا حکومت هیروودس را تحت فرمان خود نگاه ندارد. اما قیصر نه تنها آرشام را از حکومت هیروودس آزاد نمی کند که تمام آسیای صغیر^{۸۱۰} را نیز بدو می سپارد.

در آن زمان هیروودس ده هنگ از اهالی کالاتیا و پونت را تحت خدمت خویش در آورده پدر زن پسرش آلکساندر^{۸۱۱} را که فرزند تیمون^{۸۱۲} بود و از طرف مادر از نژاد پادشاهی ماد یعنی از نسل داریوش و هشتاسپ^{۸۱۳} بشمار می رفت، بعنوان پادشاه مطیع خود در آسیای صغیر گمارد. آرشام با مشاهده این امر کاملاً" از هیروودس بعنوان ارباب خود فرمانبرداری کرد و کارگران در خواستی را در اختیار وی گذاشت و (هیروودس) توسط آنان کوجه های شهر انطاکیه را در ازای بیست و تاوان^{۸۱۴} و با

saria
sapatia
azaria

mijerk'rayk

(. .).

(. .).

t'imon

(. .).

(stadia)

/

stadium stade

()

(. .).

Hystaspes

ve't'avan

تخته سنگ های سفید مرمری سنگ فرش نمود تا آب سیلاب ها از این سنگ فرش به آسانی عبور کرده به شهر آسیبی وارد نسازد. آرشام پس از بیست سال پادشاهی درگذشت.

۲۶

پادشاهی آبگار و خراجگزاری ارمنیان به رومیان؛
جنگ در برابر سپاهیان هیروُدس و کشتن برادر زاده اش هوسپ

آبگار پسر آرشام در بیستمین سال فرمانروایی آرشاویر^{۸۱۵} پادشاه پارس پادشاهی می کند. این آبگار بعلت تواضع و دانایی بسیار و سنش ملقب به "مرد دانا"^{۸۱۶} بود. این (کلمات) را یونانیان و آسوریان بوضوح نتوانستند تلفظ کنند، لذا او را آبگاروس نامیدند. در سال دوم پادشاهی او کلیه نواحی ارمنستان کاملاً "خراجگزار رومیان گردید و چنانکه در انجیل لوقا آمده است^{۸۱۷} قیصر آگوستوس فرمانی برای انجام سرشماری در سرتاسر گیتی صادر نمود. بنابراین کارگزارانی به ارمنستان فرستاده شدند و تندیس قیصر آگوست را همراه خود آورده در تمامی پرستشگاه ها برپا ساختند. در این زمان ناجی ما، فرزند خدا، عیسی مسیح زاده شد.

در این روزها میان آبگار و هیروُدس اختلاف بروز نمود؛ زیرا هیروُدس دستور داد تا تمالش را در پرستشگاه های ارمن کنار تمثال قیصر قرار دهند ولی وقتی که آبگار آن را نپذیرفت، هیروُدس در برابر او دست به دسیسه چینی زد. او سپاهیان ترکیایی و ژرمن را برای تاخت و تاز به کشور و پارس گسیل داشته فرمان می دهد از کشور آبگار عبور نمایند. لیکن آبگار موفقیت نکرده اظهار می دارد، فرمان قیصر چنین است که سپاه باید از طریق بیابان به کشور پارس برود. هیروُدس رنج می برد ولی نمی تواند کاری از پیش ببرد و یا گرفتاری به انواع دردها، چنانکه هوسپوس نقل می کند، بعلت گستاخی در برابر مسیح کرم ها سراسر بدنش را فرا می گیرند. لذا برادر زاده اش هوسپ را که دخترش را به وی داده و قبلاً "زن برادرش پرور"^{۸۱۸} بود (به مقابله آبگار) می فرستد. وی با همراهی سپاهی گران به بین النهرین می رسد و در بوگنان^{۸۱۹} اردوگاه سپاه آبگار با وی روبرو می گردد. او

(. .).
abgar avgayr

avag-ayr

(. .).

()

arshavir

" "
(. .).

perur

bugran

آبگار آنان را به آشتی و سازش قانع نموده این نظم را میان همگان برقرار می سازد. چنانکه مقرر شده بود آرتاشس همراه پسرانش پادشاهی می کند اما برادرانش به مناسبت شهر و کشور بزرگ و پرمیوه شان پهلوی نامیده می شوند و در میان کلیه اشراف و اعیان^{۸۳۵} همچنین خویشان اصلی پادشاهی گرامی ترین و اولی ترین مقام را بدست می آورند و نیز (آبگار) با قسم پیمانی میان آنان برقرار می سازد مبنی بر اینکه اگر مردانی از خانواده آرتاشس باقی نمانند پادشاهی به ایشان منتقل می شود و خارج از خاندان پادشاهی او آنان را به سه خاندان بنام های پهلوی کارن، پهلوی سورن و خواهرشان را به مناسبت مقام شوهرش پهلوی اسپهبد، تقسیم نمود.

و می گویند که گریگور قدیس از نسل پهلوی سورن و خانواده کامساراکان از نژاد پهلوی کارن هستند و اما مطالب مربوط به عزیمت آنان به کشورمان را به جای خود نقل خواهیم کرد، در اینجا ایشان را تنها در کنار آرتاشس یاد می کنیم تا شناسی که این قوم بزرگ براستی از خون واغارشاک هستند یعنی نسل آرشاک بزرگ برادر واغارشاک.

آبگار با چنین نظم و ترتیبی پیمان را بر می دارد و بیمار و دچار امراض سخت باز می گردد.

۲۹

بازگشت آبگار از شرق و کمک به آرت^{۸۳۶}

در جنگ بر علیه هیروودس والی بخش های چهارگانه

آنگاه که آبگار از شرق مراجعت نمود، در باره رومیان چنین شنید که به وی مشکوک هستند مبنی بر اینکه به شرق رفته تا سپاهی فراهم کند. لذا برای کارگزاران رومیان علت مسافرتش را به سرزمین پارس بر نوشت و قراردادی را نیز که میان آرتاشس و برادران وی منعقد شده بود، فرستاد. لیکن ایشان باور نکردند بویژه آنکه دشمنان آبگار یعنی پیلاتس^{۸۳۷}، هیروودس والی بخش های چهارگانه^{۸۳۸}، لیوسانیا^{۸۳۹} و فیلیپوس^{۸۴۰} در مورد وی سخن چینی می کردند. آبگار نیز به شهرش ادسا عزیمت نموده با آرت پادشاه پاترا {۱۱۲} هم پیمان گردید و توسط شخصی بنام خسرن آرزرونی^{۸۴۱}

(. .) . nakharar

aret'

(pilate pilatos)

(. .) .

() ()

(. .) .

(. .) .

(. .) .

khosren- ardse'runi

برای او سپاه کمکی فرستاد تا برابر هیرودس بجنگد. زیرا نخست اینکه هیرودس دختر پادشاه ارت را به زنی گرفته سپس با بی احترامی وی را رانده بود. اما هرودیادا^{۴۲} را در زمان حیات همسرش غصب کرده بود بدین علت هم اغلب توسط یحیی تعمید دهنده^{۴۳} ملامت و سرزنش می شد و در نتیجه یحیی تعمید دهنده را بقتل رساند. آرت بخاطر بی حرمتی به دخترش با وی جنگید و طی آن به کمک دلاوران ارمن سپاه هیرودس گویی به حکم پرودرگار برای گرفتن انتقام مرگ یحیی تعمید دهنده بشدت در هم کوبیده شد.

۳۰

گسیل داشتن شاهزادگان از سوی آبگار نزد ساینوس^{۴۴}
و اینکه در زمان او آنان ناجی ما مسیح را می بینند
و گرایش آبگار به مسیحیت از آنجا ناشی می گردد

در این زمان ساینوس پسر استورگه^{۴۵} از سوی قیصر بر فینیقیان {۱۱۳}، فلسطینیان، آشوریان و میانرودان بعنوان هزاربد^{۴۶} تعیین گردید. آبگار دو تن از بزرگانش یعنی مار ایهاب^{۴۷} بدشخ آغزیک و شامشاگرام^{۴۸} پیشوای طایفه آپاهونی و آنان^{۴۹} فرد وفادار نخود را نزد وی در شهر بتکوین^{۵۰} فرستاد تا علت مسافرتش به شرق را توضیح دهد و پیمان منعقد شده میان آرتاشس و برادرانش را نشان داده یاری و پشتیبانی او را درخواست نماید. ایشان آمدند و او را در الوتراپلیس^{۵۱} {۱۱۴} یافتند. وی آنان را با مهربانی و احترام پذیرفت و به آبگار چنین پاسخ داد که در باره آن موضوع (مسافرت به شرق) از سوی قیصر نگران نباشد و تنها در پرداخت کامل مالیات ها بکوشد.

| | | | |
|------------|--------------------|-----------|-----------------------------------|
| | | | herovdiada |
| | (John the Baptist) | | (Sabinus) savinos |
| | | | (Storgius) storge |
| | | | (hazarap'et') |
| (hazarbad) | hazahrapati | hazarapat | |
| | " " | | |
| | | | () |
| | | | mar-ihab |
| | | | shamshagram |
| | | | anan |
| betkubin | | | betkubin |
| | | | (. .). |
| | | | (Eleutheropolis) yelevteroyp'olis |

آنان در بازگشت از آنجا برای دیدار ناجی ما مسیح وارد اورشلیم شدند که آوازه معجزاتش را شنیده بودند و خودشان نیز به رای العین مشاهده کرده برای آبگار نقل نمودند. آبگار در شگفتی فرو رفت و کاملاً معتقد گردید که او براستی فرزند خدا است و چنین گفت: «این قدرت انسانی نیست بلکه خدایی است، زیرا هیچ یک از انسانها نمی توانند مردگان را حیات ببخشند مگر خداوند.» و چون بدنش پر از بیماری های سخت بود که آن هم هفت سال پیش در سرزمین پارس به آنها گرفتار شده بود و امکان معالجه بدست انسان وجود نداشت، بنابراین در نامه ای خواهش و التماس خود را به قرار زیر (برای مسیح) فرستاد.

۳۱

نامه آبگار به منجی^{۸۵۲}

درود آبگار پسر آرشام {۱۱۵} حاکم جهان^{۸۵۳} به تو عیسای نیکوکار و منجی که در اورشلیم ظاهر شدی.

من در باره تو و معالجاتی که بدست تو بدون دارو و ریشه گیاهان انجام می شود، شنیده ام، زیرا چنانکه می گویند تو به نابینایان بینایی، به چلاقها توانایی راه رفتن، جزامیان را پاکی می بخشی و دیوان و ارواح پلید را خارج نموده بطور کلی کسانی را که از امراض مزمن رنج می برند شفا می دهی؛ همچنین مردگان را زنده می کنی. آنگاه که تمام این مطالب را در باره ات شنیدم یکی از این دو مطلب از فکرم گذشت - یا تو خدایی و از آسمان نازل شده این کارها را انجام می دهی و یا فرزند خدا هستی که آنها را انجام می دهی. بدین علت برای تو نامه ای نوشتم با این التماس که زحمتی کشیده نزد من آیی و بیماری مرا شفا بخشی. همچنین شنیدم که یهودیان از تو ناخوشنودند و برآند ترا بیازارند ولی من شهری کوچک و زیبا دارم که برای هردویمان کفایت می کند.

نامه بران در اورشلیم بدیدار او رفتند. مطلب از این کلام انجیل تصدیق می شود که «از مشرکان مردانی بودند که نزد وی آمده بودند»^{۸۵۴}. بدین سبب شنوندگان جرات نکردند به عیسی بگویند بلکه به فیلیپوس و آندریاس گفتند و آنان به عیسی منتقل کردند. اما منجی ما برای رفتن در آن زمان که آبگار دعوت کرده بود، متعهد نگردید بلکه او را به نامه ای مفتخر ساخت که بقرار زیر نوشته شده است.

(. .).

ashkharh

(. .).

«

»:

(. .)(. .)

پاسخ نامه آبگار که توماس حواری
به فرمان منجی نگاشت

خوشا بحال کسی که مرا ندیده و به من ایمان آورده است^{۸۵۵} زیرا در مورد من چنین نوشته اند، کسانی که مرا می بینند ایمان نمی آورند اما کسانی که نمی بینند ایمان می آورند و زندگی می کنند. اما تو که برای من نامه نوشتی تا نزد تو بیایم. من در اینجا باید تمام کارهایی را انجام دهم که برایشان فرستاده شده ام. آنگاه که تمام آنها را انجام دهم به نزد او که مرا فرستاد عروج خواهم کرد و آنگاه که عروج نمایم یکی از این شاگردانم را نزد تو خواهم فرستاد تا دردهایت را شفا بخشد و به تو و یارانت زندگی عنایت نماید.

آنان^{۸۵۶} چاپار آبگار، این نامه و تصویر واقنمای منجی را که تا امروز نیز در ادسا است همراه خود آورد.

موعظه تادئوس حواری در ادسا و رونوشتهای پنج نامه

ولی پس از عروج منجی ما، توماس حواری، یکی از دوازده (حواری)، تادئوس یکی از هفتاد (شاگرد) را به شهر ادسا فرستاد تا مطابق گفته خداوند ما آبگار را شفا داده انجیل را موعظه کند. او به اینجا آمد و در خانه تویبا^{۸۵۷} شاهزاده عبری اقامت گزید. می گویند که او از اصل باگراتونی بود و از آرشام دوری جسته مذهب یهود را همراه سایر خویشاوندانش انکار نکرد بلکه تا زمانیکه به مسیح ایمان آورد در همین آئین باقی ماند. و آوازه (آمدن) او در سرتاسر شهر پیچید. آبگار این را شنیده گفت: «وی همان مردی است که عیسی در باره اش نوشت». و بی درنگ او را فرا خواند. زمانی که تادئوس وارد شد آبگار بر رخسار او شبحی شگفت انگیز دید؛ از تخت برخاست و روی بر زمین نهاد و وی را سجده نمود؛ همه شاهزادگان حاضر در شگفت شدند زیرا به این شبح پی نبردند. آبگار از او پرسید: «آیا تو واقعا» شاگرد عیسی مقدس هستی؟ که قول داد به اینجا بفرستد و آیا می توانی دردهایم را شفا بخشی؟» تادئوس در پاسخ گفت: «اگر به عیسی مسیح، فرزند خدا، ایمان آوری به کلیه آرزوهای قلبی ات خواهی رسید». آبگار به وی گفت: «من به او و پدرش ایمان آوردم، لذا اگر پادشاهی رومیان عامل بازدارنده نبود می خواستم سپاهیانم را برداشته و بیایم یهودیانی را که او را به صلیب کشیدند نابود سازم».

(. .).

"

"

تادئوس با این سخنان موعظه انجیل را برای او و سراسر شهر آغاز نمود. دستش را بر او نهاده شفايش داد، به همین سان آدیو^{۸۵۸} حاکم شهر را که به پداگرا {۱۱۶} مبتلا^{۸۵۹} و صاحب مقام و منزلت بزرگی در دربار شاه بود، معالجه نمود؛ و بطور کلی همه بیماران و دردمندان شهر را شفا بخشید. و همگان ایمان آورده آبگار و تمام شهر تعمید یافتند. درهای بتکده ها را بستند و تصاویر روی قربانگاه و ستون را با نی پوشانیدند. او هیچکس را مجبور نمی کرد ایمان آورد. اما ایمان آوردگان روز به روز فزونی می یافتند.

اما تادئوس حواری شخصی آده^{۸۶۰} نام را که پرنیان باف و دستاردوز بود بعنوان (اسقف) ادسا تقدیس کرده وی را بجای خود در نزد پادشاه باقی می گذارد و نیز خود از آبگار فرمانی می گیرد که همگان پیام انجیل مسیح را بشنوند. آنگاه نزد ساناتروک^{۸۶۱} خواهر زاده آبگار که بر کشور و سپاهیان ما گماشته شده بود می آید. آبگار نیز موافقت نموده نامه ای برای قیصر تیبریوس نوشت که بقرار زیر است:

نامه آبگار به تیبریوس

آبگار پادشاه ارمنستان به سرور خود تیبریوس قیصر رومیان درود می فرستد. گرچه می دانم که هیچ چیز از نظر آن اعلیحضرت پنهان نمی ماند ولی بعنوان دوست صمیمی توسط نامه آگاهی بیشتری بتو می دهم. یهودیان ساکن در مناطق فلسطینیان تجمع نموده مسیح را بجای نیکوکاری های بزرگی که او در نزد آنان انجام داد یعنی معجزه ها و شگفتی ها، حتی زنده کردن مردگان بدون هیچگونه گناهی به صلیب کشیدند. باید بدانی که اینها معجزات یک انسان معمولی نبوده بلکه الهی است. زیرا زمانی که او را به صلیب کشیدند آفتاب تار شد، زمین لرزید و تکان خورد و خودش نیز پس از سه روز که از مرگش می گذشت قیام نموده بر بسیاری ظاهر شد. و اکنون در همه جا نام او توسط شاگردانش معجزات بزرگی انجام می دهد و برای خود من بوضوح نمایان شد. اینکه از این پس عالیجناب می داند چه فرمانی برای مردم یهود که مرتکب آن کار شدند لازم است و باید برای سرتاسر جهان نوشت تا مسیح را بعنوان خدای راستین سجده کنند. سلامت باش.

abdiu

(. .).

adde

(. .) (Sinatruces sanatruk) sanat'ruk'

(. .).

پاسخ نامه آبگار از سوی تیریوس

تیریوس قیصر رومیان به آبگار پادشاه ارمنستان درود می فرستد. نامه صمیمانه ات را برایم خواندند. بخاطر آن سپاسگزاری مان را بپذیر. گر چه ما قبلاً "از بسیاری شنیده بودیم اما پیلاتوس براستی ما را از معجزات او مطلع ساخت و اینکه پس از قیام بسیاری ایمان آوردند که او خدا است. لذا من نیز به انجام آنچه که تو در فکر آن هستی راغب گشتم ولی از آنجا که میان رومیان چنین مرسوم است، تنها فرمان پادشاه را برای پذیرش خدا کافی نمی دانند بلکه او توسط سنا نیز باید آزمایش و بررسی گردد، لذا من این امر را به سنا اظهار داشتم ولی سنا تقبیح کرد زیرا از ابتدا توسط او بررسی نشده بود. ولی ما فرمان دادیم تا همه آنانکه عیسی مطلوبشان واقع گردد، او را خدا بشمارند، و آنان را که از مسیحیان سخن چینی کنند تهدید به مرگ نمودیم. اما در باره رفتار مردم یهود که گستاخانه وی را به صلیب کشیدند باید بگویم چنانکه در باره او می شنوم نه سزاوار تصلیب و نه مرگ بلکه مستحق احترام و پرستش بود. وقتی که از جنگ اسپانیائیان که بر علیه من شوریده اند فارغ شده وقت آزاد داشته باشم به کار آنان رسیدگی خواهم کرد و به (سزای) اعمالشان خواهم رساند.

آبگار بار دیگر نامه ای به تیریوس می نویسد

آبگار پادشاه ارمنستان به سرورش تیریوس قیصر روم درود می فرستد. نامه در خور منزلت را دیدم و از فرمان اندیشیده تو شاد گشتم. اگر از من نمی رنجی، این کارسنا بسیار قابل انتقاد است. زیرا در نزد آنان سنجش خداوندی به قضاوت انسانی سپرده می شود؛ بنابراین پس از این اگر خداوند مطلوب انسان نباشد، دیگر نمی تواند خدا باشد و از اینجا (نتیجه می شود) که انسان باید باعث بخشایش خداوند باشد. ولی تو، سرورم، لطفی کرده بجای پیلاتوس مرد دیگری به اورشلیم بفرست تا وی با بیحرمتی از این مقام که تو به وی ارزانی داشتی عزل گردد، زیرا او خواست یهودیان را انجام داد و مسیح بی گناه را بدون فرمان تو به صلیب کشید. سلامت تو را خواهانم.

آبگار پادشاه ارمنستان به فرزندش نرسه درود می فرستد.
نامه درود هایت را دیدم، پروز^{۸۶۳} را از بند و زنجیر رهانیده گناهِش را بخشیدم، اگر می خواهی
او را به حکومت نینوا منصوب کن، آنگونه که میل داری. با پرداختن به نامه ات و اینکه نوشته بودی
«پزشکی نزد من بفرست که آن معجزات را انجام می داد و خدایی دیگر موعظه می نمود، خدایی
والا تر از آب و آتش، تا او را ببینم و به او گوش کنم»، باید بگویم که او پزشکی با دانش انسانی نبود
بلکه شاگرد پرودگار آب و آتش بود و همانگونه که بر او مقدر شده بود به نواحی ارمنستان فرستاده
شد. ولی شخصی سیمون نام از دوستان نزدیک او به آنجا، به اطراف و اکناف سرزمین پارس فرستاده
شده است، او را جستجو و پیدا کن و چون پدرت آرتاشس^{۸۶۴} از او خواهی شنید. او تمام امراض را
شفا داده راه زندگی را نشان خواهد داد.

نامه آبگار به آرتاشس

آبگار پادشاه ارمنستان به برادرش آرتاشس پادشاه پارس درود می فرستد.
می دانم که اکنون در باره عیسی مسیح، فرزند خدا که یهودیان او را به صلیب کشیدند، شنیده ای
و از مردگی و مرگ قیام نمود و شاگردانش رابه سراسر گیتی فرستاد تا به آموزش بپردازند. یکی از
شاگردان ارشد او به نام سیمون در قلمرو حکومت تو است. اکنون او را بجوی و بیاب زیرا او کلیه
بیماری ها و دردهای شما را شفا خواهد بخشید و راه زندگی را نشان خواهد داد. تو به سخنان او ایمان
بیاور، تو و برادرانت و همه کسانی که فرمانبردار تو هستند. زیرا من خواستار این هستم که شما از
حیث جسم خویشاوندان و نیز از لحاظ روان نیز نزدیکان صمیمی من باشید.
و آبگار هنوز پاسخ این نامه ها را دریافت نکرده بود که پس از سی و هشت سال پادشاهی
درگذشت.

و در کجا جان سپرد. زیرا برخی تعریف می کنند که شخصی بنام سیمون رسول در وریوسپورا^{۸۷۴} جان از کف داده است، اینکه آیا واقعا" او همین سیمون است و حقیقتا" برای چه منظوری به آنجا رفته، این را نمی دانم ولی تنها یاد کردم تا بدانی من از تعریف هر مطلب مناسب برای تو مضایقه ندارم.

۳۵

پادشاهی ساناتروک و کشتن

پسران آبگار؛ درباره شهبانو هغینه^{۸۷۵}

زمانی که ساناتروک به پادشاهی رسید توسط دایگانش {۱۱۷} از میان دلاوران باگراتونی و آرزرونی سپاهی گرد آورد تا به منظور تصاحب سرتاسر قلمرو پادشاهی در برابر پسران آبگار بجنگد و هنگامی که مشغول این کار بود گویی به عنایت الهی، انتقام قتل آده از پسر آبگار گرفته شد. زیرا او در بالاخانه قصرش در ادسا ستونی مرمری برپا ساخته بود و خود در پائین ایستاده فرمان می داد که چگونه عمل کنند. ستون از دست گیرندگان لغزید و بر سر او افتاد و پاهایش را خرد کرده او را نیز کشت.

نماینده ساکنان شهر بی درنگ نزد ساناتروک آمده خواستار انعقاد پیمانی شد مشروط بر آنکه به ایمان مسیحیت آنان کار نداشته باشد و آنان شهر و گنجهای پادشاهی را تحویل وی خواهند داد. (ساناتروک خواهش آنان را) انجام داد ولی بعدها امتناع ورزید و حتی کلیه فرزندان خاندان آبگار را به استثناء دخترانش از دم شمشیر گذراند و آنان را از شهر دور نمود تا درهاشتیانک اسکان یابند. همچنین بانوی بزرگ آبگار را که هغینه نام داشت برای اسکان به شهر خود حران^{۸۷۶} فرستاد و شهبانویی سرتاسر میانرودان را به پاس تمام نعمت هایی که بواسطه وی از آبگار بدست آورده بود به او سپرد.

| | | | | |
|-------|--------|-----------|-------------------|------------|
| | | | () Bartolome () | |
| | | | arubana | abebanos |
| | | | | |
| | | | | veriospora |
| Helen | Helena | He'le'ne | eleni | heghine |
| | | | | elena |
| | | | khar'an | ha'r'an |
| | | (Carrhae) | | |

این هغینه که همچون شوهرش آبگار مسلح به ایمان بود اقامت در میان مشرکان را متحمل نگردید و در دوران کلودئوس و در زمان آن قحطی که آگابوس پیشگویی کرده بود راهی اورشلیم شد. و در مصر تمام گنج هایش را داد و به مقدار زیادی گندم خرید و به تمام نیازمندان بخشید؛ هوسپوس نیز این مطلب را تصدیق می کند. مزار او تا امروز نیز بگونه ای مشخص در برابر دروازه اورشلیم موجود است. (ا.گ.).

۳۶

در باره نوسازی شهر نصیبین، ریشه

نامگذاری ساناتروک و مرگ او

بجز بنای شهر نصیبین^{۸۷۷} هیچ یک از کارهای ساناتروک را قابل ذکر ندانستیم. زیرا شهر توسط زلزله ویران شده بود و او آن را کنده دوباره با ساختن برج و باروهای مضاعف و زیباتر آن را محصور ساخت؛ تندیس خویش را که سکه ای در دست داشت در شهر برپا نمود بدین معنی که "تمام گنجهایم در بنای این شهر خرج شده" و تنها همین باقی مانده است. اما در این باره اینکه چرا به ساناتروک نامزد گردید باید گفت، آوده^{۸۷۸} خواهر آبگار در زمستان هنگام مسافرت به ارمنستان در کوههای کوردوک^{۸۷۹} دچار بوران می شود، توفان همه را چنان پراکنده می کند بطوری که هیچیک نمی دانست رفیقش در کجا مانده شست. اما دایه اش سانوت^{۸۸۰} خواهر بیورات^{۸۸۱} باگراتونی و همسر خوسرن آرزرونی^{۸۸۲} کودک را که بسیار کوچک بود در آغوش خود گرفته سه شبانه روز در میان برف ماند. در باره او چنین افسانه سازی می کنند که موجود سپید معجزه گری از جانب خدایان فرستاده شده بچه را حفظ می کرد. ولی تا آنجا که ما بررسی نمودیم مطلب اینگونه بوده است؛ همراه مردان جستجوگر سگ سپیدی نیز بوده است که با

| | | | |
|------------|--------|------------|--------------------|
| | " | " | |
| | (. .). | (me'dsurk) | (me'dsurn) |
| | | | avde |
| k'orduk | | | |
| | (. .). | | sanot' |
| | | (. .). | byurat' |
| | | | beward |
| | | | (. .). |
| khesron | | | khosren ardse'runi |
| (aghabak') | | | (. .). |

بچه و دایه روبرو شده است. بدین سبب هم او ساناتروک نامیده شده، نامش را از دایه اش اخذ کرد یعنی داده و بخشیده شده توسط سانوت.

او در دوازدهمین سال پادشاهی آرتاشس پارسى حکومت کرد و سی سال زیست و در حین شکار تیر یک نفر به شکمش اصابت نمود و کشته شد. گویی انتقام شکنجه های دختر مقدسش گرفته شد. غروبا {۱۱۸} فرزند آپشادار^{۸۸۳} دبیر کلیه کارهای زمان آبگار و ساناتروک را نگاهت و در دیوان ادسا نهاد.

۳۷

پادشاهی یرواند، کشتار پسران ساناتروک و گریز و آزادی آرتاشس

پس از مرگ پادشاه ساناتروک درون پادشاهی آشتنگی بوجود آمد زیرا شخصی یرواند^{۸۸۴} نام پسر زنی از نژاد اشکانی، در سال هشتم حکومت داریوش^{۸۸۵} آخر پادشاهی می کند. در روایات در باره او چنین نقل می کنند. زنی شهوتران و بدچهره و چاق از نژاد اشکانی که هیچکس دل در گرو عشق او نهاد و در اثر رابطه نامشروع دو کودک زائید همانگونه که پاسپیا {۱۱۹}، مینوتاوروس^{۸۸۶} را متولد نمود. وقتی که بچگان بزرگ شدند نام آنها را یرواند و یرواز^{۸۸۷} نهادند. وقتی که یرواند به سن بلوغ رسید و به مردی درشت اندام و دلیر تبدیل شد، در بسیاری امور از جانب ساناتروک بعنوان سرپرست ناظر گمارده شد و بدین سان صاحب آوازه و شهرت گردید بطوری که در میان کلیه ناخاراهای ارمنی مقدم گردیده با متانت و سخاوت خویش همگان را به سمت خود جذب نمود. و زمانی که ساناتروک مرد، همه متحد شده او را به تخت پادشاهی نشاندهند، اما بدون شرکت مقام تاجگذار خاندان باگراتونی {۱۲۰}.

و اما یرواند پس از شاه شدن با سوء ظن به پسران ساناتروک همه را هلاک ساخت. بنظر می رسد که انتقام هلاک فرزندان آبگار گرفته شد. ولی زن شیرده آرتاشس پسر خردسال را برداشت و به

| | | | |
|--------|----------------|--------|-------------------------------|
| arvant | aurva- aurvant | arvand | apshadar yervand (. .). |
| | (. .). | dareh | minot'avros yervaz |
| (. .). | " | | |

ولایت هر^{۸۸۸}، اقامتگاه چوپانی ماغخازان فرار کرده به روستای سمباتاوان^{۸۸۹} در ولایت اسپر^{۸۹۰} برای دایه او سمبات^{۸۹۱} پسر بیورات باگراتونی پیغام فرستاد. اینک که سمبات پسر بیورات خیر غم انگیز (مرگ) ساناتروک و هلاکت پسرانش را دریافت کرد، دخترانش سمباتانوش^{۸۹۲} و سمباتوهی^{۸۹۳} را برگرفته به بایبرد^{۸۹۴} برد و مردان شجاعی را نیز به پاسداری دژ گمارد و اما خود و همسرش همراه مردان قلیلی به جستجوی آرتاشس کودک شتافت. پادشاه یرواند از این امر مطلع شده ماموران اکتشاف گسیل داشت. (سمبات) به این علت مدت‌های طولانی در لباس مبدل و پای پیاده همراه بچه در کوه ها و دشتهای سرگردان می شود و او را در اقامتگاه های چوپانی و در نزد گله داران تغذیه می کند تا اینکه فرصت مناسبی پیدا کرده به نزد پادشاه داریوش پارس می رود. و از آنجا که سمبات مردی دلیر و از پیش نام آور بود لذا از طرف فرماندهان سپاه پارس مورد احترام فراوان قرار می گیرد؛ بچه نیز نزد فرزندان پادشاه که در نواحی موسوم به بات^{۸۹۵} و وزمن^{۸۹۶} اسکان یافته بودند زندگی می کند.

۳۸

در این باره که یرواند برای به جنگ آوردن
آرتاشس دست به چه تدابیری زد و ترک میانرودان

اما یرواند مدام در این اندیشه بود که در مارس {۱۲۱} چه توطئه هایی بر علیه پادشاهیش در حال تکوین بود، دلش پر از سوءظن بود و خوابش نیز نه چندان شیرین. در حین بیداری نیز همواره در این نگرانی بوده هنگام خفتن نیز خوابهای ترسناکی در این باره می دید. لذا توسط نمایندگان هدایایی می فرستاد و می کوشید پادشاه پارس را به سمت خویش جلب کند تا آرتاشس کودک را تحویلش دهد. او می گفت: «ای همخون و ای خویشاوند من، چرا این آرتاشس مادی را بر علیه من و پادشاهیم

()
(maghxazuni) "

(. .).

shanbath

her
(. .).
se'mbatavan
sp'er
se'mbat'
(sumbat)
se'mbat'anush
se'mbat'uhi
bayberd
bat'
ozomn vozomn

پرورش می دهی و به سخنان سمبات دزد گوش فرا می دهی که می گوید آرتاشس پسر ساناتروک است و می کوشد فرزند چوپانان و گله داران را اشکانی جلوه دهد و سخن پراکنی می کند که او همخون و خویشاوند تو است. او پسر ساناتروک نیست و سمبات در گمراهی یک پسر مادی پیدا کرده یابوه سرایی می کند. اغلب برای سمبات نیز (مردی) می فرستاد که « چرا متحمل این همه زحمات بیهوده می شوی و با فریب زن شیرده این پسر مادی را بر علیه من می پرورانی». او پاسخهای نامطلوبی می شنود. آنگاه یرواند مردانی فرستاده (پاسداران دلیر) بایبرد را به هلاکت می رساند، نیز دختران سمبات را به اسارت گرفته در شرایطی نه چندان بد در دژ آنی نگاه می دارد.

اما یرواند در زمان پادشاهان و سپاسیانوس و تیتوس {۱۲۲} میانرودان را به رومیان واگذار نموده آنان را پشتیبانان خویش ساخته دیگر از آن سمت خطری احساس نمی کرد. از این زمان به بعد میانرودان از حوزه حکومتی خارج گردید و یرواند نیز از سوی ارمنستان مالیاتهای گزاف تری می پرداخت. اما کارگزاران رومیان شهر ادسا را از هر حیث بازسازی نموده خزانه هایی برای مالیاتهای اخذ شده از ارمنستان، میانرودان و آشور، در آنجا مستقر نمودند. کلیه دیوان ها را نیز در آنجا گرد می آورند و دو مدرسه تاسیس می کنند یکی آشوری اصیل محلی و دیگری یونانی. دیوان مالیاتها و نیز دیوان پرستشگاهی را که در شهر سینوپ^{۸۹۷} پونتیان واقع بود به آنجا منتقل می سازد.

۳۹

در باره بنای شهر یروانداشاد^{۸۹۸}

در زمان او دربار از تپه موسوم به آرماویر منتقل می شود زیرا رود ارس دور افتاده بود و زمستان به درازا کشیده هنگام وزش بادهای سرد شمالی نهر به کلی یخ می زد و برای محل پادشاه نشین آب آشامیدنی کافی فراهم نبود. یرواند از این بابت در تنگنا قرار گرفت بویژه آنکه در جستجوی محل مستحکم تر دربار را به نواحی غربی بر بالای تپه صخره ای یکپارچه انتقال می دهد که توسط ارس محصور بود و از روبرو نیز رود آخوریان^{۸۹۹} جریان داشت. (یرواند) تپه را محصور نموده در داخل حصارها نیز سنگها را در بسیاری جاها برید و تا کف تپه (در سطحی) برابر با رود پائین می آورد بطوری که آبهای رودخانه به این محل کنده شده جاری شود و آب آشامیدنی مهیا گردد. دژ میانی را با حصارهای بلند استحکام می بخشد و درون حصارها در های مسی کار می گذارد و از پایین تا بالا و تا در، پلکان آهنی نصب می کند. در روی پلکان، میان پله ها دام های مخفی کار می گذارد تا اگر کسی مخفیانه برای خیانت به شاه بالا رود گرفتار آنها شود. می گویند پلکان به دو گونه ساخته شده

بود یکی راه روزانه برای خدمه دربار و بطور کلی ورود و خروج اما دیگری شبانه و بر علیه توطئه گران بود.

۴۰

اینکه باگاران^{۹۰۰} شهر بتان را چگونه ساخت

و اما یرواند شهر خویش را ساخته همه چیز غیر از بتان را به آنجا منتقل نمود زیرا انتقال آنها به شهر را برای خویش مفید تشخیص نداد زیرا وقتی که مردم برای ذبح قربانی به آنجا بیایند امکان داشت شهر بطور امن نگاهداری نشود. لذا در شمال آن در فاصله تقریباً "چهل اسبریز در کنار رود آخوریان شهر کوچکی همانند شهر خویش بنا نهاد و آن را باگاران نامید به این معنی که باگین ها^{۹۰۱} به آنجا انتقال یافته اند؛ و کلیه بتان آرمایر را به آنجا برد. پرستشگاه هایی نیز ساخت و برادرش یرواند را رئیس کاهنان منصوب کرد.

۴۱

در باره غرس جنگل موسوم به پیدایش^{۹۰۲}

جنگل بزرگی نیز در سمت شمالی رود غرس کرده با حصارها مستحکم می کند و در داخل آن گروههای بز کوهی، آهو و گوزن، گورخر و گراز را می سازد و اینها هم توسط زاد و ولد جنگل را پر کردند و پادشاه در روزهای شکار با آنها شاد می شد. او این جنگل را جنگل پیدایش می نامد.

۴۲

در باره دستگرد موسوم به یرواندگرد

سخن گفتن در باره دستگرد زیبای یرواندگرد نیز که همان یرواند با ترکیب زیبا و جالب ساخت، برای من دلپذیر است. زیرا بخش داخلی جلگه بزرگ را پر از ساکنان و عمارات باشکوه و درخشان همچون مردمک چشم می گرداند. اما گرداگرد اقامتگاه، گلستان ها و بوستانهایی بوجود می آورد، همچون دایره پیرامون مردمک. اما تجمع باغها به خط زیبای مژگان پر پشت شباهت داشت که قسمت کمانی شکل سمت شمالی واقعا" با ابروان دوشیزگان زیبا همانند بود. اما دشتهای مسطح در سمت

bagaran

(. .).

bagin

(. .).Genesis

dse'ne'ndots

جنوب، صافی زیبای خانه ها را (بیاد می آورد) و اما رودخانه با ارتفاع دو کناره اش دهانی را با دو لب متصور می ساخت. و این موضع زیبا گویی نگاه بی حرکتش را بر محل مرتفع پادشاه نشین دوخته بود. برآستی یک دستگرد حاصلخیز و شایسته پادشاهی بشمار می رفت.

همه این بناهای یرواند را تیرداد بزرگ به مردان قوم کامساراگان^{۹۰۳} بعنوان افراد صمیمی و همخون خاندان اشکانی اعطا کرد و ما این مطلب را در جای خود نقل خواهیم کرد.

اما در باره یرواند می گویند که شور چشم بود و به همین علت خدمتگزاران دربار بامدادان هنگام طلوع آفتاب سنگ های خرابی سختی در برابر یرواند قرار می دادند و چنانکه می گویند از شوری چشم او این سنگها در هم می شکستند. لیکن این مطلب یا دروغ و افسانه است و یا اینکه او قدرتی شیطانی داشت تا بقدرت این نگاه به هر کس که بخواهد آسیب برساند.

۴۳

اینکه سمبات چگونه با یاری شاهزادگان پارسی

می خواست آرتاشس را به پادشاهی برساند

چون آرتاشس کودک بزرگ شد و دایه اش سمبات شجاعتها و دلاوری های بسیاری نشان داد، شاهزادگان آریایی با شفاعت از او نزد پادشاه از او به نیکی سخن می گویند تا آنچه که بخواهد عطایی دهد. پادشاه موافقت می کند و به شاهزادگان می گوید: «ببینید این مرد شجاع چه میل دارد». آنان می گویند: «ای سرور نیکوکار جاودانی، سمبات چیزی نمی خواهد بجز اینکه آرتاشس همخون و خویشاوند تو و فرزند ساناتروک را که از پادشاهی محروم گشته به تاج و تختش نشانی». شاه شاهان موقت کرده بخشی از سپاهیان آشور و آترپاتکان را به سمبات می دهد تا آرتاشس را به تاج و تخت پدریش بنشانند.

۴۴

اینکه یرواند چگونه از آمدن آرتاشس آگاهی

می یابد و سپاهی برای جنگ آماده می سازد.

در ناحیه اوتیک^{۹۰۴} به یرواند خبر می رسد که پادشاه پارس سپاه گرانی در اختیار سمبات قرار داده است تا بر تو بتازد و آرتاشس کودک را به پادشاهی برساند. یرواند این خبر را شنیده بسیاری از شاهزادگان را به حفاظت آنجا می گمارد و خود شتابان به شهرش می رود تا سپاهیان ارمنی، گرجی

(.)

k'amsarak'an

(. .).

ut'ik

و نواحی قیصریه و نیز میانرودان را با خواهش و مزد دهی گرد آورد. چون روزها بهاری بود، لذا کلیه سپاهیان پس از چندی نزد او گرد آمدند؛ آرگام^{۹۰۵} پیشوای خاندان موراتسان^{۹۰۶} نیز که از نسل آژداهاک^{۹۰۷} بود با سپاه پیاده نظامش سر رسید. زیرا یرواند او را به اورنگ دوم برگردانده بود که تیگران از او سلب نموده به شوهر خواهرش مهرداد داده بود و پس از مرگ مهرداد پیش از اینکه یرواند به آرگام برگرداند به هیچکس داده نشده بود. و نه تنها به او که به همه شاهزادگان هدایایی داده احترام بسیار می نهاد و به کلیه سپاهیان سخاوتمندانه بذل و بخشش می کرد.

۴۵

کامیابی آرتاشس پس از ورود به کشورش

و اما سمیات همراه آرتاشس کودک در رسیدن به مرزهای اوتیک می شتافت. در اینجا سپاهیان آن نواحی همچنین شاهزادگانی که یرواند باقی گذارده بود به پیشواز او آمدند. دیگر شاهزادگان ارمنی نیز پراکنده شده تصمیم به ترک یرواند می گیرند بویژه آنکه مشاهده می کنند سپاه روم به کمک وی نیامدند. اما یرواند هدایایش را افزون تر نموده به هر یک از آنان بخشی از گنجهایش را می بخشید و هر اندازه بیشتر می داد منفورتر می گردید زیرا همگان می دانستند که بخاطر سخاوتمندی اش نبود که می بخشید بلکه از ترس و هراسش این کار را می کرد و محبوبیت او نزد آنان که بیشتر دریافت می کردند بیشتر از آنهایی نمی شد که با سخاوت و گشاده دستی کمتری از این هدایا برخوردار می گردیدند و بیشتر نسبت به او دشمن می شدند.

۴۶

جنگ یرواند در برابر آرتاشس و

| | | arqam | | argam muratsan | |
|-------|-------|---------|-------|----------------|---|
| " | " | arjavan | " | arjeran | . |
| (.) | (.) | (.) | (.) | argawan | . |
| (.) | (.) | (.) | (.) | muratsian | . |
| (.) | (.) | (.) | (.) | (.) | . |
| (.) | (.) | (.) | (.) | azhdahak' | . |
| (.) | (.) | (.) | (.) | (.) | . |

(marats-k'oghmer)

گریز وی، تصرف شهرش و سپس مرگ او

و اما سمبات همراه آرتاشس کودک به ساحل دریای گغام^{۹۰۸} در پشت کوه موسوم به آراگاتس^{۹۰۹} میرسد؛ آنان در رسیدن به سپاه یرواند می شتافتند و به انبوه سپاه او اهمیتی نمی دادند و تنها آرگام موراتسیان را احترام می گزاردند زیرا مرد دلیری بود و نیزه داران بیشماری زیر فرمان داشت. سپاه یرواند در فاصله بیش از سیصد اسبزی شمال شهرش بر ساحل رود آخوریان واقع بود. یرواند زمانی که (نزدیک شدن سمبات) را شنید انبوه سپاهش را به مقابله او فرستاد و در نزدیکی اقامتگاهش صف آرایی نمود. اما آرتاشس برای شاهزاده موراتسیان پیغامی توأم با قسم های ناگسستی فرستاد که هر آنچه را که از یرواند دریافت کرده بود به او واگذار می کند و چیزهای دیگری نیز به آن می افزاید، تنها به این شرط که یرواند را ترک کرده خود را کنار بکشد.

وقتی که درفش های آتاشس در برابر صفوف سپاه یرواند نمایان گردید، آرگام انبوه پیاده نظام را یک سمت کشید. اما سمبات فرمان نواختن شیپور های مسی را صادر کرد و در راس سپاه قرار گرفته همچون شاهینی که بر دسته کبک ها می تازد به جلو تاخت. اما شاهزادگان ارمنی که جناح های راست و چپ (صف یرواند) را تشکیل می دادند به هم آمیخته به وی می پیوندند. گرچه سپاهیان گرجی به همراه پادشاهشان پارسمان^{۹۱۰} به حملات جسورانه ای دست زده وارد کارزار شدند لیکن بزودی عقب نشینی کردند. در اینجا باید کشتار سهمگین هنگ یرواند و سپاه میانرودان را دید. این دو جناح به یکدیگر پیوسته مردان دلیر تاوروس^{۹۱۱} به مقابله با آرتاشس می آیند و مرگ را در برابر چشمانش نهاده به یرواند قول داده بودند که آرتاشس را می کشند. گیساک^{۹۱۲} پسر دایه آرتاشس پای پیاده با آنان روبرو می شود و آنان را بقتل رسانده به پیروزی می رسد و در این زمان نیمی از صورتش را با شمشیر قطع می کنند و او بدینسان می میرد. بقیه سپاهیان نیز می گریزند.

اما یرواند اسبزیهای بسیاری گذشته از محل استقرار سپاه تا اقامتگاهش در شهر اسبان تازه نفسی تعویض کرده از اقامتگاهی به اقامتگاه دیگر فرار می کرد. سمبات نیز او را تعقیب کرده شبانگاه تا دروازه شهر او را تعقیب می کند. اما سپاهیان مادی به جناح هنگ یرواند ملحق گشته در تاریکی روی اجساد اتراق می کنند. آرتاشس نیز به چادر یرواند که او با چرم و پارچه پوشانده بود می رسد و پیاده شده آن شب را در چادر او به سر می برد. هنگام طلوع آفتاب او بعنوان رهبر و سرور دستور می دهد کشتگان را بخاک سپردند. جلگه ای که سپاهیان مادی بر روی اجساد اتراق کردند {۱۲۳}،

| | |
|-------------|---------------|
| (. .). | gegham |
| (. .). | aragads |
| | parsman |
| (. .).Przmn | Pharesmanes |
| (. .). | t'avros |
| " " | gisak' gisak' |
| Cinnatus | |

مرغزار مادیان^{۹۱۳} اما نبردگاه را یروانداوان^{۹۱۴} نامید، به این خاطر که گویا یرواند را در اینجا عقب راند و تا امروز نیز چنین نامیده می شود. آنگاه راهی شهر یرواند شد و پیش از ظهر به دستگرد یرواند رسیده به سپاه فرمان داد همگی با صدایی بلند "مارآمات"^{۹۱۵} فریاد کشند که به معنی "مادی آمد" می باشد و به این وسیله توهینی را یادآور می شود که یرواند در باره او نزد پادشاه پارس و سمبات نسبت داده وی را مادی نامیده بود. بدین سبب هم احتمالاً^{۹۱۶} به خواست آرتاشس این دستگرد مارمت^{۹۱۶} نامیده شد، تا نام یرواند از روی آن محو گردد. علت نامگذاری این دستگرد چنین بود. اما سمبات با دسته ای کوچک شبانگاه به تعقیب یرواند رفته دروازه شهر را تارسیدن آرتاشس و سپاه محافظت می کند. و وقتی که دلاوران در برابر استحکامات بجنگ می پردازند ساکنان دژ تسلیم شده دروازه شهر را می گشایند. یکی از سربازان وارد شده با یک دشنه به سر یرواند می زند و مغز او را بر کف اتاق می پاشد. با چنین شکستی پس از بیست سال پادشاهی جان می سپارد. اما آرتاشس با به خاطر آوردن اینکه یرواند یک رگه از نسل اشکانی داشت دستور می دهد او را بخاک سپرده بنای یادبودی بر آرامگاهش برپا سازند.

۴۷

پادشاهی آرتاشس و پاداش دهی به هوادارانش

سمبات پس از مرگ یرواند گنجینه های دربار را بازرسی می کند. تاج پادشاه ساناتروک را یافته بر سر آرتاشس می نهد و در سال بیست و نهم پادشاهی داریوش پارسی بر سرتاسر ارمنستان پادشاه می گرداند. آرتاشس با کسب قدرت شاهی به سپاهیان مادی و پارسی پاداش داده آنان را به کشورهایشان گسیل می دارد. اورنگ دوم قول داده شده و نیز تاجی مزین به یاقوت، دو گوشواره، پوششی سرخ برای یک پایش، اجازه استفاده از قاشق و چنگال زرین و نوشیدن با جامهای زرین را به آرگام می بخشد و چیزی نه کمتر از اینگونه ارج و منزلت ها بجز دو گوشواره و کفش قرمز به دایه اش سمبات اعطا می کند و بجز از مقام پدری اسیدی^{۹۱۷} تاجگذار و فرمانروایی سپاه غربی، همه سپاه ارمنی، کلیه کارگزاران کشورمان و تمامی خاندان درباری را به وی می سپارد. اما نرسه، فرزند گیساک پسر دایه اش را خاندان (ناخاراری) گردانیده آنان را بخاطر دلاوری های پدرش دیماکسیان^{۹۱۸} نامید زیرا چنانکه یادآور گشتیم، نیمی از صورتش را بخاطر آرتاشس بریدند.

marats-marg

yervandavan

mar-amat'

marmet'

) asp'et'utyun

dimaksian

()

(. .).

چنین نقل می شود که (آرتاشس) در همان روزها، پانزده نوجوان را به خاندان (ناخاراری) مفتخر ساخته است؛ فرزندان تور^{۹۱۹} را به این افتخار رسانده نسلشان را بنام پدرشان ترونی^{۹۲۰} نامگذاری کردند و این امر بخاطر دلاوری بود که بخاطر جاسوسی او و (خبرهایی) که از خانه پادشاه (برواند) برای سمبات (می فرستاد) زیرا با برواند صمیمی بود و به همین علت نیز بدست وی کشته شد.

۴۸

کشتن برواند و ساختن باگاران^{۹۲۱} دیگر،
و خراجگزار شدن آرتاشس به رومیان

(آرتاشس) پس از آن به سمبات دستور می دهد به دژ باگاران در ساحل رود آخوریان و در نزدیکی شهر برواند رفته پرواز برادر برواند را بقتل برساند. سمبات او را دستگیر نموده امر می کند یک سنگ آسیاب از گردنش بیاویزند و در غرقاب رودخانه بیافکنند. بجای او شاگرد یک مغ خوابگزار را به ریاست قربانگاه می گمارد که با آرتاشس صمیمیت داشت و به این علت او را مغ پرست^{۹۲۲} ملقب ساخته بودند. آنگاه گنجهای پرواز و پانصد نفر خدمتگزار و نیز بهترین گنج های پرستشگاه ها را به غنیمت برداشته برای آرتاشس می آورد. آرتاشس خدمتگزاران پرواز را به سمبات می بخشد و از گنجای خود نیز به این گنجها افزوده برای گرامیداشت و سپاسگزاری آنها را برای پادشاه داریوش پارس می فرستد.

آنگاه سمبات خدمتگزاران پرواز را که از باگاران به اسارت گرفته بود به پشت ماسیس^{۹۲۳} برده در دستگرد (خویش) اسکان می دهد و بدین علت آن را باگاران نام می نهد. سپس راهی سرزمین پارس شده هدایا را به داریوش می دهد. در حالیکه از حکومت رومیان غافل بود. اما وقتی که سمبات به سرزمین پارس می رود باجگیران رومی با سپاهی گران به مرزهای ارمنستان می رسند. آرتاشس باز هم مالیاتهارا پرداخته با خواهش و تمنا آنان را به مصالحه می کشد. الیمپوس^{۹۲۴} کاهن هانی^{۹۲۵} این

| | | | | |
|--------|--------|-----|-----|------------|
| (. .). | Thur " | " " | " " | t'ur |
| | | | | T'ruri |
| | | | | (. .). |
| | | | | bagaran |
| | | | | mogapasht' |
| (. .). | " | " | " | masis |
| (. .). | | | | voghyump' |
| | | | | (. .). |

مطلب را دقیقاً "برای ما نقل می کند و آنرا در تواریخ پرستشگاهی و بسیاری آثار دیگر که ما تعریف خواهیم کرد و متون پارسی و آوازه های راویان"^{۹۲۶} ارمنی نیز بر آنها گواهی می دهند، نگاشته است.

۴۹

در باره بنای شهر آرتاشاد

بیشتر کارهای آرتاشس آخر از روایات راویان گوغتن^{۹۲۷} برایت روشن می شوند. همچون بنای شهر، خویشاوندی سببی با آلانیان^{۹۲۸} تولد نسل های او و گویا دلدادگی ساتنیک^{۹۲۹} با اژدها زادگان افسانه ای یعنی نسل های آژدهاک که تمامی دامنه های ماسیس را در تصرف خویش دارند؛ جنگ با آنان، فروپاشی حکومت ایشان، کشته شدن آنان و به آتش کشیده شدن ساختمان هایشان و حسادت فرزندان آرتاشس و تحریک آنان بر علیه یکدیگر توسط زنان. تمام اینها چنانکه گفتیم از آوازه های راویان برایت روشن می شوند ولی ما هم مختصراً "یاد می کنیم و استعارات را می پیرائیم و تفسیر می کنیم" {۱۲۴}.

آرتاشس به مکانی می رود که ارس و متسامور^{۹۳۰} به هم می آمیزند و تپه ای را در آنجا برگزیده شهری بنا می نهد و آن را بنام خویش آرتاشاد^{۹۳۱} می نامد. ارس نیز با چوب جنگلی خود به کارش می آید. لذا بدون دشواری بسرعت پرستشگاهی در آنجا بنا می کند و تندیس آرتیس^{۹۳۲} و تمام بتان پدری را از باگاران به آنجا منتقل می سازد. اما تندیس آپولون را در خارج از شهر در نزدیکی جاده ای برپا می کند. اسرای یهودی را که از آرمایر^{۹۳۳} انتقال یافته بودند از شهر بیرون خارج نموده در

(. .).

yeršk- vip'asanats
goghtn

()

(. .)

alan

(. .).

satenik'

()

medsamor

(. .).

art'ashat'

art'emis

diane

(. .).

armavir

شهر آرتاشاد اسکان می دهد. همچنین کلیه تسهیلات شهر یرواند و هر آنچه را که خودش ساخته بود به آرتاشاد می آورد و بسیاری چیزهای دیگر نیز بدست خود ساخته آنجا را بصورت شهر پادشاه نشین در می آورد.

۵۰

لشکر کشی آلانیان بسوی ما و شکست ایشان؛ پیوند خویشاوندی آرتاشس با آنان

در این هنگام آلانیان با تمامی کوهنشینان هم داستان شده بخشی از گرجستان را نیز به جانب خویش متمایل ساخته در کشور ما پراکنده شدند. آرتاشس نیز سپاهیان خود را گرد می آورد و جنگی میان دو ملت شجاع و کمانگیر روی می دهد. ملت آلان کمی عقب می نشیند و از رود بزرگ کور عبور نموده در ساحل شمالی رودخانه اردو می زند؛ آرتاشس نیز در سمت جنوبی رود اتراق می کند بگونه ای که رودخانه آنان را از یکدیگر جدا می سازد.

ولی چون سپاه ارمن پسر پادشاه آلان {۱۲۵} را اسیر نموده نزد آرتاشس می آورد پادشاه آلان خواستار مصالحه می شود و قول می دهد هر چه آرتاشس بخواهد، بپردازد؛ همچنین پیشنهاد می کند قسم یاد نموده پیمانی منعقد سازد که سپاهیان آلان ارمنستان را مورد تاخت و تاز قرار ندهند. هنگامی که آرتاشس راضی به استرداد نوجوان نمیشود، خواهر آن نوجوان به ساحل رودخانه به جایی مرتفع می آید و توسط مترجمان سپاه آرتاشس را ندا می دهد:

«سخن من با تو است ای آرتاشس دلاور
که شکست داده ای ملت دلیر آلان
بیا و بشنو درخواست دختر چشم رخشان آلان را
پس بده آن نوجوان
زیرا این آیین پهلوانان در کین خواهی نیست
که جان پسران پهلوانان دیگر را بگیرند
یا با زندانی ساختن ایشان، آنان را چون بندگان نگاه دارند،
و میان دو ملت دلیر
دشمنی جاویدان برپا سازند.»

آرتاشس با شنیدن این سخنان خردمندانه و با دیدن دوشیزه زیبا و شنیدن این سخنان نیکو، شیفته او می شود. دایه اش سمبات را فرا می خواند و آرزوی نهفته در قلبش را برای ازدواج با دوشیزه آلانیان بر او می گشاید و خواستار انعقاد پیمان صلح با ملت دلیران و آزادی صلح جویانه آن جوان می شود. سمبات نیز موافقت نموده مردی را نزد پادشاه آلانیان می فرستد تا دوشیزه ساتنیک^{۹۳۴} شاهدخت آلانیان را به همسری آرتاشس در آورد. پادشاه آلانیان می گوید:

«و از کجا می تواند آرتاشس دلاور بدهد
هزاران از پی هزاران و بیورها بر بالای بیوران
در ازای این دوشیزه از نسل دلیران
دوشیزه شاهزاده آلان»

راویان با خواندن آن در اینجا حماسه سرایی کرده می گویند:

«آرتاشس شاه دلیر سوار بر دیزه زیبای خویش گشت
و ریسمان چرم سرخ زرین حلقه اش را در آورد.
چون شاهینی تیزپر از رود گذشت،
و ریسمان چرم سرخ زرین حلقه اش را انداخت
بر دور کمر دختر آلانیان
درد بسیاری بر گرد کمر نرم دختر انداخت،
و بسرعت او را به اردوی خویش برد».

واقعیت چنین بوده است. از آنجا که چرم سرخ در نزد آلانیان گرامی است، (آرتاشس) چرم سرخ و زر فراوانی بعنوان مهریه می دهد و شاهدخت دوشیزه ساتنیک را به زنی می گیرد. این است که می گویند کمند میان سرخ با حلقه زرین. به همچنین در مورد عروسبیش آواز می خوانند و افسانه سرایی می کنند:

«باران می بارید

() enik' () sat
Satana

satenik'

(. .).

هنگامی که آرتاشس داماد شد؛
مرواریدها فرو می ریخت
چون ساتنیک عروس شد».

زیرا رسم و عادت پادشاهان ما چنین بود که بعنوان داماد وقتی که بجلو در دهلیز می رسیدند مانند کنسول های رومی سکه می افشاندند؛ همچنین ملکه ها نیز در اتاق حجله مروارید می افشاندند. مفهوم اصلی آواز این است.

او در میان زنان آرتاشس مقدم گردیده آرتاوازد^{۹۳۵} و فرزندان متعدد دیگر را بدنیا می آورد و ما نیازی به نام بردن آنان در اینجا نمی بینیم زیرا بعداً^{۹۳۶} در جای خود یاد خواهیم کرد.

۵۱

قتل آرگام و فرزندان

آرتاوازد پسر آرتاشس به سن بلوغ رسیده مردی بی باک، خودپسند و مغرور گردید. او بر آرگام پیر حسد برد و خشم پدرش را بر علیه آرگام برانگیخت. با این مستمسک که او در اندیشه پادشاهی بر همگان است. بدین وسیله او را از مقام و منزلتش محروم ساخته خود اورنگ دوم را بچنگ می آورد. این سوء ظن را پیش می کشند که قصد خیانت به پادشاه نموده اند لذا پسران پادشاه فغان سر داده هنگام ظهر موهای سپید آرگام را می کشند. آرتاشس هراسناک به آرتاشاد باز می گردد و پسرش ماژان^{۹۳۶} را با هنگی گران گسیل می دارد و فرمان می دهد اکثر افراد خاندان موراتسیان را بکشد، قصر آرگام را آتش زده معشوقه اش ماندو^{۹۳۷} را که از زیبایی فوق العاده برخوردار و بسیار خوشحرام بود بعنوان معشوقه برایش بیاورد. دو سال بعد (آرگام را) دگر بار مطیع ساخته امر می کند دارایی او را بجز معشوقه اش به او باز گردانند.

اما آرتاوازد به این حد که مقام دومی را از او غصب کرده بود خوشنود نشده نخجوان^{۹۳۸} و کلیه روستاهای واقع بین ارس تا شمال را بچنگ آورده عمارات و دژهای موجود در آنها را به مالکیت خویش درمی آورد. پسران آرگام این عمل را تحمل نکرده به مقابله می پردازند ولی شاهزاده پیروز

" artavazd ashvazdah artavazdah art'avazd
(. .)." mazhan
(. .). mandoe mandu
nakhtchavan
(. .)

شده کلیه فرزندان آرگام را همراه پدرشان و نیز کلیه افراد نامدار خاندان موراتسیان را بقتل می‌رساند و روستاها و سرتاسر ولایت آنان را متصرف می‌گردد. هیچیک از آنان جان سالم بدر نبرد بجز چند تن افراد بی‌نام و حقیر که به نزد آرتاشس گریخته در دربار او نجات می‌یابند. همین آرگام است که در افسانه از او بعنوان ارگاوون یاد می‌شود و علت جنگ با آرتاوازد نیز همین است.

۵۲

اینکه سمبات چگونه مردی بود و چه کارهایی
در کشور آلانیان صورت داد و اسکان او در آرتاز^{۹۳۹}

سخن گفتن در باره سمبات دلیر نیز برای من خوشایند است زیرا او بر پایه افسانه که چندان هم از حقیقت بدور نیست، قامت و ترکیبی متناسب شجاعتش داشت؛ با منش نیک خویش قلوب دیگران را می‌ربود و مزین به موهای سپید بود و اثر ناچیزی از خون در چشمانش داشت که چون نگین (سنگی قیمتی) (مزین) به زر و مروارید می‌درخشید؛ توام با بدن و جسمی سریع حرکت در عین حال در هر چیزی هوشیار و بیش از تمام افراد دیگر شایسته پیروزی در جنگ‌ها بود. او پس از این همه دلاوری بفرمان آرتاشس همراه سپاه به سرزمین آلانیان جهت کمک به برادر ساتنیک می‌رود. زیرا پدر ساتنیک در گذشته و یک نفر بزور بر سرزمین آلانیان حاکم گردیده و برادر ساتنیک را بیرون رانده بود. سمبات وی را سرکوب و خلع کرد و برادر ساتنیک را سرور ملتش گردانید و کشور دشمنان را ویران کرده همگان را از آنجا به اسارت گرفته با انبوهی عظیم به آرتاشاد آورد. آرتاشس فرمان می‌دهد آنان را در سمت جنوب شرقی ماسیس که ناحیه شاورشاکان نام داشت و (همراه این نام) عنوان بومی آرتاز را نیز حفظ می‌کرد، اسکان دهند زیرا تا امروز نیز سرزمینی که آنان در آنجا به اسارت در آمدند آرتاز نامیده می‌شود.

۵۳

ویرانی کشور کاسب‌ها^{۹۴۰}، تحریک شدن
پسران آرتاشس بر علیه سمبات و یکدیگر

art'az

"

(. .).

k'asp k'asb

(. .).

پس از مرگ پادشاه آرشاک واپسین پارسی، آرتاشس ما فرزند او را که همانامش بود به پادشاهی سرزمین پارس می گمارد. ولی ساکنان کوهی که بزبانشان ناحیه پادیزاهار^{۹۴۱} نامیده می شود و مربوط به قوم گغوم^{۹۴۲} بود، همچنین ساکنان ساحل دریا و کسانی که بیشتر در این نواحی می زیستند سر از اطاعت او برتافتند. بدین علت کشور کاسب ها بر علیه پادشاه ما سر به شورش می نهد. لذا آرتاشس سمبات را با تمامی سپاه ارمن به جانب آنان گسیل می دارد و خود نیز هفت روز آنان را مشایعت می کند. سمبات می رود و همه آنان را مطیع می سازد. سمبات با ویران نمودن کشور کاسب ها بیش از اسرای آرتاز، اسیر وارد ارمنستان می کند که پادشاه آنان زاردامانوس^{۹۴۳} نیز در جمع آنها بود. آرتاشس خدمات آنان را گرامی (می دارد) و زمینهای درباری واقع در روستاها گوغتن و سرچشمه های اوغت^{۹۴۴} را به او پیشکش نموده بجز اینها تمامی غنایم را نیز به او واگذار می کند. آرتاوازد بر این امر حسد برده در صدد کشتن سمبات بر می آید ولی قصد و غرض او آشکار شده باعث آزردهی شدید پدرش می گردد. و اما سمبات عقب نشین کرده به نواحی آشور می رود و به میل خویش فرماندهی سپاه ارمنی را که آرتاوازد چشم به آن دوخته بود رها می سازد. (سمبات) به دستور آرتاشس در تموریک^{۹۴۵} که اکنون کوردریک^{۹۴۶} نامیده می شود اسکان می یابد و اسرای متعددی را در آلکی^{۹۴۷} استقرار می دهد. زیرا او در سن پیری از آسورستانیان آن نواحی زنی گرفته بود و او را بسیار دوست می داشت، بدین علت در این نواحی اقامتگزید.

اما آرتاوازد پس از رفتن سمبات فرماندهی کل سپاه را که آرزو داشت از پدرش دریافت نمود. برادران او بدین جهت از طرف زنانشان تحریک شده شروع به حسادت کردند؛ لذا آرتاشس و رویر^{۹۴۸} را که مردی خردمند و شاعر بود بعنوان هزاربد^{۹۴۹} گمارده کلیه امور خاندان درباری را به او سپرد اما ماژان را به ریاست کاهنان بت آرامازد در آنی منصوب کرد. فرماندهی سپاه را نیز به

| | | | | | |
|----------|-----|----------|--|--------|---------------|
| | | | | | p'at'ezhahar |
| | | | | | " |
| | | | | (. .). | geghum |
| | | | | | zardamanos |
| | | | | (. .). | Ught' |
| | | | | | t'e'morik |
| Tumurray | | | | | Tumurru |
| | | | | (. .). | |
| | | | | | k'ortchayk |
| | | | | | k'ordrik |
| | | | | (. .). | |
| | elk | elak'ush | | | alk'I |
| | | (. .). | | (. .). | |
| | | | | | Vruyr |
| () | | | | | (hazarap'et') |
| | | | | (. .). | |

چهار بخش تقسیم کرد. سپاه سمت شرقی را به آرتاوازد، غربی را به تیران^{۹۵۰}، جنوبی را به سمبات اما شمالی را به زاره^{۹۵۱} سپرد. زاره مردی مغرور، در شکار جانوران وحشی جسور، اما در نبرد ترسو و کند بود. شخصی به نام کاردزام^{۹۵۲} پادشاه گرجستان با آگاهی تجربی بر این امر، این کشور را در برابر او می شوراند و زاره را دستگیر کرده در قفقاز زندان می کند اما آرتاوازد و تیران همراه سمبات در برابر او جنگیده برادرشان را از لجن {۱۲۶} در می آورند و او را باز می گردانند.

۵۴

جنگ در برابر سپاه دومتیانوس^{۹۵۳} در باسیان^{۹۵۴}

در غرب نوعی آشفتگی و آشوب بوجود می آید و آرتاشس جرأت یافته در برابر حکومت رومیان می شورد و مالیات نمی پردازد. قیصر دومتیانوس بر او خشم برده سپاهی به مقابله آرتاشس می فرستد. آنان آمده و به نواحی قیصریه می رسند. تیران را همراه سپاه مضطرب غرب به جلو رهسپار کرده تا جلگه پهناور و بزرگ باسیان می رانند. آرتاوازد در اینجا با سپاهیان شرقی و شمالی به همراه کلیه پسران پادشاه به مقابله آنان می رود ولی در حین جنگ در تنگنای شدید قرار می گیرد. در واپسین لحظات جنگ سمبات با سپاه جنوبی درمی رسد و پسران پادشاه را از خطر می رهاند و با کسب پیروزی به جنگ پایان می دهد. زیرا او به رغم پیری همچون یک جوان نبرد را سازماندهی کرد و مبادرت به حمله نمود و با تعقیب سپاه رومیان آنان را تا مرزهای قیصریه عقب راند. در افسانه ها چنین آواز خوانده می شود که "شخصی دومت {۱۲۷} نام آمده بود" که مقصود خود دومتیانوس است. اما نه اینکه خودش به این نواحی آمده بلکه (افسانه ها) فرمان و سپاه او را بنام وی نامگذاری کرده اند.

اما از بخت خوش آرتاشس، دومتیانوس در این زمان در روم مرد؛ پس از او نرواس^{۹۵۵} کمتر از یک سال پادشاهی کرد سپاهیان ارمنی و پارس با غرور از این امر حتی به سمت یونان تاختند. نواحی مصریان و فلسطینیان نیز به پیروی از اینان از دادن مالیات سرباز زدند.

| | |
|-------------------|-----------------------|
| | t'iran |
| | zareh |
| | kardzam |
| (.) (.) (.) | Dometianus Dometianos |
| | basian |
| | (.) (.) |
| (.) (.) |) nervas |

در باره ترایانوس^{۹۵۶} و کارهایش،
مرگ ماژان^{۹۵۷} بدست برادرانش

در این زمان ترایانوس بر رومیان حکمرانی می کرد. او سرتاسر غرب را آرامش بخشیده بر مصر و فلسطین می تازد و آنها را به تصرف خویش در آورده به سمت پارسیان حرکت می کند. آرتاشس شتابزده با هدایایی گزاف به پیشواز او می رود و تقصیر را شخصا "بعده می گیرد و مالیات سالهای پیشین را نیز به او می دهد و با کسب بخشش به سرزمین ما ارمنستان بر می گردد. اما ترایانوس به سرزمین پارس رفته کمال مطلوبش را در آنجا به انجام می رساند و از طریق سوریه باز می گردد. ماژان به پیشواز او آمده به برادرانش خیانت می کند: «می گوید، پادشاهان بدان اگر آرتاوازد و تیران را از کشور بیرون نرانی و سپاه ارمنی را به زاره نسپری مالیاتها را بدون دشواری بدست نخواهی آورد». ماژان بخاطر کینه ای که به سمبات در دل داشت این عمل را انجام داد زیرا او را هم بزرگ کرده بود و در عین حال می خواست تیران را نیز کنار نهد تا خود هم رئیس کاهنان و هم اسپهبد (سپاه) غرب گردد. ترایانوس توجهی نکرده او را دست خالی باز می گرداند. اما آرتاوازد و تیران از این خیانت او آگاهی جسته در حین شکار در کمین می نشینند و ماژان را بقتل می رسانند و در آبادی باگین^{۹۵۸} (باگاوان) آنگونه که در شأن رئیس مغان بود وی را بخاک می سپارند. اما آرتاشس از آن پس تا پایان زندگی بدون وقفه به ترایانوس و پس از او به قیصر آدریانوس^{۹۵۹} مالیات پرداخت.

اینکه آرتاشس جمعیت کشورمان را
افزایش داد و حدود و ثغوری تعیین کرد.

| | | |
|-----|--------------------------|-------------------|
| () | (Marcus Ulpius Trajanus) | trayanos |
| | | (. .) |
| | | mazhan |
| | | bagin |
| () | | adrianus adrianos |

آرتاشس پس از تمام پارسایی ها و اعمال درست امر به تعیین حدود برای روستاها و مزارع داد؛ زیرا او کشور ما را با آوردن مردمان بسیار پرجمعیت کرد و آنان را در کوهها، جلگه ها و دشتها ساکن نمود. او برای حدود، علائمی مقرر کرد، دستور داد سنگها را بصورت چهار ضلعی بتراشند و میانشان را همچون بشقات گود نموده در داخل زمین قرار دهند و روی آنها کمی بالاتر از زمین ستون هایی بر پا سازند. اردشیر پسر ساسان بر این امر حسد برده دستور می دهد در سرزمین پارس نیز چنین کنند و بنام خویش بنامند تا نام آرتاشس یاد نگردد.

اما می گویند که در زمان آرتاشس در ارمنستان خودمان زمین لم یزرع باقی نماند، نه کوهستانی و نه دشتی زیرا که کشور بسیار آباد گشته بود.

۵۷

در باره خاندان ناخاراری^{۹۶۰} آماتونیان^{۹۶۱}

می گویند که در زمان او طایفه آماتونیان از نواحی شرقی کشور آریائیان آمده است. اینان اصلاً یهودی بوده از نسل شخصی بنام مانو^{۹۶۲} هستند که پسری نیرومند و بلند بالا بنام سامسون داشت، چنانکه میان یهودیان مرسوم بود نام پیشینیان را به امید {۱۲۸} بهتر برای نوزادان انتخاب کنند. این امر صحیح است و اکنون نیز میان نسل آماتونیان مشاهده می شود و آنان مردانی بلند بالا، خوش اندام و نیرومند و در هر امری شایسته اند. اینان توسط آرشاک که نخستین پادشاه از نسل پارتیان بود کوچانده شده اند و با پیشرفت و ترقی در نواحی آهماتان^{۹۶۳} نیز به مقام و منزلت رسیدند. اما علت آمدن آنان به کشور ما را نمی دانم، منتها از آرتاشس صاحب مقام و منزلتی بصورت کسب روستاها و دستگردها گردیده آماتونیان یعنی آیندگان نامیده می شوند. لیکن بخشی زا پارسیان آنان را بخاطر نیایشان مانویان^{۹۶۴} می نامند.

(. .).

()
(. .).

amat'uni

manu

(. .) ()

ahmatan

manuyan

در باره نژاد آراوغیان^{۹۶۵} و
اینکه این طایفه از کجا ناشی گردیده است

در زمان او، آراوغیان که از ملت آلانیان و نیز از نزدیکان ساتتیک بودند همراه او آمده با قومشان در شمار ناخارارهای کشور ما بعنوان خویشان ملکه بزرگ در آمدند. در زمان خسرو پدر تیرداد، آنان با یکی از دلاوران مهاجر باسیلها^{۹۶۶} خویشاوند سببی گشتند.

پیشه و دانش در زمان آرتاشس

از آنجا که در زمان آرتاشس کارهای بسیاری صورت پذیرفتند لذا ما به فصل های متعدد تقسیم نمودیم تا اطاله کلام باعث ملالت خوانندگان نگردد؛ این فصل واپسین نیز در باره او است تا کارهای دیگر انجام شده در زمان آرتاشس را نیز یاد کنیم. زیرا گرچه در فصول پیشین اصلاحات و رسوم نغز بدست واغارشاک و دیگر پادشاهان باستانی مقرر گردید. اما آنان از پیشه ها و علوم اعظم غافل مانده بودند و بیشتر به چپاول و لشکر کشی می پرداختند در باب این گونه علوم یا بی توجه بودند و یا دسترسی نداشتند. مثلاً "مقرر داشتن) هفته ها، ماه ها و سالها، آنان چنین چیزهایی نمی دانستند بلکه از دانسته ملل دیگر استفاده می کردند. نیز کشتیرانی روی دریاچه ها و نه مسافرت از طریق رودها و کاربرد وسایل ماهیگیری در کشورمان معمول نبود حتی زراعت در همه جا گسترش نیافته بود بلکه در نواحی کمی چنین بود؛ آنان همچون ملل شمال از گوشت خام و مانند اینها تغذیه می کردند. کلیه اینها در زمان آرتاشس اصلاح و تعیین گشت.

در باره مرگ آرتاشس

آریستون^{۹۶۷} پلایی {۱۲۹} نیز در باره مرگ آرتاشس به زیبایی روایت می کند. زیرا یهودیان بر علیه آدریانوس پادشاه رومیان سر به شورش نهاده به رهبری مردی یاغی بنام بارکوبا^{۹۶۸} یعنی "فرزند

araveghian

(. .).

(. .).

" basil

Ariston of Pella

barkoba

ستاره" در برابر روپوس^{۹۶۹} فرماندار جنگیدند؛ او مردی بدکار و آدمکش بود و گزافه گویی بسیار می کرد و به این امر مغرور بود که بعنوان منجی زجرکشان و اسیران از آسمان نازل شده است. او نبرد را چنان شدت بخشید که شام، میانرودان و سراسر سرزمین پارس از او ملهم شده از دادن مالیات به رومیان سرباز زدند بویژه آنکه شنیده بودند آدریانوس به بیماری جذام مبتلا گشته است. اما آرتاشس ما نسبت به او وفادار ماند.

اینک در همین هنگام بود که آدریانوس به فلسطین آمده شورشیان را در شهری نزدیک اورشلیم محاصره نمود و هلاک ساخت. او فرمان داد تمام این ملت یهود رانده شده، از سرزمین پدریشان دور شوند، بگونه ای که از نواحی بسیار دور هم قادر به دیدن اورشلیم نگردند. و اما اورشلیم را که و سپاسیانوس^{۹۷۰}، تیتوس^{۹۷۱} و خودش ویران کرده بودند دگر بار ساخت و چنانکه خود آدریانوس نامیده می شد بنام خویش آن را "هللیا"^{۹۷۲} یعنی خورشید نام نهاد و مشرکان و مسیحیان را که شخصی مارکوس نام اسقف آنان بود در اینجا اسکان داد. او در این زمان سپاهی به نواحی آشور فرستاد و آرتاشس ما نیز امر کرد با مردان برجسته خود به سرزمین پارس برود. این مرد (اریستون) که این تاریخ را به ما داد بعنوان کاتب همراه او بود. وی در مارک^{۹۷۳} در محلی بنام سهوند^{۹۷۴} با آرتاشس ملاقات نمود

آرتاشس در مرند در آبادی باکوراگرد^{۹۷۵} بیمار شد. او شخصی آبنو^{۹۷۶} نام پیشوای خاندان آبعیان^{۹۷۷} را که مردی چالاک، چاپلوس و خوش صحبت بود، به خواهش وی راهی پرستشگاه آرتامیس در یریزا^{۹۷۸} واقع در ناحیه یگھیاتس^{۹۷۹} نمود تا از بتان شفابخشی و طول عمر بنخواهد او هنوز

| | | | |
|--------|-------|---------------------|-------------|
| | | Rufus r'upus | |
| | (.) | .vespasianos | |
| | | (. .). | |
| | | (Titus) titos | |
| | (. .) | (. .) | |
| | (. .) | (Ves'uve) | |
| | | (. .). | |
| | | (Elia Helia) Heghia | |
| " | " | Marsk Media .mark | " " |
| | | (. .). | |
| | | mark | |
| | | (. .). | |
| | | sohund | |
| | | bak'urak'ert' | |
| | | (. .). | |
| | | abegho | |
| | | abeghian | |
| | | (. .). | |
| | | yerze'nk'a | yeriza |
| | | (. .). | |
| (. .). | | Acilisenae | yek'eghiats |

باز نگشته بود که آرتاشس جان سپرده بود. و (آریستون) می نویسد که در هنگام مرگ آرتاشس چند نفر جان خود را از دست دادند- زنان محبوب او، معشوقه ها و ملازمان نزدیک با شکوهی خاص جسد او را به رسم (ملل) متمدن و نه چون بربرها گرامی داشتند. می گوید، تابوت او زرین، اورنگ و تختش از بُز و کفتش زربفت بود و تاج بر سر نهاده سلاح زرین در کنارش قرار داشت. فرزندان انبوه خویشاوندان برگرد اورنگش جمع شده بودند و در نزد آنان مقام های سپاهی، پیشوایان، هنگ های ناחרاری و بطور کلی گروه های سپاهی، همگان مسلح، گویی برای جنگ آماده می شدند. پیشاپیش، شیپورهای مسین نواخته می شد و اما در پس، دوشیزگان فغان کنان و زنان گریان سیاهپوش {۱۳۰} بودند. پس از همه اینها. انبوه رامیکها^{۹۸۰} قرار داشتند و با چنین تشییع جنازه ای او را بخاک سپردند. بر روی قبر چنانکه در بالا گفتیم، افرادی داوطلبانه خود را می کشتند. او چهل و یک سال پادشاهی کرد و برای کشورمان اینگونه محبوب بود.

۶۱

پادشاهی آرتاوازد، آزار رسانی وی به
برادران و خواهرانش و داستان مرگ توام با استعاره او

پس از آرتاشس، فرزندش آرتاوازد پادشاهی می کند و کلیه برادرانش را از آیرارات^{۹۸۱} به نواحی آغیویت^{۹۸۲} و آربرانی^{۹۸۳} راند تا در آیرارات یعنی در اراضی پادشاه زندگی نکنند؛ تنها تیران را بعنوان جانشین نگه می دارد زیرا خود فرزندی نداشت. او پس از آنکه چند روزی پادشاهی کرده بود، یکبار برای شکار خوک وحشی و گورخر در نزدیکی سرچشمه های گینا^{۹۸۴} از پل شهر آرتاشاد می گذشت، ناگاه در اثر خیالی واهی پریشان و دیوانه شده از اسب به زیر و درون چاهی ژرف می افتد و در آن غرق و ناپدید می گردد {۱۳۱}.

در این باره، آواز خوانان گوختن چنین افسانه سرایی می کنند؛ در هنگام مرگ آرتاشس به رسم آیین شرک کشتارهای بسیاری صورت می گرفت؛ می گویند آرتاوازد از این امر آزرده شده به پدرش می گوید:

(. . .) ramik

r'amik'
ayrarat'

(. . .)

aghiovit'
(. . .)
a'rberani
(. . .).
gina

«وقتی که تو رفتی
و تمام کشور را با خود بردی
من روی این خرابه ها
بر که پادشاهی کنم.»

آرتاشس از این رو وی را نفرین کرده چنین می گوید:

«گر سوار بر اسب به شکار روی
به کوه آزاد
یلان ترا بگیرند و ببرند
به آزاد، بسوی ماسیس
آنجا بمانی و نور نبینی.»

پیران^{۹۸۵} در باره او روایت می کنند که با زنجیرهای آهنین درون غاری محبوس است و دو سگ همواره زنجیرهای او را بدنندان می گیرند و او تلاش در رهایی و پایان دادن به جهان دارد ولی می گویند از صدای پتک آهنگران بندها محکم تر می شوند. لذا تا کنون نیز بسیاری از آهنگران در پیروی از این افسانه روزهای یکشنبه سه یا چهار مرتبه (پتک را) به سندان می کوبند و چنانکه روایت می کنند، زنجیرهای آرتاوازد محکم تر شوند. ولی واقعیت امر چنان است که در بالا یاد کردیم. اما برخی می گویند که در زمان تولد او واقعه ای روی داده است و گمان می رود که زنانی از اصل آژدها که او را جادو کرده اند. از این رو آرتاشس نیز آنان را بسیار شکنجه داده همان آوازخوانان در این باره در افسانه چنین می گویند:

«آژدهانژادان آرتاوازد کودک را ربودند،
و بجایش دیوی نهادند.»

اما این خبر بر من واقعی تر می نماید که او از همان لحظه تولد دیوانه بوده و به همین بیماری در گذشته است. برادش تیران پادشاهی را بدست می گیرد.

۶۲

آنچه که در باره تیران است

درون آن می گذشت. اما پادشاه خود به نواحی یکفیاتس رفت و دربارش را در آبادی چرمس^{۹۹۳} مستقر نمود. او بیست و یک سال در آرامش پادشاهی کرد و در سفر زیر بهمن مانده جان سپرد.

۶۳

در باره تیرداد باگراتونی و نامهای کهن قوم او

شخصی تیرداد نام از نسل باگراتونی و فرزند سمباتوهی^{۹۹۴} دختر سمبات دلاور، مردی دلیر و نیرومند با قامتی کوتاه و ظاهری زشت بود. پادشاه تیران او را به دامادی گرفت و دخترش یرانیاک^{۹۹۵} را به ازدواج او در آورد. زن شوهرش تیرداد را دوست نمی داشت و او را مورد بی احترامی قرار می داد و همواره خم به ابرو داشت و به آه و افسوس می گذراند که زنی به زیبایی و نجابت خویش مجبور بود با مردی زشت سیما و از اصل و نژاد فرودست زندگی کند. از این رو تیرداد روزی خشمگین شده او را شدیداً "کتک می زند و موهای زرینش را می برد و طره گیسویش را کنده دستور می دهد او را کشان کشان از اتاق بیرون بیاندازند. خود نیز سر به شورش زده به نواحی مستحکم ماد می رود. وقتی که او به سیونیک رسید، خبر مرگ تیران در آنجا به او رسید لذا در همانجا ماند.

یک روز باکور^{۹۹۶} پیشوای سیونیک او را به شام دعوت کرد. وقتی که به میخواری مشغول بودند تیرداد زنی را دید که بسیار زیبا بود و با دستانش می نواخت و نازینیک^{۹۹۷} نام داشت. تیرداد دل به عشق او بست و به باکور گفت: «این کنیزک (معشوقه) را به من بده». او پاسخ می گوید: «نمی دهم زیرا معشوقه من است». اما تیرداد این زن را گرفته به نزد خویش کشید و در برابر حضار او را همچون جوانی عاشق و بی پروا نوازش می کرد و می بوسید. باکور از روی حسادت برخاست تا زن را از دست او بگیرد. اما تیرداد به پا خاست و گلدان را همچون سلاح بکار برد و حضار را نیز از گرد سفره دور ساخت. گویی اودیستوس^{۹۹۸} جدیدی ظهور کرده بود و عشاق پنهان^{۹۹۹} را نابود می

chrmes
se'mbat'uhi
yeranyak'
bak'ur
nazinik'
Odyssee vodisevs
Olysse
Penelope

(=pur =bag bag-pur)
(. .).
(. .).
(. .).

ساخت و یا در عروسی پرتوس^{۱۰۰۰} جنگی میان قنطورس^{۱۰۰۱} و لاپیت‌ها^{۱۰۰۲} رخ داد. بدین ترتیب به اقامتگاهش رسیده بلافاصله سورا بر اسب همراه معشوقه به اسپر^{۱۰۰۳} رفت. در واقع روایت در مورد دلاوری این مرد شهوتران کاری بیهوده و اضافی است.

اما بدان که مردان قوم باگراتونی با ارتداد از آیین پدرشان در آغاز نامهای بیگانه چون بیورات، تیرداد {۱۳۳} و جز اینها بر می‌گزیدند و از نامهای پیشین خویش همچون باگادیا^{۱۰۰۴}، توییا^{۱۰۰۵}، سنکیا^{۱۰۰۶}، آسود^{۱۰۰۷}، ساپاتیا^{۱۰۰۸}، وازاریا^{۱۰۰۹}، ینانوس^{۱۰۱۰} محروم شدند. و من چنین گمان می‌کنم که از نامهایی که اکنون باگراتونیان استفاده می‌کنند، باگرات همان باگادیا، آسود همان آشوت است و نیز وازاریا به وراز و شامبات به سمبات (تبدیل شده اند).

۶۴

اینکه تیگران آخر چگونه بود و چه کارهایی انجام داد.

پس از تیران برادرش تیگران آخر جانشین وی می‌شود که در سال چهارم پادشاهی پیروز پارسی به پادشاهی رسید. او عمری طولانی داشت، چهل و دو سال، ولی هیچگونه کار دلاورانه انجام نداد که قابل ذکر باشد مگر این مطلب که بدست یک دختر یونانی در زمانی محبوس گردید که تیتوس دوم {۱۳۴} پادشاه رومیان که آنتونیوس اگوستوس نامیده شد، در گذشت و پیروز پادشاه پارسی بر حکومت رومیان لشکر کشید و از این رو لقب پیروز یافت که به معنی فاتح است زیرا او در ابتدا به زبان یونانی واگگسوس^{۱۰۱۱} نامیده می‌شد اما این که به زبان پارسی او را چه می‌نامیدند، این را نمی‌دانم.

(The'se'e)

perit'os

(. .).

hushk'ap'arik' hushap'arik'

(. .).

ghap'ita

(. .).

(. .).

sp'er

bagadia

(. .)

(. .).

t'ubia

(. .).

senekia

(. .).

asud

(. .).

sapat'ia

(. .).

vazaria

(. .).

yananos

vaghegesos

اینکه که پیروز از طریق سوریه نواحی فلسطینیان را مورد تاخت و تاز قرار می داد به سبب فرمان او تیران ما نیز به آسیای صغیر^{۱۱۲} تاخت جایی که بدست یک دختر که در آن نواحی حکمران بود و در همان زمان قیصر لوسیانوس {۱۳۵} پرستشگاهی در آتن بنا می کرد، دستگیر شد. او پس از مرگ پیروز با سپاهی گران به آسیای صغیر آمده ارمنستان را فتح کرد و تیگران را آزاد ساخت. او خویشاوندش دوشیزه رویی^{۱۱۳} را به ازدواج تیگران در آورد و (تیگران) در بازگشت به ارمنستان او را از نزدش رها کرد اما چهار نوجوان مولود از او را اصلیت اشرافی ناخاراری بخشید. مادرشان رویی، آنان را روپسیان^{۱۱۴} نامید تا اشکانی نامیده نشود، اما نخستین آنانرا پیشوای اشرافیت ناخاراری گردانید.

اما این تیگران مردانی از خانواده های کهنتر اشرافیان ناخاراری را که از حیث سوره نظام بی نام و نشان ولی شخصا^{۱۱۵} برجسته و نامدار بودند چه در اینجا نزد ما و چه در کرچک^{۱۱۵} مستقر می کند و برای نجات او برخی از کرچک و برخی نیز از نواحی ما^{۱۱۶} با یونانیان جنگیدند. سخمن به اقوام کهن خویشاوند با وچن {۱۳۶} از انساب هایک و همچنین چند نفر مهاجر مربوط می شود. ما اسم به اسم آنها را نقل نمی کنیم، تا حدی به این سبب که بر ما روشن نیستند و تا حدی هم برای پرهیز از دشواری کار زیاد و دیگر اینکه بعلت عدم اطمینان به بسیاری از آنان، تحقیق و بررسی جامعی نیاز خواهد بود. بدین سبب هم ما در مورد اقوام ناخاراری مستقر شده در زمان تیرگان آخر چیزی نمی نویسیم ولو اینکه تو بدفعات التماس کنی، لیکن فقط آنانرا که بعداً^{۱۱۷} مستقر شده اند و ما اطلاعات موثقی داشته باشیم ذکر خواهیم کرد. زیرا تا آنجا که مقدور بود ما از سخنان اضافی و پیچیده و هر گونه گمان و کار غیر موثق پرهیز کردیم و (با استفاده از) دیگران یا با کوشش خود تا جایی که در توان داشتیم تنها از صداقت و صحت پیروی کردیم. در اینجا نیز چنین رفتار کرده وقتی که متوجه می شوم چیزی نابجا و از نظر درستی قابل تردید است رشته سخن خود را قطع می نمایم و اکنون نیز همچون دفعات بسیار از تو التماس می کنم ما را مجبور به نوشتن مطالب زائد مکن، چه (ممکن است با چنین) نقل ها در روایات این اثر بزرگ و موثق ما به اثری بی فایده و پوچ بدل گردد که به تساوی هم برای تو و هم برای من مخاطراتی دارد.

(. .).

mijerk'rayk
r'opi
rapsian ropsian

(. .).

()

k'ort'itchayk k'ortchayk k'ortchek

(. .).

در باره پادشاهی واغارش، بنای آبادی باسن^{۱۱۷} محصور کردن
شهر جدید با برج و بارو، جنگ او در برابر خازیرها^{۱۱۸} و مرگ وی

پس از مرگ تیگران پسرش واغارش در سال سی و دوم پادشاهی واغارش پادشاه همنام پارسی، پادشاه می شود. او در مکانی به ساختن آبادی می پردازد که مادرش هنگام بازگشت از یشلاق آیرارات ناگاه به درد زایمان گرفتار شده او را در ناحیه باسن در نزدیکی محل پیوند رودهای مورتس^{۱۱۹} و ارس بر سر راه زائیده بود. او این آبادی را احداث و بنام خود واغارشواوان^{۱۲۰} نام نهاد. او آبادی مستحکم واردگس^{۱۲۱} را نیز به برج و بارو مجهز ساخت که بر ساحل رود کاساخ واقع بود و در باره آن نیز افسانه ها چنین می گویند:

واردگس کودک کوچید و رفت
از ولایت توه^{۱۲۲}، نزد رود کاساخ^{۱۲۳}

| | |
|-------|--------------|
| | basen |
| (. .) | khazir |
| () | |
| | |
| (. .) | |
| | murts |
| | vagharshavan |
| | vardges |
| | t'oh |
| (. .) | kasakh |

آمد و نشست در تپه شرش^{۱۰۲۴}
و شهر آرتمید، نزد رود کاساخ
تا بر در پادشاه یرواند حلقه زدند» {۱۳۷}

این جا سخن در باره نخستین، کوتاه- زندگانی^{۱۰۲۵} در نسل هایک است که خواهرش را واردگس به همسری گرفت و این آبادی را بنا نهاد، جایی که تیگران میانی اشکانی نیمی از اسیران یهود را مستقر ساخت و در نتیجه این محل به شهرک پرونونق بازرگانی تبدیل شد. اکنون واغارش آن را محصور به برج و بارو و سنگرهای مستحکم نمود و واغارشاباد نام نهاد که شهر جدید^{۱۰۲۶} (نیز خوانده می شود).

او پس از بیست سال پادشاهی درگذشت. دیگران نیز صرفاً "زندگی کرده اند ولی من می گویم که او نسبت به بسیاری از پاداهان ضعیف، بعد از مرگ نیز با نام نیک خویش زنده است. زیرا انبوه ملل شمالی در زمان او یعنی خزیرها و باسیلها {۱۳۸} به رهبری شخصی وناسپ- سورهاپی^{۱۰۲۷} از گذرگاه چورا {۱۳۹} خارج شد به این سوی رود کور می گذرند. واغارش با سپاهی عظیم و مردانی دلیر به مقابله آنان می رود و آنان را نابود ساخته اجسادشان را به دشت می اندازد و در مسیری طولانی آنها را تعقیب نموده از گذرگاه چورا عبور می کند. دشمنان اینجا را دوباره به صحنه کارزار بدل ساختند، گرچه دلاوران ارمن آنان را به فرار واداشتند لیکن واغارش بدست کمانگیران پرتوان کشته شد.

در سال سوم پادشاهی آرتاوان^{۱۰۲۸} پارسی پادشاهی بدست پسرش خسرو^{۱۰۲۹} افتاد. او بی درنگ سپاهیان ارمن را متحد ساخته برای گرفتن انتقام خون پدرش از کوه بزرگ گذشت، آنگاه بزور نیزه و شمشیر این ملل مقتدر را بیرون رانده و یکصدم مردان نخبه را به گروگان گرفت و تندیزی را با نوشته یونانی به نشانه حکومت خویش برپا ساخت تا فرمانبرداری خود را به رومیان نشان دهد.

این مطالب را بارداسان {۱۴۰} که اهل ادسا است برایمان نقل می کند زیرا او در زمان آنتونیوس آخر ۱۰۳۰ تاریخنگار بود. وی نخست پیرو فرقه والتیانوس ۱۰۳۱ بود اما بعدها روگردان شده کذب آن را نمایان ساخت لیکن خود به حقیقت نایل نگردید بلکه تنها از او جدا گشته فرقه ای نو بنا نهاد. اما تاریخ را تحریف نکرد، زیرا در سخن پر توان بود، او حتی راضی به نوشتن صحیفه ای به آنتونیوس گردید و بر علیه فرقه مرقیونی ۱۰۳۲ و علیه تقدیر و در باره پرستش بتان کشور ما نگاشت.

زیرا او به این امید به سرزمین ما آمد تا پیروانی در میان مشرکان وحشی بیابد اما وقتی از او استقبال نشد، به دژ آنی وارد گردید و تاریخ پرستگاهی را که شامل اعمال پادشاهان نیز بود مطالعه کرد. او رویدادهای زمان خویش را نیز بدان افزود و همه را به آشوری و آنگاه از آن به یونانی ترجمه نمود. وی در کتابش در باره عبادات پرستگاهی نقل می کند که تیگران آخر پادشاه ارمن مزار برادرش ماژان، رئیس کاهنان را در باگاوان واقع در ناحیه باگراواند ۱۰۳۳ گرامی داشته بر مقبره محرابی بر پا می سازد تا کلیه رهگذران از قربانی های آنجا بهره ببرند و مهمانان برای بتوته پذیرفته شوند. آنگاه واغارش در اول سال نو در آستانه ناواسارد ۱۰۳۴ جشنی مردمی مقرر داشت. ما از پادشاهی آرتاوازد تا (بر پا ساختن) تندیس خسرو را از این کتاب تاریخ برگزیده و برایت به رشته تحریر در آوردم.

۶۷

اینکه آگاتانگوس چگونه [این رویدادها را] به اختصار روایت کرد

همانگونه که گفتیم، پس از پادشاهی واغارش پسرش خسرو که پدر تیرداد بزرگ قدیس بود جانشین وی گردید. آگاتانگوس ۱۰۳۵ کاتب زبردست تیرداد در باره او و اصلش به اختصار سخن می

| | | | | | | | |
|--------|------------|----------|-----|--------|------|-----------|-------------|
| | | | | | | | antonios |
| | | | | | | | valentianos |
| (. .). | | | | | | | |
| | | | | | | (Marcion) | |
| | | | | | | | () |
| (. .). | | | | | | | bagrevand |
| | | | | | | | (. .). |
| | na'va'sard | () | | | | | navasard |
| | (sare'za' | () sard | (nu | nav | nava | () nava | |
| | | | | (. .). | () | | nausardil |
| | | " " | | | | | agatangehos |
| | | " " | | | | | |
| | (. .). | " " | | | | | |

گوید و مرگ پادشاه آرتاوان پارسی، انقراض حکومت پارتیان بدست اردشیر پسر ساسان، مغلوب شدن در زیر فرمان او، انتقامجویی خسرو پدر تیرداد و ویران نمودن کشور پارس و آسورستان را کم و بیش نقل می کند. پس از آن می گوید که خسرو (پیغامی) برای کشور اصلیش، نواحی کوشانها، فرستاد تا اقوامش به کمک او بیایند و با اردشیر مقابله نمایند. اما می گوید که آنان به (خسرو) توجه نکردند، زیرا به حکومت اردشیر متمایل تر و هم پیمان تر بودند تا به هم اصلشان و حکومت برادریشان و لذا خسرو بدون آنان خواستار انتقامجویی می شود. (آگاتانگوس) افزون بر این نقل می کند که (خسرو) بدین ترتیب در طول ده سال غالباً "سرتاسر کشور آنان را ویران و خالی از سکنه می کرد. پس از آن ورود ریاکارانه آناگ^{۱۰۳۶} را نقل می کند که مجذوب قول اردشیر گردید که گفت: «من سرزمین بومی و موروثی تان پهلو^{۱۰۳۷} را دگر بار به شما باز خواهم گرداند و ترا با تاج شکوهمند خواهم ساخت». لذا آناگ نیز قبول کرده خسرو را بقتل می رساند.

اینک، اگر چه آگاتانگوس این رویدادها را به اختصار نقل کرد اما من مایلم تاریخ این زمان را از سرچشمه اصلی بطور مفصل و مملو از آگاهی های درست بنویسم.

۶۸

درباره خاندان های پادشاهی که اقوام
پارتی از آنان منشعب شدند

کتاب مقدس برای ما روایت می کند که ابراهیم از زمان آدم بیست و یکمین پیشوا محسوب می گردد و قوم پارتیان از او ناشی شده است. زیرا (کتاب مقدس) می گوید ابراهیم پس از مرگ سارا^{۱۰۳۸}، کتورا^{۱۰۳۹} را بزنی گرفت که یمران^{۱۰۴۰} و برادرانش از او زاده شدند و ابراهیم در زمان حیاتش آنان^{۱۰۴۱} را از اسحاق جدا ساخته و کشور شرقی^{۱۰۴۲} فرستاد. قوم پارتی از آنان پیدا گشت.

anak'

()

" "

(. .).

(. .).

()

p'ahlav

(. .) "

ketura

(. .).

()

yemran

:

(. .).

(. .).

آرشاک دلیر از آنها است که در برابر مقدونیان شورش کرد و سی و یک سال در کشور کوشان و پس از او، فرزندش آرتاشس بیست و شش سال آنگاه فرزندش آرشاک پادشاهی کردند که ملقب به کبیر گردید و آنتونیوس را کشت و برادرش واغارشاک را به پادشاهی ارمنستان گمارده نایب خویش ساخت. اما خودش به بَهل کوچید و سی و سه سال پادشاهی را در اینجا استوار نمود؛ از این رو اخلاف او پهلوی نام یافتند، همانگونه که اعقاب برادرش واغارشاک به خاطر نیایشان اشکانی نامیده شدند.

و پادشاهان پهلویک اینانند. پس از آرشاک بزرگ، در سال سیزدهم پادشاهی واغارشاک ارمن، پادشاهی او بدست آرشاک می افتد که سی سال و آنگاه آرشاک، سی و یک سال، و پس از او آرشز بیست سال. آنگاه آرشاویر بیست و شش سال پادشاهی می کند. او سه پسر و یک دختر داشت و چنانکه بیشتر گفتیم نام ارشد آنان آرتاشس و دومی کارن و سومی سورن بود اما دخترش کوشم^{۱۰۴۳} نام داشت.

اینک آرتاشس پس از مرگ پدرش در صدد حکومت موروثی بر برادرانش برآمد، پذیرش این امر توسط آنان بخاطر سخنان التماس آمیز و قانع کننده نبود بلکه او با تهدید و زور بر آنان قائل آمد و آبگار میان پیمان و قراردادی بر قرار ساخت تا آرتاشس بطور موروثی پادشاهی کند اما برادرانش در صورت فقدان در نسل او بترتیب ارشدیت از پادشاهی برخوردار گردند. و آرتاشس با کسب این (موافقت) از آنان مناطقی را به ایشان اعطاء نموده بنام هر یک خاندان های اشرافی ناخاراری بوجود می آورد و آنها را در میان ناخارارهای دیگر مقدم و ممتاز می گرداند و نام پیشین قومش را روی آنان تثبیت می کند تا چنین ملقب گردند؛ پهلوی^{۱۰۴۴} کارن، پهلوی سورن، اما خوهرش پهلوی آسپاهاپت^{۱۰۴۵}، زیرا شوهرش بریاست سپاه (منصوب شده بود) و بدین ترتیب آنان سالیان دراز بدین گونه گذراندند تا اینکه حکومتشان منقرض شد.

ولی تو در اینجا ما را بعنوان اضافه گو سرزنش نکن که آنچه را قبلاً" تعریف کرده بودیم دوباره ذکر کردیم. ولی بدان از آنجا که میل داشتیم. خوانندگان ما به اقوام و خویشان روشنگر^{۱۰۴۶} ما آشنایی کامل داشته باشند دوباره نویسی کردیم.

و سرانجام او

اینک پس از آن به برشماری پادشاهان نسل آرتاشس تا پایان رسیدن حکومت آنان پردازیم، چنانکه متذکر شدیم، پس از آرشاویر، آرتاشس سی و چهار سال پادشاهی کرد. آنگاه داریوش^{۱۰۴۷} سی سال، آرشاک نوزده سال، آرتاشس بیست سال، پیروز سی و چهار سال، واغارش پنجاه سال، اردوان سی و یک سال. اردشیر اهل استخر پسر ساسان او را کشت و به پشاهی پارتیان پایان داد و کشور موروئی ایشان را بتصرف در آورد. مورخان همعصر با این دوران در میان پارسیان، آشوریان و نیز یونانیان بسیارند. زیرا پارتیان از آغاز پادشاهیشان تا انقراض، با رومیان گاه به اطاعت و گاه با جنگ سر و کار داشتند. در این باره پالفاتوس {۱۴۱}، فرفورئوس و پیلمون^{۱۰۴۸} و بسیاری دیگر روایت می کنند. ولی ما گزارش خود را از کتاب برسومه^{۱۰۴۹} که خوروهبوت^{۱۰۵۰} آورده است روایت خواهیم کرد.^{۱۰۵۱}

۷۰

اینکه چه افسانه هایی درباره پهلویک ها موجود است

این خور و هبوت کاتب پادشاه شاپور پارسی بود. آنگاه که ژولیانوس که پارابانوس^{۱۰۵۲} نیز نامیده می شد با سپاهش بر تیسفون تاخت، به اسارت یونانیان در آمد؛ اما پس از مرگ وی همراه ژوویان^{۱۰۵۳} به یونان آمد و به همراه خدمتگزاران دربار، آیین ما را پذیرفته و اله آزار^{۱۰۵۴} نام گرفت و با فراگیری زبان یونانی تاریخ کارهای شاپور و ژولیانوس را به رشته تحریر در آورد. به همراه آن، کتابی مشتمل بر تاریخ (پادشاهان) کهن را نیز ترجمه نمود. این کتاب را یکی از رفقای دوران اسارتش شخصی بارسوما نام که پارسیان وی را راست سخن {۱۴۲} ملقب^{۱۰۵۵} کرده اند نوشته

.dareh

(Phylemon) pilemon (Porphyry) p'orpiur (Palephatos) paghepat'os
(Malchos)

(. .)

(Barsomma) barsuma

khe'r'ohbut'

p'arabat'os

(. .) (Jovien Jovian) hobianos

(Eleazar) Yeghiazar

(. .) rast-sohun

بود و ما با استفاده از آن گزافه‌گویی افسانه‌ها را بدور نهاده مطالبی را در این کتاب تکرار می‌کنیم. از آنجا که ما تکرار آنها را در اینجا مناسب نمی‌دانیم، همچون خواب پاپاگ {۱۴۳}، بیرون آمدن ستون آتش از ساسان و احاطه گله، روشنایی ماه، پیشگویی جادوگران یعنی ستاره‌شناسان و رویدادهای پس از آن، نقشه شهوت آمیز اردشیر و کشتارهای متعاقب آن، سخنوری بی‌معنی دختر مغ در باره نُه‌از و جز اینها. همچنین شیرخوارگی کودک توسط بز در سایه حمایت شاهین، پیشگویی کلاغ، نگهداری شیر پرافتخار، در معیت گرگ، و جنگ دلاورانه تن به تن و تکرار هر آنچه که به استعاره و کنایه تعلق دارد. ما تنها آنچه را که موثق است و تاریخ در خور و شایسته حقیقت را خواهیم نوشت.

۷۱

نخستین لشکرکشی خسرو به سوی
آسورستان؛ به قصد کمک به اردوان

زمانی که اردشیر پسر ساسان، اردوان را بقتل رساند و خود پادشاه گردید، دو تیره پهلوی که آسپاهاپت و پهلوسورن نام داشتند با حسد بردن بر خاندان پادشاهی قوم هم خون خویش که متعلق به آرتاشس بود، پادشاهی اردشیر پسر ساسان را با کمال میل پذیرفتند ولی خاندان پهلوی کارن با حفظ وفاداری خویش نسبت به خویشاوندی برادرانه به مصاف اردشیر ساسان رفتند. ولی بیشتر از این، خسرو پادشاه ارمن به محض آگاهی از این شورش شتابان به کمک اردوان آمد تا اگر امکان می‌داشت، لااقل جان اردوان را نجات دهد. اما وقتیکه وارد آسورستان شد، خیر غم انگیز مرگ اردوان و اتحاد کلیه سپاهیان و ناخارارهای پارس و نیز قوم خود پارتیان و پهلویک‌ها بجز از خانواده کارنیان (با اردشیر) را شنید، لذا خسرو نزد او سفیری فرستاده با غم و اندوه فراوان به کشورمان بازگشت و بی‌درنگ فیلیپوس قیصر رومیان را آگاه ساخته از او کمک خواست.

۷۲

خسرو با کسب کمک از فیلیپوس
به جنگ در برابر اردشیر می‌رود

فیلیپوس بعلت اینکه شورشی در پادشاهی رخ داده بود نتوانست هنگهای رومیان را به کمک خسرو بفرستد اما طی فرمانی به او کمک نمود تا سراسر آن نواحی به او یاری دهند. با دریافت این فرمان از مصر و صحرا تا نواحی ساحلی پونت به کمک او شتافتند. (خسرو) با برخورداری از چنین انبوه سپاهیان بسوی اردشیر لشکر کشیده و در نبردی او را به فرار واداشته آسورستان و سایر کشورهای پادشاه نشین را از چنگ او خارج ساخت.

باز هم سفیرانی برای ملل خویشاوند پارتی و پهلویک و کشورهای کوشان^{۱۰۵۶} برای تمامی سپاهها فرستاد تا نزد او آمده از اردشیر انتقام بگیرند تا (آنگاه) خود تاج و تخت را به شایسته ترین آنان بدهد و حکومت از دست آنان خارج نگردد. اما، آنان یعنی آسپاهپت و سورن پهلوی یاد شده در بالا، موافقت نکردند و از این رو خسرو به کشورمان بازگشت و در حالیکه از پیرویش چندان شادمان نبود که از کنار کشیدن خویشاوندانش آزرده و غمگین. در این زمان چند تن از سفیرانی که نزد شریف ترین ملت به ژرفای گیتی^{۱۰۵۷} یعنی بهل^{۱۰۵۸} اصلی رفته بودند نزد او می رسند و به او خبر می دهند که خویشاوندت و هساجان^{۱۰۵۹} با دودمان پهلوی کارنیان از اردشیر فرمانبرداری نکرده با پیروی از ندای تو به نزدت می آید.

۷۳

حمله مجدد خسرو بر اردشیر بدون یاری رومیان

خسرو گرچه با شنیدن خبر ورود خویشاوندانش بسیار شادمان گردید، اما این شادی چندی نپائید زیرا بزودی این خبر غمناک به او می رسد که اردشیر شخصا^{۱۰۶۰} با سپاهیان متحد دودمان پهلوی کارنیان را تعقیب کرده تمام افراد ذکور از کودک شیرخوار تا جوانان بجز یک بچه را به هلاکت رسانیده است که شخصی بورز^{۱۰۶۰} نام وفادار به خاندان آنان وی را نجات داده به کشور کوشان برده او را به چند تن از خویشاوندان نیرومند سپرده است. اردشیر تلاش و تقاضای فراوان کرد تا این بچه را به او دهند اما موفق نشد زیرا خویشاوندانش یک زبان (امتناع ورزیدند) بطوری که اردشیر ناخودآگاه قسم یاد کرد که هیچگونه خطری بچه را تهدید نخواهد کرد. از این رو پارسیان افسانه های بیشماری در مورد او ساختند که بر اساس آنها (جانوران) بی زبان از او نگهداری کرده اند. او پروزومات^{۱۰۶۱} نیای قوم بزرگ کامساراکان است که در جای خود در باره آن سخن خواهیم گفت.

اما (به رویدادهایی پیردازیم) که پس از کشتار قوم پهلوی کارنیان روی داد و پادشاه خسرو بخاطر آن شدیداً^{۱۰۶۱} در پی انتقامجویی برآمد. گرچه فیلیپوس در گذشته بود و پادشاهی رومیان در اوضاع آشفته ای بسر می برد، و در مدتی کوتاه یکی پس از دیگری حکومت را بچنگ می آورد.

kushan

(. .).

(. .).

()

bahl

(. .).

(. .).

"

vehsatchan

(. .)."

" burz

(. .).

p'eruzamat'

همچون قیصرهای دسیوس^{۱۰۶۲}، گالوس^{۱۰۶۳} و والرینوس^{۱۰۶۴} که به خسرو کمک نکردند اما او با سپاهیان و دیگر یاران طرفدار خود و به کمک ملل شمالی بر اردشیر پیروز گشته او را تا هندوستان تعقیب کرد.

۷۴

در باره ورود آناک و پیدایی گریگور قدیس

بدین سان اردشیر تا هندوستان از دست خسرو گریخت و در تنگنای شدیدی قرار گرفته قولهای گزافی به اشراف و اعیان می داد مبنی بر اینکه اگر یکی از آنان با سم و یا به ضرب شمشیر او را کشته وی را از دست او رهایی بخشد، به مقامها و مناصب گوناگونی نائل خواهد گردید. او می گوید: "بویژه به شما ای پارتی نژادان دسیسه چینی بر علیه او به بهانه دوستی آسانتر خواهد بود؛ او بعلت خویشاوندی به شما اطمینان نموده فریب خواهد خورد". آنگاه قول بازگرداندن خاستگاه اصلی پارت که پهلوی نام داشت، شهر پادشاه نشین بهل و سرتاسر کشور کوشان را به آنان می داد. همچنین تشریفات شاهانه و نیمی از کشور آریاها و نیابت خود را قول می داد. آناک که از نژاد سورنیان پهلوی بود مجدوب این قول ها شده کشتن خسرو را بعهده می گیرد و با حيله مهاجرت، از نزد اردشیر می گریزد؛ به ظاهر سپاهیان پارس نیز او را تعقیب می کنند، گویی او را به گریز واداشته از طریق آسورستان از درون کردوک به نزدیکی مرزهای آترپاتکان می رانند. خسرو بزرگ با کسب اطلاع از این امر ناحیه او تیک گمان می برد که آیندگان کارنیان هستند، لذا هنگی را به کمک آناک می فرستد. اینان با آناک روبرو شده بفرمان پادشاه او را به ناحیه موسوم به آرتاز، به دشتستانی می برند که بقایای جسد تادئوس^{۱۰۶۵} رسول مقدس و اعظم ما پیدا شد.

در اینجا روایت آن پیر والامنش {۱۴۴} را بیاد می آوردم که می گوید: "از پیشینیان عادت دارم این روایت ها را از نسلی به نسل دیگر نقل کنم، مانند احادیث المپیودور^{۱۰۶۶} در باره کوه موسوم به

(De'ce Decius) dek'ios

(. .).

) (Gallus Vibius Trebonianus, Caius) gallos

(.

(. .).

(. .).

valerianos

taddaios) tadeos

)

(. .)

(. .).

(Olympiodorus) volimp'iodor

(. .).

تارون و سیم. وقتی که آناک در دشت آرتاز اسکان یافت خوابگاه او بدون خیمه ای واقع در کنار مقبره رسول مقدس گسترده بود. می گویند مادر روشنگر مقدس ما در اینجا باردار شد و لذا از منش و خوی والای همین رسول بهره مند گردید و در نزدیکی مزار او زاده شده کمبود فرهنگ معنوی او تکمیل شد.

آناک، دو سال پس از ورودش به ارمنستان، در سال سوم خسرو را که چهل و هشت سال پادشاهی کرد، بقتل رساند. خود او (آناک) و تمام نزدیکانش مردند و موهبت الهی تنها شامل حال او گردید که می توان گفت به خواست خداوند و به لطف رسول زاده شده و یا در رحم مادر تنویر یافت و منش و همت رسولی اش را نیز به او بخشید. آگاتانگوس بقیه این احادیث را برایت توضیح می دهد.

۷۵

در باره پرملیانوس سکوبای^{۱۰۶۷}

قیصریه کپدوکیه و تاریخش

پرملیانوس {۱۴۵} سکوبای قیصریه کپدوکیه در دانش دوستی شگفت انگیز بود و در سن کودکی نزد ورینگینس^{۱۰۶۸} به تحصیل پرداخت. او آثار متعددی نگاشت و تاریخ آزارهای کلیسا یکی از آنها است که نخست در زمان ماکسیمیانوس و دسیوس {۱۴۶} و سرانجام در دوران دیوکلتیانوس پیدایی یافته آنگاه اعمال پادشاهان را نیز به آن افزود. او در این کتاب می گوید پتروس که در سال نهم آزارها به شهادت رسید بعنوان شانزدهمین سکوبای اسکندریان برگزیده شد. همچنین می نویسد که در کشور ما نیز افراد بسیاری بدست خسرو و نیز بسیاری دیگر بدست دیگران به شهادت رسیدند. ولی از آنجا که بطور موثق و مرتب مطالب را نقل نمی کند، نه اسامی را ذکر می کند و نه محل شهادت ها را، لذا ما نیز تکرار آنها را مناسب نمی بینیم. همچنین می نویسد که آنتونیوس^{۱۰۶۹} پسر سورس^{۱۰۷۰} در بین النهرین (میانرودان) با بلاش پادشاه پارس جنگیده میان ادسا و حران در گذشته است؛ اما خسرو ما به جمع هیچیک از آنان نپیوست.

(. . .)

(Origen) vorignes

()

(. . .)

()

(Sererus)

Antonius

(. . .)

یونانی را بیرون راند و بخش بزرگی از کشورمان را به ویرانه تبدیل نمود. ناخاراهای ارمنی همراه خاندان اشکانی (با گریز) از او کوچیدند و به یونانیان پناهنده شدند. آرتاوازد ماندگونی^{۱۰۷۷} نیز یکی از اینان بود که با گرفتن تیرداد^{۱۰۷۸} پسر خسرو او را دربار به قیصر رساند. لذا تاسیتوس بناچار در نواحی پونت بر اردشیر لشکر کشید و اما برادرش فلوریان را با هنگ دیگری به جانب کیلیکیه فرستاد. آنگاه اردشیر به تاسیتوس رسیده او را به گریز وادار نمود و بدست نزدیکانش در چانیوک^{۱۰۷۹} پونت یعنی در خاغتیک^{۱۰۸۰} کشته شد و بدین ترتیب برادرش فلوریان نیز هشتاد و هشت روز بعد در تارسون^{۱۰۸۱} (کشته شد).

۷۷

برقراری صلح میان پارسیان و یونانیان و ایجاد نظم در ارمنستان بدست اردشیر در سالهای فقدان حکومت

پروپوس^{۱۰۸۲} بر یونانیان پادشاه گردیده با اردشیر پیمان صلحی منعقد نمود و کشور ما را با حفر خندق های مرزی تقسیم کرد. اردشیر بر خاندانهای ناخاراری فائق آمده مهاجران را باز گردانید و کسانی را که در استحکامات مستقر شده بودند پایین آورد بجز اوتا^{۱۰۸۳} ناخارار قوم آماطونی را که داماد قوم سلگونی بود و خسرو دخت^{۱۰۸۴} دختر خسرو را در دژ آنی نگهداری می کرد گویی در لانه ای امن پنهان شده بودند.

(mandak'uni)

(. .).

(. .).

(. .).

tchanik' t'chanyuk

khaghk'e'tik

t'arson

(. .).()

(Probus) p'robos

ot'a

khosrovadukht'

و اما اردشیر، ارمنستان را به زیبایی اصلاح و مرتب کرد و نظام پیشین را احیا نمود. و نیز اشکانیانی را که از تاج و تخت و حق اسکان در آیرارات کناره گیری کرده بودند، او در همان مکان ها توام با درآمدها و ارزاق همچنانکه پیشتر بودند مستقر ساخت. عبادات پرستشگاه ها را نیز گسترش بخشید و دستور داد آذر هرمزدی را بر محراب باگاوان^{۱۰۸۵} همواره روشن نگاه دارند. اما تندیس هایی را که واغارشاک با تصویر پیشینیانش همچنین با تصویر ماه و خورشید در آرماویر ساخته بود و از آرماویر به باگاوان و دوباره به آرتاشاد منتقل شده بودند، بفرمان اردشیر ویران شدند. او کشورمان را خراجگزار خود کرده در هر چیزی نام خویش را استوار کرد.

همچنین وی مرزهای تعیین شده توسط آرتاشس را توسط استقرار سنگ در زمین، مرمت نمود و بنام خویش اردشیراکان^{۱۰۸۶} نامید. او کشورمان را بیست و شش سال همچون یکی از سرزمین های خود بدست کارگزاران پارسی اداره کرد و پس از او فرزندش که شاپور^{۱۰۸۷} نام داشت یعنی فرزند شاه، تا پادشاه تیرداد یکسال پادشاهی کرد.^{۱۰۸۸}

۷۸

کشتار خاندان مانداگونی بدست اردشیر

اما اردشیر شنیده بود که یکی از ناخاراهای ارمنی، یکی از فرزندان خسرو را نجات داده و به قصر قیصر گریخته بود. و با تحقیق در باره این مرد، دریافت که او آرتاوازد است از قوم مانداگونیان؛ لذا فرمان داد کلیه اعضاء خاندان او را به هلاکت رساندند. زیرا وقتی که ارمنیان از نزد اردشیر کوچیدند، مانداگونیان نیز بسان دیگر اقوام اشفی ناخارار کوچ کردند. و زمانی که اردشیر بر دیگران پیروز شد، آنان نیز بازگشته تمام شان از دم تیغ گذشته. اما شخصی تاجات^{۱۰۸۹} نام از نژاد

(bagavan
(. .).
art'ashirak'an

() () ()
(. .).
(. .).
tat'chat'

اشوتسان^{۱۰۹۰} و تیره گوشار^{۱۰۹۱} هایکیان، دوشیزه ای زیباروی را از میان خواهران آرتاوازد ربوده به شهر قیصریه گریخت و از کشتار رهانید و شیفته زیبایی او شده با او ازدواج کرد.

۷۹

دلاوری های تیرداد در دوران فقدان حکومت در ارمنستان

(پرملیانوس) در باره دلاوری های تیرداد حکایت می کند؛ او اسب سواری را از سن کودکی دوست می داشت و اسب سوار ماهر بود. در کاربرد سلاح موفق بود و فنون سپاهیگری را نیک فرا گرفته بود. آنگاه بعلت الهام هفائستوس^{۱۰۹۲}، پلوپونزیان^{۱۰۹۳} در میدان مسابقه بر کلیتوسترادوس هرودی^{۱۰۹۴} فائق آمد، زیرا با گرفتن گردن پیروز می شد و نیز بر کراسوس آرگیائی توفیق یافت. زیرا او سم گاو نر را کند، اما (تیرداد) شاخ دو ثور وحشی را با یک دست جدا ساخت و گردنش را چرخانده خرد کرد^{۱۰۹۵} و در میدان بزرگ هنگام اسب سواری برای کسب افتخار در اثر چالاکی و زرنگی رقیب از گردونه ای که بر آن سوار بود بزیر افتاد؛ او بی درنگ از گردونه گرفته آن را متوقف ساخت و باعث شگفتی همگان شد و زمانی که پروبوس با گوتها می جنگید، قحطی شدیدی حادث شد و سپاهیان به علت کمبود ارزاق شورش کرده او را کشتند به همین ترتیب با کلیه فرمانروایان رفتار کردند. اما تنها تیرداد مقاومت کرده به هیچکس اجازه ورود به قصر لیکیانوس {۱۴۸} که خود تیرداد نیز در نزد وی بود، نداد.

اما کاروس^{۱۰۹۶} به همراه فرزندانش کارینوس^{۱۰۹۷} و نومریانوس^{۱۰۹۸} پادشاهی نموده سپاهی گرد آورد و بر علیه پادشاه پارسیان جنگید و پیروزمندانه به روم برگشت. لذا اردشیر از ملل متعدد کمک گرفته صحرای بزرگ عرب را پشتیبان خویش ساخت و دوباره در دو محل در دو سوی فرات با سپاه

ashotsan
(Ishk'igula)

(. .).

gushar
Hephaistos (Hippide)

(. .).

(Peloponnesos Peloponnese)
(. .).

Clitostratos of Rhodes

(. .).

(Carus) k'aros

(Carinus) k'arinos

(Numerian) numerianos

(. .).

رومیان جنگید. کاروس در هرینون^{۱۰۹۹} کشته شد. کارینوس نیز که تیرداد همراه وی بود، برای مقابله با کورناک^{۱۱۰۰} به صحرا رفت و همراه سپاه کشته شد، بازماندگان نیز پا به گریز نهادند. اما تیرداد بعلت زخمی بودن اسبش نتوانست همراه فراریان برود بلکه سلاحها و وسایل اسب را برداشته از رود پهناور فرات گذشت و به نزد سپاه اصلی خودشان رسید جایی که کیلیانوس واقع بود. نومریانوس نیز در همان روزها در تراکیان کشته شد و دیوکلتیانوس عهده دار پادشاهی گردید. اما کارهایی را که تیرداد در زمان او صورت داده بود، آگاتانگوس به تو می آموزد [روایت می کند].

۸۰

آگاهی مختصری رد باره گریگورس قدیس و پرورش
و اخلاق فرزندانش (برگزیده) از نامه آرتیتس^{۱۱۰۱}
سکوبا که در پاسخ مارکوس راهب هانگروچان^{۱۱۰۲} نوشته بود

شخصی پارسی بوردار^{۱۱۰۳}، فردی بزرگ و برجسته که از پارس خارج شده به حوالی گامیرک^{۱۱۰۴} آمده بود، در قیصریه مستقر گردید. او زنی سوپی^{۱۱۰۵} نام از دینداران را که خواهر شخص ثروتمندی بنام اوتالیوس^{۱۱۰۶} بود به همسری گرفت و همراه او دوباره به پارس بازگشت. اوتالیوس از پس او رفته وی را قانع و منصرف ساخت. در این زمان روشنگر ما^{۱۱۰۷} متولد شد و از قضا او (سوپی) وظیفه دایگی اش را پذیرفت؛ اما وقتی که مصیبت رخ داد^{۱۱۰۸} اوتالیوس خواهرش را به همراه شوهر و فرزندش برداشته به کیدوکیه بازگشت. اما این رویدادها بنا به پیشبینی خداوندی و همه آنها در جهت آماده شدن راه نجات و رهایی ما بود و گرنه با چه امیدی کودک پهلویک را در قلمرو رومیان پرورش می دادند و مطابق آیین مسیحیت تربیت می کردند؟

وقتی که کودک به سن بلوغ رسید، شخصی متدین بنام داویت دخترش مریم را به او داده وی را داماد خویش ساخت. اما سه سال بعد که صاحب دو بیچه شدند، با توافق دو جانبه از یکدیگر جدا شده

(Rinon) hrinon

(kornak) k'ornak'

art'ites

hangrotchan

burdar

(. .).

gamirk

sopi

(. .) (Euthalios) Yevtaghios

(. .).

(. .).

و دوری جستند. مریم با بچه کهنتر وارد دیر زنان شده به لباس مذهبی در آمد و این بچه بزرگ شده پیرو شخص راهبی بنام نیکوماکوس^{۱۱۰۹} گردید و از طرف او به صحرا فرستاده شد. اما فرزند ارشد نزد دایگان مانده در لباس دنیوی ازدواج کرد. اما پدر آنها گریگور برای ادای دین پدرش و در واقع برای آموزش و آمادگی برای رسالت و ریاست کاهنان کشورمان و نیز برای شهادت نزد تیرداد رفت. اما براستی که پدر شگفت آور دارای فرزندان شگفت انگیزتر گردید. زیرا وقتی که همراه تیرداد بازگشت نه جویای حال فرزندانش بود و نه آنان نزد وی آمدند و این بعلت ترس از آزار و تعقیب نبود، چون حتی وقتی که پدرشان کشیش شده صاحب شکوه و جلال گردید، آنان نیامدند تا سرفراز گردند. او نیز مدت درازی را در قیصریه نماند بلکه بزودی به سبستیا^{۱۱۱۰} بازگشته به منظور گردآوری مطالب برای وعظ هایش در آنجا ماند. اما حتی اگر مدت درازی هم در قیصریه می ماند هیچکاری که می توان اندیشید نمی کردند بلکه تنها به نظاره ابدیت و جهان باقی نشسته بودند؛ آنان در پی منزلت و احترام نبودند بلکه منزلت و احترام در پی آنان بود، چنانکه آگاتانگوس به تو آگاهی می دهد.

۸۱

اینکه قوم مامیکیان از کجا پیدایی یافته است

اردشیر پسر ساسان درمی گذرد و پادشاهی پارسیان را برای فرزندش شاپور^{۱۱۱۱} باقی می گذارد. می گویند که نیای قوم مامیکیان در زمان او از کشور ممتاز و عالی نسب شمال شرقی از چین^{۱۱۱۲} که میان همه مردمان شمالی آنان را برتر می دانم به ارمستان آمده است. در باره آنان چنین روایت می شود.

در واپسین سالیان زندگانی اردشیر چنانکه لقب پادشاهی، چنانکه به زبان آنان گفته می شود، یک چن - باکور^{۱۱۱۳} بنام آربوک^{۱۱۱۴} بوده است. او دو دایه زاده بنام های بغدوخ^{۱۱۱۵} و مامگون^{۱۱۱۶}

(. .) (Nichomachus) nik'omak'os

sebastia

(. .)

(. .)

tzan

Tchenasta'n

chen

tchen

(" ")

Tchenk

(. .)

Bag + Pur

bak'ur tchen

tchen-bak'ur

(. .)"

(arbak')

" arbok'

(. .)

داشت که از اشراف بزرگ بودند. بغدوخ در باره مامگون سخن چینی می کند و آربوک پادشاه چین فرمان به قتل مامگون می دهد. مامگون این مطلب را شنیده به فرمان پادشاه تن در نمی دهد و با اهل خانه نزد اردشیر پادشاه پارسیان می گریزد. آربوک نمایندگانی برای بازگردانیدن آنان می فرستد و چون اردشیر موافقت نمی کند پادشاه چین در تدارک جنگ با وی بر می آید. اردشیر بزودی درمی گذرد و شاپور به پادشاهی می رسد.

اینک شاپور اگر چه مامگون را بدست سرورش نمی سپارد اما در اینجا هم نمی گذارد اقامت کند. بلکه با تمام اهل خانه بعنوان تبعیدی به ارمنستان نزد کارگزارش می فرستد و برای پادشاه چین پیامی می فرستد و در آن می گوید: "آزرده مباش که من نتوانستم مامگون را بدست تو بدهم، زیرا پدرم به روشنایی آفتاب برای وی قسم یاد کرده بود؛ برای اینکه ترا آسوده سازم، من او را از کشورم به نواحی غربی، به آن سر دنیا تبعید کردم که برای او با مرگ تفاوت چندانی ندارد. پس بگذار میان من و تو جنگی در نگیرد." و آنگونه که می گویند، چون ملت چین صلح دوست ترین ملتی است که بر پهنه گیتی زندگی می کند. پس تن به آشتی می دهد. از این امر بوضوح پیدا است که ملت چین براستی صلح دوست و دوستدار زندگی است.

کشور آنان از نظر فراوانی همه گونه میوه ها شگفت انگیز است و مزین به گیاهان زیبا است، طاووس فراوان داد و زعفران و پارچه تولید می کند، جانوران عجیب الخلقه^{۱۱۱۷} و گوزن-خر^{۱۱۱۸} در آنجا بی اندازه فراوان است. می گویند قرقاول، قو و مانند اینها که در نزد ما خوراکی اشرافی بوده کمتر کسی به آنها دسترسی دارد، غذای عمومی آنجا هستند. نیز می گویند که حساب سنگ های گرانبها و مرواریدها را نمی دانند و جامه هایی که در نزد ما اشرافی بوده کمتر کسی را از آن بهره است در نزد آنان جامه های معمولی هستند. این مختصر هم در باره کشور چین و بس.

اما مامگون که به رغم میلش به ارمنستان آمده بود و این امر با ورود تیرداد مصادف گردیده بود، همراه سپاهیان پارس به (پارس) باز نگشت، بلکه با تمام خانه و بستگانش و با هدایای گرانبها به پیشواز تیرداد رفت. تیرداد او را پذیرفت اما او را همراه خود به پارس نبرد بلکه به خاندان او پس از سالها انتقال از محلی به محل دیگر مکانی برای اقامت و وسایل معاش داد.

| | | |
|---|-------|-------------|
| | | be'ghdokh |
| " | " | .mamgon |
| | | mama |
| | (. .) | |
| | | .hresh |
| | | ish-aydsian |

دلآوری های تیرداد در زمان پادشاهیش، پیش از ایمان آوری

از آنجا که تاریخ موثقی بدون وقایع نگاری وجود ندارد، لذا چنین یافتیم که تیرداد در سال سوم حکومت دیوکلیتانوس پادشاهی کرده با سپاهی گران به این نواحی آمده است. آنگاه که او به قیصریه رسید بسیاری از ناچارانها به پیشواز او رفتند. و وقتی که به کشور ما رسید، مشاهده کرد که او تا خواهرش خسرو دخت و گنج ها و دژ را با پایداری عظیم نگاهداری کرده است؛ و براستی که او صبور، پرهیزگار و بسیار خردمند بود زیرا گرچه پی به واقعیت خداوندی نبرد لیکن کذب بتان را نیک دریافت. شاگردش خسرو دخت نیز همچون خودش دوشیزه ای متین و نیک منش بود و مانند زنان دیگر اصلاً بی در و پیکر نداشت.

تیرداد، او را به مقام هزاریدی ارمنستان منصوب می کند و با سپاسگزاری او را احترام می نهد بویژه از دایه زاده اش آرتاوازد مانداگونی تجلیل می کند که باعث رهایی او و بازگشتش به شکوه پدری گردید؛ لذا اسپهبدی سپاهیان ارمنی را بدو می سپارد. به همین دلیل تاجات شوهر خواهر او را (حاکم) ناحیه آشوتسک می گرداند. هم او است که بعدها به پدربزرگش آرتاوازد و او نیز به پادشاه نخست درباره اینکه گریگور پسر آناک است و سپس در باره پسران گریگور، آگاهی می دهد؛ وی این مطالب را هنگامی که در قیصریه می زیست دریافته بود.

اما تیرداد دلیر سرعت جنگ های متعددی را ابتدا در ارمنستان و آنگاه در سرزمین پارس انجام داده خود شخصا به پیروزی می رسد. یکبار او (دلآوری بیشتری از خود نشان داد) تا یلیانان {۱۴۹} در زمان باستان^{۱۱۹} و نیزه اش را بیاری همان تعداد مجروح بلند کرد. بار دوم سرداران پرتوان پارسی با آگاهی از نبرد عظیم پیلتن و استحکام زیاد سلاح ها در آزمایش، تیرهایی رها ساخته زخم های بسیار بر اسبش وارد آورده آن را کشتند و اسب روی زمین غلتیده پادشاه را بزیر انداخت و او از زمین برخاست و پای پیاده حمله کرد و بسیاری از دشمنان را بر زمین غلتاند و اسب یکی را گرفته دلاورانه سوار آن شد. بار سوم داوطلبانه از اسب پیاده شده پای پیاده حمله کرد و دسته های پیلان را با شمشیر پراکنده کرد. او با چنین دلآوری ها در سرزمین پارس و آسورستان زمانی دراز ماند و از تیسفون نیز آن سوتر رفت.

در این باره که تیرداد با آسخن^{۱۱۲۰} و کستاندین^{۱۱۲۱} با
ماکسیمینا^{۱۱۲۲} ازدواج کرد و اینکه چگونه (کستاندین) ایمان آورد^{۱۱۲۳}

تیرداد به کشور ما بازگشته، سمیات اسید پدر باگارات را گسیل می دارد تا دوشیزه آسخن دختر
آشخادار^{۱۱۲۴} را که از نظر قامت کمتر از پادشاه نبود، به همسری او بیاورد. آنگاه فرمان می دهد او را
به اشکانی ملقب ساخته وی را با لباسهای زردآلویی رنگ بپوشانند و تاج بر سرش نهند تا عروس
پادشاه شود. از او فرزندش خسرو زاده شده که با قامت والدینش سازگار نبود.
در همان روزها عروسی ماکسیمینا دختر دیوکلتیانوس در نیکومیدا^{۱۱۲۵} انجام شد که قیصر
کستاندیانوس، پسر کوستور پادشاه روم داماد وی بود. او نه از دختر ماکسیمیانوس بلکه از هلن
روسی زاده شده بود^{۱۱۲۶}. این کستاندیانوس در حین عروسی با پادشاه ما تیرداد دوست شده بود. پس
از چند سال، کستاند بدرود زندگی می گوید و دیوکلتیانوس بجایش پسر او را که فرزند خوانده اش
شده بود گسیل می دارد.

او پیش از پادشاهی، تا زمانی که قیصر بود، در جنگ دچار شکست سنگینی شد و با افسردگی
بزرگی به خواب رفت؛ در خواب چلیپایی ستاره گونه از آسمان بر او نازل شد که کنارش نوشته شده
بود «با این پیروز شو!». او این (چلیپا) را نشان جنگی ساخت و با حمل در جلو (سپاه) در جنگهای
پیروز شد. اما سپس مفتون زنش ماکسیمینا دختر دیوکلتیانوس گردید و شروع به آزار و اذیت کلیسا
کرده بسیاری را به شهادت رساند و به علت همین جسارت، خود با تمام بدنش آلوده به جذام
فیلی {۱۵۰} گردید، جادوگران آریولی یا پزشکان مارسسی {۱۵۱} در معالجه درماندند لذا از
تیرداد تقاضا کرد تا پیشگویانی از سرزمین پارس و هندوستان بفرستد اما این نیز سودی به همراه

| | | | | |
|----------|------|---------|------------|--------------|
| Akhsaena | (| khashin | akhsheh | ashkhen |
| | | | | (. .)() |
| | | | () | k'onst'andin |
| | | | | maksimina |
| | | | (. .). | |
| " | " | | iskudar | askudar |
| | | | | adar Ash |
| | | | | " |
| | | | | (. .) |
| | | | | Nicomedia |
| () | (.) | | (Fausta) | (minerva) |
| | (.) | | (Theodora) | |
| | | | (. .). | (Valeria) |

نداشت. در این زمان چند کاهن که از دیوان پند گرفته بودند دستور دادند تا بچه های کوچک بشماری در حوض سر بریده و در خون گرم آنان شنا کند و بدین ترتیب شفا یابد. (کستاندیانوس) وقتی که گریه بچه ها و شیون مادرانشان را شنید با حسن انساندوستی به حال آنان رحم کرد و رهایی آنان را بر خویشان ترجیح داد. به همین خاطر او از خداوند پاداش گرفت و در خواب از رسولان فرمان یافت که پس از شستشو در حوض حیات بخش بدست سلبستروس^{۱۱۲۷} سکوبای روم که در اثر آزار او به کوه سراپتیون^{۱۱۲۸} پناهنده شده بود، پاک خواهد شد. او از آنان آموخت و ایمان آورد و خداوند کلیه مستبدان را در برابر او نابود ساخت همانگونه که آگاتانگفوس نیز به اختصار تعریف می کند.

نابودی سلکونیان بدست مامگون چینی نسب

آنگاه که شاپور پادشاه پارسیان از جنگها آسوده شد و ذهنش سرگرم امور دیگر نبود، با عزیمت تیرداد به روم نزد کستاندیانوس، دست به اعمال پلید بر علیه کشور ما زد. او تمام (ملل) شمالی را بر انگیخت تا به ارمنستان لشکرکشی کنند و خود نیز قرار گذاشت از سوی دیگر با سپاهیان آریایی حمله کند. سلوک^{۱۱۲۹} پیشوای قوم سلکونی مجذوب قولهای او شده دامادش او تای^{۱۱۳۰} پیر را که از خاندان آمانونی و دایه خسرو دخت خواهر تیرداد بود بقتل رساند. تیرداد بزرگ بزودی از غرب بازگشت و تمامی این ها را شنید و چون دریافت که شاپور چنانکه برای آمدنش قول داده بود، عمل نکرد، به حرکت در آمده بر شمالی ها حمله کرد. اما پیشوای قول سلکونی در دژی موسوم به وگاگان^{۱۱۳۱} موضع گرفته ساکنان کوه سیم^{۱۱۳۲} را نیز پشتیبان خویش داشت. او در عین مقابله با پادشاه، کشور را تحریک نمود، هیچکس را در حوالی کوه نمی گذاشت مشغول بکار باشد. پادشاه به تمامی ناخاراهای ارمنستان متوسل شده چنین گفت: «آن که پیشوای قوم سلکونی را نزد من بیاورد، کلیه روستاها، دستگردها سلکونی و حاکمیت کامل آنان را به وی خواهم داد». مامگون چینی نسب این وظیفه را بعهده گرفت.

| | | | | |
|----|------|--------|-------------|----------|
| | | | (Silvester) | |
| | | | seraption | |
| | | " | se'ghuk | |
| Od | Aota | () | avto baris | ot'a |
| | | | | (. .)() |
| | | (. .). | voghak'an | |
| | | | sim | |

وقتی که پادشاه در حمله بر شمالیان راهی نواحی آلبانیا شد. مامگون نیز با تمام خانواده و ملازمانش به نواحی تارون رفت بعنوان اینکه بر علیه پادشاه شوریده است. هنگام حرکت، او پیکی را مخفیانه نزد پیشوای قوم سلکونی فرستاد و به او خبر داد که پادشاه به نواحی آلبانیا رفته است و چنین می گوید «خطری بزرگ پادشاه را تهدید می کند از این رو وی به نواحی آلبانیا رفته است تا با ملل ساکن در دامنه های کوه بجنگد، لذا برای ما موقعیت مناسبی است تا هر آنچه نخواهیم بیانداشیم و عمل کنیم؛ زیرا بعزت بیحرمتی هایی که از پادشاه متحمل شدم تصمیم گرفته ام با تو هم پیمان شود». پیشوای قوم سلکونی بسیار شادمان گردیده او را با قسم هم پیمانی می پذیرد اما اجازه ورود به دژ را نمی دهد تا میزان وفاداریش نسبت به قسم و پیمانش را بسنجد اما مامگون یاد شده به هر نحوی سعی در اثبات وفاداری به شورشی می کند تا اینکه اعتماد او را بعنوان همکار واقعی و وفادار جلب می کند بطوری که اجازه یافت آزادانه به دژ رفت و آمد داشته باشد.

پس از جلب اطمینان پیشوای قوم سلکونی از بسیاری جهات یکی از روزها او را برای خروج از دژ و شکار قانع می سازد. وقتی که به شکار می پردازند او تیری به پشت او می زند و شورشی را بزمین می افکند و بی درنگ با مردانش به دروازه استحکامات رسیده دژ را فتح و کلیه افراد داخل را به بند می کشد. او در صدد نابودی تمامی قوم سلکونی بر می آید و همگان را به هلاکت می رساند تنها دو نفرشان به سرزمین سوفن^{۱۱۳۳} می گریزند. مامگون بی درنگ به پادشاه خبر می رساند. تیرداد با شادمانی فرمانی می نویسد که بر پایه آن وی را بر آنچه که قول داده بود حاکم می کند؛ او را بجای آن شورشی، مقام اشرافی ارزانی داشت و خاندان ناخاراری وی را مامگونیان ملقب نمود. نیز دستور داد به بقیه سلکونیان آزاری نرسانند.

دلآوری های تیرداد در جنگهای آلبانیا جایی که پادشاه باسیلها را از وسط دو نیم کرد

و اما پادشاه تیرداد با تمامی سپاهیان ارمنستان وارد دشت گارگاریان^{۱۱۳۴} شده با شمالیان روبرو می گردد و با آنها می جنگد {۱۵۲}. وقتی که دو طرف به یکدیگر می رسند او همچون پیلتنان می تازد و انبوه دشمنان را بدو نیم می شکافد. از توصیف سرعت دست او عاجزیم و اینکه چگونه مردان بیشمار از او ضربت خورده در می غلتیدند و مانند ماهیانی که از تور پر ماهیگیر ماهر بزمین افتاده

() dsopk
 (.
 ()
 (. .). (Armenian Quanta
 (. .).

و بالا - پائین می جستند، به زمین می افتادند. پادشاه باسیلیان با مشاهده این امر نزد پادشاه آمده طناب چرم پوش بافته شده از تار را از روی اسب برداشته از پشت با تمام قدرت پرتاب می کند و با موقعیت از شانه چپ تا زیر بغل راست او می افکند، زیرا (تیرداد در این لحظه) دستش را بلند کرده بود تا با شمشیرش یک ضربه وارد سازد؛ او زره ای با حفاظهای محکم بر تن داشت که تیرها بر آن حتی خطی نمی انداختند. چون پادشاه باسیل ها قادر به حرکت پیلتن نشده از جایش (طناب) را بر سینه اسب انداخت، اما نتوانست بر اسب تازیانه زند بنابراین تهمتن با چالاکی طناب را با دست چپ گرفته با قدرت به طرف خویش کشید و با ضربه موفق شمشیر دولبه اش آن مرد و گردن و سر اسبش را به دو نیم کرد.

اما چون کلیه سپاهیان دیدند که پادشاه و جنگجوی نیرومندشان چگونه توسط چنان بازوی پرتوان بدو نیم شده پای به فرار نهادند؛ تیرداد آنان را تعقیب نموده تا کشور هون ها^{۱۱۳۵} راند، اگر چه ضربه کوچکی به سپاهش وارد نشد و بسیاری مردان بزرگ جان باختند و آرتاوازد ماندگونی اسپهبد کل ارمن جان از کف داد، اما تیرداد به رسم اجدادی از آنان گروگانهایی گرفت و بازگشت. بدین ترتیب سرتاسر شمال را یکپارچه نموده سپاه گرانی گرد آورد و بر علیه شاپور پسر اردشیر به پارس حمله کرد و چهار تن از افرادش را به فرماندهی سپاه گماشت: نخست به مهرا^{۱۱۳۶} پیشوای گرجیان بخاطر دیانت مسیحی اش اطمینان کرد سپس اسبد باگارات، منوچهر^{۱۱۳۷} پیشوای رشتونیان و واهان پیشوای آماونیان. اما در باره مهرا^{۱۱۳۸} سخن خواهیم گفت.

۸۶

در باره نونه^{۱۱۳۸} پرسعادت و اینکه چگونه

باعث گرویدن گرجیان به مسیحیت گردید

زنی نونه نام که یکی از دوستان پراکنده شده هرپسیمه مقدس بود و به متزخیتا^{۱۱۳۹} پایتخت گرجستان گریخته بود. او با تلاش بسیار به مقام پزشکی نایل آمد و بیماران بسیار و حتی زن مهرا^{۱۱۳۶} پیشوای گرجستان را شفا بخشید. از این رو مهرا^{۱۱۳۶} از او پرسید که با چه قدرتی این معجزات را انجام می دهد. موعظه انجیل مسیح را از او شنید و شنیده اش را پسندیده با ستایش و تمجید آنها را برای ناخارارهایش نقل کرد. بزودی در باره معجزاتی که در ارمنستان برای پادشاه و ناخارارها پیش آمده

[. . .]

mihran

(. .) .manatchihr

nune

me'dskhita

بود و نیز در باره دوستان نونه آگاهی یافت. او با شیفتگی بر این مطالب آنها را برای نونه پرسعادت نقل کرد و توسط او بطور دقیق بر تمام جزئیات آگاه گردید.

در همان روزها چنین اتفاق افتاد که مهران به شکار رفت و در محل‌های صعب العبور کوهها راهش را گم کرد اما نه بخاطر تیرگی چشمان بلکه بعلت تیرگی هوا، چنانکه نوشته اند: "با سخشن مه می آورد" یا "روز را به شب تاریک مبدل می ساخت". چنین تیرگی مهران را احاطه کرد و باعث تنویر همیشگی اش گردید. زیرا او وقتی آنچه را که در باره تیرداد شنیده بود بیاد آورد، هراسید و آن این بود که وی وقتی می خواست به شکار برود از جانب خداوند ضرباتی بر او وارد آمد؛ او گمان کرد که برای خودش نیز چنین اتفاق خواهد افتاد. او که شدیداً ترسیده بود به دعا و نیایش متوسل گردید تا هوا روشن شود و براحتی به خانه اش باز گردد و قول داد خدای نونه را بپرستد. لذا تقاضایش برآورده شده آن گفتار به حقیقت پیوست.

اما نونه پرسعادت افرادی وفادار درخواست نمود و آنان را نزد گریکور قدیس فرستاد تا هر چه دستور دهد انجام دهند، زیرا گرجیان به میل خود مکتب انجیل را پذیرفتند. او فرمانی یافت که بر اساس آن می بایست بتان را می شکست چنانکه خود نیز چنین کرده بود و باید نشان چلیپای شریف را برپا می کرد تا خداوند رهبری روحانی به آنان عنایت کند. (نونه) بی درنگ تندیس آرامازد خدای رعد و برق را که دور از شهر نصب شده و رود بزرگ^{۱۱۴۰} از میان آندو می گذشت، در هم شکست و چنین مرسوم بود که در برابر این تندیس بامدادان بر بامشان سجده می کردند زیرا در مقابلشان دیده می شد اما اگر کسی می خواست قربانی ذبح کند از دود گذشته در برابر قربانگاه و ذبح می نمود.

ناخارارهای شهر بر او تاختند که بجای بتان چه کسی را باید بپرستند؟ (نونه) گفت که نشان چلیپای مسیح را. لذا (چلیپایی) بر بالای تپه ای مصفا در سمت شرقی شهر که همانگونه توسط رود کوچکتری^{۱۱۴۱} از شهر جدا می شد برپا کردند. صبح انبوه جمعیت باز هم هر کدام از بام خانه خود آن را سجده کردند. اما وقتی که به بالای تپه رفته دیدند که تنها چوب تراشیده شده است و نه کار دستان ماهر، بسیاری از آنان با بی احترامی گفتند که جنگلشان پر از چنین چوبهایی است و آنجا را ترک کردند. خداوند بخشایشگر این لغزش آنان را مشاهده کرده ستونی از ابر از آسمان نازل کرد و بویی خوش کوه را فرا گرفت و صدای خوش ماده ای زبور خوان بگوش رسید و نوری مانند چلیپا و بقرینه و اندازه چلیپای چوبین نمایان گردید و با دوازده ستاره روی آن ایستاد. از این رو همگان ایمان آورده به سجده پرداختند و پس از آن باعث معجزات شفابخشی می گردید.

و اما نونه خوش سعادت آنجا را ترک کرد تا سایر نواحی گرجستان نیز با زبان پاکش با سیاحت بسیار بی آرایش و ساده بدون هیچگونه تند روی دنیوی و منصرف از تمام مواهب گیتی و به عبارت بهتر توسط مطلوب شدن و زندگی را وسیله ای در جهت آمادگی برای مرگ در آوردن و با میل خود

(. .).

(. .).

به لقاخ الله پیوستن، موعظه کند. به جرأت می توانم بگویم که او بصورت یک رسول زن، از گغارچک^{۱۱۴۲} و حوالی گذرگاه های آلان و کاسپ تا مرزهای ماسکوت ها^{۱۱۴۳} به موعظه پرداخت چنانکه آگاتانگفوس نیز برایت تعریف می کند. اکنون به داستان حمله تیرداد به پارس بپردازیم.

۸۷

شکست شاپور و اطاعت ناخواسته وی از کستاندیانس
بزرگ، تصرف اکباتان بدست تیرداد و آمدن خویشاوندانش
و کشف چلیبای رهایی بخش

تیرداد اگر چه به پیروزی رسیده بود اما بخاطر ترس از هلاکت سپاه خود و بسیاری از ناخارارهایش از جنگ در برابر شاپور تنها توسط نیروهای خود باز ایستاد، تا اینکه انبوه سپاه رومیان که از طریق آسورستان حمله کرده بود در رسید و آنگاه شاپور را به فرار واداشته تمام کشور را چپاول کرد. تیرداد نیز با تمامی افراد خودی و سپاهیان تحت فرماندهیش طی تاخت و تاز یکساله به نواحی شمالی حکومت سرزمین پارس حمله کرد.

در این زمان کامسار^{۱۱۴۴} خویشاوند صمیمی اش و پسر ارشد پروزامات^{۱۱۴۵} نزد او آمد. این پروزامات همان پسری است که بورز^{۱۱۴۶} وی را هنگامی که ادرشیر قوم پهلوی کارنیان را نابود می کرد، فرار داده بود. وقتی که او به سن جوانی رسید، ادرشیر او را از مقام و منزلت پدرش بهره مند ساخته برای جنگ بر علیه ملل وحشی به فرماندهی سپاه گمارد و حيله گرانه چنین اندیشید که بدین ترتیب او را بدست بربرها می سپارد. اما او مرد شجاعی بود و جنگها را بطور عالی به انجام می رساند و زمانی که بر وزریک^{۱۱۴۷} که به خاکان^{۱۱۴۸} ملقب بود، پیروز شد، وی با پذیرش شکست دخترش را به همسری او درآورد. او زنان دیگری نیز از میان نزدیکان ادرشیر گرفت و صاحب فرزندان متعدد گشته با کسب قدرت قویا^{۱۱۴۹} بر آن نواحی چیره گشت. گرچه او در شمار (فرمانبرداران) ادرشیر بود

(Calarzene, Klarjeti)

(

(. .).

(. .).

(. .).

k'e'gharjk

)

(. .).

k'amsar

p'eruzamat

burz

) ve'zrik'

khakan

اما او را ندید و پس از مرگ وی نیز سر از اطاعت شاپور سپس او برتافت، جنگید و در نبرد های بسیار پیروز شد اما از جانب نزدیکان شاپور مسموم شد و درگذشت. در این زمان ها وزریک خاکان دیگری بقدت رسید که در قبال فرزندش کامسار رفتار خصمانه ای در پیش گرفت. اما کامسار زندگی در میان دو پادشاه مقتدر متخاصم را دشوار یافت بویژه آنکه برادرانش با وی همبستگی نیافته از این رو با تمام خانواده و دارایی هایش نزد تیرداد پادشاه ما آمد در حالی که برادرانش به شاپور تقرب جستند. این کامسار در زمان پدرش در جنگها زرمند ای شجاع و بکه تاز بود و در حین جنگ یک نفر با تیر به سر او کوبید و بخشی از فرقهش را قطع کرد. اما توسط دارو شفا یافت لیکن گردی سرش ناقص شد و بدین علت نیز به کام-سار {۱۵۳} ملقب گردید. اما تیرداد، اکباتان را که دارای هفت حصار بود تصاحب نموده نایب و کارگزارانش را در آنجا گذارده به ارمستان بازگشت و کامسار را با تمام دارایی اش به همراه آورد. اما شاپور از کستاندیانوس فاتح برای انعقاد پیمان صلح و استواری آن التماس کرد. کستاندیانوس این را اجرا کرد و پس از آن مادرش هلن را برای جستجوی چلیپای شریف به اورشلیم گسیل داشت و او چوب رهایی بخش را همراه پنج میخ بوسیله یک نفر یهودی بنام یهودا که بعداً "سکوبای اورشلیم شد، پیدا کرد.

۸۸

به بند کشیده شدن لیسینیوس ۱۱۴۹،

انتقال دربار از رم و بنای قسطنطنیه

زمانی که خداوند کلیه مستبدان را در برابر کستاندیانوس نابود ساخت او لیسینیوس را احترام فراوان نهاد و خواهر ناتنی از طرف مادرش را به ازدواج او در آورد و او را با پوشاک زردآلویی رنگ و تاج امپراتوری آراست و او را به مقام نیابت رسانده پادشاه سرتاسر شرق زمین گردانید. اما همانگونه که این سخن الهی در باره عبرانیان گفته شده که تغییر اهل شر ناممکن است، همین امر در اینجا نیز مصداق یافت؛ چنانکه یوزبلنگ نمی داند خاله‌هایش و اتیویائی سیاهیش را تغییر دهد، انسان شرور نیز نمی تواند رفتارش را دگرگون سازد.

زیرا نخست اینکه او از آئین خود روگردان شد و دیگر اینکه در برابر خیرخواه و نیکوکار خویش شورید. او کلیسا را آماج آزارها قرار داده به کستاندیانوس خیانت کرد بطور کلی بر دیگران

که تحت حکومت او زندگی می کردند مصائب متعدد وارد ساخت. این پیرمرد شهوتران و نفرت انگیز که موهایش را رنگ می کرد و به زنش آزار بسیار می رساند، دل به عشق کلاپیورای^{۱۱۵۰} خوش سعادت داد و به خاطر او باسیلوس^{۱۱۵۱} مقدس سکوبای آماسیای پونت را بقتل رساند.

زمانی که توطئه او آشکار شد و دریافت که کستاندیانوس خاموش نخواهد نشست، سپاهی گرد آورد تا به مقابله او برود. او در برابر تیرداد پادشاه ما روش ملایمت آمیزی در پیش گرفت زیرا از او همچون دشمن اصلی می ترسید و می دانست که هرگونه مظاهر بی عدالتی برای مرد عادل مورد تنفر است. اما وقتی که کستاندیانوس فاتح آمد، خداوند لیسینیوس را بدست او داد و او نیز با وی بعنوان یک پیرمرد و شوهر خواهرش مدارا نموده دستور داد او را با بندهای آهن به معدن گالیا^{۱۱۵۲} ببرند و در آنجا نگاه دارند تا خدایی را دعاگو باشد که در برابرش مرتکب گناه شده بود، باشد که او را بیامرزد. و اما خود با فرزندان خویش اعلام کرد که پادشاهی رومیان یک امپراتوری واحد است؛ و بیستمین سال حکومتش را در شهر نیکومیدیان جشن گرفت؛ زیرا او از سال چهارم آزارها تا سال سیزدهم آرامش و صلح پادشاهی کرده بود. این عید را تا امروز نیز جهانیان جشن می گیرند.

و نیازی برای بازگشت به روم نیافته و چنانکه امر بر وی مشتبه شده بود دربار را در بیزانس^{۱۱۵۳} مستقر ساخت. او عمارات باشکوهی برپا ساخته شهر را پنج برابر گسترش داد. زیرا هیچ پادشاهی در آنجا چنین اقدامی نکرده بود بجز از چند چیز مثلاً^{۱۱۵۴} (بناهای) اسکندر مقدونی جهانگشا در زمانی که او در اینجا در تدارک جنگ در برابر داریوش بود و لذا بنای موسوم به استراتگیون^{۱۱۵۴} را به یادگار خویش ساخت زیرا او تدارک جنگی را در اینجا بعمل آورد. پس از آن قیصر سوربوس^{۱۱۵۵} رومیان آن را مرمت کرد و از جانب خویش در محل ستونی به احداث گرمابه پرداخت که روی آن کلمه مرموز آفتاب به زبان تراکیائی^{۱۱۵۶} بصورت زوکسیپون^{۱۱۵۷} نوشته شده بود و گرمابه نیز چنین نامگذاری شد. او همچنین تئاتر، میدان های اسب سواری، و بازی ها و کارزار انسان با درندگان بنا نهاد ولی به پایان نرساند. اما کستاندیانوس آن را از هر نظر اصلاح و تکمیل نمود و آن را روم جدید نام نهاد و اما جهان آن را شهر کستاندیانوس نامید. این را هم می گویند که کنده کاری موسوم به

(. .). (Glophyra) Glapiura

(Basil) Basilius

(Gaul) gaghia

(Byzantine Byzantium)

(. .).

Strategion

(. .). (Severus) Severios

(Thrace)

(. .).

(Xeuxippus) zevkisp'on

پلادیون {۱۵۴} را در نهان از روم خارج ساخته به آنجا آورد و زیر ستون پورن^{۱۱۵۸} قرار داد که خود بر پا ساخته بود. اما این امر برای ما باور کردنی نیست، لیکن باید دید که دیگران چه فکر خواهند کرد.

۸۹

در باره آریوس^{۱۱۵۹} بدعت گذار و شورای تشکیل شده
در نیقیه^{۱۱۶۰} خاطر او و در باره معجزه ای که برای
گریگوریس رخ داد

در این زمان ها آریوس اسکندرانی ظهور کرد که کفر و الحاد می آموخت مبنی بر اینکه فرزند برابر پدر نیست و حتی از طبیعت و ماهیت پدر نیز بهره ندارد و هرگز نیز از پدر زاده نشده است. این آریوس خبیث چنانکه سزایش بود در مستراح بدرک واصل شد. بخاطر او دستوری از جانب کستاندیانوس مستبد رسید که در شهر نیقیه بیوتانیا شورایی از سکویان متعدد تشکیل شود و بیتن^{۱۱۶۱} و بیکنند^{۱۱۶۲} کشیش از شهر رم بفرمان کتبی سلیستروس قدیس سکویان آلکساندروس از اسکندریه، یوستاویوس^{۱۱۶۳} از انطاکیه، ماکاریوس از اورشلیم و آلکساندروس از قسطنطنیه شرکت کردند.

در این زمان از کستاندیانوس حاکم مطلق فرمانی برای تیرداد پادشاه ما می رسد که در معیت گریور قدیس در شورا شرکت جوید اما تیرداد نپذیرفت زیرا شنیده بود که شاپور با پادشاه هندوستان و خاکان شرقی پیوند خویشاوندی بسته بود و نرسه که نه سال پادشاهی کرده بود سرداری سپاه را بعهده دارد؛ و به همان ترتیب نیز سه سال با دلاوری تمام پادشاهی کرد؛ لذا مردد بود که شاید (شاپور) پیمانش را به رسم آئین شرک بشکنند؛ از این رو کشور ما را بدون حضور خویش باقی نگذاشت. اما گریگور قدیس نیز حاضر به عزیمت نشد تا بعنوان خستو متحمل احترام گزاف از جانب شورا نگردد، زیرا که او را به این آرزو و اشتیاق و شتاب فراوان دعوت می کردند. آنان آریستاکس^{۱۱۶۴} را همراه با اعتراف نامه راستین و با امضاءشان بجای خود گسیل داشتند. (آریستاکس) رفت و به غوند^{۱۱۶۵} بزرگ رسید و موقعی با او ملاقات کرد که وی گریگور پدر گریگور خداشناس

(. . .) Forum) poron
arius
(Nice Iznik nicaea) nik'ia
bit'on
bik'end
Eustathius
(. . .)
(Leontius) ghevond

را غسل تعمید می داد و پس از اینکه از آب بیرون آمد در اطراف وی نوری درخشید و بجز غوندیوس که تعمید می داد و آریستاکس ما و اوتالیوس ادسا^{۱۱۶۶}، ها کوپ سکوبای نصیبین و هوهان^{۱۱۶۷} سکوبای پارس که از همان طریق راهی شورا بودند، هیچکس از جمعیت آنرا ندید.

۹۰

بازگشت آریستاکس از نیقیه، ایمان آوری
خویشاوندان او و بناهای موجود در گارنی

آریستاکس همراه غوند بزرگ به نیقیه رسید جایی که سیصد و هجده پدر روحانی برای نابودی آریانوس ها گرد آمده بودند و آنان را تقبیح کرده از تماس با کلیسا محروم ساخته و حاکم مطلق او را به معدن تبعید کرد. آنگاه آریستاکس با آئین راستین و بیست فصل قانون شوار بازگشت و به واغارشاباد آمده با پدر و پادشاه ملاقت کرد. گریگور قدیس شادمان شده برای توجه بیشتر به مریدانش از جانب خویش فصل هایی نیز به قوانین شورا افزود.

در این زمان خویشاوندان کامسار نیز همراه نزدیکان خود بدست گریگور بزرگ تعمید یافت و پادشاه او را از آب پذیرا شده^{۱۱۶۸} دستگرد بزرگ آرتاشس را که اکنون در اسخاناگرد^{۱۱۶۹} نامیده می شود و ولایت شیراک^{۱۱۷۰} را بعنوان خویشاوند و محرم خود به وراثت او در آورد. لیکن او پس از تعمید بیش از هفت روز نزیست و روی در نقاب خاک کشید. اما پادشاه تیرداد آرشاویر فرزند ارشد کامسار را تسلی بخشیده به جای پدرش گماشت و بنام پدر وی برایش خاندان اشرافی ناخاراری مقرر داشت و در شمار ناخارارها وار نمود. هدایایی دیگر، شهر یرواند و حومه آن، تا انتهای دره بزرگ را نیز به او بخشید. تنها به این شرط که وی یادگار کشور بومی را که پهلو نام دارد از سر بدر کند تا در اعتقادش پا بر جا باشد و اما این ناحیه بسیار مورد پسند آرشاویر قرار گرفت و او آنجا را آرشارونیک^{۱۱۷۱} نام نهاد که قبلاً "یراسخادزور"^{۱۱۷۲} نامیده می شد. بدین سان انگیزه آمدن دو قوم پارتی و پهلو یک را بر شمردیم.

Euthalius of Edessa

hovhan -

(. .).

(. .).

(. .).

(. .).

draskhanak'ert'

arsharunik

yeraskhadzor

در این زمان تیرداد بنای دژ گارنی^{۱۱۷۳} را بپایان برد که از تخته سنگهای بزرگ تراشیده شده با میخ‌های آهنین و سرب به یکدیگر متصل شده بود. در داخل آن اقامتگاهی با تندیس‌ها و قطعات شگفت‌انگیز و کنده کاری‌های مرتفع، برای خواهرش خسرو دخت ساخت و بر روی آن یادگار خویش را به زبان یونانی نوشت. اما گریگوریس قدیس به همان کوه‌ها باز گشته پس از آن تا درگذشتش از چشم همگان ناپدید گردید.

۹۱

در باره مرگ گریگور و آریستاکس و اینکه چرا کوه را «غارهای مانیا»^{۱۱۷۴} نام نهادند

ما دریافته‌ایم که گریگور قدیس، پدر و سرور ما مطابق انجیل، در سال هفدهم پادشاهی تیرداد بر کرسی تادئوس رسول مقدس نشست. وقتی که او سرتاسر ارمنستان را روشن و منور ساخت و تیرگی شرک را برطرف و تمامی نواحی را پر از سکوباها و آموزگاران دینی نمود، از آن پس دل به کوهها و بیابان بست تا با خیالی آسوده در عالم خویش فرو رفته رها از هر گونه مشغولیت با خداوند راز و نیاز کند. او پسرش آریستاکس را جانشین خویش تعیین کرد و خود در نزد کوه غارهای مانیا واقع در ناحیه داراناغی ماند.

اما بگوئیم که چرا غارهای مانیا گفته می‌شود. زیرا در میان دوستان هرپیسیمه مقدس زنی مانی^{۱۱۷۵} نام همچون نونه تعلیم دهنده گرجستان وجود داشت که وقتی نزد ما می‌آمدند از رسیدن (به دوستان) و همراهی آنان عاجز شد و با آگاهی از اینکه همه جا از آن خداوند است در این کوهها و در داخل این غارها اسکان گزید و به همین دلیل کوه به غارهای مانیا اشتها یافت؛ گریگور قدیس نیز در همین غار اقامت کرد.

گرچه او در آنجا اقامت نمود اما گاه ظاهر می‌شد و در کشور ما می‌گشت و شاگردان را در ایمان پایدار می‌کرد. لیکن وقتی فرزندش آریستاکس از شورای نیقیه بازگشت، گریگوریس قدیس از آن پس از دید همگان ناپدید گردید. لذا با احتساب آغاز دوران کشیشی او یعنی سال هفدهم پادشاهی تیرداد تا سال چهل و ششم که دیگر بر کسی ظاهر نشد، سی سال بدست می‌آید. پس از او، آریستاکس هفت سال، از سال چهل و هفتم تا پنجاه و سوم پادشاهی تیرداد که مرگ آریستاکس بوقوع پیوست (جانشین او بود). چنانکه گفته‌اند، از آنجا که او واقعا «شمشیر معنوی بود،

لذا تمام اشخاص خلافکار و شرور او را همچون دشمن می پنداشتند. از این رو آرکلائیوس^{۱۱۷۶} که بعنوان حاکم هایک چهارم تعیین شده بود، از جانب او سرزنش شده در جستجوی روز مناسبی بود و یک روز در ولایت سوفن در سر راه با او روبرو شده وی را با شمشیر کشت اما خود به (کوه) تاورس کیلیکیه گریخت. اما شاگردان آن خوش سعادت جسم او را برداشته به ناحیه یگیاآتس^{۱۱۷۷} آورده در تیل^{۱۱۷۸} آبادی خویش بخاک سپردند. و ورتانس^{۱۱۷۹} برادر ارشد او پس از سال پنجاه و چهارم حکومت تیرداد صاحب کرسی شد.

اما گریگور قدیس سالیان دراز در غارهای مانیا زندگی پوشیده ای داشته پس از مرگ به شمار فرشتگان پیوست. چوپانان او را مرده یافته در همانجا به خاک سپردند بدون آنکه پی به هویت او برده باشند و آنانکه در شورای تولد منجی ما شرکت داشتند براستی سزاوار بود در تشییع جنازه شاگرد او نیز خدمتگزار باشند و بدین سان گویی در پرتو توجهات الهی همچون موسی در زمان های قدیم (جسم) او سالیان دراز در خفا ماند تا از جانب ملل بربر تازه ایمان پرستیده نشود. اما آنگاه که ایمان و اعتقاد در نواحی ما ریشه دواند و استحکام یافت، پس از گذشت زمانهای دراز بر یک گوشه نشین بنام گارنیک^{۱۱۸۰} ظاهر گردید و آنگاه جسد گریگور قدیس در روستای توردان^{۱۱۸۱} به خاک سپرده شد.

چنانکه بر همه آشکار است او از سرزمین پارتیان، از سرزمین پهلویها و نسبش اشکانی منشعب شده از خاندان پادشاهی از قوم سورن و از پدری بنام آناک بود؛ او از نواحی شرقی کشورمان برای ما همچون شرق راستین و آفتاب نمایان و پرتو روحانی، چاره ای در برابر شرارت بت پرستانه، نیکی راستین و دیو ستیز، نقطه تلاقی سعادت و بنای معنوی و در واقع نخل الهی کاشته در بیت صاحب ما و روئیده در سرای خداوند ما، طلوع کرد. او شمار (معتقدان را) در میان مردمان افزون نمود و برای مدح و شکوه الهی، ما را به پیری غنی معنوی رساند.

| | | |
|-------|------------------------|------------------------------|
| | (Archelaus) arkeghayos | (. .) |
| | yek'eghiats | |
| (| (yerz) | (yeriza) |
| (. .) | til | (tchimín che'rmer) (dsumina) |
| | | til |
| (. .) | ort'ane | ve'rtanes |
| | | gar'nik' |
| (. .) | | tordan |

با سخن در باره سرپرست روحانی روشنگری ما و شهید دوم و بزرگ و قدیس، زیرا شاه راستین موجود است که همانا مسیح است، بعنوان یک ریاضت کش برابر با نسب پیشوای روشنگری ما باید راجع به او با سخنان اعجاز انگیز نوشت. زیرا اعطاء ارشدیت به روشنگر من و تنها خستو، برای روح القدس مطلوب بود، لذا لقب رسالت را نیز اضافه خواهم کرد، اما خارج از آن در عمل و در سخن برابرند. اما من برتری پادشاه را مشاهده می کنم، زیرا در اندیشه راجع به خداوند و در انزوا، آن دو برابر بودند اما در سخنان قانع کننده و ضروری برای مطیع (آیین نو) ساختن، شأن پادشاه بیشتر بود زیرا عمل و ایمان او هماهنگ و یکسان بودند. این است دلیل اینکه من او را راهنما و پدر دوم روشنگری ما نامیدم. اما از آنجا که اکنون زمان مدیحه سرایی نیست بلکه زمان تاریخ نویسی است و بویژه آنکه این قطعه بر اساس بیانات جداگانه تاریخ نویسان نوشته شد و نه خاصه توسط ما، به رشته تاریخ مربوط به او می پردازیم.

او پس از ایمان آوری به مسیح در هر گونه پارسایی درخشید و برای (ایمان) مسیح چه در عمل و چه در سخن کوشش بسیار می کرد؛ برای (اعتقاد) واقعی به مسیح ناخارارهای بزرگ و نیز توده عظیم افراد عامی را تهدید و اقناع می کرد تا کارهای آنان با ایمانشان مطابقت یابد. اما من در اینجا سنگدلی و نیز تکبر ملت ما را از آغاز تا کنون مورد تاکید قرار می دهم که آنان با بی تفاوتی نسبت به نیکی و خیر و با بیگانگی در برابر راستی و صداقت و یا خودپسندی و خودکامگی طبیعی، با رأی پادشاه در رابطه با آیین مسیحیت مخالفت کرده از رأی زنان و معشوقه هایش پیروی کردند. و پادشاه نتوانست این امر را به دیده اغماض بنگرد و لذا در پی افسر ملکوتی رفته بزودی به محلی می رسد که زاهد گوشه نشین مسیح (مانی) در غارهای کوه می زیست.

من در اینجا از گفتن حقیقت و بویژه بی شریعتی و بی صداقتی ملت ما، کارهای در خور شیون و زاری بزرگ آنان شرممنده ام. زیرا (باقول) انجام رأی وی شخصی را در پی او فرستادند تا به پادشاهش باز گردد. اما وقتی که قدیس نمی پذیرد، آشامیدنی (زهر آگینی) به وی می دهند مانند آتینانی که در قدیم به سقراط شوکران دادند و یا همان مورد ما که عبرانیان به خداوند ما آشامیدنی مخلوط با صفرا دادند. آنان با چنین عملی پرتو نورانی حمایت خداوندی را از سرشان قطع کردند.

بدین سبب، آنگونه که پولس به (مردمش) در باره دشمنان صلیب مسیح گفته است من هم با ترحم به حال (مردم) خود می گویم؛ اما نه سخنان خود را بلکه سخن روح القدس را می گویم، - ای ملت شرور و عیاش، ملتی که قلب خویش را تصحیح نکرد و روانش مطیع خداوند نگردد، نسل آرام تا کی باید بی احساس باقی بماند؟ چرا از الحاد و پوچی پیروی می کنید؟ آیا ندانستید که خداوند قدیسش را معجزه گر نمود و وقتی که نفیرکشان به درگاه او روی آوردی او به شما گوش فرا نمی دهد؟ شما با غضب خود مرتکب گناه شدید، اما در بستر هایتان احساس پشیمانی کردید، زیرا قربانی مخالف آیین انجام داده به او که امید به خداوند بسته بود، بی حرمتی کردید. بدین جهت بلایی بر شما نازل خواهد شد که شما ندانستید و نخجیری که شما شکار کردید، گریبانتان را خواهد گرفت و

در همان دام خواهید افتاد. و شخص او با خداوندش شاد خواهد شد و با نجاتش شادمان گردیده با تمام وجود خواهد گفت: خدایا چه کسی همچون تو است؟

و از آنجا که تمام اینها دقیقا "همینگونه است، پس ما هم با زحماتمان تسلی خواهیم یافت. مسیح می گوید" اگر درخت روئیده و سبز را چنین کردند پس با خشک آن چه خواهند کرد". اینک که آنان با قدیسان خداوند چنین رفتار کردند و آنان (با انصراف از) پادشاهی برای خدا تن به ذلت دادند، ما دیگر در باره بلایایی که از جانب شما به ما که با رنج و تهیدستی خو گرفته ایم، رسیده است به خداوند چه می توانیم بگوئیم؟ اما همچنان خواهیم گفت، چه کسی از شما برای ما معیشت، چه کسی در نزد آموزگاران شفاعت، چه کسی سخن قانع کننده و یا مشوقانه، چه کسی در عزیمت ما باربران، چه کسی زمان رسیدن ما آسایش، چه کسی برای ما خانه و کاشانه مهیا ساخت؟ بقیه مطالب را باقی می گذارم زیرا شما زبان بدگویان را که با حرافی شدید توام بود کوتاه نکردید و جهالت را که توام با تجمل پرستی پوچ بود مزمت نکردید بلکه با رفتار دانش ستیزانه خود بی اندیشگی آنان را تحریک و ملتهب تر از کوره بابل کردید.

بدین علت هر یک نفر، برای من کاهن و صاحب منزلت محسوب می شود چنانکه کتاب مقدس می گوید و با شرایط کنونی مطابقت دارد، زمانی که بسیاری در باره مباحث الهی سخن می گویند اما کنه مطلب را درک نمی کنند گویندگان مزبور نه به خواست روح القدس که به رای بیگانه برگزیده شده اند و لذا این سخنان برای افراد متفکر و تعجب آور و وحشتناک هستند زیرا ناطق در مورد خدا و مباحث الهی سخن می گوید اما فکر و اندیشه او بسوی بیگانه معطوف است زیرا او نه مطلب دلسوزانه بیان می کند و نه سخن او متین و باوقار است با وجود اینکه توصیه شده است "هیچکس صدای او را بیرون نشنود" بلکه در پی کسب نام و افتخار انسانی بوده سخنان خود را به گوش مردم طنین انداز می کنند و چنانکه یکی از قدما گفته است پر حرفی آنان طغیان کنان همچون از چشمه جاری است و ضیافت ها و مجالس را گسترش می دهند. کدام انسان متفکر به حال آنان و نیز آنانکه باعث تشویق ایشان به چنین اعمالی می شوند نمی گیرید، دیگر بگذار کسی نرنجد. من خود را از تکرار سخن مسیح منع می کنم که آنان باید از خون پاک هابیل تا خون ذکریا که در پرستشگاه جلوی میز بزمین ریخت انتقام پس دهند.

در اینجا سخن ما را کوتاه نموده برای سخن گویی در گوش مردگان، زحمت بیهوده به خود نمی دهیم. اما مطلب نقل شده ما در باره تیرداد قدیس راست است؛ به او دوی مرگبار خورانده از پرتو نیرومند تعمت او محروم گشتند. او پنجاه شش سال پادشاهی کرد.

کتاب دوم تاریخ بزرگان ارمن به پایان رسید

کتاب سوم

پایان تاریخ میهن ما

۱

در میهن ما نه تاریخنگاری باستانی داشته و نه ما بخاطر کمی وقت موفق به مطالعه تمام (منابع) یونانی شدیم و نه نوشته های دیودور {۱۵۵} در دسترس ما قرار دارد که با نگاه بر آن ها تماما "بدون فراموشی بنگاریم تا از هیچ امر اساسی و مهم که شایسته ذکر در تاریخ ما بود اغماض نکنیم. بلکه تا اندازه ای که کوشش و حافظه اجازه داد ما از اسکندر کبیر تا مرگ تیرداد قدیس که از نظر زمانی بسیار بیشتر و کهن تر از دوران ما است دقیقا" تعریف کردیم. لذا نباید ما را سرزنش و نکوهش کنی، زیرا اینکه هر آنچه که در زمان ما و کمی پیشتر روی داده بدون سهو برایت نقل خواهم کرد و با آغاز کتاب سوم، رویدادهای پس از تیرداد قدیس تا باز ایستادن پادشاهی قوم اشکانی و پایان خلافت نسل گریگور قدیس از کاهنی اعظم، بزبانی ساده تمام این وقایع را می گویم تا چنین بنظر نرسد که کسی با مجذوبیت سخن شیوا مشتاق به (خواندن) آن است بلکه با اشتیاق به صحت مطالب تعریف شده ما، تاریخ میهن مان را پیوسته و اغلب بخواند.

۲

در این باره که پس از مرگ تیرداد بر سر
ورتانس بزرگ و سه خاندان ناخاراری چه آمد

در زمان مرگ تیرداد، ورتانس بزرگ بطور تصادفی در شهادتگاه یوحنا^{۱۱۸۲} قدیس بود که وی در تارون بنا کرده بود. در اینجا ساکنان این کوه به دستور ناخارارها دامی نهادند تا او را بقتل برسانند. اما توسط دستان غیبی بسته شدند مانند زمان الیشع {۱۵۶} در قدیم و یا در زمان خداوند ما مسیح، یهودیان به زمینی کوبیده شدند (بطوریکه ورتانس) بدون هیچگونه آسیبی گذشت و به آبادی تیل واقع در ولایت یگغیاتس رفت جایی که آرامگاه برادرش آریستاکس واقع بود و در سوک ارمنستان نشست که با غرق در هرج و مرج اقوام ناخاراری برای نابودی یکدیگر یکی بر علیه دیگری

برخاسته بود و در نتیجه خاندان های بزنونی^{۱۱۸۳}، ماناوازیان^{۱۱۸۴} و وردونی^{۱۱۸۵} یکی بدست دیگری نابود شدند.

۳

مرگ گریگوریس قدیس بدست بربرها

تیرداد خوش سعادت با عزمی جزم بخاطر ایمان و آیین انتقام می جست بویژه در برابر آنانکه در اقصی نقاط حکومتش می زیستند. لذا کارگزاران نواحی شمال - شرقی، حکام شهر دور دست موسوم به پایتاکاران^{۱۱۸۶} نزد پادشاه آمده به او گفتند: «اگر میل داری مردمان آن نواحی را به آیین راستین اداره و حکومت کنی، سکوبایی از نسل گریگور قدیس بر ایشان بفرست، زیرا با اشتیاقی فراوان تقاضا می کنند و ما بطور قطع می دانیم که بخاطر خوشنامی گریگور اخلاف او را نیز بدیده احترام خواهند نگرست و مطابق فرمان او عمل خواهند کرد. تیرداد خوش سعادت موافقت نموده گریگوریس کودک فرزند ارشد ورتانس را بعنوان سکوبا به آنان سپرد. گر چه این امر به علت کمی سن، خارج از آیین بود اما با در نظر گرفتن عظمت روح او و بیاد آوردن اینکه سلیمان در سن دوازده سالگی بر اسرائیل پادشاهی کرد، او را در معیت شخص معتمدی بنام ساناتروک از تبار اشکانی گسیل داشت.

او رفت و گام در وادی پارسایی اجداد خویش نهاد و در پاکدامنی بر پدران پیشی گرفت و اما از حیث سزا و پاداش با پادشاه برابر گردید. ولی وقتی که خبر مرگ تیرداد رسید، بربرها با دسیسه همان ساناتروک و چند تن دیگر از آلبانیایی های دروغگو، (گریگوریس) خوش سعادت را در دشت واوتیان^{۱۱۸۷} در نزدیکی دریای موسوم به کاسپی^{۱۱۸۸} در زیر باهای اسبان بقتل رساندند. شماسان او جسد وی را به سیونیک صغیر^{۱۱۸۹} آورده در آبادی آماراس^{۱۱۹۰} بخاک سپردند. اما ساناتروک تاج بر سر نهاده شهر پایتاکاران را متصرف کردید و در صدد تصاحب سرتاسر ارمنستان به کمک ملل بیگانه بود.

| | | |
|---------------------|-------------------------|-------------------|
| | be'znuni | |
| | manavazian | |
| | vorduni | |
| | payt'akaran | |
| | Patria Caspia Kaspianac | |
| balasadan balasakan | .baghasakan kasp | kazpk kaspk |
| | | (. .). |
| | | vat'e'nian |
| | | (. .). |
| (. .). () | () | pokr) pokr-syunik |
| (. .).() | () | amaras |

جدایی با کور بدشخ از اتحاد ارمنیان و
شواری ناخاراها برای به پادشاهی رساندن خسرو

چنانکه در کتاب مقدس می خوانیم، ملت عبری پس از حکومت قضات در دوران نا آرام فقدان حکومتی، پادشاهی نداشت و هر کس خود کامانه رفتار می کرد، همین امر در کشور ما نیز صادق بود. زیرا وقتی که تیرداد خوش سعادت درگذشت با کور حاکم بزرگ، که به بدشخ ناحیه آغزینیک ملقب بود با مشاهده اینکه ساناتروک در پایتاکاران پادشاهی کرد، در صدد بر آمد خود نیز چنان کند، لیکن پادشاهی نکند، زیرا که او اشکانی نبود، بلکه مایل به خود مختاری بود. لذا از اتحاد ارمن جدا شده دست به سوی هرمزد پادشاه پارسیان دراز کرد. آنگاه ناخاراهاى ارمنی با اندیشه و تعقل در نزد ورتانس بزرگ گرد آمدند و دو تن از حاکمان شریف، مار^{۱۱۹۱} حاکم سوفن و گاگ^{۱۱۹۲} حاکم هاشتیناک را با هدایا و نامه ای که به قرار زیر است به شهر شاهنشین نزد قیصر کستاندوس فرزند کستاندیانس فرستادند.

نامه ارمنیان

«ورتانس سکوبای بزرگ و سکوباهای تحت سرپرستی او و کلیه ناخاراهاى ارمنستان بزرگ به سرور خویش قیصر کستاندوس، حاکم مطلق درود می فرستند.
عهد و پیمان پدرت کستاندیانس را با پادشاه ما تیرداد به یادآور و کشور ما را برای پارسیان خدانشناس مگذار، بلکه ما را برای به پادشاهی رساندن خسرو فرزند تیرداد با سپاه یاری ده. زیرا خداوند شما را نه تنها بر اروپا بلکه سرتاسر آسیای صغیر^{۱۱۹۳} صاحب نمود و آوازه قدرت شما تا آن سر جهان گسترش یافت. و ما تقاضا می کنیم هر چه بیشتر صاحب گردید. سلامت باشید».

قیصر کستاندوس با توجه به آن، رئیس دربار، آنتوکوس را با سپاهی گران و نیز لباس ارغوانی و تاج و نامه ای به قرار زیر گسیل داشت:

نامه کستاندوس

| | | | | | | |
|--------|---|--------|---|------|--------|-------------|
| | " | " mari | " | " | mara | mar |
| (. .). | | | | gagu | | gag |
| | | | | | | . (. .).gog |
| | | | | | (. .). | mijerkrayk |

«حاکم مطلق، قیصر اگوستوس کستاندوس به تو، ورتانس بزرگ و به کلیه افراد غیر روحانی درود می فرستد.

سپاه بزرگی را با فرمان پادشاهی خسرو فرزند تیرداد پادشاه شما به یاری فرستادم تا در نظم و آرامش مستقر شده وفادارانه از ما اطاعت کنید. سلامت باشید».

۶

ورود آنتیوکوس و کارهای او

آنتیوکوس آمد، خسرو را به پادشاهی رساند و چهار اسپهبد را بر همان مقام سپاهی گمارد که تیرداد در زمان زندگانش و پس از مرگ دایه اش آرتاوازد مانداگونی که تنها اسپهبد و سردار تمام (سپاههای) ارمن بود، مقرر داشته بود. نخست باگارات اسبد به سمت سرداری هنگ غربی، دوم مهران پیشوای گرجیان و بدشخ گوگارک به اسپهبدی سپاه شمالی، سوم واهان پیشوای آماونیان به سرداری هنگ شرقی و چهارم منوچهر پیشوای رشتونیان به اسپهبدی سپاه جنوب گمارده شدند. و سپاه را تقسیم نموده به هر یک سهم خود را داد. منوچهر را با سپاه جنوب و به همراهی سپاه کیلیکیه به نواحی آسورستان و آسیای صغیر فرستاد اما واهان پیشوای آماونیان را با هنگ شرقی و با همراهی سپاه گالاتیا به نواحی آترپاتکان فرستاد تا (کشور) را در برابر پادشاه پارس حفاظت کند.

اما خود، پادشاه خسرو را باقی گذارد- زیرا از حیث جسمی کوچک و استخوانهایش ضعیف بود با قامتش برای جنگیدن تناسب نداشت. او مهران و باگارات را با سپاهانشان برداشته با همراهی کلیه سپاه یونانی بر ساناتروک تاخت. او پایتاکاران را پر از سپاهیان پارسی نموده پس از چندی همراه ناخارارهای سرزمین آلبانیا به پادشاه شاپور پناهنده شد. آنتیوکوس با مشاهده اینکه آنان به اطاعت در نیامده با آرامی مغلوب نشدند، فرمان داد حکومت پراکندگان را با گرفتن غنیمت جنگی تضعیف کنند و اما خود غنایم را جمع کرده به نزد قیصر بازگشت.

۷

گناه منوچهر در برابر هاکوپ^{۱۱۹۴} بزرگ و مرگ او

منوچهر با هنگ جنوبی و سپاه کیلیکیه به نواحی آسورستان رفته با باکور بدشخ جنگید و او را بقتل رساند، اما سپاهیان او و پارسیانی را که به یاری او آمده بودند، تعقیب نمود؛ هشا^{۱۱۹۵} فرزند باکور را دستگیر نموده با غل و زنجیر نزد خسرو فرستاد و نه تنها جنگاوران بلکه روستاییان عامی نواحی تحت حکومت او را بی مضایقه از دم تیغ گذرانید. و افراد بسیاری از اطراف نصیبین از جمله

hakop

hesha

(. .).

"

.

هشت شماس ها کوپ سکوبای بزرگ را به اسارت گرفت. ها کوپ از پس آنان آمده منوچهر را به آزاد سازی اسرای عامی ترغیب می کرد زیرا آنان بی گناه بودند اما منوچهر موافقت نکرده به پادشاه استناد می کرد.

ها کوپ به پادشاه متوسل شد و منوچهر بدین خاطر از او خشمگین تر گردید و به اصرار اهالی دستور داد هشت نفر شماس او را که در بند بودند به دریا افکنند. زمانی که ها کوپ بزرگ آگاهی می یابد، شیدا "خشمگین شده همچون موسی که از نزد فرعون دوری جست به مفر خویش باز می گردد و به بالای کوهی می رود که تمام آن ناحیه از آنجا نمایان بود و منوچهر و قریه اش را نفرین می کند. و جزای الهی بزودی فرا می رسد زیرا منوچهر مانند هرودس به انواع دردها گرفتار شده می میرد و زمینهای حاصلخیز و قابل آبیاری به نمکزار تبدیل می شوند و آسمان بر طبق کتاب مقدس بر سرشان تبدیل به مس می شود و دریا نیز به مخالفت برخاسته حدود مزارع را فرا می گیرد. وقتی که ورتانس بزرگ و پادشاه خسرو بر این امور آگاهی می یابند خشمگین شده دستور آزادی اسرا را می دهند و با پشیمانی به همان شخص متشبهت می شوند تا شاید غضب خداوندی فرو نشینند. و فرزند وارث منوچهر پس از رخت برستن ها کوپ از این جهان با اظهار ندامت زیبا و با اشکهای روان و ناله های بسیار، بنا به شفاعت او سمت پزشکی ولایت را بدست آورد.

۸

پادشاهی خسرو صغیر، انتقال دربار و غرس جنگل

خسرو در سال سوم پادشاه هرمزد پارسی و سال هشتم حکومت کستاندوس با کمک وی به پادشاهی رسید؛ او نیز همچون پدرش هیچگونه اعمال دلاورانه انجام نداد، وی حتی در قبال مناطق تجزیه شده که یکبار توسط سپاهیان یونانی تصرف شده بودند، مخالفتی از خود نشان نداد و نیز پادشاه پارسی را به میل خود گذارده با وی پیمان صلح منعقد کرد و به حدود و ثغور باقی مانده اکتفا نموده به هیچ وجه از اندیشه های نیکو پیروی نکرد، زیرا گرچه از حیث جسمی کوچک بود ولی نه به اندازه اسکندر مقدونی که تنها سه ذراع^{۱۱۹۶} قامت داشت و این امر مانع شوق روحی او نبود. او در قبال شجاعت و یادگارهای نیک بی توجه بوده وقت خود را مصروف تفریح، شکار پرنده و سایر شکارها می کرد و بدین جهت نیز در حوالی رود آزاد جنگلی غرس نمود که تا امروز نیز بنام او خوانده می شود.

همچنین دربار را به تپه ای واقع در بالای جنگل منتقل نموده قصری سایبان دار بنا نمود. (آن محل) بزبان پارسی دویں^{۱۱۹۷} گفته می شود که به معنی تپه است. زیرا در آن زمان بهرام هم تراز خورشید بود و هوای گرم آلوده بوی متعفن داشت، لذا ساکنان آرتاشاد با این عمل مخالفت نکرده داوطلبانه این انتقال را پذیرا شدند.

لشکرکشی ملل شمالی بسوی ما در زمان او، و دلاوری های واهان آماتونی

در زمان او ساکنان قفقاز شمالی متحد شدند با آگاهی از سست دلی و کاهلی او، بویژه با تحت تاثیر قرار گرفتن از تحریکات ساناتروک، بفرمان پنهانی پادشاه شاپور پارسی با انبوهی در حدود دو بیور لشکرکشی کرده به نواحی مرکزی کشور ما رسیدند. سپاه های شرقی و غربی ارمن با سرداران نشان یعنی باگارات اسبد و واهان پیشوای آماتونیان به مقابله آنان شتافتند. زیرا هنگامی جنوبی ما در سرزمین سوفن نزد خسرو بودند، و اما دشمنان مهران را کشته هنگ شمالی ما را در هم شکسته و محاصره کرده بودند. سپاه های شرقی و غربی ما با حمله ناگهانی آنان را به طرف اُشاکان عقب رانده به آنان اجازه ندادند طبق عادت خویش پراکنده شده و به تیراندازی بپردازند. بلکه سواره نظام برخوردار از اسبان تیزتک، شتابان و بسرعت آنان را تعقیب کرده به محل های سنگلاخی و صعب العبور رانند بطوری که دشمنان به ناچار تن به نبرد دادند.

رئیس نیزه داران آنان، پیلتنی بزرگ بود که بدن او با نمد کلفت پوشیده بود؛ بدین سان او در میان سپاه می تاخت، دلاوران ارمنی چشمان خویش را به او دوخته بر وی حمله ور شدند ولی نتوانستند آسیبی وارد سازند زیرا وقتی که با نیزه ضربه وارد می کردند نمد پوش بر می گشت. در این زمان واهان آماتونی دلیر خطاب به کلیسای جامع^{۱۱۹۸} گفت: «خدا یا به من کمک کن، تو که سنگ آسیای داود را به پیشانی گولیات^{۱۱۹۹} متکبر زدی، نیزه مرا بر چشم این مرد نیرومند بنشان». این خواهش او بی نتیجه نماند؛ به ترک اسب زد و آن پیلتن سهمگین را بزمین افکند. این صحنه باعث گریز دشمنان شد و سپاه ارمن را برای پیروزی نیرومند ساخت.

باگارات از اینجا به سرزمین سوفن بازگشته بدون حس حسادت درباره دلاوری های واهان و این ماجرای قهرمانانه به پادشاه گزارش داد. لذا پادشاه نیز نبردگاه یعنی اشکان را که واهان داوطلبانه به

()

: de'vin

(. .).

(. .) (Cathedral) yek'eghetsin-k'atoghik'e

(. .).

)Goliat Goghioat

جنگ تن به تن رفت، به او اعطا نمود. اما گارجویل ماغخاز^{۱۲۰۰} پیشوا و جد خورخورونیان^{۱۲۰۱} را بجای مهران به سرداری سپاه گماشت.

۱۰

مرگ خسرو و نبرد ارمنیان با پارسیان

خسرو پس از آن با آگاهی بر این امر که شاپور پادشاه پارسیان درگیر جنگ با دشمنان است پیمان صلح منعقد با وی را نقض کرده مالیاتهای ویژه را قطع می کند و به قیصر می دهد، سپاهیان یونانی را فرا خوانده در برابر پادشاه پارسیان مقابله می کنند. زندگی او بدر از آن کشید و پس از نه سال پادشاهی درگذشت. جسد او را برداشته در کنار پدرانش در آنی به خاک سپردند. اما ورتانس بزرگ کلیه ناخاراهای ارمنی را با سپاهیان و سرداران گردآورده کشورمان را به آرشاویر کامساراکان {۱۵۷} بعنوان رئیس و شخص اول متنفذ پس از پادشاه، محول می کند؛ اما خودش تیران^{۱۲۰۲} پسر خسرو را برداشته به نزد قیصر می رود تا جانشین پدر وی منصوب کند.

اما وقتی پادشاه شاپور پارسی از مرگ خسرو اطلاع یافت، و اینکه پسرش تیران نزد قیصر رفته است، سپاه گرانی تخت فرماندهی برادرش نرسی گردآورده در ظاهر به منظور اعطاء اورنگ پادشاهی ارمنستان وی را بعنوان پیشوا به کشور ما فرستاد. آرشاویر کامساراکان دلیر با تمامی سپاه ارمنی به مقابله او می رود و در دشتی بنام مروغ^{۱۲۰۳} جنگ بوقوع می پیوندد و گرچه بسیاری از ناخاراهای بزرگ در نبرد جان می بازند، اما سپاه ارمن پیروز شده سپاهیان پارسی را به گریز وادار می کند. بدین سان از کشورمان تا زمان ورود تیران نگهداری می کند.

۱۱

در باره پادشاهی تیران، چشم از جهان فرو بستن
ورتانس بزرگ و جانشینی هوسیک^{۱۲۰۴} قدیس

آگوستوس کستاندوس پسر کستاندیانوس در سال هفدهم حکومت خود، تیران پسر خسرو را به اریکه پادشاهی نشاند و همراه ورتانس بزرگ راهی ارمنستانان گرد. او پس از بازگشت با پارسیان صلح

garjuyl-magkhaz

()

khor'khor'uni

(. .).

(. .).

Tir

t'iran

me'r'ugh

(. .)." "

) huys

husik'

کرده بدون جنگ کشورمان را در آرامش تصاحب کرد. با پرداخت مالیات به یونانیان، مقداری جزئی نیز به پارسیان می دهد و مانند پدرش در آرامش زندگی کرده مانند او دست به هیچگونه کارهای دلاورانه نمی زند، حتی از پارسایی اجدادی نیز پیروی نکرده در هر گونه پرستش های نیک در نهان سست شده بود زیرا در برابر ورتانس جسارت نمی کرد علناً خود را تسلیم امیال شهوانی کند.

سرانجام ورتانس بزرگ پس از پانزده سال سکوبایی در سال سوم پادشاهی تیران چشم از جهان فرو بست. بفرمان پادشاه او را به روستای توردان برده بخاک سپردند، گویی با چشم پیامبرانه پیشینی می کردند که پس از گذشتن زمان دراز، اجزا و اجساد پدران وی می بایست در همانجا بخاک سپرده می شدند. در سال چهارم حکومت تیران، فرزندش هوسیک جانشین وی شده تماماً از پارسایی اجدادی پیروی می کرد.

۱۲

نبرد شاپور در برابر کستاندوس

و اما شاپور پسر هرمز با پادشاه ما تیران صمیمیت بیشتری برقرار نمود و حتی یار و پشتیبان او گردیده وی را از حملات ملل شمالی که متحد شده از پاسگاه چور {۱۵۸} خارج شده چهار سال در مرزهای آلبانیا اردو زده و مستقر شده بودند، آسوده ساخت. شاپور بر بسیاری از پادشاهان دیگر نیز چیره شد و از بسیاری ملل بربر کمک دریافت کرده بر آسیای صغیر و فلسطین لشکر کشید. اما کستاندوس، ژولیانس را به اریکه قیصری نشانده خود بر علیه پارسیان به تدارک پرداخت. هر دو طرف نیز در جنگ متحمل شکست شدند زیرا از هر دو طرف افراد بسیاری کشته شدند و هیچکس بر دیگری پشت نکرد، بگونه ای که به توافق رسیده برای چندین سال پیمان صلح منعقد ساختند. کستاندوس از سرزمین پارس بازگشت و پس از بیماری دراز مدت در شهر مومپسیوست^{۱۲۰۵} واقع در کیلیکیه پس از بیست و سه سال پادشاهی در گذشت. در زمان او چلیپائی منور در آسمان اورشلیم بر تمام ایمان آوردندگان و بی ایمانان، در زمان کوریلوس خوش سعادت، نمایان شد.

۱۳

پیشواز تیران از ژولیانس و

دادن گروگانهایی به او

در این زمان ها، ژولیانس {۱۶۰} بی ایمان بر یونانیان حکم می راند؛ او خدا را انکار می نمود و بتان را می پرستید و در صدد ستم و آزار کلیسا بر می آمد و به هر نحو می کوشید ایمان مسیحیت را

خاموش سازد ولی با توسل به زور مطیع نمی کرد بلکه با حيله گری در جستجوی تدابیر خاص بود تا عبادت مسیح مختل شده دیوان را سجده کنند. وقتی که بر علیه پارسیان مجازاً "مسلح شد {۱۶۱}" و از طریق کیلیکیه به میانرودان رسید، سپاهیان مرزی پارسی، طنابهای پل کشتی های رود فرات را بریدند و از گذرگاه دفاع کردند. اما تیران پادشاه ما به پیشواز ژولیانوس آمده با اظهار خدمتگزاری، ژولیانوس بی ایمان و تمام سواره نظام را از رودخانه می گذراند و از طرف ژولیانوس مورد ستایش فراوان قرار می گیرد.

و از او خواهش می کند تا او را همراهش به سرزمین پارس نبرد و چنین استدلال می کند که اسب در سواری ناتوان است. ژولیانوس موافقت می کند اما از او سپاه و گروگان می خواهد. تیران از پسر دومش آرتاشس مضایقه نموده تیرداد پسر سومش را با همسر و فرزندان و نوه اش تیریت^{۱۲۰۶} پسر آرتاشس فرزند ارشد و متوفی خویش را نیز می دهد. ژولیانوس او را گرفته بی درنگ به بیزانس می فرستد. اما تیران را به کشورش گسیل می دارد. تصویر خویش را که روی تخته ای نقش شده بود و تصویر چند دیو نیز روی آن وجود داشت به وی می دهد و امر می کند در سمت شرقی کیلیسا نصب کنند و می گوید که کلیه خراجگزاران حکومت رومیان چنین می کنند. تیران نیز بعهده گرفته همراهش می آورد، در حالی که نمی دانست تصاویر دیوان به حيله مورد پرستش قرار می گیرند.

۱۴

شهادت هوسیک قدیس و دانیل

تیران به ناحیه سوفن رسید و در صدد بر آمد تصویر را در کلیسای دربارش نصب کند. هوسیک قدیس تصویر را از دست پادشاه ربود، روی زمین افکند و لگد مالی و خرد کرد و بدین سان حيله گری در این امر را به پادشاه فهماند. تیران با ترس از ژولیانوس به حرف او گوش فرا نداد زیرا فکر کرد که خود ممکن بود بعنوان پایمال کننده تصویر پادشاه، جانش را از دست بدهد. لذا آتش خشمی که در برابر هوسیک قدیس بعلت سرزنش پیایی گناهانش در او وجود داشت افروخته تر شد و فرمان داد با ترکه آنقدر او را کتک زدند تا جان به جان آفرین سپرد.

تیران پس از مرگ او، از جانب دانیل کشیش پیر که شاگرد و خدمتگزار گریگور قدیس بود مورد سرزنش و نفرین قرار گرفت و لذا دستور داد او را خفه کردند. شاگردان جسد او را برداشته در محل عزلت وی که بهشت هاتسیاتس^{۱۲۰۷} نامیده می شد بخاک سپردند. و اما پیکر هوسیک قدیس را برداشته به نزد پدرش در روستای توردان بردند. او شش سال در مقام سکوبایی خدمت کرد.

اینکه زورا^{۱۲۰۸} چگونه سپاهیان ارمنی را از نزد
ژولیانوس باز می گرداند و همراه با خاندانش کشته می شود

خبر کشته شدن هوسیک قدیس و گله و شکایت کلیه ناخارارها به گوش زورا پیشوای رشتونیک رسید که جانشین منوچهر فرمانده هنگ جنوبی ارمنی بود و به فرمان تیران با سپاهش همراه ژولیانوس رفته بود. او با شنیدن این خبر به سپاهش گفت: "به فرمان مردی عمل نکنید که باعث انحراف در ستایش مسیح می شود و قدیسان او را می کشد. همراهی با این پادشاه بی ایمان جایز نیست." او سپاه را با خود هم داستان نموده باز می گردد و در تموریک^{۱۲۰۹} مستقر می شود تا ببیند ناخارارهای دیگر چه باید بکنند. اما چا پارهای ژولیانوس پیش از آمدن او می رسند و نامه ای بقررار زیر برای تیران می آوردند:

نامه ژولیانوس به تیران

«حاکم مطلق ژولیانوس از نسل ایناک، فرزند آرامازد که جاودانگی سرنوشت او است، به کارگزار ما تیران درود می فرستد.

فرمانده سپاهی که به همراه ما فرستادی آن را برداشته و بازگشت. ما می توانستیم با هنگهای بیشمارمان آنان را تعقیب و گرفتار سازیم اما بدو دلیل نکرديم: نخست، برای اینکه پارسیان در مورد ما چنین داوری نکنند که سپاه را بطور قهرآمیز و علی رغم میلشان می آوریم دوم، برای اینکه وفاداری تو را آزمایش کنیم. اکنون اگر او این عمل را بدون رای تو انجام داده او را با تمام نسلش نابود کن تا بازمانده ای باقی نماند. در غیر اینصورت به راس {۱۶۲} که این پادشاهی را به ما ارزانی داشت و به آتناس^{۱۲۱۰} که به ما پیروزی اعطا کرد قسم می خورم که در بازگشت هم ترا و هم کشورت را با قدرت شکست ناپذیرمان غرق خواهیم نمود».

تیران با ملاحظه این امر شدیداً می هراسد و یک خواجه باسنی بنام هایر^{۱۲۱۱} را می فرستد و زورا را با قسم نزد خویش می خواند. سپاه او با مشاهده اینکه تمامی ناخارارها خاموش شده اند با بی حوصلگی مختص به ملت ما پراکنده شده به خانه های خود رفتند. زورا تنها مانده و علی رغم میلش

zora
te'morik'
(Athena) atenas
(. .)
hayr

نزد پادشاه می آید. پادشاه او را دستگیر می کند و آغنامار دژ مستحکم او را متصرف شده تمام آنان را به قتل می رساند. اما دایگان، مهنداک^{۱۲۱۲} بچه کوچک برادرش را با فرار نجات می دهند. و اما پادشاه، ساغاموت^{۱۲۱۳} مالک آنزیت^{۱۲۱۴} را به جای او می گمارد.

۱۶

مرگ فرزندان هوسیک و جانشینی پارنرسه^{۱۲۱۵}

و اما ناخارارهای ارمنی از تیران خواهش می کنند سکوبایی شایسته بجای هوسیک بگمارد. از آنجا که فرزندان او رفتار و اعمال در خور ستایش نداشتند و سزاوار این مقرر رسالت نبودند و بجز این ها، در آن روزها مرگ بر آنان سایه افکند و باعث ترس و لرز و هراس شنونده گردید و دو تن از آنان در محلی دچار صاعقه شدند که نام آنان پاپ^{۱۲۱۶} و آتاناگینس^{۱۲۱۷} بود، آنان فرزند بالغی برازنده این مقام بجای نگذاشتند بجز یک فرزند آتاناگینس به نام نرسس^{۱۲۱۸} که در آن زمان مشغول تحصیل در قیصریه بود و در آن هنگام راهی بیزانس شده بود تا با دختر شخصی بنام آسپیون^{۱۲۱۹} فرماندار بزرگ ازدواج کند. لذا از آنجا که هیچکس از نسل گریگور باقی نبود شخصی به نام پارنرسه را از آشتیشاد واقع در تارون در سال دهم حکومت تیران بعنوان کشیش بزرگ انتخاب کردند. او چهار سال در مقامش باقی ماند.

۱۷

اینکه تیران چگونه از شاپور فریب خورد و دعوت وی را پذیرفت و بدست او کور شد

ژولیانوس بی ایمان پس از تمام اینها از ناحیه شکم زخمی شد و چنانکه شایسته امیال شیطانی است در پارس به درک واصل گردید. سپاه او بازگشت و ژولیانوس را به پادشاهی برگزید، او نیز هنوز به

| | | | |
|---|-----------------|-------------|---|
| " | " mithrabandaka | mihravandak | mehendak' (. .). saghamut andsit (. .). par-nerseh p'ap' atanagines nerses asp'ion |
|---|-----------------|-------------|---|

بیزانس نرسیده بود که درگذشت. اما شاپور پادشاه پارسی آنان را تعقیب کرده تیران را با حيله گری نزد خویش خواند و چنین نامه ای نوشت:

نامه شاپور به تیران

«شاپور دلیر مزدیسن {۱۶۳} و همنشین آفتاب، شاه شاهان به تیران پادشاه عزیز ارمن که با حسن نیت ما یاد شده است، درود فراوان می فرستد.

ما دقیقاً "ناظریم که تو علاقه ات را نسبت به ما مستحکم نگهداشتی و همراه قیصر به کشور ما نیامدی و هنگی را که (ژولیانیوس) از تو گرفت با اعزام شخصی باز گرداندی و تمام آنچه که نخست انجام دادی ما می دانیم برای آن کردی تا از کشور نگذرد، یعنی کاری که او باید انجام می داد. لذا پاسداران ما هراسناک دور شدند و ترا بهانه می کردند که ما بخاطر آن خشمگین شده به فرمانده آنان خون گاو دادیم بنوشد. ما به پادشاهی تو هیچگونه آسیبی نخواهیم رساند و به مهر خدای بزرگ قسم یاد می کنیم، تنها برای مشاوره در مورد منافع مشترک شتابان به دیدار ما بیا».

تیران بدین سان عقل از سرش پرید و به نزد او رفت، زیرا عدالت او را به تاوانگاه می برد. شاپور او را دیده با سخنانش در برابر سپاهیان به او بی احترامی کرد و چشمان او را کور نمود، همچون صدقیا {۱۶۴} در قدیم. شاید او بدین طریق انتقام آن شخصیت مقدس را گرفت که کشور ما بواسطه او که نور جهان بود مطابق کلام انجیل روشنایی می یافت. تیران نور را در ارمنستان به تاریکی تبدیل کرد و خود هم پس از یازده سال پادشاهی خاموش شد.

۱۸

پادشاه شدن آرشاک بدست شاپور و لشکرکشی به یونان

و اما شاپور فرزند او آرشاک را به احترام سپاهیان ارمنی اورنگ پادشاه داد تا به هیچ وجه مخل اقداماتش نگردند. او چنین مناسب یافت با نیکوکاری کشور ما را کاملاً "به جانب خویش متمایل سازد و با گرفتن گروگان از تمامی خاندان های ناخاراری آنان را تحت انقیاد در آورد و بجای واهان آما تونی، واغیناک^{۱۲۲۰} سونی وفادار به خویش را بعنوان اسپهبد برگزید و ارمنستان را به او سپرده به تعقیب سپاه یونانی رفت؛ و تا بیوتانیا رسیده ماههای بسیاری در آنجا اقامت گزید. هیچ کاری نمی تواند صورت دهد و در کنار دریا ستونی بر پا می سازد و بر بالای آن شیری نصب می کند که در زیر پاهایش کتابی قرار داشت بدین معنی که همانگونه که شیر در میان درندگان قوی ترین حیوان

است همانگونه نیز شاه پارسیان در میان پادشاهان است، اما کتاب شامل و نشانه دانشی چون حکومت رومیان می باشد.

۱۹

اینکه آرشاک چگونه به پادشاه یونان بی احترامی کرد

در این زمان، از جانب ملل شمالی بر علیه پادشاه شاپور پارسی شورش پدید آمد. والتیانوس نیز بر یونانیان پادشاه گشته، گردانی از سپاهش را به آسیای صغیر فرستاد تا سپاهیان پارسی را مورد تعقیب قرار دهد. آنگاه نامه ای بدین مضمون برای پادشاه ما آرشاک می فرستد:

نامه والتیانوس به آرشاک

«حاکم مطلق، والتیانوس اگوستوس همراه هم منصب و هم اورنگ ما قیصر والس به آرشاک پادشاه ارمن درود می فرستد.

تو باید تمام بلایایی را که از پارسیان بی خدا به شما رسید و نعماتی که از زمان های قدیم تا کنون از طرف ما یافته اید بیاد می آوردی و باید از آنان دوری جسته به ما نزدیک می شدی. تا با پیوستن به سپاه ما بر علیه آنان بجنگیم. همراه این نامه تشکر آمیز، فرماندهان ما در آنجا را با خراجهای کشورتان گسیل بدار تا برادرت و گروگانهای همراه او را گرفته بیرون آورند. توام با اطاعت کامل از حکومت رومی ما، سلامت باش».

اما آرشاک حتی به این نامه پاسخ نداد بلکه با بی توجهی به آن ایشان را مورد بی احترامی قرار داد؛ در عین حال او با کمال میل به شاپور متمایل نگردید. با خودپسندی در زمان عیش و نوش ها مغرور بود و آواز خوانانی را به خدمت گرفته بود به عنوان اینکه از آشیل نیز دلبرتر و شجاع تر است، اما در واقع شبیه ترسیس^{۱۲۲۱} لنگ و کله تیز بود که از جانب بزرگان خویش طرد شده سرانجام سزای تکبر خود را دریافت کرد.

۲۰

در باره نرسس قدیس و اصلاحات او

نرسس بزرگ پسر آتاناگینس در سال سوم پادشاهی آرشاک، سکوبای بزرگ ارمن گردید. (آتاناگینس) پسر هوسیک بود و او هم پسر ورتانس اما این آخری پسر گریگور قدیس بود. او پس از بازگشت از قیصریه بیزانس، به ارمنستان آمد و تمام ارکان صحیح پدرانشان را تجدید نمود و بلکه بیشتر، زیرا اصلاحاتی را که بویزه در شهر پادشاه نشین در یونان دیده بود همان را نیز برای کشور ما مقرر داشت. او شورایی از سکوبایان و اشخاص دنیوی تشکیل داد و ترحم را با حدود قانونی مستقر و بی رحمی را که در کشور از ابتدا مرسوم بود ریشه کن ساخت. زیرا جدامیان بعنوان کسانی که از دیدگاه شریعت، آلوده و ناپاک محسوب می شوند، تحت تعقیب قرار داشتند و مبتلایان به داءالفیل را وادار به فرار می کردند تا بیماری آنان به دیگران سرایت نکند، اقامتگاه آنان بیابانها و مکان های لم یزرع و پوشش شان سنگها و بوته ها بودند، آنها بخاطر مصیبت خود از طرف هیچکس مورد دلجویی قرار نمی گرفتند بجز اینان به معلولین نیز توجه نمی شد، از مهمانان ناآشنا پذیرایی بعمل نمی آمد و غریبان پشتیبانی نمی یافتند.

او دستور داد تا در هر ناحیه نوانخانه هایی را بطور مجزا در محلهای غیر مسکون بسازند تا همچون بیمارستان های یونان غمزدگان جسمانی تسلی یابند. آبادی ها و مزارعی به این (بیمارستان ها) بخشید تا از محصول زراعی، شیر و پشم دامهای چراکننده روزی خویش را بدست آورده و بناچار حوایج آنها را دورادور مهیا سازند و اما ایشان از ساختمان های محل اقامتشان خارج نشوند. او انجام این امر را به شماس خویش مردی بنام خاد^{۱۲۲۲} سپرد که از مارگک^{۱۲۲۳} در کارین^{۱۲۲۴} بود. همچنین مقرر داشت تا منزلگاه هایی در همه روستاها برای غریبان، محل های تغذیه برای یتیمان و پیران احداث نموده از تهیدستان دستگیری شود. همچنین در محل های بیابانی و غیر مسکونی، دیرها و خانقاهها و کلیدهایی برای منزویان ساختند. شاغیتا^{۱۲۲۵}، اپیان^{۱۲۲۶}، پیرم^{۱۲۲۷} و گیند^{۱۲۲۸} را از نسل سلکونی و چند تن دیگر را راهب و سرپرست آنها تعیین کرد.

و این دو امر را از میان خاندان های ناخاراری منسوخ نمود، نخست ایجاد پیوند خویشاوندی سببی میان خویشاوندان نزدیک، که بخاطر حفظ اصلت اشرافی بعمل می آوردند، دوم اینکه مطابق سنت مشرکی بر مردگان مرتکب جنایب می شدند. از آن پس مردم کشور ما همچون بربرها شنیع نبودند بلکه چون شهرنشینان پاکدامن بودند.

| | | |
|--------|--------|----------|
| (. .). | khad | khad |
| | (. .). | margk |
| (. .). | . | k'arin |
| | | shaghita |
| | | yepipan |
| | | yeprem |
| | | gind |

کشته شدن تیرداد برادر آرشاک،
عزیمت نرسس قدیس به بیزانس
و باز پس گرفتن گروگان ها

والنتیانوس در قبال افراد نادرست بسیار سختگیر و سهمگین بود؛ او شاهزادگان بسیاری را بعلت غصب و چپاول کشت و یک خواجه باشی بنام رودانوس^{۱۲۲۹} را زنده-زنده آتش زد، زیرا سه مرتبه به او امر کرد اما او خواسته های غصب شده از یک زن بیوه را باز پس نداد. در همین روز سفرای او که به ارمنستان فرستاده بود وارد شدند و با بازگویی تکبر آرشاک، وی بسیار خشمگین شد. واز آنجا که در حالت خشمالود بسر می برد دستورداد تیرداد برادر آرشاک و پدر گنل^{۱۲۳۰} کودک را بکشند و به تئودوس سفارش کرد با سپاهی گران بر ارمنیان بتازد. وقتی که او به مرزهای ارمنستان رسید، آرشاک به هراس افتاد و نرسس بزرگ را به پیشواز او فرستاد و تقاضای صلح نمود و قول داد مالیات عقب مانده را کاملاً^{۱۲۳۱} بپردازد و نرسس را با هدایای گرانبها همراه او (به بیزانس) بفرستد. او عازم شد و باعث آسودگی پادشاه گردیده از جانب آنان مورد احترام فراوان قرار گرفت و گروگانها را تقاضا کرده آنان را باز پس گرفت و بازگشت. و از طرف قیصر دوشیزه ای بنام المپیاد را برای آرشاک آورد. اما قیصر با نیکی به گنل را برای قتل پدر او تیرداد بی گناه که توسط ایشان صورت گرفت، به او لقب کنسول اعطا نموده گنج های بسیاری به او داد تیریت^{۱۲۳۱} بدین جهت حسادت برده مدام در اندیشه یافتن روزی مناسب برای رساندن آسیب به او بود.

اینکه چگونه میان آرشاک و گنل
اختلاف افتاد و مرگ تیران

اما گنل به آبادی کواش^{۱۲۳۲} در دامنه های کوه آراگاتس نزد جد کور شده پیرش تیران آمد که هنوز زنده بود. تیران با تلخی برای فرزندش تیرداد، پدر گنل گریه و زاری می کرد و خود را مسبب قتل او می دانست؛ لذا کلیه دارایی ها، اراضی و روستاها و دستگردهایش را به گنل می دهد و امر

می کند در همان آبادی کواش اسکان یابد. پس از آن گنل با پاراندرم^{۱۲۳۳} زنی از اصل سیونی ازدواج می کند و با جشن عروسی شاهانه هدایای کلانی به کلیه ناخارارها می بخشد. اینان وی را دوست می دارند و می پسندند و فرزندانشان را به او می سپارند و وی با سلاح ها و زیورهای باشکوهی آنان را مزین می سازد. بدین جهت او را هر چه بیشتر دوست می داشتند. در اینجا تیریت برای خیانت فرصت می یابد. او با خویشاوندش وارتان که حامل سلاح و از اصل مامیکنیاں بود نزد پادشاه می آید و می گوید: «مگر نمی دانی، گنل در صدد قتل تو و بدست گرفتن پادشاهی است. اکنون، پادشاهها، دلایل این امر را ملاحظه کن؛ گنل در آیرارات و در اراضی شما اسکان یافت و کلیه ناخارارها از صمیم قلب طرفدار او هستند. قیصرها با این دسیسه چینی، عنوان کنسول و گنجی بسیار بزرگ به او دادند و او توسط آن ناخارارها را بسوی خود جلب کرد». وارتان به جان پادشاه قسم یاد نموده می گوید: «من با گوش خود از گنل شنیدم که می گفت، من انتقام قتل پدرم را برای عمویم بی اجر نمی گذارم که به سبب او انجام شد».

آرشاک اینها را باور نموده همین وارتان را نزد گنل می فرستد که «چرا در آیرارات ساکن شدی و رسم اجدادی را زیر پا گذاشتی؟ (زیرا چنین مرسوم بود که تنها پادشاه و یک پسر او بعنوان جانشین شاه پرورش یافت، باید در آیرارات اقامت داشته باشد. اما سایر اشکانیان باید با درآمدها و ارزاق درباری در نواحی هاشتیانک، آغیویت^{۱۲۳۴} و آربران^{۱۲۳۵} زندگی کنند). اکنون تو باید یکی را انتخاب کنی. یا مرگ را پذیرا باشی، و یا آیرارات را ترک نموده فرزندان ناخارارها را از خود دور سازی». گنل با شنیدن این سخنان فرمان پادشاه را انجام داده به آغیویت و آربران رفت. اما جد او تیران سخنان شدیدی خطاب به پسرش آرشاک بیان کرد و به همین جهت نیز بفرمان مخفی آرشاک روسای تشریفات درباری او را خفه کرده در همان آبادی کواش بخاک سپردند و او به آرامگاه پدرانیش نایل نشد؛ شاید او برای مرگ دانیل آن مرد خدا به کیفر رسید. با هر میزانی که سنجش کرد خود نیاز با همان سنجیده شد، چنانکه در کتاب مقدس مذکور است.

پادشاه پس از آن برای شکار به ناحیه محبوب خویش گوگایویت^{۱۲۳۶} واقع در پشت ماسیس رفت. شکار بسیار بزرگی بچنگ آورد و آرشاک هنگام شرابخواری فخر می فروخت که در زمان هیچ پادشاهی این همه نخجیر کشته نشده است. در اینجا تیریت و وارتان حیلہ گری خویش را تجدید کرده می گویند که گنل در این روزها نخجیرهای بیشتری در کوه خود کشته است که شاهاپیوان^{۱۲۳۷} نامیده می شود و از جد مادرش، گنل گنونی^{۱۲۳۸} به او به ارث رسیده بود. لذا فرمانی به این مضمون برای او می فرستد.

نامه آرشاک به گنل

«آرشاک پادشاه ارمنستان بزرگ^{۱۲۳۹} به فرزندش گنل درود می فرستد. در آنجا، بر کوه زاغاکاتس {۱۶۵} ناحیه ای جنگلی و پر آب، محلی پر از شکار انتخاب و مهیا کن تا ما بیائیم و با شکاری در خور پادشاهان روبرو شویم».

آرشاک بی درنگ پس از فرستادن فرمان، با این اندیشه عازم شد که اگر گنل مطابق فرمان عمل نکرده باشد او را بعنوان کسی که باعث خلال در شادی پادشاه شده دستگیر کند. ولی آنگاه که به مقصد می رسد چنان تدارک عظیم شکار و فراوانی نخجیر مشاهده می کند که هرگز ندیده بود، از حسادت و تردیدها قلبش جریحه دار می شود و به همان وارتان دستور می دهد گنل را در شکارگاه بقتل برساند، با این بهانه که بطور اتفاقی صورت گرفته و تیر بجای اصابت به شکار به او خورده است. وی نیز با دریافت این فرمان بی درنگ آن را به اجرا گذاشت و این کار را نه تنها بخاطر فرمان پادشاه بلکه بیشتر برای اجرای خواسته تیریت عزیزش انجام داد. آرشاک پیکر گنل را به دشت آغیویت برده در شهر سلطنتی زاریشاد^{۱۲۴۰} بخاک سپرد و با تظاهر به معصومیت به شیون و زاری پرداخت.

۲۴

اینکه چگونه آرشاک جسارت به ازدواج با زن گنل کرد و در نتیجه پاپ زاده شد

| | |
|-------------|---|
| | k'ogayovit' shahap'ivan ge'nel ge'nuni |
| (pokr-hayk) | . meds- hayk |
| (.) | . Vazurg Armenan (. .) (Armenia) (. .). zarishat' |

گرچه آرشاک فکر می کرد این شرارت ها را در نهان انجام داده است اما آنچه که در برابر چشمان بینای خداوندی پوشیده نیست، با هراس گناهکاران همچون مرگ تیران و گنل بر زمین نیز آشکار می شود. وقتی که همگان بر این امر آگاهی یافتند، نرسس بزرگ نیز آگاه شد و با نفرین به آرشاک و مسببان قتل روزهای مدیدی را همچون سموئیل برای شاول به سوگواری نشست^{۱۲۴۱} اما آرشاک اظهار پشیمانی نکرد و معترف نشد، بلکه بی شرمانه چشم به ارث و گنجهای مقتول دوخته، زن او را نیز به ازدواج خویش در آورد و از او کودکی صاحب شد که پاپ نام یافت. این پاراندمز گناهی ناآگاهانه و غیر مجاز مرتکب شد که شنوندگان این خبر باید بهراسند. او بدست کاهنی بی لیاقت و کاذب دارویی مرگ آور با داروی زندگی آمیخته هنگام تناول عشاء ربانی به المیبادا همسر اول آرشاک داد و با حسد بر بانویی وی او را از زندگی محروم ساخت. همچنین واغیناک را نیز بدست آرشاک بکشتن داد و به جای او پدرش آنتیوک^{۱۲۴۲} را گماشت.

۲۵

قتل تیریت

زمانی که شاپور از سوی ملل شمالی آسوده شد و از جنگ با آنان رهایی جست، خشم و غضب خویش را بر آرشاک بیان کرد که آنهمه سال مالیات را نه به خود بلکه به قیصر می پرداخت. بدین جهت آرشاک، تیریت و وارطان محبوبش را برای درخواست صلح همراه با هدایایی شایسته گسیل داشت. اما شاپور چون می خواست از یونانیان بخاطر جنگهای پیشین انتقام بجوید لذا از پادشاه ما آرشاک تقاضا کرد با تمامی سپاه ارمن نزد وی برود. ولی آرشاک عللی را بیان کرده نخواست شخصا عازم گردد بلکه هنگ کوچکی از پس شاپور فرستاد.

اما خودش بر تیریت خشمگین شده از مقام و منزلتش محروم ساخت بعنوان اینکه این امر به دستور او انجام شده زیرا او نسبت به یونانیان نفرت داشت. واساک سلاحدار پادشاه بواسطه برانگیختن حس حسادت برادرش بر سر یک کنیزک آن را هر چه بیشتر تحریک می نمود. لذا پادشاه آنها (تیریت و وارطان) را با سخنان ججالت آور و جریحه دارکننده شدیداً تقبیح کرد. اما آنان نتوانستند این بی احترامی و تحقیر را تحمل کنند و لذا از (آرشاک) جدا شده نزد شاپور رفتند. آرشاک بدین جهت نسبت به آنان خشمناک گردید و به همان واساک دستور داد آنان را با هنگ متعدد تعقیب کرده هر جا که به آنها برسد ایشان را بقتل برساند. واساک در انجام (این فرمان) درنگ نکرد، اگر چه

و ارتان برادرش بود. بدین سان انتقام خون پاک گنل را از تیریت شرور که نرسس او را نفرین کرده بود و نیز از وارتان که توسط برادر تنی اش بقتل رسید، گرفته شد.

۲۶

شکست شاپور در تیگراناگرد^{۱۲۴۳}

و اما زمانی که شاپور به شهر تیگراناگرد رسید، ساکنان شهر و سپاه محافظ شهر با او مقابله کردند زیرا آنتیوک رهبر سیونیک که پدر زن آرشاک و فرماندار شهر بود، فرمان به بستن دروازه های شهر در برابر شاپور را داد و نه تنها مانع ورود او گردید بلکه نمایندگانی نزد او نفرستاد و فرستادگان وی را نیز نپذیرفت. جنگ سختی در گرفت و در طول آن پارسیان بسیاری کشته شدند؛ سپاه شاپور با تحمل شکست دوباره به نصیبین بازگشت. آنگاه که سپاه استراحت کرد و در برابر زحمات متحمل شده تقویت گردید، (شاپور) در صدد تصرف تیگراناگرد بر آمد اما هنگ های پیش قراول و جاسوسان وی را از این کار برحذر داشتند (و چنین گفتند که) بدین طریق اقدامات بر علیه یونانیان مختل می شود و شاپور به پیش رفته نامه ای به این مضمون نوشت:

نامه شاپور به تیگراناگرد

از شاپور دلاور شاه شاهان مزدیسنان به اهالی تیگراناگرد که دیگر در میان آریائیان و غیر آریائیان یاد نخواهید شد.

من مایل بودم به تمام شهرهای میان راه از شما به بعد را با آرامش و اشرافیت در خور دلاوران وارد شوم. ولی شما اهالی تیگراناگرد که نخستین شهر هستید در برابر من که مهاجم نبودم بلکه به قصد مسافرت آمده ام، به مخالفت برخاستید، بنابراین دیگران نیز از شما تاسی خواهند جست. اما در بازگشت با خشم خود چنان زبانی به شما وارد خواهم کرد که بار دیگر سرمشقی برای حيله گران بی خرد شوید».

۲۷

احداث و ویرانی آرشاکاوان و
چگونگی تسخیر آنی

t'ik'ranak'ert'

(. .).

آرشاک با ادامه گستاخی هایش کاری ناخردانه مرتکب شد. در پشت کوه ماسیس دستگردی بصورت محل تجمع افراد گناهکار بنا نهاد؛ و فرمان داد کسانی که بتوانند در آنجا اسکان یابند، قانون جزا بر آنان بلا اجرا خواهد بود. بلافاصله تمامی جلگه دریای پر از انبوه مردمان گردید؛ زیرا مرتهنین و بدهکاران، نوکران و گناهکاران، دزدان و جانین، فرار دهندگان زنان دیگران و دیگر افراد شبیه اینان می گریختند و به اینجا پناهنده می شدند، و بازجویی و دادگاهی برای آنان وجود نداشت. ناخارارها چندین بار اعتراض کردند اما آرشاک به آنان گوش فرا نداد تا جایی که ایشان به شاپور متوسل شدند و زمانی که شاپور از یونان باز می گردید یکی از اسپهبدان را با هنگ ارمنی گسیل داشت تا در زمانی مناسب آرشاک را دستگیر کند اما او از آنان دوری جست و به نواحی قفقاز گریخت و با گرجیان هم پیمان گردید.

اما اسپهبد پارسی به ارمنستان آمد و به کمک ناخارارها دژ آنی را تسخیر کرد^{۱۲۴۴} و کلیه گنج های دریاری محفوظ در آنجا و نیز استخوان پادشاهان را به غنیمت گرفت که این رفتار نسیدانه به منظور تحقیر آرشاک بود و یا برای سحر مشرکان. اما ناخارارها بعداً^{۱۲۴۵} خواستار استرداد (استخوان ها) شده آنان را در آبادی آغتسک^{۱۲۴۵} که در دامنه کوه آراگاتس بود بخاک سپردند. از آنجا که آنان در تشخیص استخوان های مشرکان و مومنان باز ماندند، زیرا چپاولگران آنها را به هم آمیخته بودند، لذا شایسته دفن در آرامگاه قدیسان در شهر واغارشاباد ندانستند.

اما ناخارارهای ارمنی با گرد هم آیی بسوی آرشاکاوان^{۱۲۴۶}، دستگرد پادشاهی تاختند و مردان و زنان بجز کودکان شیرخوار را هلاک ساختند، زیرا هر یک از ایشان نسبت به نوکر و یا گناهکار خویش خشمناک بود. گرچه نرسس بزرگ از آن واقعه آگاه گردید اما نتوانست پیش از کشتار خود را برساند بلکه در آخر کار رسید یعنی زمانی که بچه های کشته شدگان را جدا نموده می خواستند همچون بچه های دشمنان دور دست به اسارت ببرند. نرسس بزرگ آنان را آزاد ساخت و فرمان داد توسط زنبیل هایی به طویله حمل کنند؛ و برایشان غذا و پرستار تعیین نمایند. آنان پس از (بزرگ شدن) به تشکیل یک آبادی همت گماشتند که بدین مناسبت ورتک^{۱۲۴۷} (زنبیل ها) نامیده شد.

()
(. .).

(. .).

(k'ogovit')
(. .).

aghtsk
arshak'avan
vortk

و اما زمانی که شاپور به تیگراناگرد آمد، باز هم دروازه ها را بروی او بستند و بر بالای بارو رفته فریاد می زدند: «از ما دور شو، شاپور، وگرنه با توسل به جنگ مصائب بیشتری از بار نخست به تو خواهیم رسانید». اما او پاسخ گفت: «ای ارمنیان دلاور، که خودتان را د پشت باروهای تیگراناگرد زندانی کرده اید و از درون تهدید می کنید، مردان دلیر در دشت باز و محل آزاد می جنگند؛ این زنان هستند که با ترس از جنگی که در پیش است خود را زندانی می کنند». با گفتن این سخنان خطاب به سربازان اسیر یونانی گفت: «اگر با جنگیدن شما این شهر را تصرف کنم، تمامی شما را به همراه خانواده هایتان آزاد خواهم نمود»، اما به سپاهیان پارسی فرمان داد برگرد شهر بچرخند و افراد مستقر روی بارو ها را با نیزه هدف قرار دهند.

اما یونانیان به باروها نزدیک شده با نیرویی زیاد و وسایلی بنام خرک^{۱۲۴۸} را در کنار آنها قرار دارند. این یک دستگاه چرخدار است که آن را سه نفر می رانند و می برند؛ در پایین آنها تیر و تیشه های دو لبه و پتک های لب تیز برای حفر پی ها وجود دارد، بدین وسیله دیوارهای ضخیم و محکم بنا شده توسط تیگران هایکازیان را از بن کنده ویران ساختند و بر دروازه و تمام جهات آتش افروختند و سنگ و تیر و نیزه جاری کردند. نیروهای ما متحمل زخم و جراحات گردیده دچار آشفته گی شدند. تمام سپاه داخل شد و دست پارسیان از آغشتن شمشیرهای بسیار مهلک خود به خون خسته نمی شد بطوریکه پی ها پر از خون کشتگان گردید. اما دست یونانی، ساختمان های چوبی را طعمه حریق می کرد. شاپور بازماندگان کشتار را به اسارت گرفته راهی سرزمین پارس شد و اما برای هنگ های موجود در ارمنستان قاصدانی فرستاده فرمان داد تا خاندان سیونی را از وجود فرزندان محروم سازند {۱۶۶}.

جنگ آرشاک در برابر ناخاراهایش و عزیمت پاپ به بیزانس بعنوان گروگان

باز هم همان ملل (شمالی) بر علیه شاپور شورش کردند و آرامش به یونانیان بازگشت، به مصداق این سخن که متناوبا^{۱۶۷} تلافی می کنند، آرامش اینان در شورش آنان و شورش آنان در آرامش اینان است، بطوری که پایان یکی آغاز دیگری است. زیرا والتینانوس {۱۶۷} در دژی موسوم به برگیتیون^{۱۲۴۹} بیمار شده جان می سپارد و حکومت بدست برادرش والس^{۱۲۵۰} می افتد که جنگی

(. .) . " " esh eshk
bergit'ion
(. .) . vaghes

موفقیت آمیز با هون ها انجام داده پیروز می شود و باز می گردد آنگاه بی درنگ سپاهی برای کمک به شاپور به میانرودان و ارمنستان می فرستد.

اما آرشاک همراه هنگ گرجی سپاه قلبی نیز از نزدیکانش گرد می آورد و به انتقام دستگرد آرشاکاوان جنگ را با ناخارارهایش آغاز می کند. آنان نیز متحد شده به رهبری نرسه^{۱۲۵۱} پسر کامسار به مصاف آرشاک می روند. جنگ سختی روی می دهد و از هر دو جناح افراد بسیاری جان می بازند؛ مرد در برابر مرد قرا می گیرد بگونه ای که هیچیک مایل به شکست نبود. وقتی که اینان مشغول نبرد بودند، سپاهیان قیصر فرا می رسند. در این هنگام آرشاک با مشاهده دشمنی شاپور و والس و ناخارارهایش، خود در حالی که از طرف همگان رانده شده بود به کرات مردانی نزد نرسس بزرگ فرستاده به التماس می پردازد و قول می دهد از تمام اعمال خلاف دوری کند و به رای او عمل نمود با خرقه و خاکستر تویه کند، تنها مشروط بر اینکه او بیاید و آرامش را برقرار و خود را از دست یونانیان نیرومند نجات دهد. از جانب ناخارارها نیز در همین مورد اغلب تقاضایی ارائه می شد، بدین ترتیب سسکوباها شورایی تشکیل داده با التماس از او خواهش می کردند که نسبت به نابودی (کشورش) بی تفاوت نباشد.

از این رو نرسس بزرگ موافقت نموده می آید و میان آنان صلح برقرار می کند زیرا هم پادشاه و هم ناخارارها به او گوش فرا دادند بجز مهر و ژان^{۱۲۵۲} رهبر آرزرونی ها^{۱۲۵۳} و واهان مامیکنیان شوهر خواهرش که به اندرزه های او گوش فرا نداده سر به شورش نهادند و به نزد شاپور رفتند. اما کلیه ناخارارهای دیگر پیمان بستند که پادشاه از آن پس با عدالت رفتار کند و خودشان وفادارانه به او خدمت کنند. بدین سان پیمان (میان آنان) برقرار شد. اما نرسس بزرگ نزد سپاهیان یونان نیز رفت تا به کشورمان خسارتی وارد نکنند بلکه مالیاتها را دریافت دارند و همراه آن با گروگان گیری پاپ پسر آرشاک و فرزندان ناخارارها باز گردند. تئودوس^{۱۲۵۴} اسپهبد بزرگوار و شریف موافقت نمود و به همراه گروگان ها نزد قیصر بازگشت و نرسس بزرگ را با نامه آرشاک که به شرح زیر است با خود برد:

نامه آرشاک به والس

nerseh
mehruzhan
ardsruni
teodos

«آرشاک پادشاه ارمنستان بزرگ و کلیه ناخارارهای ملت آرامیان^{۱۲۵۵} به تو سرورمان، حاکم مطلق والس اگوستوس و به فرزندت گراتیانوس^{۱۲۵۶} درود می فرستند. بگذار آن حاکم مطلق چنین فکر نکند که ما در اثر نفرت به شما اهانت کردیم و یا ما را نیرومند پنداشتند هنگ تازنده به سرزمین یونان فرستادیم؛ با آگاهی از اینکه شورش بزرگی میان شما حادث شده هیچکس ما را از دست شاپور نجات نخواهد داد، در اثر ترس او را با هنگ کوچکی کمک کردیم؛ اما خودم آرشاک، با او نیامدم و به شما وفادار ماندم و بدین جهت او کشورمان را ویران کرد و حتی گورهای پدرهایمان را نیز ویران نمود و استخوان ها را بیرون کشید. اینک با اعتقاد به این حقایق، علاقه پیشین خود را نسبت به ما مستحکم بدارید و ما وفادارانه به شما خدمت خواهیم کرد». اما والس نه نامه را خواند و نه به دیدیر نرسس بزرگ رغبت نشان داد، بلکه صراحتاً "فرمان داد او را تبعید کنند و تمام گروگان ها را از دم تیغ بگذرانند.

۳۰

تبعید نرسس بزرگ و رانده شدن او به جزیره غیر مسکون، و اینکه آنان چگونه از مواهب آسمانی تغذیه می شدند

در این زمان مقر سکوبایی بیزانس در گرو ماکدون خداستیز^{۱۲۵۷} بود. هنگامی که از طرف دربار فرمان تبعید نرسس بزرگ بعنوان کسی که یکبار قیصر را فریب داده و نسبت به او پیمان شکنی کرده دریافت شد، چند تن بدعت گذار از فرقه آریوس^{۱۲۵۸} نزد او آمده گفتند: «اگر به فرقه ما پیوندی، پدرمان ماکدون ترا نجات خواهد داد. او موافقت نکرد و تبعید شد. وقتی که سوار کشتی بودند بادهای شدید زمستانی کشتی را به طرف جزیره نا آبادی راند و غرق کرد. ملوانان به دریانوردی با قایق اطمینان نداشتند لذا مردم در آنجا ماندند و با ریشه درختان جنگل تغذیه می کردند. اما به عنایت خداوندی هشت ماه توسط ماهیانی تغذیه شدند که دریا آنها را زنده به ساحل می اندخت. پاپ و تمام گروگان ها تعهد کردند^{۱۲۵۹} و ماکدون آنان را آزاد نمود.

۳۱

کشته شدن ناخارارها بدست آرشاک و

(. .).

(. .).

gratianus

(. .).

hogemart'

(. .)

(Arius) .Arius

(. .)

(. .).

در باره رفتار سکوبا خاد

زمانی که نرسس در تبعید بود، آرشاک از تمام پیمان هایی که با ناخارارها بسته بود سرباز زد و در صدد انتقام بخاطر دستگرد آرشاکاوان برآمد. او بسیاری از ناخارارها را بقتل رساند بویژه نسل کامساراکان ها را نابود ساخت در حالیکه چشم به دژ آرتاگرس^{۱۲۶۰} و شهر یرواندشاد (وستان)^{۱۲۶۱} پایتخت {۱۶۸} آنان دوخته بود. آنان را بعنوان خویشاوندان خود و برای احترام و بزرگداشت نزد خویش به قصر متروک آرماویر دعوت کرد و فرمان داد مردان، زنان و بچه ها را یکباره به هلاک رسانند. هیچیک از آنان نجات نیافت بجز اسپاندارات^{۱۲۶۲} پسر آرشاویر که زنی از (نژاد) اشکانی داشت و به عنوان اعتراض و ناخوشنودی از عمویش نرسه^{۱۲۶۳} به سرزمین موروئی او در نواحی تارون و هاشتیانک رفت و در آنجا اسکان گزید؛ بدین جهت نیز در زمان کشتار آنان در آنجا نبود. اما وقتی که خیر (کشتار قوم خود را) دریافت کرد، همراه پسرانش شوارش^{۱۲۶۴} و گازاؤن^{۱۲۶۵} و تمام اهل خانواده به یونان گریخت.

اما نرسس بزرگ پیش از عزیمت به یونان خاد شماس را به سکوبائی باگرواند^{۱۲۶۶} و آرشارونیک^{۱۲۶۷} تقدیس نموده سرپرستی کلیه امور کشومان را تا زمان بازگشتش به او سپرد. این خاد در همه امور شبیه نرسس بزرگ بود بویژه در دستگیری از بیچارگان. انبارهایش نیز به نحوی شگفت آور همچون چشمه وافر مانند الیاس^{۱۲۶۸} و الیشع^{۱۲۶۹} گردیده بودند؛ و در تقبیح پادشاه نیز سخت گیر، مخوف و بی باک بود. شیطان به هیچ وجه در نفوذ بر او موفق نگردید، جز یک مورد و آن اینکه او از نظر پوشاک تجمل پرست و نیز اسب دوست بود و بدین جهت کسانی که او تقبیح و ملامت می کرد، متقابلاً^{۱۲۷۰} وی را سرزنش و استهزا می کردند. بدین سبب او از پوشاک های فاخر چشم پوشید و خرقة بافته شده از مو به تن کرد و تا روز مرگش تنها سوار الاغ می شد.

| | | | |
|----------------------|---------------|-------------|---------------|
| | | | art'agers |
| | | | vostan |
| =spanta) spe'ntodata | spandasat | | e'sp'andarat' |
| | | (. .) . " " | (=data |
| | | | (. .) . " " |
| (. .) .siyavakhsh | syavarshan | shavarsh | .shavarsh |
| | | | gazavon |
| (. .) . | | | bagrevand |
| | | | arsharunik |
| | (. .) . | (Kers |) |
| | (. .) . | yeghia | Elias |
| | (. .) .Elisha | yeghishe | |

اینکه چگونه آرشاک می خواست خاد
خوش سعادت را برای به رخ کشیدن تقصیرهایش
تنبیه و سنگسار کند

زمانی که آرشاک قوم کامساراکان را نابود ساخت فرمان داد پیکرهایشان را بر روی زمین بکشند و بدون بخاک سپاری به دور افکنند تا طعمه سگها شوند، اما خود بخاطر کسب این پیروزی بزرگ چند روزی را بشادمانی گذراند و فرمان داد تا آذوقه های آنان را برگیرند و در آرماویر انبار کنند. دو چاه بسیار ژرف و پهن آنان در روستای نخجوان را کردند و گشودند و با ارابه های متعلق به آبادی آنان حمل کردند. ارابه چیان با مشاهده استخوانهای انسانی که در نزدیک چاه ریخته شده و طعمه درندگان گردیده بود پرسیدند و آگاه شدند که استخوان های سرورانشان است؛ آنها در ارابه جمع کردند با نی پوشاندند و در همان چاهها بخاک سپردند. آرشاک بر این امر آگاهی جست و فرمان داد تا ارابه چیان را روی همان چاهها به دار بیاویزند.

خاد که شاهد اولین رویداد نبود این بار رسید و شروع به سرزنش پادشاه نمود. آرشاک فرمان داد او را کتک زده سنگسار کردند و از آنجا که دختران او برادر شوهرانی از خاندان های ناخارای بزرگ، از نسل دلاور و نیرومند آپاهونی داشتند، شمشیر هایش را در آورده کتک زندگان را نیمه جان کردند و خاد را از دستشان رها کرده به ولایت خویش بردند. آرشاک به مخالفت بر نخاست و پنهان شد تا تمام ناخاراها تحریک نشوند.

پادشاهی تئودوس بزرگ و در باره شورای تشکیل شده
بخاطر منکران وجود روح القدس

و اما قیصر والس دوزخ جاودانی را در همین جا پذیرا شده در آدریانوپلس^{۱۲۷۰} آتش گرفت و به جهنم واصل شد و بسزای نیات بد خود رسید. اورنگ حکومت به تئودوس رسید. او بتکده هایی را که کستاندیانوس مقدس تنها در آنها را بسته بود، یعنی (بتکده های) آفتاب، آرتمیس و آفرودیته در بیزانس از بیخ و بن ویران کرد. نیز پرستشگاه دمشق را ویران نمود و تبدیل به کلیسا کرد؛ به همین ترتیب پرستشگاه شهر هلیوپلیس {۱۶۹} ساختمان های سه سنگی مشهور و بزرگ لیبانوس.

او همه پدران مقدس را که بعثت ایمان راستین خویش به معادن تبعید شده بودند باز گرداند و نرسس بزرگ را نیز در جمع آنان به نزدش در بیزانس آورد و او را نیک گرامی داشت تا ایمان راستین وی نسبت به ناسزا گویی های ماکدون {۱۷۰} شرور ثابت شود، زیرا او از روح القدس بعنوان خداوند پیروی نمی کرد و حتی پدر و فرزند را قابل پرستش و ستایش نمی شمرد بلکه آنرا با طبیعت پروردگار بیگانه، اکتسابی، بنده و کارگزار دانسته و یک شخصیت بلکه تصویری بیش نمی پنداشت. و داماسیوس^{۱۲۷۱} روم، نکتاریوس^{۱۲۷۲} قسطنطنیه، تیموتئوس^{۱۲۷۳} اسکندریه، ملیتوس^{۱۲۷۴} انطاکیه، گوریلوس^{۱۲۷۵} اورشلیم گریگوریس نیسا، باگلاسیوس^{۱۲۷۶} قیصریه، گریگوریوس نازیانزی^{۱۲۷۷} آمفیوسیوس^{۱۲۷۸} قونیه و سایر سکوباها، جمعا^{۱۲۷۹} صد و پنجاه پدر روحانی در شهر پادشاه نشین بیزانس گرد هم آمده ماکدون و کلیه منکران روح القدس را طرد و نفرین کردند.

۳۴

اینکه آرشاک با بی میلی نزد شاپور رفت و باز نگشت

شاپور باز هم از جنگ فارغ شده شخصی پهلویک بنام آلاناوزان^{۱۲۷۹} را که با آرشاک خویشاوند بود با هنگی نیرومند به سوی آرشاک گسیل داشت. آرشاک از او دوری جست زیرا بسیاری از ناخارارها با نفرت از پادشاه آرشاک دست به سوی آلاناوزان دراز کرده به میل خویش نزد شاپور می رفتند و از طرف او مورد تقدیر قرار می گرفتند و به کشور ما باز می گشتند، به او کمک و یاری ندادند. آرشاک با تردید از این امر، پیغامی برای فرمانده سپاه پارسی فرستاد مبنی بر اینکه “تو همخون و خویشاوند من هستی، چرا با چنین شدت مرا تحت فشار قرار می دهی؟ می دانم که تو علی رغم میل (برمن) لشکر کشیده ای زیرا نمی توانستی با فرمان شاپور برای حمله به خویشان یعنی من مخالفت کنی اکنون (فشار و تعقیب را) کمی سست تر کن تا من خویشاوندت بتوانم مدت کوتاهی را در محلی پنهان شوم و نفسی تازه کرده بتوانم به کشور یونان بروم و اما تو کشور ما را تصرف خواهی کرد و نعمات عظیم از من بعنوان خویشاوند صمیمی خواهی یافت”.

(Damasus) damasios

(Nectar) nek't'arios

(Timothy) t'imoteos

(Melitius) melit'os

(Cyril) k'yurghos

(Gelasius) Geghasios

(Gregory of Nazianz) Grigorios Nadziandzi

(Amphilocius of Iconium) ampyuloksios

alanaozan

آلاناوزان به او چنین پاسخ داد: «اگر تو به کامساراکان های خویشاوند با ما که از نظر آیین و کیش خویشاوندان نزدیک تر از من به تو بودند و در همان کشور سکنی داشتند، امان ندادی، چگونه می توانی امیدوار باشی که من بتو امان دهم که چه از نظر آیین و چه اقامتگاه از تو دورم و بر چه اساسی دل به نعمات تو ببندم که معلوم نیست به آن برسم و از نعمت های پادشاه خود چشم پوشی کنم».

سپس آرشاک در تنگنای شدید قرار گرفت و بر خلاف میلش نزد شاپور رفت و زندانی شد. تحت زور و اجبار به زنش پاراندزم می نویسد که به قصر بیاد و شاپور فرمان می دهد که کلیه بزرگان همراه پاراندزم بیایند.

۳۵

در باره مصیبت هایی که شاپور برای ارمنستان
موجب شد و چگونگی مرگ آرشاک

آن دسته از شاهزادگان اشراف ارمنی که پیش از آرشاک به شاپور پادشاه پارسیان متشبث شده بودند زمانی که آگاهی یافتند زنانشان را نیز همانند همسران شاهزادگان وفادار به آرشاک فرا خوانده است، نیز وقتی دیدند که آلاناوزان رفته و هنگ کوچکی مامور این امر گردیده، متحد شدند و آنان را تعقیب کردند و با زنان و فرزندانشان به یونان گریختند. ملکه پاراندزم نیز بنا به ندای شوهرش نرفت بلکه با گنج هایش در استحکامات آرتاگرس مستقر شد، او پیغامی برای فرزندش پاپ فرستاد و امید داشت از دست شاپور رهایی یابد. شاپور بدین سبب برآشفته پاهای آرشاک را با زنجیرهای آهنین بست و به دژ آنهوش {۱۷۱} واقع در خوژاستان^{۱۲۸۰} فرستاد و سپاهی گران بدست مهر و ژان آرزرونی و واهان مامیکیان که مسیح را انکار کرده بودند گردآورد و به سرزمین ما ارمنستان گسیل داشت. آنان آمده و دژ آرتاگرس را محاصره کردند. و اگر چه به سبب استحکام و غیر قابل دستیابی دژ کاری نمی توانستند از پیش ببرند، اما از آنجا که خشم خداوند متوجه آرشاک بود، مردان دژ منتظر خبر پاپ نشدند بلکه با میل خود و بدون مقاومت تسلیم شدند. آنان و بانو پاراندزم را به اسارت کشیده همراه گنج هایش به آسورستان بردند و در آنجا بر بالای دیرک ارا به بردند و بقتل رساندند. در همان زمان از پادشاه شاپور فرمانی رسید که استحکامات کلیه شهرها را ویران کرده یهودیان را به اسارت بکشند و بیاورند؛ همچنین یهودیانی را که با آیین یهودی در شهر وان^{۱۲۸۱} می

() khuzhastan

()

t'osp

() ()

زیستند و بارزایران رشتونی در زمان تیگران به اسارت آورده بود. شاپور اینان را در آسپاهان^{۱۲۸۲} مستقر ساخت. همچنین یهودیان ساکن در آرتاشاد و واغارشاباد را که پادشاه تیگران ایشان را آورده بود و در زمان گریگور مقدس و تیرداد به مسیح ایمان آورده بودند، به اسارت بردند؛ زویتا^{۱۲۸۳} کاهن آرتاشس نیز همراه آنان بود. آنگاه مهرروژان و واهان نزد شاپور رفتند و در باره زویتا به سخن چینی پرداختند مبنی بر اینکه او بدین منظور همراه اسیران آمده تا آنان را معتقد به سخت کوشی در حفظ آیین مسیح سازد. لذا شاپور فرمان به شکنجه زویتا داد تا ایمان به مسیحیت را رها سازد و او موافقت نکرد و کشته شد. آرشاک با آگاهی از تمامی این بلاها و مصایب همچون شاول^{۱۷۲} پس از سی سال پادشاهی به زندگیش پایان داد^{۱۲۸۴}.

۳۶

بلایایی که مهرروژان بر ما روا ساخت و پادشاهی پاپ بر ارمنستان

شاپور پس از مرگ آرشاک توسط مهرروژان سپاهی گران گرد آورد و راهی ارمنستان کرد و کشورمان را بدو سپرد. خواهرش هرمزدخت را به ازدواج وی در آورد و همچنین فرمان هایی صادر نمود که بر اساس آنها روستاها و دستگرهای بسیاری در سرزمین پارس (به او اعطا می کرد). پادشاهی ارمن را به او قول داد تنها به این شرط که شاهزادگان و اشراف را به اطاعت خود و کشورمان را به آیین مزدیستی در آورد. او پذیرفت و آمد و فرمان داد زنان بسیاری از آنان را در دژهای گوناگون نگهدارند بدین امید که شوهرانشان از دین خود برگردند. او در صدد اختلال در کلیه نظام های مسیحی بود و سکوباها و کشیشان را به علت مالیاتشان دستگیر و راهی پارس نمود. هر کتابی را که می یافت آتش می زد و فرمان می داد تا کتابت یونانی نیاموزند بکله پارس می فرا گیرند و کسی اقدام به سخن گفتن و یا ترجمه به زبان یونانی نکند. و آنهم به این دلیل که ارمنیان هیچگونه آشنایی و مناسبات دوستانه ای با یونانیان نداشته باشند لیکن هدف او توقف تعالیم مسیحیت بود زیرا ارمنیان در آن زمان صاحب خط و کتابت نبودند و مراسم کلیسایی به زبان یونانی صورت می گرفت.

اینک وقتی که نرسس بزرگ از تمام این بلایایی که بر ارمنستان روا داشته شد بود و نیز به مرگ آرشاک آگاهی یافت، برحاکم مطلق تتودوس ملتمس شد و از او طلب یاری نمود. (تتودوس) پاپ پسر آرشاک را به تخت پادشاهی نشاند سپاهی گران تحت اختیار سپهسالار ترتیانوس شجاع قرار داد. نرسس بزرگ تمام شاهزادگان و اشراف را با خود همداستان نمود چه آنانکه خواهان حکومت پاپ

asp'ahan

ze'vita

Saul) savugh

(. .)

بودند و چه مخالفین را، همچنین اسپاندارات گامسارکان را با اتحاد آنان، پاپ را به سرزمین مان آورد. آنان وقتی که می رسند مهره‌وزان شرارت پیشه را بر تخت شاهی ارمنستان می یابند. او را تحت تعقیب قرار داده کشورمان را از دست او باز پس می گیرند. اما مهره‌وزان به نگهبانان دژ فرمان می دهد زنان شاهزادگان را از باروهای دژها بیابوزند تا بمیرند و اجسادشان را بر دار باقی گذارده تا متلاشی شده و بریزند و خوراک پرندگان گردند.

۳۷

در باره نبرد بزرگ دزیراو^{۱۲۸۵} و هلاکت مهره‌وزان شیر

مهره‌وزان در کشور خراسان به شاپور آگاهی داد که تئودوس چگونه به پاپ یاری بسیار داد؛ لذا شاپور به تمام سپاه پارس فرمان داد همراه مهره‌وزان برای جنگ به ارمنستان برود. بدین سان، پاپ و ترتیانوس به تئودوس خبر می دهند که شاپور فرمان به جنگ به تمام سپاهانش بجز سپاه دربار^{۱۲۸۶} در برابر ما داده است. آنگاه تئودوس آگوستوس به کنت بزرگ آده^{۱۲۸۷} فرمان داد به کمک پاپ برود و کلیه سپاه یونان حتی پاسداران پیاده شهرها را نیز که درفش های ابریشمی منقش به نشان اژدها با خود حمل می کردند، فراموش نکنند.

نبرد در دشتی بنام دزیراو روی داد و طرفین به یکدیگر نزدیک شدند. جوانان دلیر اشراف و شاهزادگان ارمنی با میل خود دلاورانه وارد صحنه شدند در حالیکه توسط سپهسالار سمبات اسبد پسر باگارات که از نسل باگراتونیان بود رهبری می شدند. افراد آنان نیز از صفوف پارسیان بیرون آمدند و در میان دو جبهه به این سو یا آن سو حرکت می کردند و پراکنده می شدند. هنگامی که جوانان پارسی باز می گشتند، جوانان ما بی درنگ از پس آنان می رسند و همچون توفان که برگ درختان جنگل را می ریزد با نیزه هایشان آنان را به سرعت از اسبشان به زیر می اندازند و پیکر سرد آنها را نقش بر زمین می سازند، زیرا ایشان توان ورود به صفوفشان را نداشتند. وقتی که پارسیان افراد ما را پس می راندند اینان وارد جبهه یونانیان می شدند که در پس سپرها پشتیبانی می شدند و همچون شهری مستحکم هیچگونه آسیبی دریافت نمی کردند. زیرا گورگونوس^{۱۲۸۸} فرمانده سپاه پیاده، بدین گونه جبهه پاپ را همچون بارو با سپر محافظت نمود.

از آنجا که سپاهیان یونان با سلاحهای زرین و سیمین مسلح بودند و اسبانشان نیز همانگونه آراسته بودند، لذا آنان همانند بارو بودند و بسیاری از آنان با زره های چرمی و زنجیره ها لباس هایی چون

dzirav
(
dranik'
adde
gorgonos

) . (.) .

سنگهای سخت بتن داشته گیسوان صاف بر روی آنها همچون نشانهایی ویژه مانند برگ های درختان پر برگ در اهتزاز بودند و اما اژدهایان (نقش بسته بر درفش ها) که در اثر باد متورم شده دهانشان را بگونه ای ترسناک باز کرده بودند به هیچ چیز نمی توانم تشبیه نمایم بجز یک کوه الماس که بطرف دریا سرازیر است یعنی تمامی جبهه یونان بطرف سپاه پارسی، زیرا اینان نیز همچون رودی نیرومند بودند که به یک سو جاری بود و زره های تن آنان برآستی رنگ آب را در فکر انسان مجسم می ساخت.

آنگاه که نرسس بزرگ همه اینها را دید، بر بالای کوه نیات^{۱۲۸۹} رفت و دستانش را بسوی آسمان دراز کرد و بدون اینکه پایین بیاورد همچون موسی مقدم پیغمبران^{۱۷۴} دست به نیایش برداشت تا دومین عمالیق^{۱۲۹۰} تن به شکست داد.

اما وقتی که آفتاب رو در روی سپاهیان ما طلوع کرد بازتاب سپرهای مسین گویی از ابری بزرگ بر کوهها درخشیدن گرفت و (از این جبهه) افراد متعلق به شاهزادگان و اشراف ارمنی که نیک زره پوشیده بودند همچون پُر تُوان درخشان چنان بیرون می جهیدند که هنگ پارسی تنها از ظاهر آنها به هراس می افتاد. اما هنگ ما نیز کمی در هراس بود زیرا بعلت آفتاب طلوع کرده (از روبرو) نمی توانست به روبرو نگاه کند. اما زمانی که با یکدیگر درگیر شدند، ابری سایه انداخت و از جانب ما بادی شدید بر علیه هنگ پارسیان وزیدن گرفت. در گرما گرم نبرد، اسپاندارات کامساراکان با گروه بزرگی روبرو شد که شرگیر^{۱۲۹۱} پادشاه غک های^{۱۲۹۲} دلیر در میان آنان بود و در مرکز جبهه استوار ایستاده و فرمانده هنگ میانی بود. اسپاندارات دست به حمله زد و گروه را شکافت و آن دلیر را همچون یک صاعقه زده بر زمین غلتاند و گروه را به گریز واداشت. و بدین سان سپاهیان یونانی و ارمنی بطور کلی با برخورداری از نیروی ملکوتی، سرتاسر دشت را مملو از اجساد دشمنان کردند و بازماندگان را وادار به گریز نموده سپس دست به تعقیب زدند اورنایر^{۱۲۹۳} پادشاه آلبانیا که بدست موشغ پسر واساک مامیکنیکیان زخمی برداشته و از نبرد بیرون کشیده شده بود همراه اینان بود.

اما مهر و ژان شریر بعلت زخمی شدن اسبش نتوانست همراه فراریان بسرعت دور شود و سمبات سپهسالار ارمن، بی درنگ به او رسید و سپاهیان همراه او را نابود ساخت و آن عاجز را در کنار نیزار گوگایویت^{۱۲۹۴} دستگیر نمود، با این اندیشه که شاید نرسس بزرگ او را نجات خواهد داد، بدین علت سپاه را همراهش نبرد بلکه برای نیستی آن مرد شریر در همان محل ها، چادر نشینانی می یابد که آتش

ne'p'at'
(Amalek) amaghek'
". (.)".
Shergir
(. .).
Ghek'
(. .).
u'rmayr
gogayovit'

":

افروخته بودند تا با سیخ آهنین گوشت کباب کنند. او با گرم کردن سیخ دو حلقه گرد مانند افسر ساخت و آنرا سرخ کرده گفت: «مهره‌زان تو را افسر می‌دهم زیرا مایل بودی بر ارمینان پادشاهی کنی و این دین من اسبد است تا به رسم حکومت پدرانم افسر بر سرت نهم» و (سیخ) سرخ شده همچون آتش را بر سر مهره‌زان نهاد و بدین سان آن شیطان به درک واصل شد. پس از آن کشور با به تصرف در آمدن توسط پاپ آرامش یافت.

۳۸

اینکه پاپ چگونه به نرسس قدیس
داروی مرگ آور داده او را از زندگی محروم کرد

آنگاه که نبردا پایان یافت و کشور در آرامش قرار گرفت، نرسس بزرگ میان پادشاه پاپ و اشراف و شاهزادگان پیمانی برقرار نمود که در مسیر عدالت گام بردارند تا اعمالشان مطابق آیین مسیحیت باشد و پادشاه همچون پدرش عمل نکند بی عدالتی از او سر نزنند و باعث محرومیت نگردد. بلکه در قبال شاهزادگان عدالت را با توجه پدرانه مراعات کند آنان نیز به او بی احترامی نکنند و از وی دوری نجویند و وفادارانه خدمت کنند. پاپ در این موقع تمامی چیزهایی را که پدرش آرشاک از اسپاندارات کامساراکان غصب کرده بود یعنی شیراک و ناحیه آرشاگونی که متعلق به تیره کامسارکان بود، به او باز پس داد و آنهم نه بعنوان بی عدالتی آزمندانه پدرش آرشاک بلکه بعنوان پیشکشی در برابر خدمت اسپاندارات دلیر که پادشاه غک‌ها را به هلاکت رساند. شاهزادگان دیگر را نیز در برابر محرومیت‌هایشان پاداش داد؛ او رفتاری غیر مالپرستانه از خود نشان می‌داد و سخاوتمندانه می‌زیست.

و اما از آنجا که بواسطه شهوات شرم آور زندگی نفرت‌انگیزی را می‌گذراند و بدین سبب توسط نرسس بزرگ سرزنش و تقبیح می‌شد، با چشم تردید به او می‌نگریست و در صدد آسیب وی بود اما (از ترس) حاکم مطلق تئودوس جرات نمی‌کرد آشکارا به او آسیبی برساند؛ (لذا) مخفیانه دوی مرگباری به نرسس قدیس که سی و چهار سال کرسی اسقفی را در اختیار داشت، خوراند و او را از زندگی محروم ساخت {۱۷۵}. نرسس خوش سعادت از این جا به ولایت یکغیاتس و روستایی موسوم به خاخ^{۱۲۹۵} منتقل شد. پادشاه پاپ پیکر او را به آبادی تیل^{۱۲۹۶} برده بخاک سپرد و واقعیت را پنهان داشت.

۳۹

در باره جلوس ساهاک و کشته شدن پاپ بدست تئودوس

پس از آن، پادشاه پاپ با مشاهده اینکه کلیه ارمنیان در سوک نرسس خوش سعادت نشسته اند، بناچار شخصی از اصل و نسب آغبیانوس بنام ساهاک را جستجو کرد و یافت که دور از تقدیر و ستایش نبود و او را بدون سکوبای بزرگ قیصریه جانشین نرسس نمود. او چهارسال مقرر را در اختیار داشت.

اما پاپ شنید که تئودوس بزرگ هنگام عزیمت به روم با سپاهش وارد تسالونیکه^{۱۲۹۷} شد و بعلت مسئله اقامت میان او و شهرنشینان اختلاف افتاد و جنگی در گرفت و حاکم مطلق پیروز گردیده پانزده هزار نفر از شهر نشینان را به هلاکت رساند. پاپ با آگاهی از این امر چنین گمان کرد که اختلافات دیر زمانی طول خواهد کشید، لذا به او بی احترامی کرد و بر علیه وی شورید و با ترس از کشتار خود تهییج و تحریک گردید و ترتیانوس و سپاه او را تحت تعقیب قرار داد و به تدارک نبرد پرداخت. اما ترتیانوس دلیر از تئودوس بزرگ فرمانی دریافت کرد و بی درنگ باز گشت و بخت با او چنین یاری کرد که ناگهان بر سپاه (پاپ) حمله نمود، برخی را با شمشیر بقتل رساند و دیگران را به گریز واداشت. در اینجا گنل رهبر آندزواتسیک^{۱۲۹۸} و اسپهد سپاه شرقی پاپ دلیرانه به مقابله با او پرداخت. ترتیانوس که بر او پیروز شد وی را شخصا^{۱۲۹۸} بقتل رساند، سر او را با شمشیر به دو نیم کرد و پادشاه پاپ را دستگیر نمود. پاپ به او التماس کرد تا وی را نکشد و خود به حضور قیصر برود. ترتیانوس شجاع به او رحم کرد و خواهش وی را پذیرفت. او با زنجیرهای آهنین نزد تئودوس بزرگ برده شد و پس از هفت سال پادشاهی به نشانه پاداش بی شرمی هایش توسط تبر سر از تنش جدا شد.

۴۰

در باره پادشاهی و دستگیری و ارازدات

و اما تئودوس اگوستوس نیکوکار ملقب به بزرگ در بیستمین سال (پادشاهی) شخصی و ارازدات نام از همان نسل اشکانی را بجای پاپ به تخت پادشاهی نشاند. این و ارازدات از حیث سن

(Thessalonica) tesaghonike
andzevatsik

Enzi Anzi Alzi

(. .)(. .)

جوان، بی باک، چهارشانه، نیرومند و برخوردار از همه ویژگی های دلوران و بسیار پرتوان در تیراندازی بود. او با فرار از نزد شاپور به دربار قیصر رفته در آنجا دلاوری خویش را نشان داده بود. نخست در پیسا {۱۷۶} بر مشت زنان پیروز گشت و بدین خاطر در جشن المپایی بازی های کشتی گیران شکوه و جلال و احترام کسب نمود و اما اعمال دلورانه و جسورانه ای که بر علیه ملت لانگوباردها^{۱۲۹۹} از خود نشان داد، به جرات می گویم که با کارهای تیرداد قدیس برابر بودند، زیرا باز جانب دشمنان پنج حریف بر او تاختند و او آنان را یکی پس از دیگری به هلاکت رساند و راهی دژی شده هفده جنگنده را از بالای سنگر دژ مورد اصابت تیر قرار داد و چون انجیرهای زودرسی که در اثر توفان شدید می ریزند آنان را یکی پس از دیگری بر زمین افکند.

آنگاه که در سال پنجاه و پنجم پادشاهی شاپور بعنوان پادشاه به کشور ما آمد در اولین نبرد با چند راهزن و اوباش آشوری در محلهای صعب العبور داراناغی روبرو شد، آنها را به فرار واداشت و به تعقیبشان پرداخت. اما آنها در محل تنگ فرات از پل گذشته چوب را به رودخانه انداختند، اما او رسید و در حالی که می دوید از روی فرات پرید، یعنی بیشتر از کیون لاکونی {۱۷۸} به اندازه بیست و دو آرنج^{۱۳۰۰}؛ در اینجا آشیل جدیدی با پرش از رود اسکاماندروس {۱۷۹} پا به منصد ظهور می نهاد. راهزنان از او هراسیده سلاحهایشان را بر زمین اندخته تسلیم شدند.

بدین سان با سرمستی از دلاوریهای دوران جوانی، در هنگام پادشاهی نیز از توصیه های سپاهیان ناظر یونانی پیروی نکرد، بلکه سفیرانی نزد شاپور فرستاد تا یکی از دخترانش را به ازدواج وی در آورد و خود ارمنستان را به او بازگرداند. سرداران یونانی با آگاهی، این امر را به قیصر خبر دادند. تئودوس حاکم مطلق فرمان داد در صورتی که بمیل خویش نزد قیصر نرود وی را دستگیر کنند. لذا بناچار با میل خود نزد قیصر رفت به این امید که گفته های آگوستوس را تکذیب نماید، اما قیصر حتی او را شایسته دیدار هم ندید بلکه فرمان داد او را پس از چهار سال پادشاهی با بندهای آهنین به جزیره تولیس {۱۸۰} اقیانوس ببرند.

زاون که از خویشاوندان آغبیانوس بود در سال دوم پادشاهی وازادات سکوبای بزرگ ارمنیان گردید.

تئودوس بزرگ بجای ورازادات دو فرزند پاپ، یعنی آرشاک و واغارشاک را بر ارمنستان پادشاه گردانید با این فکر که دو نفر برای شورش متحد نمی شوند. مادر این نوجوانان را پیش خود نگاه داشت و آنان را با سپاهی گسیل کرد و ناظران معتمدی را نیز از سوی خود تعیین کرد. اینان راهی شده با جنگهای دلاورانه بر علیه پارسیان کشورمان را متصرف و صاحب شدند. از آنان، آرشاک دختر بابیک^{۱۳۰۱} پیشوای سیونیک، اما واغارشاک دختر اسبد ساهاک را به ازدواج خویش در آوردند. او^{۱۳۰۲} در همان سال در گذشت.

و اما در سال دوم پادشاهی ارشاک، آسپوراکس^{۱۳۰۳} خویشاوند ساهاک و زاون به مدت پنج سال سکوبای بزرگ بود.

تئودوس بزرگ به جنگ پرداخت و در شهر میدولانن {۱۸۱} بیمار شده در گذشت و پادشاهی را برای پسرانش باقی گذارد، بیژانس را برای آراکادیوس و روم را برای هونوریوس که اینان شایسته و سزاوار حسن اخلاق پدر خویش نبودند.

۴۲

تقسیم ارمنستان بدو بخش تحت حکومت دو پادشاه اشکانی و فرمانبرداری از دو ملت پارس و روم

شاپور با آگاهی از اینکه آرکاد درست اندیش نیست، با اوصالح برقرار می سازد، زیرا بدست پدر وی تئودوس بزرگ منهزم و متلاشی شده بود. آرکاد نیز با انعقاد صلح موافقت می کند بویژه به خواست سرداران سپاهش زیرا اگر چه در زمان تئودوس خوش سعادت، خداوند پیروزی را به او ارزانی داشته بود. لیکن سرداران از مشقات جنگ دائمی خسته و بیزار شده بودند. لذا تن به موافقت داده داوطلبانه تعهد نمود بین النهرین و سرزمین ما ارمنستان را تقسیم کرده مرزهای نو برقرار سازد. بدین جهت، آرشاک پادشاهی اصلی پدرانش - آبرارات - و تمامی نواحی واقع در بخش پاریسی را رها کرده برای حکومت به بخش غربی کشورمان رفت و نه بخاطر مادرش که در شهر قیصر اقامت داشت بلکه ترجیح داد برطرف ضعیف صاحب گردد و از پادشاه مسیحی فرمانبرداری کند تا بر نواحی بسیار حکومت کند و تحت یوغ مشرکان درآید. شاهزادگان ارمنی ساکن در بخش شاپور از او پیروی کرده همراه زنان و فرزندانشان مال و روستاها و دستگردهایشان را گذرانده و رفتند.

شاپور بدین خاطر غضبناک شده به آرشاک می نویسد: "چرا با بردن شاهزادگان بخش من باعث تحریک جنگ میان من و قیصر شدی؟". او از آرشاک چنین پاسخ می گیرد: "زیرا آنان با حکومت

babik'

(. .).

asp'urak'es

یک رهبر پارسی موافق نبودند، لذا از پس من آمدند. اکنون اگر حکومت بخش ترا به من بسپاری همچون بخش قیصر، من حاضرم هم به تو و هم به قیصر خدمت کنم. اما اگر این امر برایت دلپسند نیست و شاهزادگان و اشراف به میل خود بخواهند به طرف تو بیایند من جلوگیری نخواهم کرد". شاپور با شنیدن این مطلب، شخصی خسرو نام از همان خاندان اشکانی را در ارمنستان به پادشاهی رساند و به اشراف و شاهزادگان بخش خویش که همراه آرشاک رفته بودند فرمانی با این مضمون نوشت:

نامه شاپور به ناخارارها

«من شاپور شاهنشاه دلیر در میان پهلوانان به آن دسته از ناخارارهای ارمن که زمین های حکومتی شان جزو بخش من در آمده است، درود می فرستم. گر چه شما به نیکی رفتار نکردید و قلمروتان را ترک نمودید و اگر چه بواسطه آنها خسارتی به ما روا نشد، لیکن من با توجهات سرورانه خویش بر شما و کشورتان ترحم کردم با این اندیشه که گله بدون چوپان نمی تواند باشد و نه چوپانان بدون ناظر و قیم خوب. بدین علت شخصی خسرو نام را برای شما بر تخت شاهی نشاندم که از آیین خودتان و از نسل حکومتی بومی شما است. بنابراین دوباره بازگردید و هر یک بر دارایی خویش صاحب گردید چنانکه تاکنون بوده است. ما به آتش، آب و به شکوه نیاکان جاودانی مان سوگند یاد می کنم که ما این کار را بدون حيله گری و فریبکاری انجام می دهیم و آن را استوار خواهیم داشت. اما کسانی که به فرمان ما گوش فرا ندهند ما دستور دادیم خانه های آنان را همراه روستاها و دستگردهایشان بنفع دربار ضبط کنند. سلامت باشید».

۴۳

تغییر مکان اشراف ناخارار ارمنی به مایملک خود
و خدمت هر کدام به پادشاه خویش

آن دسته از شاهزادگان ارمنی که در نواحی واقع در بخش پارسی صاحب قلمرو بودند وقتی که شنیدند شاپور، پادشاه اشکانی مومنی را به پادشاهی رسانده سوگند نامه او را دیدند، آرشاک را ترک کرده به موطن خویش باز گشتند. بجز سه جوان که همشیران و از نزدیکان صمیمی پادشاه بودند. یعنی دارا که پسر بابیک پدر زن آرشاک و رهبر سیونیک بود، گازاون که پسر اسپاندارات صاحب شیراک و آرشارونیک بود و پروز که از نسل گاردمانیان^{۱۳۰۴} بود. آتات^{۱۳۰۵} از نسل گنونی، کنان^{۱۳۰۶}

gardman

(. .).

At'at'

از نسل آما تونی، سورا^{۱۳۰۷} از نسل موک رُستم آراونیان^{۱۳۰۸} و چند نفر افراد بی نشان دیگر از آنها پیروی کردند. خسرو بدین جهت بفرمان شاپور املاک موروئی آنان را به نفع دربار ضبط کرد و زمینهای پسر را برای پدر و زمینهای برادر را برای برادرش باقی نگذارد.

و اما در میان ناخارارها افرادی هم یافت می شدند که حکومتشان در بخش یونانی و نزد آرشاک واقع بود مانند ساهاک اسبد که پدر زن واغارشاک برادر آرشاک بود و مایل بود نزد خسرو بیاید. آرشاک با چشم بد به او می نگریست و پیوسته توسط زنش تحریک می شد مبنی بر اینکه در نزد زر و زیور درباری قرار دارد که از دامادش باقی مانده بود. در این زمان خویشاوندان او از ناحیه اسپر بر علیه او به دسیسه چینی پرداختند و به همین جهت آرشاک او را شکنجه کرد. پس از آن ساهاک در جستجوی فرصت برای گریز از نزد آرشاک و رساندن خود به خسرو بود. سورن خورخورونی^{۱۳۰۹}، واهان آراوگیان و آشخاردار^{۱۳۱۰} از نسل دیماکسیان^{۱۳۱۱} با او همداستانی و مشاورت می کردند. اما هنگام عزیمت ساهاک آنان توسط سپاهیان آرشاک توقیف شده موفق نشدند به او برسند، لذا (نیت) خویش را پشت نقات ریاکاری پنهان ساخته در انتظار روز مناسبی نشستند.

۴۴

اینکه خسرو چگونه از ساهاک اسبد تجلیل کرد و
دلآوری های وی در مقابله با راهزنان قوم واناندیان^{۱۳۱۲}

خسرو از آمدن ساهاک اسبد بینهایت شادمان شد و او را اسپهبد سپاه خویش ساخت. اراضی اجدادی را به او باز گردانید، مال و مزارعی نیز از ارث آنان^{۱۳۱۳} از بخش پارسی که نزد آرشاک باقی ماندند، اعطا کرد.

k'enan

sura

rost'om

suren khor'khor'uni

ashkhadar

dimaksian

vanand

()

(. .).

در این زمان، گروهی از قوم واناندیان بر خسرو شوریدند و به هیچکس پناه نبردند. بلکه در جنگل های کوهها و گذرگاه های تنگ میان صخره های تاپیک استحکام یافتند؛ آنها همچون راهزنان به مرزهای هر دو پادشاه ارمنی می تاختند، کشورمان را دچار ناامنی کرده باعث ناراحتی و آزار می شدند. اسبد ساهاک اسپهبد خسرو بر آنها لشکر کشید؛ بسیاری از آنان را به هلاکت رساند و بسیاری دیگر را تا نواحی هایک چهارم تعقیب کرد. زیرا آنان نه به کشور خاغتیک^{۱۳۱۴} رفته تا به یونانیان پناهنده شوند و نه پیش پادشاه آرشاک شتافتند مانند چند راهزن که در نواحی هایک چهارم بودند، برای پناه یافتن به مرزهای شام شتافتند. زیرا واناندیان با اشتیاق فراوان کار راهزنی را انجام می دادند که بعنوان کاری درست مطلوب آنان بود. ساهاک راهی دراز آنان را تعقیب کرده به مناطق دور تا مرزهای ماناناغی می راند.

۴۵

در این باره که سورن، واهان و
آشخادار با گنجهای آرشاک نزد خسرو آمدند

سورن خوخورونی، واهان آراوگیان و آشخادار دیماکسیان وقتی که آرشاک گنجهایش را از دژ هانی بیرون آورده به سوفن منتقل می کرد فرصتی مناسب یافتند. آنان (این گنج را) غصب کردند و در صدد عزیمت به نزد خسرو بر آمدند، اما نتوانستند به موقع انجام دهند. زیرا سامول مامیکیان از نزدیکان آرشاک، با هنگی نیرومند، به تعقیب آنان پرداخت و ایشان با گریز درون غارهای مستحکم و امن ناحیه ماناناغی رسیدند. محلی برای ورود به غار نبود، تنها از یک سو گذرگاه تنگی برای بالا رفتن از سربالایی تند وجود داشت. در جلو مدخل نیز تخته سنگ یکنواختی راست ایستاده بود اما در بالای صخره ای به طرف بیرون بصورت برجسته و مشرف به دره های ژرف بود و هر چه که می افتاد با شدت غیر قابل مقابله، بی امان به زیر می غلتید و مانعی برای برخورد نمی یافت. لذا سامول بعلت صعب العبور بودن محل مردد مانده بود. او به آرشاک خبر داد تا برای ساختن صندوق آهنین فرمان دهد و مردان دلیری در درون آن بنشانند و چون طناب از بالا بطرف پایین آویزان کند و به مدخل غار فرود آورد. اما این (وسيله) نیز خطری باعث نشد زیرا بوته ها (صندوق) را دور نگه می داشتند.

وقتی که آنها سرگرم این کار بودند از بخت نیک اسبد ساهاک با تمام هنگ خسرو که راهزنان را تعقیب می کرد به آنجا رسید. آنها را رها کرده به مقابله ایشان می پردازند که با غار دست و پنجه نرم

می کردند. آنها را تعقیب کرده سورن، واهان و آشخادار را همراه گنجها بیرون می آورد و شتابان نزد خسرو می رساند. خسرو گنج ها را دریافت کرده بخش شاپور را بر می دارد و به فرمان او روستاها و دستگردهایی عالی و مناسب از ارث آن (ناخارار ها را) که از بخش پارسی بودند اما نزد آرشاک مانده بودند به ایشان می دهد. بدین سبب میان آرشاک و خسرو جنگی در می گیرد.

۴۶

آرشاک در جنگ مغلوب خسرو شده

بعلت بیماری می میرد

اگر چه شاپور و آرشاک از خسرو و آرشاک برای جنگ با یکدیگر دستگیری نکرده و به آنان یاری ندادند ولی ممانعت نیز نکردند. از این رو وقتی که مذاکرات سفرای پایان رسید، آرشاک سپاهش را آماده ساخت و بر خسرو لشکر کشید. خسرو نیز از اقامتگاه خویش که در نزدیکی دریای گغام^{۱۳۱۵} و موسوم به مورس^{۱۳۱۶} بود به مقابله آرشاک رفت تا وارد مرزهایش نشود اما بدان سرعت نتوانست برسد که آرشاک وارد مرز یعنی ناحیه واناند شده بود. آنها در دشت یرو^{۱۳۱۷} به یکدیگر رسیدند، جنگ بسیار سختی در گرفت. سپاه آرشاک متلاشی و اسپهبد او دارا سیونی وارد جنگ شد و آرشاک با مردان قلیلی ناچار به گریز شد. اسبد ساهاک دلاور، اسپهبد خسرو از پس او می رفت و شدیداً تعقیب می کرد. در اینجا گازاون پسر اسپاندارات با دلاوری های بزرگ و حملات پی در پی تعقیب کنندگان را پراکنده می سازد و فرصتی برای آرشاک بوجود می آورد تا فرار کند. خسرو به محل خویش باز گشت، اما آرشاک به ناحیه یکقیاتس رفت. او در آنجا به سل مبتلا گشته از تب مضمحل شده درگذشت. در حالی که پنج سال بر تمام ارمنستان و دو سال و نیم بر نیمی از ارمنستان پادشاهی کرده بود. از آن پس یونانیان در بخش خود پادشاهی تعیین نکردند بلکه شاهزادگان آن طرف را گازاون دلیر رهبری می کرد و یونانیان کنت هایی برای اداره حکومت کشور بخش خویش گماردند.

۴۷

در باره مسروپ خوش سعادت

(. .).

gegham
mors
yerevel

مسروپ با مشاهده اینکه پایان پادشاهی ارمنیان فرا رسیده است، اختلافات (کشور) را موضوع صبر و بردباری خویش ساخت. او اهل هاتسک^{۱۳۱۸} در تارون^{۱۳۱۹} بود. در نزد نرسس بزرگ پرورش یافته کسب علم نموده بود و پس از مرگ او بعنوان کاتب دربار گمارده شد. او راه گوشه نشینی را برگزید و چنانکه یک نفر گفته است، کشتی گرفتار در دریای متلاطم بسوی بندر می شتابد اما انسان پرهیزگار در جستجوی بیابان است. او نیز اینگونه از اشتغالات دنیوی دوری جست و شرف جسمانی را بدور انداخت و به دنبال ارج ملکوتی رفت. به ناحیه گوغتن رفت و در انزوا زیست. فرقه مشرکان پنهان شده در اینجا را که از روزهای تیرداد تا آن زمان مخفی مانده و در دوران ضعف پادشاهی اشکانی دوباره نمایان گردیده بود، او به کمک حاکم محل که شایبیت^{۱۳۲۰} نام داشت از بین برد. در اینجا چون زمان گریگور قدیس معجزات خدایی نمایان شد؛ دیوها با شکل و هیبت جسمانی و به نواحی ماد رانده می شدند. به کمک واغیناک حاکم سیونیک کارهایی انجام داد که کمتر از این ها نبود.

زمانی که مسروپ خوش سعادت به تعلیم مشغول بود، زحمت کمی متحمل نمی شد، زیرا خود هم خواننده بود و هم مترجم و آنگاه که او در آنجا نبود اگر کس دیگری می خواند بعلت نبودن مترجم مطالب برای مردم قابل درک نبود. از این رو وی تصمیم گرفت راه چاره ای بیابد و حروفی برای زبان ارمنی ابداع کند و مشغول کار شده با آزمایش های گوناگون متحمل رنج و زحمت گردید.

۴۸

بازگشت ناخارارها از نزد آرشاک

پیش خسرو

ناخارارهای ارمنی با مشاهده این که یونانیان بر ایشان پادشاهی تعیین نکردند، فقدان رهبری را دشورا یافتند و داوطلبانه حاضر به فرمانبرداری از پادشاه خسرو شدند. از این رو نامه ای بدین مضمون برای وی نوشتند:

نامه ناخارارها به خسرو

hatsek'

Taron

(. .).

shabit

«سپهسالار گزاون و همه ناخارارهای ارمنی بخش یونانی به سرورمان خسرو پادشاه سوی آیرارات درود می فرستند.

سرور، تو خود از وفاداری ما نسبت به آرشاک پادشاه فراموش نشدنی ما که تا مرگ او استوار نگه داشتیم، آگاه هستی. اکنون ما تصمیم گرفته ایم با چنین وفاداری بتو خدمت کنیم، اگر این سه امر را طی قرار دادی بر ما به اثبات رسانی؛ نخست گناه ما را بیاد نمی آوری که بناچار بر علیه تو جنگیدیم و نه به میل خویش؛ دوم، تمام مایملک موروثی ما را که در بخش پارسی واقع است به تصرف دربار در آوردی به ما باز خواهی گرداند؛ و سوم، به هر تدبیری ما را از دست قیصر نجات خواهی داد تا زندگی حاکمان این بخش دچار خطر نشود. و این پیمان را می نویسی و با مهر چلیپا تأیید می کنی، ما با ملاحظه آن سعی در خدمت به تو خواهیم کرد. سلامت باش، ای سرور ما».

خسرو پاسخ می دهد:

نامه خسرو به ناخارارها

«خسرو اشرف انسان ها پادشاه ارمنیان به گزاون و تمام ناخارارهای ما درود های فراوان می فرستند.

شاد باشید و ما نیز تندرستیم و با کسب خبر سلامت شما شادمان شدیم. اینک پیمان و قرار داد را مطابق تقاضایتان برایتان می فرستیم. نخست، اینکه گناهتان را یاد نمی کنیم که البته ما گناه هم نمی شماریم، بلکه وفاداری مردان حق شناس نسبت به پادشاه اشکانی می دانیم که به او خدمت می کردید، همانگونه امیدواریم که نسبت به ما خواهید بود. دوم اینکه آن مایملک موروثی را که به تصرف دربار در آورده بودیم به شمار باز خواهیم گرداند بجز آنهایی که به برخی پیشکش کرده ایم، زیرا هدایای پادشاهان اگر (ستانندگان) گناهی مرتکب نشده باشند، پس گرفته نمی شود، بویژه آنکه اینها وارد دیوان سرور ما شاهنشاه شاپور شده است. اما بجای آن کمی و کسری های (ارثی) شما را از دربار جبران خواهیم کرد. سوم اینکه شما را از دست گماشتگان یونانی آزاد خواهیم کرد ولو اینکه به جنگ با قیصر متوسل شویم و یا با آرامش.

و اما ای گزاون {۱۸۲}، ای همخون و صمیمی من، ترا احترام خواهم گذارد نه بخاطر خویشاوندی دیرینه تو، بلکه برای اصلیت فعلی اشکانی مادرت آرشانوش، از این رو ترا از (قوم) اجدادی کامساراکان خارج نموده بنام اشکانی وارد قوم مادری یعنی وارد نسب من خواهم نمود».

گزاون با مشاهده این امر بزودی همه ناخارارها را نزد خسرو می فرستد و به تمام تقاضاها و قولهای داده شده نایل شده خوشبخت و از احترام بسیار برخوردار می شود. اما سامول مامیکنیان با دستیابی به نامه خسرو و نسخه نامه ناخارارها از آنان جدا شده نزد قیصر آرکاد می رود. زیرا او پدرش وارتان و نیز مادرش تاجاتوهی را بعلت ارتداد کشته بود، لذا با ترس از پارسیان و آرزرونیان یعنی از دایی هایش جرأت نمی کرد از یونانیان جدا شود. آرکاد به او نیکی کرد و فرمان داد نسخه

های این نامه ها را به کتابت یونانی در دیوانش نگهدارند تا یادگار قومهای شورشی حفظ گردد و تا امروز نیز باقی است.

۴۹

حکومت استبدادی خسرو بر ارمنستان و انتقال سکوبایی بزرگ به ساهاک بزرگ

آنگاه که خسرو بر همه ناخارارهای ارمنی مسلط گردید، چنانکه مایل بود، خطاب به آرکاد از او تقاضا نمود تا بخش یونانی ارمنستان را نیز به وی بسپارد و او با آباد نگهداشتن آن همچون گماشتگان وی خراج ها را با صداقت خواهد پرداخت. و آرکاد با سوءظن از یکپارچگی ناخارارهای ارمن و اینکه آنان با اتحاد یکدیگر بخش مربوط به خود را از او گرفته به پارسیان خواهند داد، لذا تقاضای خسرو را انجام می دهد.

سپس، آسپوراکس رهبر سکوباها چشم از جهان فرو بست و خسرو، ساهاک پسر نرسس بزرگ. پسر آگاتانگینس، پسر هوسیک، پسر ورتانس، پسر گریگور قدیس را به جانشینی او برمی گزیند. او با همه پاکدامنی ها شبیه اجدادش بود و از حیث دعا و نیایش مقدم بر آنها. زیرا او مانند اسپوده های {۱۸۳} پایتخت ها شصت شاگرد، مردان متدین، ملبس به پوشاک موبین، پوشیده از آهن، پا برهنه، گرد آورد که همواره با او می گشتند و توسط آنان مراسم عبادات کلیسایی را بی وقفه مانند بیابان نشین ها انجام می داد و مانند صاحب منصبان دنیوی به امور کشورمان توجه می نمود. مسروپ به مناسبت مسئله حروف ارمنی نزد او آمد و دید که وی آرزوی بیشتری در این خصوص دارد. پس از تلاش فراوان که بی نتیجه ماند، باز هم برای التماس از خداوند دست به دعا و نیایش برداشتند. از یکدیگر جدا شدند، مسروپ به اقامتگاه خود رفت و تسلیم زندگانی پریاضت شده هر چه بیشتر کوشش و تلاش می کرد.

۵۰

به بند کشیده شدن خسرو و پادشاهی برادرش ورامشاپوه^{۱۳۲۱} به جای او

شاپور از خسرو خشمگین بود زیرا وی شخصا "با آرکاد دوستی برقرار کرده بدون فرمان (وی) ساهاک بزرگ را سکوبا تعیین نمود لذا او را تهدید نموده تقصیرهایی را به او نسبت داد. خسرو

مغرور شده با تکبر و جسارت پاسخ داد و سفیران را با بی احترامی پس فرستاد و بی درنگ با آرکاد به مذاکره نشست تا پیمانی را که با شاپور بسته بود نقض کرده با سپاه به او یاری دهد و اما خود تمام کشورمان را به او بسپارد. شاپور با فریب از ناخارارهای جاسوس ما بی درنگ پسرش اردشیر را با سپاهی گران به ارمنستان می فرستد و از آنجا که آرکاد از یاری به خسرو امتناع ورزید، وی از سایر ملل کمکی دریافت نکرده نه از عهده مقابله با شاپور و نه گریز از او برنیامده نزد وی رفت.

اردشیر او را از پادشاهی عزل کرده به جایش برادر او وارمشاپوه را تعیین نمود، اما نه ساهاک را ابقاء کرد و نه هیچیک از ناخارارهای گمارده شده از طرف خسرو را، بلکه آنان را از مقام و منزلتشان محروم ساخت؛ همچنین فرمان داد تا نظام پیشین را با یونانیان حفظ کنند و هنگ بزرگی (در ارمنستان) باقی گذارده خود بی درنگ راهی تیسفون شد زیرا پیری پدرش را در نظر داشت، ضمن اینکه خسرو را پس از پنج سال پادشاهی برای زندانی کردن به دژ آنهوش می برد. به همراه او گازاون را نیز با غل و زنجیر برد زیرا به دلآوری او مضمون بود و فرمان داد خاندان او و نیز (خاندان های) برادرش شوارش و پارگو آماطونی^{۱۳۲۲} را جزو دارایی دربار در آوردند. از آنجا که ایندو با هفتصد سربار خویش بر سر راه کاروانی کمین کرده در پی فرصت مناسب نشستند تا پادشاهشان خسرو را آزاد کنند، اما موفق نشدند زیرا پاهای او با زنجیر بسته شده بود. لذا جنگ سختی روی داد که در طی آن شوارش و مانول^{۱۳۲۳} پسر پارگو کشته شدند و بسیاری دیگر که همراه اینان بودند. اما با بستن پارگو او را به نزد اردشیر بردند و او فرمان داد تا از او خیک بسازند و باد کرده همواره در پیش روی خسرو قرار دهند.

۵۱

عزیمت ساهاک بزرگ به تیسفون و
بازگشت توام با تقدیر و احترام

چند تن افراد مقدس و برجسته که در میان شاهزادگان و ناخارارها و سکوباهای ما جزو نخستین افراد و بانیان و باعثان روشنگری ما بودند با تناسل و زاد و زه تا ساهاک بزرگ رسیدند، که فرزند مذکری نداشت بلکه دختری بنام ساهاکانویس^{۱۳۲۴} داشت که به ازدواج هامازاسپ مامیکیان در آمد. و زمانی که اسید ساهاک، اسپهبد شجاع ارمنی درگذشت ساهاک قدیس از پادشاه خسرو اما پس از دستگیری وی از برادر او وارمشاپوه التماس می کرد تا (هامازاسپ) را (بجای اسید ساهاک) بگمارد، ولی ورامشاپوه از انجام این مار بدون فرمان پادشاه امتناع می ورزید و متذکر می شد که برادرش

خسرو توسط همینگونه اعمال ما متحمل درد و غم می شود. لذا (سهاک قدیس) به استدعای دخترش نامه هایی (از پادشاه) گرفت و شخصا "نزد پادشاه اردشیر پارسی رفت که پس از هفتاد سال پادشاهی پدرش، چهارسال پادشاهی کرد.

او توسط آنان مورد احترام فراوان قرار گرفت نخست به علت قوم اشرافی پهلویک ها و دوم بعلت اینکه خداوند خدمتگزاران خویش را در برابر بی ایمانان محترم و گرامی می دارد. (پادشاه) تقاضاهای او را کاملاً جامه عمل پوشانید، نخست در قبال داماد او هامازاسپ و سپس در باره بازماندگان تیره هاب کامساراکان و امانونی، که در مکان های نامعین پنهان شده بودند. (سهاک قدیس) خواهش ترحم به حال آنان را کرد چنانکه فرمان خداوندی است که فرزندان بخاطر گناهان پدرانشان محاکمه نشوند^{۱۳۲۵} بویژه آنکه پدران گناهکار بخاطر همان گناهانشان مردند. (پادشاه) به بازماندگان آنان زندگانی ارزانی داشت و دستور داد خانه های این دو قوم که به تصرف دربار در آمده بود به آنان باز پس دهند، اما آنها را در مقام پیشین اجدادی مستقر ن سازند، بلکه بسیار پایین تر از اکثر ناخارارها و در ردیف کهنترین ناخارارها قرار دهند. اما قوم هامازاسپ یعنی خاندان مامیکیان را تعالی بخشید تا پنجمین مکان را در میان شاهزادگان اشرافی ارمنی بخود اختصاص دهند و در دیوان خویش نیز چنین بنویسند.

از آنجا که (پارسیان) این دو نظام را محفوظ می داشتند، آنگاه که پادشاه جدید صاحب اورنگ شاهی می شد بی درنگ سکه های موجود در خزانه دربار را تغییر می دادند و تمثال پادشاه جدید را ضرب می کردند و نوشته های دیوان را بنام او تغییر می دادند و کهنه را نابود نمی ساختند بلکه کمی دگرگون می نمودند. اما اگر مدت طولانی پادشاهی می کرد و آمارگیری جدیدی صورت می داد، در این صورت آنچه را که از قدیم دگرگون شده بود بدور می ریختند تا تمامشان بنام جدید نوشته شود. اینکه اردشیر بعلت پادشاهی کوتاه مدت مهلت انجام آمارگیری جدید را نیافت بلکه فرمان داد در (دیوان) دگرگون شده از دوران کهن تمامی آنها را بنویسند و مقام و منزلت (یاد شده) به همراه حکومت بر روستاها و دستگردها و نیز اسپهبدی ارمن را که خواهان آن بود به هامازاسپ بدهند؛ و به پادشاه ما ورامشاپوه فرمان زیر را نوشت:

نامه اردشیر به ورامشاپوه

«اردشیر شاهنشاه دلیر مزدیسنان دروهای بیکران خود را به برادرمان ورامشاپوه پادشاه ارمن نثار می کند.

نامه هایت را که در باره سکوبا سهاک نوشته بودی دریافت کردم و حق شناسی پیشینیان او را بیاد آوردم که شاهزادگان سورن پهلوی بودند و با کمال میل حکومت و سرداری اردشیر همنام من و

جد مرا پذیرا شدند و آنقدر او را بیشتر از خویشاوندانشان دوست می داشتند که به جنگ بر علیه ایشان تنها در سرزمین پارس اکتفا نکردند بلکه بخاطر او (اردشیر) به کشورتان آمده خسرو نیای شما را کشتند و سزای قتلی را که مرتکب شده بودند با مرگشان دریافت کردند. اما گریگور پسر قاتل، تیرداد بیمار را شفا داده زندگانی و پادشاهی از دست رفته وی را باز گردانید و بدین سبب حق شناسی بیشتری در قبال شما نشان دادند. لذا هامازاسپ فرزند خوانده (سکوبا ساهاک) را به فرمان ما به اسپهبدی سیاهت بگمار و گاه پنجم افتخار را در میان ناخارارهایت به او بده و بگذار آنان بر روستاها و دستگردهایی صاحب گردند که پیشینیان تو به اجداد او داده اند. همچنین خانه های آن (دو) قوم گناهکار را که به تصرف دربار در آمده بود، رها سازد تا بازماندگان آنان بدون ترس به ارث برند اما مقام و منزلت اجدایشان را به آنها ارزانی مکن، چنانکه ما هم فرمان دادیم و در دیوان نوشتند. سلامت باش».

آنگاه که ساهاک بزرگ آمد و کلیه سفارش های اردشیر را مقرر داشت، اردشیر پادشاه پارس درگذشت و ورام^{۱۳۲۶} که کرمان^{۱۳۲۷} نیز نامیده شده جانشین او گردید و ده سال پادشاهی کرد. او تنها دوستی خود را با ورامشاپوه پادشاه ارمنستان و ساهاک بزرگ حفظ کرد؛ میان بهرام و آرکاد نیز آرامش برقرار بود و ورامشاپوه بر کشورمان حکم می راند و از دو پادشاه تبعیت می کرد. بخاطر بخش پاریسی به بهرام و برای بخش یونانی به آرکاد باج می پرداخت.

۵۲

در باره حروف دانیل

در آن زمان آرکاد بیمار شد، در بیزانس توسط یوحنا بزرگ {۱۸۴} جنبشی عظیم و آتش سوزی هایی روی داد و پادشاه یونان دچار آشفستگی گردید؛ سپاهیان بر علیه یکدیگر و پارسیان می جنگیدند. لذا بهرام به پادشاه ما ورامشاپوه فرمان داد تا به میانرودان برود و آنان را آرام نموده به نظم و آرامش در آورده در باره (اختلافات) گماشتگان دو طرف تصمیم گیری کند. آنگاه او رفت و تمامی اینها را به نظم در آورد و به سبب کاتب زحمت کمی متحمل نشد. زیرا از آن روز که مسروپ از دربار دوری جست، او هیچ کاتب زبردستی نمی توانست بیابد زیرا حروف پاریسی بکار می بردند. بدین مناسبت کاهنی هاییل نام به حضور او رسید و قول ابداع حروف ارمنی را داد که اسقف دانیل از نزدیکانش مرتب کرده بود. پادشاه بی توجه ماند و با ورود به ارمنستان مشاهده کرد که کلیه سکوبایان برگرد ساهاک بزرگ و مسروپ جمع شده اند و درباره ابداع حروف ارمنی می اندیشند.

زمانی که پادشاه را در این باره آگاه ساختند، او آنچه را که راهب گفته بود برای آنان شرح داد. آنگاه که این را شنیدند، از او تقاضا کردند تا در باره این امر مهم توجه مبذول دارد. لذا او شخصی واهریچ^{۱۳۲۸} نام از قوم خادون^{۱۳۲۹} که در ارمنستان صاحب احترام و نسبت به او وفادار و بسیار مشتاق این امر بود بعنوان نماینده نزد هابیل یاد شده گسیل داشت. او را با خود برداشته با هم رهسپار شدند و رشته حروفی که توسط دانیل از دیر باز به نیکی ساخته و پرداخته شده و همانند یونانی مرتب گردیده بود آوردند و به ساهاک بزرگ و مسروپ {۱۸۵} تقدیم کردند و اینان خود آنان را فرا گرفته به بچه ها نیز سالیان کمی یاد دادند و بدین نتیجه رسیدند که این حروف و آن ترسیم خواسته شده برای تلفظ صحیح واکهای کلمات ارمنی هماهنگی و تطابق لازم را ندارند.

۵۳

در باره حروف مسروپ که با موهبت ملکوتی اعطاء شد

پس از آن خود مسروپ همراه شاگردانش راهی میانرودان و نزد همان دانیل می شود و چیزی افزون بر مورد پیشین نیافته عازم ادسا نزد افلاطون یک ناطق مشرک که ریاست دیوان را داشت می شود. او با شادمانی استقبال کرد و هر قدر که سخنان ارمنی بیاد می آورد و گرد می آورد لیکن با تلاش بسیار خویش این سخنور کمکی نتوانست بکند و به نادانی خود اقرار کرد. ولی گفت که خودش قبلاً "آموزگاری داشته که مردی بسیار زبر دست بود و بعدها با برداشتن نوشته های سخنوران از دیوان ادسا رفته و آیین مسیح را برگزیده است و نامش اپیانوس بود؛ «گفت، او را بجوی و بیاب تا آرزویت را برآورده سازد».

آنگاه مسروپ با کسب یاری از سکوبا بابلیس^{۱۳۳۰} از طریق فینیقیه عبور کرده به ساموس می رود زیرا اپیانوس در قید حیات نبود، اما شاگردی باقی گذارده بود بنام هروپیانوس^{۱۳۳۱} که هنر شگفت انگیز نوشتن یونانی را نیک می دانست و در ساموس منزوی شده بود. مسروپ نزد وی می رود و از او نیز ثمری نمی یابد و دست به دعا بر می دارد و نه رویایی در خواب می بیند و نه شبهی در بیداری، بلکه در کارگاه قلبش کف دست راستش به چشمان روح و روان او نمایان می شود که بر روی سنگ می نوشت بطوری که سنگ اثر خطوط را همچون روی برف محفوظ می داشت {۱۸۶} و نه تنها ظاهر می شد بلکه چگونگی نمای (حروف) در فکر او همچون درون یک ظرف تجمع کرده و

از پای دعا و نیایش برخاست و حروف ما را ابداع کرد و همراه روفینوس حروف آماده شده مسروپ را شکل داد و حروف ارمنی را دقیقاً مطابق واکهای یونانی گردانید و بی درنگ دست به ترجمه زد و مخصوصاً "از امثال (سلیمان) آغاز کرده بیست و دو کتاب نامدار و کامل و عهد جدید را به زبان ارمنی {۱۸۷} ترجمه می کند و نیز فن نگارش را به شاگردانش هوهان یگفتاستسی و هوسپ باغناتسی در عین حال به شاگردان کهنتر می آموزد.

۵۴

در باره کتابت ارمنی، گرجی و آرنانی

پس از مرگ آرکاد پسرش تئودوس کهنتر جانشین وی گردید؛ او نیز با کشورمان و پادشاه ورامشاپوه پیوند مودت و دوستی حفظ کرد ولی بخش مربوط به خویش را به او نسپرد، و به گماشتگان خود واگذار کرد. نیز با یزدگرد پادشاه پارس پیمان صلح بست. مسروپ در این اوان بازگشت و حروف زبان ما را با خود آورد. او بفرمان ورامشاپوه و ساهاک بزرگ بچه های هوشیار و تندرست، دارای صدای خوش و پرنفس {۱۸۸} برگزید و در تمامی نواحی مدرسه هایی بنیان گذاشت و در همه مناطق بخش پارسی (ارمنستان) به آموزش پرداخت البته بجز از بخش یونانی زیرا آنان تابع حوزه قیصریه بودند و اجباراً "می بایست، کتابت و زبان یونانی را بکار می بردند و نه حتی آشوری.

مسروپ رهسپار گرجستان شد تا برای آنان نیز با برخورداری از موهبت ملکوتی اعطاء شده همراه شخصی جاغا^{۱۳۳۲} نام که مترجم زبانهای یونانی و ارمنی بود، حروفی پدید آورد، و در این راه از یاری و کمک پادشاه آنها باکور^{۱۳۳۳} و سکوبا موسی برخوردار گردید. او بچه هایی برگزید و آنان را به دو دسته تقسیم کرد و از میان شاگردانش ترخوردزاتسی^{۱۳۳۴} و موشه تاروناتسی^{۱۳۳۵} را بعنوان آموزگار گماشت.

خود نیز راهی آران نزد پادشاهشان آرسواغن^{۱۳۳۶} و ارمیا^{۱۳۳۷} رئیس سکوبایان شد و آنان تعالیم او را با کمال میل پذیرا شدند و بچه های برگزیده ای به او سپردند. او مترجم زبردستی بنام بنیامین را فراخواند و واساک^{۱۳۳۸} جوان والی سیونیک^{۱۳۳۹} او را بوسیله سکوبا آنانیا بی درنگ گسیل داشت و

jagha
paker bak'ur
t'er-khordznatsi
mushe- t'aronatsi
arsvaghén
yeremia
vasak'

(به یاری) آنان حروفی برای زبان چاکنائی^{۱۳۴۰}، خشن و ناهنجار و ناپروورده گارگاریان^{۱۳۴۱} پدید آورد. شاگردش هونانتان^{۱۳۴۲} را به سرپرستی آنجا گمارد و چند نوکشیش را برای دربار تعیین کرده خود به ارمنستان بازگشت و مشاهده کرد که ساهاک بزرگ سرگرم ترجمه (کتاب مقدس) از زبان آشوری است چون یونانی آن را نیافته بود. زیرا نخست اینکه مهروژان کتابهای یونانی را در سراسر کشورمان سوزانده بود و سپس آنکه وقتی ارمنستان تقسیم شد، سرپرستان پارسی به هیچکس اجازه آموختن یونانی را نمی دادند بلکه تنها آشوری را مجاز می دانستند.

۵۵

پادشاهی مجدد خسرو بر ارمنستان و پس از او
(پادشاهی) شاپور پارسی

ورامشاپوه پس از بیست و یک سال پادشاهی درگذشت و پسری یازده ساله بنام آرتاشس از خود بجای گذارد. در آن زمان ساهاک بزرگ به دربار یزدگرد پادشاه پارس رفت و تقاضای استرداد خسرو را کرد که پس از مرگ اردشیر (از بند و زنجیر) رها شده در زمان بهرام^{۱۳۴۳} آزادانه در دژ آنهوش^{۱۳۴۴} نگهداری می شد. یزدگرد با خواهش او موافقت کرده حکومت را (به خسرو) داد و به ارمنستان گسیل داشت. او هراهاد^{۱۳۴۵} پسر گازاون را تقاضا کرد که پس از مرگ پدرش از دژ آنهیشلی^{۱۳۴۶} خارج کرده (همراه سپاه) به ناحیه ای آنسوی سگستان {۱۸۹} فرستاده بودند. خسرو دیگر قادر به دیدن او نشد و اینبار تنها یک سال پادشاهی کرد.

پس از او یزدگرد نه از میان آنان بلکه پسر خود شاپور را با این نیت به پادشاهی ارمنیان گمارد که ناخارارها به او تقرب جسته با همنشینی و حسن روابط، ضیافت ها و سرگرمی شکار و نیز

syunik

(. .). guttural glottal
(. .). (Mili)

hovnatan

(. .). Vram

anhush

(. .). afrahat frahat

hrahat'

(. .).

anhisheli

خویشاوندی سببی به او خو گرفته و با خویشاوندی جدید نزدیکتر شده شاید به آیین مزدیسنی گرویده بدین وسیله بکلی از یونانیان جدا شوند. نادان نمی دانست که «خداوند نیات مشرکان را در هم می باشد» اگر چه تا مدتی (اندیشه او) موفق شد. از آنجا که هامازاسپ درگذشت و ساهاک نیز در سوکی بزرگ نشست. هیچکس هنگامی ارمن را گرد نیاورد و متحد نساخت. از این رو شاپور به آسانی وارد سرزمین ما شد و فرهاد و تمامی تبعیدیان را همراه خویش آورد؛ اما او موفق به جلب همکاری ناخارارها نشد بلکه همه از او نفرت داشتند و در هنگام شکار یا بازی به او بعنوان پادشاه احترام نمی نهادند.

یکبار چنین رخ داد که گستاخانه در پی رمه های گورخر از نواحی ناهموار و سنگلاخی گذشتند، شاپور عقب افتاد. آتوم موکاتسی^{۱۳۴۷} با سرزنش به او چنین گفت: «خدازاده»^{۱۳۴۸} پارسی، اگر مرد هستی برو، برو». یکبار دیگر چنین اتفاق افتاد که با آتش در نیزارها به شکار خوک وحشی رفتند، شاپور جرأت نکرد اسبش را در انبوه نی ها بخوبی براند بگونه ای که آتش او را در خود بلعید و او به دو طرف می نگرست و با اسبش به این سو و آن سو حرکت می کرد. آتوم باز هم می گوید: «خدازاده پارسی، آخر پدر تو خداوند است چرا می ترسی؟». شاپور می گوید: «مزاح را کنار بگذار و نگاه کن تا از آتش بگذری تا من هم از پشت سر تو بیایم، زیرا اگر من جلو بروم، اسبم رم می کند». در آن وقت آتوم با تقبیح به او گفت: «مگر اینها هم سنگ هستند که من جلو تر بروم، اینک اگر اهالی موک^{۱۳۴۹} را از اصل و نسب دیوان میدانی منم شما ساسانیان را زن صفت می خوانم» و به اسب شلاق زده از میان آتش همچون از جلگه پر گل گذشت و شاپور را نجات داد. اما با علم به اینکه شاپور از آن پس خاموش نخواهد نشست آنجا را ترک کرده به موکس رفت.

یک بار در حین بازی چوگان شواوسپ آرزوئی موفق شد توپ را دوبار از شاپور برآید. او با چوگان به او زده گفت: «خودت خویشان را بشناس!» و او پاسخ داد: «آری می شناسم که من هم شاهزاده ام، از نسل ساناسار و حق دارم مانند برادرانت چنانکه نامیده شده ام به بالش پادشاه بوسه زنم». با چنین گفتاری با بی اعتنایی تمام از میدان اسب سواری بیرون تاخت {۱۹۰}.

یک بار دیگر در حین مجلس مهمانی، خسرو گاردماناتسی^{۱۳۵۰} مست از میخوارگی در حضور شاپور همچون عاشق مجنون بدنبال زنی افتاد که با انگشتان ماهر خود چنگ می نواخت. شاپور با عصبانیت فرمان داد او را بگیرند و در دهلیز نگاهدارند، اما او دست راستش را بر شمشیر گذارده بسان

At'om-Mok'atsi

(ast'vads + ordi) ast'vadsordi

(. .).

"

moks mok'k

(. .).Bet Moksaije Mokhoene

(. .).

khosrov- gardmanatsi

تیرداد باگراتونی گذشت و به خانه اش رفت و هیچیک از خدمتگزاران دربار جرات نکردند او را دستگیر کنند زیرا آن مرد را از پیش آزمایش کرده بودند.
درخواست بیجا تو ما را ناچار به تعریف این مطالب نمود.

۵۶

رویدادهایی که پس از رفتن شاپور از
ارمنستان روی دادند و هرج و مرج ناشی از آن

شاپور پس از چهار سال پادشاهی خفت بار از بیماری پدرش آگاهی یافت و شتابان رفت و به جانشین و فرمانده سپاهش فرمان داد تا بزرگان ارمن را دستگیر کرده به سرزمین پارس ببرد. اما زمانی که شاپور به تیسفون رسید پدرش بزدگرد پس از یازده سال پادشاهی درگذشت. در همان روز خود نیز توسط توطئه افراد دربار کشته شد. اما نرسس چیچراکاتسی^{۱۳۵۱} دلیر و خوش بخت که فرمانده سپاه شده بود، ناخارارهای ارمنی را با سپاهیانسان برداشت و بر علیه هنگ پارسی جنگید و سپاه آنان را درهم شکست، اما آپرسام اسپاندونی^{۱۳۵۲} سردار آنان را کشت، سپس خودشان نیز پراکنده شدند و خودسرانه در نواحی کوهستانی و مستحکم گذران زندگی می کردند تا گلیم خود را از آب بیرون بکشند. در این زمان تمام اهالی واناند با دلاوری برجسته خویشان ظاهر شدند. بدین سان کشور ما سه سال بی سرور باقی مانده طعمه جنگ و شورش گردید و ویران و خالی از سکنه شد، خراج های دربار کاهش یافت، راههای آمد و شد مردم بسته شد و هرگونه نظم و اصلاحات مختل و محو گردید. در همین روزها بهرام دوم بر پارسیان پادشاه گردید و در صدد انتقامجویی از کشورمان برآمد، لیکن با بخش یونانی (ارمنستان) برخورد نکرد و صلح را با آنها حفظ نمود.

۵۷

فرستاده شدن مسروپ به بیزنس
و نسخه های پنج نامه

زمانی که سهاک بزرگ تمام این بلایا را در بخش پارسی (ارمنستان) مشاهده نمود، به نواحی غربی کشورمان و بخش یونانی (ارمنستان) رفت اما چنانکه در شان او بود مورد استقبال قرار نگرفت؛ لذا مسروپ و نوه اش وارتان را با نامه ای به قرار زیر به بیزنس نزد قیصر تئودوس فرستاد.

نامه ساهاک به تئودوس {۱۹۱}

«سهاک سکوبای ارمن توسط خداوند به قیصر صلحدوست، سرورم اگوستوس تئودوس درود می فرستد.

می دانم که آوازه زحمات ما به سمع آن حاکم مطلق باید رسیده باشد. لذا با امید بستن به نیکوکاری و ترحم تو، به سویت پناه آوردم؛ اما بفرمان والیان اینجا در شأن خویش مورد استقبال قرار نگرفتم. آنقدر از ما متنفر بودند که حتی آن حروف را نیز نپذیرفتند که همین شخص آورده بود و او را نزد آن نیکوکار فرستادم؛ او (این حروف را) پس از تلاش سخت و طولانی در آشور یافته بود. از این رو الطاف و عنایات آن سرور را خواهانم تا ما را در اینجا از مقام و منزلت مان در بخش خویش محروم نسازند؛ فرمان دهید تا ما و تعالیمان را بپذیرند. سلامت باشید».

نامه زیر را نیز به سکوبای شهر پادشاه نشین نوشت:

نامه ساهاک به آتیکوس ۱۳۵۳

«سهاک سکوبای ارمن به آموزگارمان آتیکوس، سکوبای دربار پادشاهی با دعای خیر درود می فرستد.

با امیدواری به آن حضرت، آموزگار کشورمان، مسروپ و نوه ام وارتان را گسیل داشتیم تا بلایا و مشکلات ما را از آنان بشنوید و همچون برادری واقعا "عزیز نزد پادشاه بزرگ برای کمک به ما شفاعت کنید. سلامت باشید».

برای آناتولیوس سردار نیز چنین نوشت:

نامه ساهاک به آناتولیوس

«سهاک سکوبای ارمن به آناتولیوس سردار دلیر درود می فرستد.

از خداوند سپاسگزارم که ترا برای امنیت و پناه ما آماده ساخت، از اینرو معروض می دارم که برای یافتن راه چاره ای برای مشکلات ما طلبه مان مسروپ را همراه نوه ام وارتان به دربار فرستادم و از آن دلاور مستدعی هستم به آنان در مسافرت یاری دهد. سلامت باش».

آناولیوس با ملاحظه نامه، یک باره آوازه رسالت مسروپ را به خاطر آورد که از پیش در باره او گسترش یافته بود و استقبالی شایسته از آنان بعمل آورد و در این مورد توسط قاصدها به قیصر گزارش داد و از او فرمان یافت تا با احترام و بگونه ای شایسته بیدرنگ آنان را گسیل دارد. از این رو در شهر ملطیه^{۱۳۵۴} جمع شاگردان را در نزد سکوبا آکاک^{۱۳۵۵} که (مسروپ) با سرپرست آنان غوند^{۱۳۵۶} همراه خود برده بود نگاه داشت اما خود مسروپ و وارتان را به گیند^{۱۳۵۷} سکوبای درجان^{۱۳۵۸} سپرده و با شکوه تمام بدرقه کرد. بدین ترتیب آنان وارد بیزانس شدند و به حضور پادشاه بزرگ رسیدند و به آنچه که آرزومند بودند و آنچه که آرزومند نبودند نایل آمدند و با چنین نامه ای باز گشتند:

نامه تئودوس به ساهاک

«حاکم مطلق تئودوس آگوستوس قیصر رومیان به ساهاک سکوبای بزرگ ارمن درود می فرستد. ما نامه ات را دیدیم و به نوشته هایت رسیدگی کردیم. ترا بسیار سرزنش نمودیم که با دل و جان سمت پادشاهان مشرک متمایل شدی و حتی جایز نشمردی ما را با نوشته ای آگاه سازی. بویژه در این باره تقصیر کار می دانیم که با بی حرمتی به خبرگان شهر ما، حکمت را در نزد آشوریان جستجو می کردی. بدین علت زمانی که خدمتگزاران ما در آنجا آن تعلیم را تقبیح کردند ما خوشنود گشتیم. اما از آنجا که مسروپ بعداً برای ما توضیح داد که این فن با موهبت ملکوتی صورت پذیرفت ما نوشتیم تا با جدیت تمام یاد بگیرند و ترا بعنوان آموزگار اصلی خویش گرامی بدارند و مانند سکوبای بزرگ قیصریه هزینه ها و ارزاق از دربار داده شود. و فرمان دادیم آنجا در ارمنستان شهری برای پناه شما و سپاه ما بنا کنند. به (احترام) تو وارتان پسر فرزند خوانده ات (دامادت) را بعنوان سردار سپاه تعیین کردیم و مسروپ را در ردیف آموزگاران قرار دادیم. سلامت باش».

نامه آتیکوس سکوبای بزرگ نیز بقرار زیر نوشت:

| | | |
|-------------|-----------------------|-----------|
| | () | |
| (Melit'ena) | (Melide Melida Melid) | (Melita) |
| | | (. .). |
| | | ak'ak' |
| | | ghevond |
| | | gind |
| | | derjan |
| | (. .). | bagaritch |

«آتیکوس سکوبای مستقل قسطنطنیه به برادر گرامی و هم کرسی ما ساهاک سکوبای ارمنی بحق خداوند درود می فرستد.

از خداوند بخاطر آوازه نیک تو در میان آن ملت بربر کاملاً خوشنودم، اما از اتهام مبرا نمی داریم که بیشتر محبوبیت گریگور و نرسس پیشینیان خوش سعادتت را بیاد نیابردی و بیشتر به این خاطر در شگفیم که چگونه چشمه کلیسا را برای پدر هوانس^{۱۳۵۹} قدیس ما باقی گذاردی که با تعالیمش نه تنها این پایتخت جهانی را که تمام مسیحیان گیتی را روشنایی بخشید و به همین علت او را زرین سخن^{۱۳۶۰} نامیدند. اما شما با غفلت از او سعی در فرو نشاندن تشنگی تان با آبهای باران کردید تا اینکه قادر مطلق با ملاحظه زحمت و رنج بیهوده شما را قرین نعمت و لطف روح القدس گردانید. و به همین خاطر اکنون شادمان هستیم. اینکه بفرمان اگوستوس حاکم مطلق مان به تو اجازه داده می شود تا در (ارمنستان) طرف ما به آموزش پردازی و فرقه بوربوریتون ها {۱۹۲} را متقاعد و سربراه سازی و یا از موضع خود مورد تعقیب و آزار قرار دهی. و مسروپ فرستاده ترا به عضویت کلیسای ارتدکس {۱۹۳} تقدیس نمودیم».

۵۷

آموزش نواحی غربی؛

برقراری آرامش عمومی و پادشاهی اردشیر

مسروپ و وارثان سپهسالار، سردار آناتول را در نزدیکی مرزمان یافتند. او با دریافت فرمان درباری با اطمینان و جدیت و توجه بیشتر کارها را نظم داد. زیرا حاکمان، گماشتگان، سران و بطور کلی شخصیت های برجسته آن نواحی با کمال میل و گویی با ندای خداوندی دعوت شده باشند و همراه تمام طبقه کاهنان در یکجا گرد هم آمدند و بی درنگ کار آموزش را آغاز کرده بخش غربی را نیز به سرعت مانند بخش شرقی (ارمنستان) آموزش دادند.

در این زمان بسیاری از ناخارهای ارمنی برای دعوت از ساهاک بزرگ آمدند تا او با شفاعت همگان را متحد سازد. چون پادشاه بهرام پارسی با آگاهی بر اینکه بدون شاهدگان ارمنی نمی تواند کشورمان را حفظ کند لذا توسط اسبد سمیات مذاکرات صلح را آغاز کرد. از این رو (سهاک) کار آموزش در بخش غربی (ارمنستان) را به مسروپ واگذار نموده نوه هایش همایاک^{۱۳۶۱} و

هامازاسپیان^{۱۳۶۲}، برادران سپهسالار وارتان را نزد او باقی گذارد و فرمان داد به کار بوربوریتون های تباہکار رسیدگی کنند و اگر با ملایمت و یا سختگیری به راه راست نیابند، با شکنجه و آزار مورد تعقیب قرار دهند و چون دشمن از آنان انتقام بجویند تا با مرگ مستحق، مرگ ناحق روانشان رسوا شود و اما خود راهی ناحیه آیرارات شد و تمامی ناخارارها را گرد هم آورده اسبد سمبات و نوه اش سپهسالار وارتان را به دربار پادشاه پارس گسیل داشت.

اما پادشاه با برقراری صلح نامه ای با مضمون بخشش و فراموشی گناهان (ناخارارها) منعقد ساخت و به خواهش آنان آرتاشس پسر ورامشاپوه را بعنوان پادشاه، اردشیر نامیده ارمستان را بدون قیم پاریسی به او سپرد. وی شش سال حکومت کرد.

۵۹

بنای شهر کارین^{۱۳۶۳} که تئودوپلیس نامیده می شود

سردار آتاتول با دریافت فرمان دربار به کشورمان آمده با گشت و گذر از نواحی متعدد برای بنای شهری حاصلخیز، پر آب و پرثمر ناحیه کارین را پسندید و با این حساب که آنجا در مرکز قرار دارد و از جاهایی که چند سرچشمه فرات آغاز می گیرند و با جریان ملایم پیش رفته به دریا می ریزند و شکل باتلاق بخود می گیرند، زیاد دور نیست، در اینجا ماهیان بیشمار و انواع مختلف پرندگان وجود دارند که رشد می کنند و ساکنان تنها با تخم های آنان تغذیه می نمایند و در کنار باتلاق نیزارهایی مملو از نی قرار دارند. در دشتهای علفهای بلند و گیاهان بذری بسیار می رویند. کوهها پر از نخجیرهای نشخارکننده و سم شکافته می باشد. جانوارن شاخدار اهلی بزرگ پیکر و درشت، با بدنی پر و چاق بوفور در اینجا پرورش می یابند.

او در دامنه یک کوه زیبا منظر محلی یافت که چشمه های متعدد کوچک با آبی زلال می جوشیدند و در آنجا محل شهر را طرح ریزی کرد. با خندقی ژرف آن را محصور نمود و پی حصار را عمیق ساخت و برجهای بسیار بلند بر روی آن بنا کرد که اولی را به گرامیداشت قیصر، تئودوس نام نهاد. کمی آنسوتر برجهای صخره مانند {۱۹۴} شبیه دماغه کشتی ها و گذرگاههایی با گودی فرو رفته که بطرف کوه مشرف بودند، بنا نمود. (در ناحیه مشرف) دشت شمالی نیز شبیه آن را ساخت. اما (در سمت های مشرف به) شرق و غرب، برجهای مدور بر پا کرد. و اما درون شهر بر فراز تپه ای انبارهای متعدد بنا نمود و به افتخار آگوستوس، آگوستیون^{۱۳۶۴} نامید. و از جاهای متعدد از طریق مسیرهای پوشیده و پنهان آب را وارد شهر کرد. شهر را پر از سلاح و هنگ های نگهبانی نمود و

hamazasp'ian

(. .).

k'arin

ogost'ion

تئودوپلیس نامید تا با ذکر نام شهر، نام (پادشاه) جاودانی شود و اما چشمه های جوشان آب گرم را توسط سنگهای تراشیده پوشانید.

۶۰

موعظه مجدد مسروپ و عزیمت مترجمان به بیزانس

مسروپ در بیابان شاغگومک^{۱۳۶۵} و جاهای خنک مانده آموزش نخستین گروه ها را بپایان برد. او به آنان هنر نمی آموخت بلکه گویی چون رسولان به شاگردانش الهام می داد. سپس سرپرستانی از شاگردانش، غوند و ینوک را در اسپر، گیند سکوبای آنان را در درجان، اما دانان^{۱۳۶۶} را در ناحیه یکغیاتس می گذارد و خود به آیرارات آمده به گوغتن نخستین محل اقامتگاهش می رود. از آنجا که ریشه ناگوار باقی مانده از آیین شرک در دوران هرج و مرج دگرگون نمایان گشته و در میان بسیاری از افراد گسترش یافته بود، آن خوش سعادت به کمک گیت^{۱۳۶۷} پسر خلف شایت^{۱۳۶۸} که حاکم آن ناحیه بود، آنان را نابود ساخت. نیز آگاهی یافت که آموزگاران اصلی این آیین دروغین در نواحی باغاس^{۱۳۶۹} هستند. او بدانجا رفت و بسیاری را ارشاد نموده افراد کمی را به گونه ای بازگشت ناپذیر به کشور هونها راند. کار آموزش آن نواحی را به سکوبایی بنام موشغ^{۱۳۷۰} سپرده خود به نواحی دره گاردمان بازگشت زیرا شنید که پیروان همان فرقه در آنجا نیز بوده اند. با یافتن ایشان، آنها را نیز به راه راست راهنمایی کرد. حاکم گاردمانیان را که نامش خورس^{۱۳۷۱} بود دگر بار به راه راست رهنمون گردید. آشوشا بدشخ^{۱۳۷۲} گوگاریان^{۱۳۷۳} از او دعوت بعمل آورده در خواست می کند تا برای همان کار به ناحیه تاشیرک^{۱۳۷۴} قلمرو تحت حاکمیتش بیاید. او نیز راهی

shaghgomk

danan

giut' git' " (.)"

savat shabit (.)

baghsak'an-k'oghmer baghasak'an-ashkharh baghas

" " " "

(.)

mushegh

khurs

ashusha

()

gugark

(.)

(.)

tashirk

آنجا گردید. بهتر و اساسی تر از شاگردان دیگران به تعلیم پرداخت. در این زمان شخصی بنام آردزیل^{۱۳۷۵} پادشاه گرجستان شده بود.

مسروپ سپس بازگشته او و ساهاک بزرگ همان شاگردان، هوسپ^{۱۳۷۶} و دوست دیگرش که از روستای کوغب^{۱۳۷۷} بود و یزینیک^{۱۳۷۸} نام داشت را به شهر ادسیای میانرودان گسیل داشتند تا کتابهایی را در آنجا از نخستین پدران مقدس بیابند و بی درنگ به زبان ما ترجمه کرده همراه خود بیاورند تا با همین گونه کارها به بیزانس فرستاده شوند. آنان از چند تن دروغگو نامه های فریبنده دریافت کردند مبنی بر اینکه ساهاک بزرگ و مسروپ در تدارک فرستادن دیگران به بیزانس می باشند، از این رو آنان نسبت به تعالیم خیر علاقه مند شده بدون فرمان آموزگاران از آنجا مستقیماً راهی بیزانس شدند و با کسب تبحر کامل در ادب یونان اقدام به ترجمه و نگارش نمودند. دوستان هم شاگردی آنها که نامشان غوند و کوریون^{۱۳۷۹} بود به آنان حسد بردند و خودکامانه برخاسته و به بیزانس نزد ایشان رفتند. آنگاه هوهان^{۱۳۸۰} و آردزان^{۱۳۸۱} نیز نزد آنان شتافتند که ساهاک و مسروپ پیشتر به آنجا فرستاده بودند و اما ایشان با مسافرت آرام در قیصریه مدتی دراز اقامت کردند. سکوبا ماکسیمیانوس بیزانس از تمام آنها پیشواز پرشکوهی بعمل آورد.

۶۱

در باره شورای افسوس که بعلت

نسطور شرور تشکیل شد

در این زمان نسطور شرور بر مقرر سکوبائی بیزانسیان تکیه زد و با پیروی از تفسیر عبرانی به مقدس ترین دوشیزه بی احترامی کرده (چنین گفت که) او مادر یک انسان است و نه خدا. زیرا (او می گفت) که مولود از او نشأت گرفت؛ فرزند زاده شده از مریم فردی دیگر و فرزند زاده شده از پدر پیش از زمان های جاودانی نیز فردی دیگر بود؛ بگونه ای که آنان دو فرزند هستند و تثلیث به ترییع بدل می شود. بدین مناسبت پدران روحانی با قرائت اسناد کتبی در شهر آسیایی افسوس مشرف به دریا گرد آمدند که عبارتند از: کلستینوس سکوبای رم^{۱۳۸۲} سیریل از اسکندریه^{۱۳۸۳}، هبناغیوس از

| | | |
|-------------|------------------|--------------|
| | | ardzil |
| | | hovsep |
| (. .). | tchak'at'k | koghb |
| | | yeznic' |
| (. .). | | |
| | (. .). | k'oriun |
| | | hovhan |
| (. .). | ardzan | ardzan |
| | (. .)(Celestine) | k'elest'inos |
| (. .) Cyril | Kyrulos | kiuregh |

اورشلیم^{۱۳۸۴}، یوحنا از انطاکیه^{۱۳۸۵}، ممنون از افسوس^{۱۳۸۶}، پولس از همس^{۱۳۸۷}، تئودوتیوس از آنگیورا^{۱۳۸۸} و بسیاری دیگر جمعاً "دویست پدر روحانی که با نفرین به نسطور، حضرت عیسی مسیح ما را فرزند خدا دانستند و مقدس ترین مریم عذرا را خدازا شمردند.

او از آنجا که نرسس بزرگ و مسروپ در آن شورا شرکت نجستند لذا اسکوبا ها، سیریل اسکندرانی، پروکلوس قسطنطنیه و آکاک ملطی بوسیله نامه به ایشان هشدار دادند زیرا شنیده بودند که برخی از شاگردان بدآیین به ارمنستان آمده اند و کتابهای تئودوروس مامو- استی {۱۹۵} را با خود برده اند که آموزگار نسطور و شاگرد تئودور بوده است. آنگاه مترجمان که نامشان را پیش تر ذکر کردیم بازگشتند و سهاک بزرگ و مسروپ را در آشتیشاد یافتند. نامه ها و قوانین شورای افسوس شش قانون وضع شده و نیز نسخه های مستند کتاب مقدس را تحویل ایشان دادند.

سهاک بزرگ و مسروپ با دریافت (نسخه کتاب مقدس)، ترجمه ای را که شتابان صورت گرفته بود، یکبار دیگر ترجمه کردند و بار دیگر همراه آنها اصلاح و تجدید نظر کردند. اما از آنجا که ایشان به فن {۱۹۶} ما آشنایی نداشتند، از این رو کار از بسیاری جهات ناقص در آمد. بدین سبب، سهاک بزرگ و مسروپ ما را برای فراگیری زبان پرافتخار و کسب کمال در دارالعلوم واقعی به اسکندریه گسیل داشتند {۱۹۷}.

۶۲

در باره آموزگاران، سفرهای علمی و خود او

همانند زینت آسمانی {۱۹۸}

آنان که مدام از حکمت پیروی می کنند و علوم ریاضی را بررسی می نمایند می گویند که ستارگان روشنایی خود را از ماه می گیرند، ماه از نور آفتاب پر می شود اما آفتاب نیز از آسمان اثیری؛ بگونه ای که اثیر نور را در دو نوار می گستراند و این دو نوار بر حسب ترتیب و حرکت و زمان از آفتاب روشنایی می گیرند. ما هم مانند آن همواره از پرتوهای تجسمی پدران روحانی نورانی شده با گشت و گذار در نواحی جنوبی به شهر ادسا رسیدیم. کمی در ژرفای دیوان سیر کردیم واز آنجا برای عبادت و زیارت سرزمین مقدس و مدت کوتاهی برای مطالعه رهسپار شدیم.

(. .) Juvenal hobnaghios

(John) hovhannes (.) (.) Emesa

memnon

(Paul) p'oghos (.) (.)

(Theodotius of Ancyra) Teodotios (.) (.)

پس از چنین گشت و گذاری وارد مصر شدیم، سرزمین نام آوری که از سرما و گرمای بی حد و سیل و خشکسالی بری بوده در محلی زیبا بر روی زمین قرار داشت و مملو از انواع میوه و بطور طبیعی محصور توسط رود نیل بود که نه تنها آنجا را حفاظت می کند بلکه قادر است خوراک کافی و خشکی یا رطوبت کشور را بوسیله آبیاری برای کشت و زراعت میسر سازد. و آنچه که در سرزمین موجود نیست این رودخانه به آسانی می آورد و باعث فراوانی می شود و با تقسیم به دوازده شعبه همچون جزیره، تمام کشور را می پیماید و در همه جا جریان دارد. در اینجا شهر بزرگ اسکندریه در موقعیتی مناسب بنا شده و از آب و هوای پر برکت دریای بزرگ برخوردار است؛ و دریاچه ای مصنوعی ساخته شده است و بواسطه آن هوای دلنشین چه از آنجا که آبهای دریاچه به دریا می ریزند و چه از مکان های نزدیک دریا پدید می آید؛ در اینجا اغلب باد می وزد که از سوی دریا، ملایم و از سوی دریاچه غلیظ می باشد و آمیزش آن دو برای سلامتی بسیار نافع و مفید است.

اکنون پلوتنیوس^{۱۳۸۹} با پنج قله خود در جلو (شهر) قرار ندارد تا جهان بی حد را محصور کند بلکه مارکوس با تبلیغ و وعظ انجیل خویش؛ مقبره های پهلوانان ازدها نژاد وجود ندارند؛ بلکه قربانگاه های قدیسان نورافشانی می کنند. نه جشن کاذب و تحریف شده بیست و پنجم ماه تویی^{۱۳۹۰} بر پا می شود که با نهادن افسر بر سر جانوران باربر و با خدمت به مارهای بی زهر و تقسیم کلوچه ها برگزار می شود بلکه در یازدهم همان ماه تویی جشن ظهور و تجلی الهی گرفته می شود و جانباختگان پیرومند را ستایش می کنند، بیگانگان را پذیرا می گردند و به فقرا صدقه می دهند. دیگر برای ساراپیس^{۱۳۹۱} دیو شیر قربانی نمی کنند بلکه خون قربانی مسیح را تقدیس می نمایند و دیگر از پروتئوس^{۱۳۹۲} ساندارامت {۱۹۹} پیام نمی خواهند بلکه دانش های گوناگون را از افلاطون {۲۰۰} نوین می آموزم یعنی از معلم من که شاگرد نالایق او نبودم و علوم خود را بدون نقص و در کمال از او کسب نمودم.

خواستیم با کشتی به هلاس^{۱۳۹۳} برویم، لیکن بعلت توفان شدید اجباراً راهی ایتالیا گشتیم و آرامگاه های پتروس و پولس مقدس را زیارت کردیم ولی مدتی دراز در شهر رومیان نماندیم و از

(Pluto). (.)

tubi
(.)
Serapis sarap'is

(.)

Proteus p'rodeiad

(.)

(.)yellada Hellas

طریق هلاس به آتیکه^{۱۳۹۴} رهسپار شدیم و مدتی کوتاه در آتن ماندیم. زمستان را گذرانیدیم و با عشق دیدار وطن راهی بیزانس گشتیم.

۶۳

در باره اتحاد شوم ارمنیان که نابودی خویش را دنبال می کرد

اردشیر پادشاه ارمنستان چنان در امیال نفسانی غرق شد که همه شاهزادگان و اشراف از او متنفر شدند. آنان به ساهاک بزرگ مراجعه نمودند و بانگ اعتراض سر داده او را نیز به یاری خواستند تا از (اردشیر) نزد پادشاه پارس سعایت و بدگوی کند و پادشاه خود را معزول نموده یک پارسی را برای اداره کشور سرکار بیاورند. اما (سهاک بزرگ) گفت: «گفته های شما را رد نمی کنم، من نیز در مورد کردار دردناک و شرم آور او شنیده ام. بدفعات او را سرزنش کرده ام اما وی انکار کرده است. اکنون باید مدتی کوتاه او را تحمل نمود تا راهی برای کمک به تئودوس قیصر یونان بیابیم لیکن او را تسلیم بی ایمانان نخواهیم نمود تا در معرض رسوایی و استهزا قرار گیریم».

اما آنان نمی پذیرفتند و کوشش می کردند وی را با خود هم داستان سازند. لیکن او گفت: «هرگز، غیر ممکن است که من گوسفند گمراه خود را تسلیم گرگ ها کنم و از بیمار و مجروح دلسوزی و دستگیری نمایم و مخلوعش سازم. اگر من در نزد و مقابل پادشاه مومن بودم درنگ نمی کردم به امید آنکه یک سرنگون شده را سر پا نگاه دارم. اما تسلیم کردن او به مشرکان سرنگونی بزرگتری را دنبال خواهد داشت که من بعهده نمی گیرم. به مصداق این سخن که: «آنها که به تو اقرار کرده است طعمه درندگان نگردان».

زیرا اگر چه بدکار و فاسق است اما مهر تعمید خورده است. او بدکار است. لیکن مسیحی است، جسما "پلید و آلوده است اما از نظر روح بی ایمان نیست. دارای کردار ناپاک است اما آتش پرست نیست. او نسبت به زنان ضعیف است اما در برابر نیروهای عناصر طبیعی سر فرود نمی آورد. و چگونه می توان این گوسفند بیمار را با یک جانور درنده سالم تعویض نمود که همین سلامتی او برای ما بلا و مصیبت است».

و اما شاهزادگان با این اندیشه که وی بقصد فریب آنان چنین می گوید تا عملیات آنان را بتعویق بیاورد و پادشاه را آماده سازد لذا چنین می گویند: «از آنجا که تو نخواستی با ما هم رای و هم داستان شوی تا او بر ما پادشاهی نکند، لذا ما نیز نمی خواهیم تو کشیش ما باشی». و همه آنان یک دل و یک رای همراه کشیشی جاه طلب بنام سورماک^{۱۳۹۵} اهل آرتسکه^{۱۳۹۶} نزد بهرام^{۱۳۹۷} پادشاه

Attica At't'ik'e

(. .).

surmak'

پارس رفتند. تا از اردشیر پادشاه خود و نیز ساهاک بزرگ بدگویی کنند دال بر این که آنان به سمت یونانیان متمایل شده اند.

۶۴

انقراض پادشاهی ارمنیان بنا به درخواست
خودشان و بی احترامی به مقرر سکوبایی بزرگ

سپس بهرام پادشاه پارس، اردشیر شاه ارمن و ساهاک بزرگ را به دربار خویش خواند. از او^{۱۳۹۸} می خواستند^{۱۳۹۹} تا اردشیر را متهم و محکوم کند لیکن او از ابراز هر گونه گفتار خوب یا بد امتناع کرد. آنگاه (بهرام) هزاربد آریائیان که از خاندان پهلوی سورن بود فرمان داد تا بعنوان خویشاوند خود او را دوستانه نصیحت کرده متقاعد سازد. و او با سخنان گیرای خود می گفت: «از آنجا که همخون و خویشاوند من هستی، لذا خیر ترا خواسته می گویم که اگر اکنون با شاهزادگان و اشراف متحد شوی مورد احترام و بزرگداشت شاه پارس قرار خواهی گرفت. و او نوه ات وارتان را در مقام برابری با یک پادشاه محترم چون او بر ارمنستان می گمارد». اما او قبول نمی کرد و می گفت: «چگونه می توانم در اثر جاه طلبی و مقام پرستی در باره یک دوست سخن چینی و بدگویی کنم و یا اینکه چرا شما می خواهید اردشیر را اینگونه سرنگون سازید؟ کلا» برای من روشن نیست که او قصد شورش داشته باشد. و اگر او را بخاطر کردار ناشایست متهم و محکوم می کنند، اگر چه مطابق مذهب ما محکوم است اما طبق مذهب ناپاک شما او شایسته احترام است. در هر صورت هیچگونه سخنی از طرف من نخواهید شنید».

در این زمان بهرام برآشفتم و در صحن بزرگ دادگاه به تحقیق می پردازد بدون اینکه به سخنان اردشیر گوش فرا دهد در حالیکه به سخنان ساعیان و بدگویان بویژه گفته های بسیار شنیع سورماک توجه می کند. از آنجا که شاهزادگان مقرر و مقام سکوبایی بزرگ را به او قول داده بودند، لذا در اثر تحریک خودپسندی زبانش را چون تیغ برنده بکار می برد. سرانجام بهرام فرمان داد تا پادشاهی از

be'znunik
dat-al-chauz

ardsk'e
ziukuni

(. .)

(. .)

vram

(. .)

(. .)

اردشیر گرفته شده او را (در پارس) زندانی کنند. تمام دارایی وی بسود دربار مصادره کنند. در مورد ساهاک بزرگ نیز همانگونه عمل کردند تا خاندان جاثلیقی در تصرف دربار قرا گیرد و بجای او، سورماک عهده دار مقام سکوبایی بزرگ گردد و اما هدایای گران همراه مرزبان پارسی که نامش وه میهرشاپوه^{۱۴۰۰} بود برای شاهزادگان فرستاد.

و اما سورماک بیشتر از یک سال در مقامش باقی نماند و بدست همان شاهزادگان خلع شد. او بعدها مقام موروثی سکوبایی ولایت بزنونیک را از شاه پارس دریافت کرد. ولی شاهزادگان ما از بهرام مسئول دیگری را می خواستند و او شخصی آشوری بنام برکیشو^{۱۴۰۱} را تعیین نمود. او با همراهانی بدتر آمد وزنانی کدبانو همراه خود آورد و زندگی فاسد و پرتجمل می گذراند و دارایی های سکوبایان در گذشته را چپاول می کرد. بدین سان او سه سال در مسندش باقی ماند. شاهزادگان نتوانستند اینگونه اعمال وی را تحمل کنند و بار دیگر از بهرام التماس کردند او را عوض کرده شخص دیگری را مطابق با آیین و مذهبشان معرفی کند. گروهی نیز ساهاک بزرگ را می خواستند.

۶۵

رهایبی و اعزام ساهاک بزرگ و جانشینش شامول^{۱۴۰۲} از پارس

همانگونه که گفتیم، شاهزادگان ارمنی بدو دسته تقسیم شدند و مردانی را برای درخواست جانشین مقدم سکوبایی نزد پادشاه پارس گسیل داشتند: واجه پیشوای آرزرونیان و همایاک فرمانده آشوتسک^{۱۴۰۳} خواهان کسی بودند که پادشاه مایل باشد اما مانج^{۱۴۰۴} پیشوای آپاهونیان و اسپاندارات پیشوای آرشارونیان، خواستار ساهاک بزرگ شدند. همچنین آاناتول سردار یونانیان هاووک^{۱۴۰۵} اهل کوکایاریج^{۱۴۰۶} را از کارین گسیل داشت و درخواست نمود که اگر پادشاه (پارس) مایل به نگاهداری

veh-mihr-shap'uh
be'rkisho
shamvel
ashotsk
manetch
havuk'
k'uk'ayaritch

وی در بخش پارسی (ارمنستان) نیست به بخش یونانی تحویل دهد. قشر سکوبایان نیز همراه مسروپ خوش سعادت و تمام مقام های کلیسا، کشیش تیروک^{۱۴۰۷} فرزند موسسیک^{۱۴۰۸} از روستای زاریشاد^{۱۴۰۹} واقع در واناند^{۱۴۱۰} را با همین درخواست گسیل داشتند، بهرام حاضر به انجام در خواست های طرفین گردید و یک آشوری بنام شامول را بعنوان دارنده مقام سکوبایی بزرگ برگزید تا در برابر و رقیب ساهاک بزرگ قرار گیرد و وظیفه او را مشخص می کند تا با مرزبان از در دوستی برآید و بر امر تقسیم خراجهای دریافتی دادگاه ها و سایر نظام های دنیوی نظارت کند. و اما ساهاک بزرگ را آزاد نموده چند روستا از حوزه (جائلیقی) وی را برایش گذارد تا تنها در موضع خود باقی بماند و بتواند به تعلیم و آموزش عادی پرداخته آنان را که شامول موافقت کند بعنوان روحانی تقدیس نماید.

لیکن پیش از فرستادن وی (بهرام) او را در برابر دیوان پس از حاضران فرا می خواند و می گوید: «ترا به ایمانت قسم می دهم تا تحت تابعیت ما وفادار بمانی و در اثر فریب هم کیشان یونانی در اندیشه شورش و نافرمانی نیفتی و باعث شوی ما ارمنستان را به نیستی بکشانیم و کار خیرخواهانه خود را به شر تبدیل نمایم». در این زمان ساهاک بزرگ بپا خواست و در حالیکه قیافه متواضعانه و محجوب همچون زمان نطق و خطابه بخود گرفته بود با نگاه باوقار و صدای فروتنانه تر به ایراد سخنرانی پرداخت و خدمتاتی را که در حق آنان انجام داده بود و ناشکری آنان نسبت به خود را بر شمرد. در عین حال سخنان مغرضانه شیرین و مقاصد و کردار شوم آنان را فاش ساخت. تواما^۱ در ضدیت با توهمین نامعقولانه (پادشاه) که گفته بود "هم کیشان گمراه" سخن گفت و کیش آنان را رسوا کرده نطق خود را تا آنجا که گوش مشرکان می توانست تحمل کند با فلسفه شگفت انگیز مبتنی بر الهیات بیپایان برد بدون اینکه آیین درخشان را کلاً^۲ جهت استهزاء بی ایمانان مطرح نکرد تا مانند مروارید زیر پای خوک ها له نشوند بلکه همچون رعد آنقدر آنان را درخشانند تا زبان مغان را خاکستر کرد و خود پادشاه متعجب و شگفت زده ماند و همه جمعیت حاضر و تمام پارسیان خوش اندام گوشها را تیز کرده با دقت گوش می کردند بطوری که بهرام دستور داد بعنوان یک سخنران و ناطق جسور که با چنان جسارتی در برابر پادشاه سخن می گوید، سیم فراوان به او بدهند.

لیکن او نپذیرفت و به خویشاوند خود از نسل سورنیان پهلوی چنین گفت: «بگذار سیم او برای خودش بماند، ولی تو او را قانع کن تا این دو مطلب را برایم انجام دهد، نخست این که فرمان دهد گاه {۲۰۱} و مقام شاهزادگان همانگونه که اردشیر تعیین کرده بود و تا امروز حفظ می شود، باقی بماند و مرزبانان پارسی حق دادن گزارش های اغراق آمیز و تغییر خودکامانه آنها را نداشته باشند.

t'iruk'
movsesik'
zarishat'
vanand

دوم این که خاندان و مایملک گزاون {۲۰۲} فرزند جوان فرهاد خویشاوند من و تو بازگردانده شود و در غیر اینصورت با توجه به نفرتی که نسبت به نام اشکانی دارد، حداقل او را در هر گاه و مقامی که مایل است در سلک شاهزادگان قرار دهد، همانگونه که در مورد خویشاوند او کامساراکان و آما تونی انجام داد و آنان را از مقام نخست موروثی به پایین ترین درجه تنزل داد و یا حداقل کارگزاری دربار را به او (آما تونی) و فرزندانش با اعتمادی متساوی واگذار نماید. تا اینکه به لطف رحمت خداوندی گاه و مقام پدری بدست هر یک از پادشاهان به او بازگردانده شود. اکنون کوشش کن همچون میانجی ماهر او را متقاعد سازی».

بهرام متقاعد شده فرمان داد تمام درخواست ها را انجام دهند و نوه او سپهسالار وارتان را مجدداً به فرمانروایی قوم مامیکیان گماشته به ارمنستان گسیل داشت.

اما اگر کسی بگوید که ما باید سخنان ساهاک بزرگ در دیوان پارسیان را باید می نوشتیم، بگذار بداند که تمام واقعیت امر از طریق هیچکس به گوش ما نرسیده است و لذا ما مایل به یادآوری آنها در کتاب تاریخ خود نیستیم. زیرا من هم مردی پیر، بیمار و گرفتار در کار ترجمه هستم. من بدون توجه به زیبایی سخن شتابان نوشتم تا بتوانم خواسته ترا بر آورده سازم و از سخنان و خواهش های مصرانه تو رها شوم. من بر خلاف اینکه برخی از شعرا پادشاهان را از نسل و نژاد و از نزدیکان و دم خور خدایان می دانند، از نظر نیازها ترا یک انسان برابر با ما می پنداریم.

۶۶

کردار های شامول همقطار ناشیست ساهاک بزرگ

شامول فرا رسید و مقر سکوبایی را متصرف گردید و از راه و روش برکیشو پیروی نموده از نظر طمعکاری از او نیز پیشی گرفت. زیرا او تنها اموال سکوبایان در گذشته را بتصرف خود در می آورد لیکن وی اموال و حوزه سکوبایی زندگان را نیز تصاحب نمود. چون اجازه نمی داد ساهاک بزرگ (سکوبایان) جدیدی را تقدیس و دستگذاری نماید و جانشین در گذشتگان سازد و از طرفی اموال و حوزه سکوبایی همه زندگان را بخاطر کوچکترین تعلق در پرداخت خراج به دربار، مصادره می نمود. بدین سان وی مورد نفرت و سرزنش و تقبیح همه سکوبایان قرار گرفت و حتی اگر هزاران مصیبت و ستم از سوی او بر آنان وارد می آمد رغبت نمی کردند نزد وی بیایند، بجز از آن سورماک که حوزه سکوبایی اش را بدستور دربار و با غضب اموال دیگران بزرگ تر نمود. سکوبایان دیگر نیز بر او حسد برده با جسارت همین کار را در برابر او انجام داده توسط شاهزادگان خویش به پادشاه پارس روی آوردند.

و اما ساهاک بزرگ با همکاری مسروپ یک دم از تغذیه معنوی و روحانی فرزندان کلیسا فروگذاری نکرده وی را در کلیسای جامع شهر واغارشاباد مستقر نمود و اما خود در ولایت باگرواند در مکانی که گریگور مقدس تیرداد شاه و همه ارمنیان را غسل تعمید داد، باقی ماند.

اما شامول در سرزمین ما پنج سال زندگی کرد و درگذشت. در این هنگام همه شاهزادگان و ناخارارها گرد هم آمدند و نزد ساهاک بزرگ رفتند و به گناهکاری خویش اقرار نموده التماس کردند تا دوباره به مقر خود بازگردد. نیز قول دادند که تایید پادشاه پارس را نیز خواهند گرفت، آنگاه همه پیمان بستند تا مسند او را بطور موروثی به نوه هایش بدهند ولی او نپذیرفت. در اثر التماس بیش از حد آنان مجبور شد این رویا را برایشان تعریف کند که مدت ها پیش، رویدادهای آینده به او الهام شده بود. شاهزادگان با شنیدن و درک این سخنان که بفرمان خداوندی مقام اعظم روحانی از نسل او سلب شد. به گریه و زاری پرداختند، مطابق این سخن انجیل که «وای بر این جهان بسبب لغزشها زیرا که لایه است از وقوع لغزشها لیکن وای بر کسیکه سبب لغزش باشد.»^{۱۴۱۱} آنگاه او را تنها گذاشتند.

۶۷

رخت از جهان بر بستن ساهاک بزرگ و مسروپ سعید

بهرام بیست و یک سال بر پارسیان پادشاهی کرده درگذشت و حکومت را برای فرزندش یزدگرد باقی گذارد. وی پیمان صلح را فراموش کرده به محض رسیدن به پادشاهی به سپاهیان یونانی مستقر در نصیبین حمله کرد. به سپاه آترپاتکان نیز فرمان داد وارد سرزمین ما شوند. اینان آمدند و بطور نامنظم در نزدیکی شهر قربانگاه^{۱۴۱۲} اردو زدند.

در این هنگام بیماری مرگباری بر ساهاک بزرگ نازل شد و شاگردانش وی را به روستایی بنام بلور^{۱۴۱۳} که محلی دلنشین و مصون از نفوذ سپاه پارسیان بود و اینان باعث آزار و اذیت آنان بودند منتقل کردند. در اینجا وی رخت از جهان بر بست در حالیکه پنجاه و یک سال از سال دوم جلوس خسرو آخر پادشاه ارمنیان تا آغاز سال نخست پادشاهی یزدگرد پادشاه پارسیان در پایان ماه ناواسارد^{۱۴۱۴} مصادف با روز تولدش، بر مسند سکوبایی بزرگ تکیه زده بود. او در حالیکه بعنوان موجودی فانی بدنیا آمده بود. یادگار خویش را جاودان گذاشت، تمثال خداوندی را گرامی داشت و با عزت و احترام از زندگی (دنیوی) به زندگی (جاودانی) انتقال یافت و سالیان دراز چنان زندگی کرد که هیچگونه عیب و نقصی ناشی از پیری بر چهره او پدیدار نگردید و دچار هیچگونه بیماری نشد. در باره او باید رساله ای شکوهمند نوشت و چنان که شایسته و در خور اوست پدر مقدسمان را مورد ستایش و تمجید قرار داد. ولی برای اینکه اطاله کلام باعث خستگی خواننده نشود. آن را در جا

(.) .

(.) . bagavan bagnats-avan

(.) . blur

(.) . navasard

و زمانی دیگر، خارج از این کتاب همانگونه که در ابتدا نیز قول داده بودیم {۲۰۳} به انجام خواهیم رساند.

جنازه عزیز او را برمیاء، رئیس شماسان با شاگردانش و نیز عروسش دستریک خانمی از خاندان مامیکنیان که همسر سپهسالار وارتان بود به روستای خود آشتیشاد واقع در ولایت تارون برده بخاک سپردند. شاگردانش همچون راهبانی روحانی در ولایت خویش پراکنده شده و به بنای کلیساهای بزرگ پرداخته و برادران همکیش گرد آوردند.

شش ماه پس از وفات ساهاک بزرگ روز سیزدهم ماه مهکان^{۱۴۱۵} مسروپ سعید نیز در شهر واغارشاد چشم از جهان فرو بست. او بر تمامی افراد پاک دامن زمان برتری داشت. زیرا تکبر و چاپلوسی در کردار او جایی نداشتند بلکه با برخورداری از متانت و نیکو کاری و نیک اندیشی، در نزد دیگران آراسته به رفتار و منش ملکوتی جلوه می نمود. زیرا که چهره ای فرشته گونه، اندیشه ای ژرف، سخنی پر توان، کرداری پرهیزکارانه، جسمی شکوهمند، رفتاری بی مانند، پندهای بزرگ، ایمانی راسخ، امید صبورانه، مهری بی آرایش، درسی غیر خسته کننده داشت. از آنجا که در برشردن کلیه نیکی های او ناتوان هستم {۲۰۴} به شرح تشییع جنازه او می پردازم.

همانگونه که از افراد متعدد و قابل اعتماد شنیدم پرتو ضعیف چلیپاگونه بر خانه ای که آن سعید در آنجا از دست رفت، می تابید و این پرتو بزودی ناپدید نشد و بر کسان کمی نمایان نشد بلکه تمام انبوه جمعیت {۲۰۵} شاهد بودند بگونه ای که بسیاری از بی ایمانان غسل تعمید یافتند. در این هنگام میان جمعیت گرد آمده بخاطر محل دفن جسد این پرهیزکار که پیش از مرگ، خود را آماده رخت برستن نموده بود آشفتگی و مناقشه روی داد. اینان به سه دسته تقسیم شده بودند، بخشی از آنان زادگاهش تارون، گروهی دیگر گوغتن را که برای نخستین بار به تدریس پرداخته بود، و گروهی نیز شهر واغارشاد و قبرستان قدیسین را پیشنهاد می کردند. از میان آنان واهان آما تونی دلیر که صاحب ایمانی قوی تر و بدنی تنومند بود، چیره شد، زیرا که پارسیان در این زمان مقام هزاربندی سرزمین ارمن را به او سپرده بودند. او جسد وی را با شایستگی تمام در روستای اوشاکان^{۱۴۱۶} بخاک سپرد. پرتو نور چلیپائی نیز بر روی جسد و در برابر مردم حرکت می کرد تا اینکه واهان خدمتکارش تاتیک او را بخاک سپردند و پس از آن این نور ناپدید شد. بنا به دستور مسروپ سعید شاگردش کشیش هوسپ که اهل روستای هوغوتسیم^{۱۴۱۷} واقع در وایوتس دزور^{۱۴۱۸} بود بعنوان جانشین بر مسند سکوبائی جلوس کرد.

(.) .

(.) .

(.) .

mehek'an
oshak'an
hohhotsim
vayots-dzor

سوگ سلب پادشاهی ارمنستان از خاندان
آرشاگونی و سکوبایی از خاندان گریگور قدیس

در سوگ تو نشسته ام ای سرزمین ارمن، سوگووارم برای تو که برتر از تمام ملت های شمالی^{۱۴۱۹} هستی زیرا که پادشاه و کشیش و مشاور و آموزگار خود را از دست داده ای. آرامش از بین رفت، بی نظمی ریشه دوانیده، راست دینی ناپدید شد و ارتداد از طریق نادانی و جهالت استحکام یافت. ای کلیسای ارمنستان که از جاه و جلال و چوپان و همقطارش^{۱۴۲۰} محروم شده ای. برایت دلسوزی می کنم. دیگر گله اندیشمندی را در حال تغذیه کنار مرغزارهای سبز و خرم و آبهای آرام و نه اینکه برای مصونیت از گرگان، در آغل می بینم، بلکه آنان را پراکنده در بیابان ها و سراسیمی پرتگاه مشاهده می کنم.

خوشا آن تحولات اول و دوم {۲۰۶}، زیرا که زمانی روی داد که داماد و ساقدوشش دور شدند اما تو چون عروس تحمل کردی و بانیک اندیشی ازدواجت را همچون کسی که یکی از پیشینیان حکیمانه گفته است، پایدار نگاه داشتی {۲۰۷}. بار دیگر^{۱۴۲۱} نیز وقتی یک نفر چون عاشق گستاخانه بر حجله پاکت حمله کرد تو، عروست، پاک و بی آرایش باقی ماندی. اگر چه داماد بزود طرد شد، زمانی که فرزندان سرکش^{۱۴۲۲} به والد خود بی احترامی کردند، همانند آن فرزند خواندگان که پدر خوانده بیگانه^{۱۴۲۳} را بحق و منصفانه مورد بی حرمتی قرار می دهند. لیکن تو این بار نیز از همه چیز محروم و مطرود نشدی و منتظر (داماد) شده تو بدست همقطار چوپان^{۱۴۲۴} کودکانت را نه بعنوان برادر شوهر بلکه همانند پدر دوم و صاحب همان فرزندان نوازش دادی. اما با جدایی^{۱۴۲۵} در بار سوم، اکنون امیدی به بازگشت نیست زیرا همراه دوست و همکارش از جسم و بدن جدا شد.

شایسته است آنان نزد مسیح استقرار یابند و در آغوش ابراهیم بیارامند و گروه های فرشتگان را نظاره کنند. لیکن این تو هستی که در بیوگی بدون یار و غمخوار ماندی و این ما هستیم که از الطاف و عنایات پدری محروم شدیم. زیرا (وضع ما) آنگونه که در گذشته مردم (اسرائیل) بودند، نیست و فلاکت و بیچارگی ما بیشتر است {۲۰۸}. زیرا موسی از میان رفت و یوشع جانشین وی نگردید تا

(. .).

(. .).

(. .).

(. .).

(. .).

(. .).

(. .).

(مارا) به سرزمین موعود رهنمون شود^{۱۴۲۶}. رَحْبَعَام^{۱۴۲۷} از سوی ملت خویش طرد شد و فرزند ناباب جانشین او گردید^{۱۴۲۸} و مرد خدا را نه شیر بلکه کبر سن از میان برداشت^{۱۴۲۹}. ایلیا^{۱۴۳۰} عروج کرد^{۱۴۳۱} ولی الیشع^{۱۴۳۲} برای مسح یوشع با روح مضاعف نماند بلکه حزائیل^{۱۴۳۳} نیز برای نابودی اسرائیل دعوت شد^{۱۴۳۴}. صدقیا^{۱۴۳۵} به اسارت رفت^{۱۴۳۶} و زربابل^{۱۴۳۷} نیز نبود تا دولت او را احیا کند. آنتیوکوس مجبور به رها کردن آیین پدری کرد ولی ماداتیا مقاومت نکرد. جنگ ما را محاصره کرده بود ولی مکابه ما را نجات نداد. اکنون در داخل جنگ، در خارج مصیبت، مصیبت از سوی مشرکان و جنگ از سوی منافقان و بدعتگزاران و آن مشاور اکنون نیست تا با نصایح خود آمادگی جنگی ایجاد کند.

آه بر این محرومان و آه بر این تاریخ اسفناک. چگونه در برابر این دردها مقاومت کنیم؟ چگونه اندیشه و زبانم را استوار سازم و دین خود را بخاطر زایش و پرورش ما نسبت به پدرانم ادا نمایم. زیرا آنان به ما هستی بخشیدند و با دانش خود ما را پرورش دادند و برای کسب کمالات نزد دیگران فرستادند و در آن زمان آنان در انتظار بازگشت ما بودند تا با دانش جامع و آمادگی کامل ما شاد و خرسند گردند. و ما نیز از بیژانس شتابان بازگشتیم با این امید که در مجلس عروسی با حرکات تند و چالاک خود برقصیم و آوازهای عروسی بخوانیم، اکنون بجای این شادی بر مزارش با ناله های غمگین به مرثیه خوانی و سوگواری می پردازم و حتی نتوانستم زمان بسته شدن چشمانشان خود را برسانم و واپسین صدا و دعای آنان را بشنوم.

این غم و غصه سینه ام را می فشرد و حسرت دوری پدرمان توانم را می گیرد. کجا است آرامش آن چشمان پرمهر برای راست دینان و ترس و وحشت برای منحرفان؟ کجا است لیخند لبان شاد هنگام ملاقات با شاگردان خوب و آن قلب نیکخواه که پیروان را جلب می کرد؟ و آن امیدی که دشواری راه های دراز را آسان می کند و آزاده و بری از دشواری ها کجا است؟ مردم نابود شدند و بندرگاه ناپدید گردید، یار و یاور ره سپردند، آن صدای مشوق خاموش شد.

(.).

Rehoboam robavam (.).

(.).

(.).

yeghia (.).

(.).

Elisha yeghishe (.).

Hazael azayel (.).

(.).

Sedekia (.).

(.).

Zerubabbel zorababel (.).

از این پس چه کسی باید تعلیمات ما را ارج نهد؟ چه کسی باید از موفقیت شاگردانش خوشنود گردد؟ چه کسی باید شادی پدرانه را نسبت به فرزندى که تا حدی نیز از وی پیشی گرفته است نشان دهد؟ چه کسی باید از گستاخی مخالفان آیین راستین که چنانکه یکی از پدران گفته است از هر چیزی محروم شده و هستی شان نابود گردیده آموزگاران و کتاب های بسیاری را عوض کرده اند، ممانعت کند؟ آنان با هر سخنی بطور یکسان می رنجند، و در تمسخر و اهانت برای ما بعنوان افراد سست اندیش و فاقد هنر شایسته برای دیگران سرمشق می گردند. چه کسی باید آنان را ساکت و خاموش کند ما را با تحسین تسلی بخشیده حدی را برای سخن گفتن و خاموشی تعیین کند؟.

زمانی که در باره این ها می اندیشم از قلبم آه و ناله بلند می شود و اشک می ریزد و می خواهم سخنان غم انگیز و سوگوارانه بزبان آورم. و نمی دانم سوکنامه خود را چگونه به رشته تحریر در آورم و نمی دانم برای که اشک بریزم؟ آیا برای پادشاه جوان^{۱۳۳۸} بی چاره ام؟ که بعلت مشورت بد و ناشایست همراه با قوم خود کنار گذاشته شد و پیش از مرگ طبیعی با بی احترامی تاج و تختش را از دست داد و یا اینکه بحال خود بگریم که افسر نیک زندگی شیرین و شکوهمند از سرم برداشته شد. آیا برای پدرم و سکوبایم و آن اندیشه بلند که هر جا می رفت سخن نغز و بی نقص را با خود به ارمغان می برد و توسط آن به اوضاع سرو سامان می داد و زمام را در دست گرفته مردم را راهنمایی می کرد و زبان های بیگانه را عنان می زد و یا برای خودم که از روشنایی روح او محروم گشته و بی خانمان شدم. آیا برای والد خود و آن سرچشمه تعلیم که عدالت را آبیاری می کرد و همانند سیل، کج روی ها و الحاد را می شست و با خود می برد و یا برای من که از تشنگی شنیدن خردها و پندهای او پژمرده شدم. آیا برای مصیبت های رویداده در سرزمین ما و یا بخاطر بلاهای آینده گریه کنم؟

چه کسی در این باره هم سخن و هم صدا خواهد شد و در غم ما شریک می شود؟ چه کسی یار و یاور ما می شود تا با ما همدردی کند و یا آنان را بر تخته سنگها حکاکی کند؟ برخیز ای ارمیا، برخیز و در عین پیامبری، سوگواری کن {۲۰۹} برای تمام مصیبت هایی که تاکنون بر ما نازل گردید و خواهد شد. پیشگویی کن که چوپانان نادان باید ظاهر شوند. همانگونه که زکریا برای اسرائیلیان پیشگویی کرد.

آموزگاران بی شعور و خودپسند که از یکدیگر فخر یافته و نه از خداوند، برگزیده شده توسط بول و نه روح القدس. زرپرست، حسود، محروم از متانت که خداوند در آن سکنا دارد، تبدیل به گرگان شده، گله هایشان را می درند.

روحانیان فریبکار، متظاهر، خودستا و شهرت پرست هستند تا خداپرست.

مردان دینی مغرور، مفت خور و لاف زن و تنبل هستند و متنفر از دانش ها و نوشته های دینی و مشتاق تجارت و مضحکه.

شاگردان در یادگیری تنبل، اما در آموزش کوشا هستند و هنوز چیزی فرا نگرفته مدعی خداشناسی.

مردان دنیوی گستاخ، بی ادب، گزافگو. متنفر از کار و کوشش، می پرست و فاسق و گریزان از میراث {۲۱۰}.

سپاهیان ترسو، خودستا، دور از اسلحه، تنبل، شهوت ران و راحت طلب، چپاولگر، می پرست، دزد و رفیق راهزنان.

شاهزادگان سرکش، رفیق دزدان، رشوه خوار، پست، خسیس، بخیل، غاصب، ویرانگر مملکت، فاسق، همفکر بردگان.

قضات نامرد، دروغگو، فریبکار، رشوه خوار، قانون شکن، بی ثبات، ستیزه جو.

و عموماً "مهر و محبت، شرم و حیا در نزد همه ناپدید گردیده.

و در برابر تمام اینها چه چیز وجود دارد غیر از اینکه خداوند از ما چشم پوشیده و عناصر طبیعت خود را تغییر داده بهار خشک گردیده، تابستان پر باران، پائیز به زمستان بدل شده، زمستان شدیداً سرد، توفانی و دراز گردیده است. بادها کولاک و گرمای سوزان به همراه می آورند و بیماری ها را گسترش می دهند، ابرها آذرخش می افشانند و تگرگ می ریزند. باران ها بی وقت و بی فایده و هوا سخت و یخبندان است. افزایش آبهای بی حاصل اما فقدان آن ها فراوان گردیده. خاک بی ثمر و جانوران نازا افزون بر آن زمین لرزه ها و حرکات و علاوه بر همه اینها از هر سو فتنه و آشوب، به مصداق این سخن که "شریران را سلامتی نیست" ^{۱۴۳۹}.

از آنجا که پادشاهان سنگدل و بی رحم بر ما حکم رانند که بارهای سنگین بار می کنند و فرمان های غیرقابل تحمل صادر می نمایند. حکمرانان نظم و قانون را رعایت نمی کنند و بی رحم هستند. به یاران و دوستان خیانت می شود و دشمنان توانا گشته، ایمان بخاطر این زندگی پوچ فروخته می شود. راهزنان بیشمار از هر سو هجوم می آورند، خانه ها چپاول می شوند، مال و دارایی ها به غارت می روند، مردان بزرگ به زنجیر کشیده می شوند، نامداران به زندان می افتند. افراد شریف به دیار غربت تبعید می شوند. رعایا متحمل مشقات بیشمار می گردند، شهرها تسخیر و دژها ویران می شوند، آبادی ها ویران شده ساختمان ها به آتش کشیده می شوند. قحطی و گرسنگی، بیماری ها، امراض واگیر گوناگون گسترش می یابند {۲۱۱}.

خداپرستی از یاد رفته و دوزخ در انتظار است.

خداوندمان مسیح، ما و همگان را که برآستی به او ایمان دارند، از این بلاها حفظ کند، شکر و سپاس همه آفریدگان بر او باد. آمین.

کتاب سوم تمام شد
و با آن تاریخ بزرگان ارمنی به پایان رسید

پیوست شماره ۱

یادداشت‌های آکادمیسین استپان مالخاسیان

همراه با اصلاحات و اضافات توسط ادیک باغداساریان*

۱- ناخارار یا اشراف فتودال و یا شاهزادگان: واژه ناخارار بگونه‌های مختلف تفسیر و ریشه‌شناسی شده است. هراچیا آجاریان زبانشناس نامی ارمنی چنین می‌نویسد: "این واژه از nafadara پارسی اخذ شده (nafa = ناف، نژاد) در سغدی nafdar (رئیس مردم یا قوم) که معادل واژه ارمنی 'nahap'et است (به معنی پیشوای قوم nafapati) شکل سرزمین پارسی نخست بصورت ناخارار بکار رفته و بعدها در اثر ریشه‌شناسی عامیانه ناخارار با کلمه ناخ (nax نخست، اول) مرتبط گردیده بصورت ناخارار درآمد و به معنی رئیس و سردار دارایی‌ها و مردم.

آن‌توان می‌تواند ارمنی‌شناس فرانسوی این واژه را با کلمه سرزمین پارسی nakhavara به معنی "رئیس قوم" مرتبط دانسته است.

از نظر معنی و مفهوم "ناخارار" معادل فتودال اروپایی است. ناخارار از اشرافیان عالی‌مقام و صاحب سرزمینی بزرگ یا کوچک موروثی بشمار می‌رفت. او در حکومت خود به انحاء مختلف از مردمش خراج می‌گرفت، صاحب دادگاه و سپاه بود بطور کلی سرزمین خود را اداره می‌کرد. هنگامی که جنگ پیش می‌آمد، او مجبور بود با سپاهش نزد پادشاه برود. پادشاهان اشکانی ارمنی و باگراتونی نیز خود ناخارار بودند اما دارای مقام بالاتر و سپاه و سرزمینی بزرگتر بودند. ناخارارها یا مهتر بودند یا کهتر، که این امر با وسعت سرزمین، شمار سپاهیان و گاه بامقام درباری آنان ارتباط داشت.

ناخارار همراه خانواده اش (برادران، فرزندان، نوه‌ها) به زبان قدیم ارمنی آژگ azg (ملت، قوم، در ارمنی امروزی به معنی ملت) نام می‌یافت (مانند ملت یا قوم باگراتونی، قوم سیونی و جز اینها) قوم یا ملت ناخارار رشد و فزونی می‌یافت و خانواده‌هایی از آن منشعب می‌گردیدند که رابطه خود را با قوم اصلی قطع می‌کردند و خودشان توهم t'ohm نام می‌یافتند (معادل پهلوی tohm یا tom، به معنی بذر و تخم، روستایی taokhman، پارسی باستان tauma، پازند tokhm، هندی باستان

tokhman، کردی **tom**، فارسی امروز تخم، در کل به معنی اصل و نسب و نژاد). این واژه در زبان ارمنی از سده نوزدهم به بعد، به معنی "وزیر" بکار می رود.

شمار ناخارارها طبق گاهنامه خورنی ۶۲، گاهنامه نرسس ۱۵۴ بعلاوه ۷۰ ناخارار خارج از گاهنامه، گاهنامه یغیشه ۳۲، غازار پارتنسی ۳۱ است. در فهرست نظامی (سپاهنامه) خاندان های ناخاراری در زمان اشکانی ارمنی، تعداد آنان ۵۰ بوده و حداکثر ۱۹۴۰۰ سپاهی در اختیار داشتند.

۲- بطلمیوس برادر دوست (**Ptolemaios Philadelphos**) یا بطلمیوس دوم، ملقب به محب الاخ پادشاه مصر (۲۸۵-۲۴۷ پ.م.). جانشین بطلمیوس یا بطلمیوس اول ملقب به منجی یا مخلص (**Soter**) و سردار اسکندر مقدونی، فرزند لاگوس (**Lagos**) بنیانگذار سلسله لاگیان (**Lagide**) یا بطالس، والی مصر و سپس پادشاه این سرزمین (۳۰۵-۲۸۵ پ.م.) وی لقب برادر دوستی را بعنوان تمسخر دریافت نمود زیرا برادرش را کشته بود. وی بعنوان پشتیبان ادبیات، علوم و هنر شهرت یافت. شایان یادآوری است که بفرمان او ۷۲ نفر از دانشمندان کتاب مقدس را از عبری به یونانی برگرداندند که "برگردان هفتاد نفر" یا هفتاد کرد (سبعینیه) خوانده شده است.

۳- بروسوس (**Berosus**) کاهن نامدار پرستشگاه خدای بعل در بابل بود و در سده سوم پیش از میلاد در زمان آنتیوکوس سوتر (۲۸۰-۲۷۰ پ.م.) می زیست. تاریخ مشهوری در باره کلد و آشور بیاری گنجینه میخی پرستشگاه نوشته است. این کتاب مورد استفاده اوزیبوس قیصری در تدوین وقایعنگاری خود قرار گرفته ولی متأسفانه قطعات کمی از آنها بجا مانده است. بنا به گواهی اوزیبوس وی کتابی نیز در باره ستاره شناسی نوشته است.

۴- این عبارت یکی از معماهای موجود برای پژوهشگران است. معنی کلی را می توان چنین دانست که یونانیان هنرها و علوم گوناگونی نزد سایر ملل یافته و به یونانی برگردانده اند. حروف نخست از ترکیب دو حرفی نشاندهنده هنرها و علوم است اما حرف دوم بیانگر ملل مختلف می باشد. اما اینکه اینان کدام ملل و چه علومی بودند هنوز مشخص نیست و بگونه های متفاوت تعبیر می گردد. در حاشیه یکی از نسخه های خطی چنین نوشته شده است: «ستاره شناسی از کلدانیان. ریاضیات از فینیقیان، هندسه از مصریان، موسیقی از تراکیان».

۵- خورنی بجز از منابع خاص تاریخی اغلب از منابع نیمه تاریخی و نیمه افسانه ای مردمی نیز یاد می کند.

۸- کتاب مقدس، کتاب ایوب، باب ۳۷، آیه ۲۰.

۱۰- شار **shar**، در زبان بابلی **sar**، آشوری **sa-ar** نشاندهنده دوره ۳۶۰۰ ساله است. این واژه در وقایعنگاری اوزیبوس بکار رفته و خورنی از آن استفاده کرده است.

۱۱- کیستروس **Xisuthros** نام نوح در زبان کلدانی است و اوزیبوس با استفاده از بروسوس و بولی هیستور و خورنی از اوزیبوس اقتباس کرده است. این نام در نوشته های میخی مکشوف در حفاری های بابل و نینوا که ضمناً "داستان مفصل توفان نوح را نیز شامل می شوند و آنها بخشی کوچکی از آن در کتاب مقدس جا گرفته، آشکار گردید.

۱۲- در اینجا سخن در باره دو تندیس است که بنا به گواهی اوزیوس، اخلاف شیث (seth) بر پا کردند و خلاصه علوم آن زمان را روی آنان حکاکی نمودند تا در آینده از میان نروند. یکی از آنها سنگی بود و در برابر توفان و سیل باید مقاومت می کرد و دیگری آجری بود که در برابر آتش باید باقی می ماند. بدین علت است که خورنی به "دو رویداد آینده" اشاره می کند.

۱۴- سی بیل (Sibylle) بروسوس. در یونان و روم باستان سی بیل اساساً نام کاهنه ای است که مامور اعلام و شناساندن پیشگویی های آپولون بود. در باره سی بیل یا سی بیل ها روایات و داستان های گوناگونی نقل گردیده. بنا به پاره ای از آنها نخستین سی بیل دختر جوانی به همین نام و دختر داردانوس (Dardanos پسر زئوس) اهل ترورا و نزو (Neso) دختر Teucer بود، وی که قریحه پیشگویی داشت شهرت زیادی کسب نمود و نام سی بیل بطور کلی بر همه کاهنه ها اطلاق شد. طبق روایت دیگر نخستین سی بیل از نظر تاریخ یک از دختران زئوس و لامیا (Lamia) دختر پوزئیدون می باشد که مردم لیبی نام سی بیل بر او گذاشته و او در زمان خود به تفسیر وحی مشغول بود. دومین سی بیل Herophile از اهالی Marpessos در ترورا دو دختر یکی از الهه ها و یک فرد انسانی است. مشهورترین سی بیل هلنی، سی بیل شهر اریتره (Erythrae) در لیدی است. پدر وی تئودوروس و مادر او یکی از الهه ها بود. وی در یکی از غارهای کوهستان Corycos بدنیا آمد و بلافاصله پس از تولد بزرگ شد و شروع به پیشگویی با شعر کرد. در شرق و غرب سی بیل های مختلفی پدید آمدند. یکی از سی بیل های شرقی همین سی بیل یاد شده توسط خورنی است که سی بیل بابلی است بنام سابه (Sabbe). وی متشاد عبری داشت و دختر بروسوس و اریمانث (Erymanthe) بود.

۱۶- در هیچ منبع دیگری (از گورگی gorgi و بانان banan یاد نشده اما آمده است که داویت آنهاغت (شکست ناپذیر) فیلسوف نامدار ارمنی هنگام تحصیل در یونان از دانشمندی بنام المپیوس دوروس در باره آنان شنیده است.

۱۸- آوازهای نمایشی و رقص (به ارمنی tsuts (hergs tse'tsots yev p'aruts یا tsutsk گونه ای رقص است اما مشخصاً معلوم نیست. این واژه بتنهایی به معنی گرد و مدور است.

۱۹- کرونوس Cronos در اساطیر یونان خدای زمان و پدر زئوس است.

۲۰- هفائستوس Hephaistos خدای آتش، پسر زئوس و هرا ولی بزعم عده ای هرا او را بتنهایی بوجود آورد. چون زئوس هم بدون کمک زنی آتنا را خلق کرده بود.

۲۱- پرومتئوس یا پرومته (Promethee) در اساطیر یونان فرزند اوریمدون (Eurymedon) و هرا بود. او آتش را از رعد و برق زئوس دزدید و بانی به مردم داد. بدین علت زئوس بر او خشم آورد و وی را در کوههای قفقاز به زنجیر کشید و فرمان داد یک شاهین روزها متقار بر سینه و جگر او بزند. سرانجام هر کول با اجازه زئوس شاهین را کشت و پرومته را نجات داد. او همچنین به یابنده هنرها نیز مشهور است.

۲۲- آرشاک واژه ای است پارتی به معنی شاه یا شاهی. در میان آنان بعنوان پیشوند نام پادشاهان بکار می رفت. در زبان ارمنی این واژه تنها بصورت نام بکار رفته است و جالب توجه است که در

ادبیات کهن ارمنی نام آرشاک برای افراد دیگر بکار نرفته بگونه ای که احساس می شد معنی پادشاه در این نام مستتر باشد.

۲۳- در اینجا آسیای صغیر را برای واژه ارمنی *mijerk'rayk* بکار برده ایم. این سرزمین شامل بخشی از آسیای صغیر است که میان دریای یونان و پونت قرار داشت یعنی سرزمین میان دریای مدیترانه و دریای سیاه و شامل این سرزمین ها بود: بیوتانیا، میوسیا، لیکیه، فریگیا، پاپلاگونیا، گالاتیای اول، گالاتیای دوم، ایسایویا، لیکارنیا، پونت پولمونی، کپدوکیه، کیلیکیه، جزیره قبرس، هایک اول، دوم و سوم، پونت کپدوکیه.

۲۴- تدالیا یا تتالیا در نزد نویسندگان ارمنی به معنی باکتريا و سرزمین همجواریش بکار رفته است که کشور کوشانیان نیز نامیده شده اند. اما در اینجا این نام مربوط به کشور دیگری می باشد. زیرا اولاً "آرشاک بزرگ نمی توانست این سرزمین را که بخش مرکزی کشورش را تشکیل می داد به غارشاک (ولاش) بدهد ثانیاً "با مرزهایی که تعیین شده بود ارمنستان و شرق به دریای خزر و آتورپاتکان منتهی می شد و لذا تدالیا بسیار دورتر در سمت شرق قرار می گرفت و نمی توانست به معنی یاد شده بوده باشد.

۲۵- دریای غربی همان دریای خزر است که در غرب بهل اقامتگاه آرشاک واقع بود.

۲۶- در مورد منابع مارآباس بررسی های جامعی صورت گرفته است. بعنوان نتیجه نهایی باید گفت که خورنی چنین منبعی در دست داشته و این منبع غیرمستند بوده است و مولف آن یک فرد مسیحی که سعی در تظاهر به آئین مشرکین داشت، بوده است. نام های نینوا و اسکندر مقدونی تنها برای ظاهر استنادی اثرش بکار رفته است. مولف آن (شاید هم یک ارمنی بوده که تحت نام آشوری مارآباس کاتینا خود را پنهان داشته - "آگاتانگفوس و پاستوس" از این حیث قابل یادآوری هستند) موضوع کار خود را از خاطره و ذهن مردم ارمنی اخذ کرده، حکومت های بابل و آشور در خدایانشان بعل و شامیرام و ارمنیان کهن تر را که ما آنان را اورارتو می نامیم. در خدایان هایک و آرا تبلور و تجسم یافته اند. جنگ بعل و شامیرام نیز انعکاس پیکار دیرینه بابل و آشور در برابر اورارتو می باشد که در دوران نخست به سود اورارتو تمام شد (هایک بعل را کشت) و دوران دوم به سود آشور بود (اورارتو را تسخیر کرده، آرا بدست شامیرام کشته شد و ارمنستان سقوط کرد).

۲۷- سرزمین آراراد (*ararad*) استان آیرارات واقع در مرکز ارمنستان نیست بلکه سرزمینی در جنوب غرب آن و جنوب دریاچه وان بود.

۲۸- دستپوردگان (*e'ndodsin*). خاندان بزرگ و قدیمی پیشوایان همچون خاندان هایک متشکل از صدها نفر بود. بخشی از اینان جزو نزدیکان همخون درجه اول و تشکیل دهنده اصلی خانواده بودند. در کنار اینان گروهی دیگر غیر همخون می زیستند و دارای اصل و نسب خود بودند، اما از حقوق اعضای اصلی خاندان برخوردار نبودند. مانند کارگران، نوکران و جز اینان. اینها را دستپورده می نامیدند.

۲۹- بعل تیتان همان نمرود از نژاد حام است. خورنی او را مطابق منابع دوران بت پرستی و نام تیتان جزو تیتان ها می شمرد زیرا که نام بعل نیز از منابع دوران بت پرستی اخذ شده و نه کتاب مقدس. به همین ترتیب هایک را نیز هاپتوستیان (یافت) مآخوذ از نام ژاپت یا یافت. دوران بت پرستی می دانند زیرا نام هایک نیز مربوط به همان دوران است و نه کتاب مقدس.

۳۱- اسبریز (ارمنی asp'arez) واژه ای پهلوی است. (بصورت های اسب ریس. اسبرس، اسب رز، پهلوی aspres و aspras) به معنی راه اسب، میدان تاخت و تاز اسب به درازای ۲۳۰ متر، راهی که اسب به یک روز می تواند ببیماید. عرصه ای که اسب در آن تاخت و تاز می کند. میدان اسب دوانی، میدان جنگ، میدان نمایش (د ارمنی به معنی زمینه، عرصه زندگی، میدان زندگی)

۳۲- یعنی دریای بزونیاتس be'znuniats-dsov یا دریاچه وان. این نام از "باز" اخذ شده است.

۳۳- منظور مسافتی است که در نصف یک روز دراز (تابستانی) طی می شود. (روز دراز -meds

or).

۳۴- خورنی منشاء نام ماسیس را نام آماسیا می داند. مارآباس مسروتنسی سبتوس که از اثر خورنی استفاده کرده این ریشه شناسی را نمی پذیرد. او این نام را مآخوذ از ماسک (masek) کنیز ابراهیم که او را به ارمنستان فرستاده می داند.

۳۶- جای شگفتی بسیار است، خورنی با این همه کمبود منابع تاریخی برای کتاب نخست خود، پیشنهاد می کند که دلآوری های بیشمار در باره آرام را یا بیرون از کتاب (همانند افسانه های پارسی) نقل کند و یا کنار بگذارد. این شگفتی در فصل ۱۴ تشریح می شود که این داستان ها در کتابهای اصلی (شاهان و یا تواریخ پرستشگاهی) نوشته نشده اند و به بیانی مستند نیستند. در کتاب مارآباس چنین نوشته شده است که این داستانها را مردان کوچک و بی نام و نشان از آوازهای عامیانه گردآوری کرده اند. منبع مارآباس سبتوس نیز با توجه به مطلب خورنی بطور کلی کارهای آرام را به یک سو نهاده تنها نامش را یاد می کند.

۳۷- اقیانوس (ارمنی ovk'ianos) احتمالاً "دریای مدیترانه است. چند سطر پایین تر آن را دریای

آسیایی می نامد.

۳۸- هایک اول، دوم، سوم و چهارم تقسیمات ارمنستان بخش یونانی از زمان قیصر ژوستین از ۱۸ مارس ۵۳۶م. به بعد می باشد. البته بیش از این تاریخ نیز هایک اول و دوم وجود داشته اند. از آنجا که هر چهار هایک در تاریخ خورنی بکار رفته اند، این سوء تفاهم را بوجود آورده است که کتاب خورنی پس از سال ۵۳۶ نوشته شده است. مالخاسیان در کتاب "درباره معمای خورنی" ثابت کرده است که نسخه کتاب خورنی که بدست ما رسیده است نسخه نخست نیست بلکه نسخه ویرایش شده در سده های هفتم و هشتم میلادی می باشد و آثار مطالب افزوده شده در آن بچشم می خورد. این مطالب افزودنی را در مورد "هایک سوم و چهارم" نیز صدق می کند و دلیل آن هم واژه "ونیز" می باشد که دو بار بکار رفته است و دو بخش "سوم و چهارم" را به "هایک اول و دوم" می افزاید.

۳۹- تشریح محل تپه و اطراف وان بسیار درست و زیباست. از ادامه نیز می توان نتیجه گرفت که خورنی بدون شک در آن محل بوده است. کوه کوچک موجود در شرق این تپه واراگا varaga نامیده می شود.

۴۲- مقصود از "قلم" در اینجا قلمی نیست که امروزه بکار می بریم. بلکه همان *stilus* یا میله فلزی است که یک سر آن تخت و سر دیگر تیز بود و با آن روی موم می نوشتند. موم را روی تخته ای صاف پهن می کردند و با سر قلم روی آن می نوشتند. پس از رفع نیاز دوباره موم را صاف می کردند و به همین ترتیب روی آن می نوشتند. جالب توجه است که خورنی از این روش باستانی نوشتن اطلاع دارد. آیا او در روم بوده است و یا اینکه هنگام بازگشت از اسکندریه اقامت کوتاهی در آن شهر داشته؟ و یا اینکه در برخی نقاط ارمنستان چنین روش نگارش رایج بوده است؟ و این احتمال بعید نیست زیرا که ارمنیان هنگام لشکرکشی رومیان به ارمنستان می توانستند این روش را ببینند.

۴۳- سخن درباره سنگ نبشته های میخی است که روی تخته سنگهای شرقی تپه وان را پوشانده اند. این سنگ نبشته ها توسط دانشمندی بنام شولتس در اختیار قرار گرفت که تحت حمایت آگادمی فرانسه در سال ۱۸۲۷ به وان رفت و از سنگ نبشته ها نسخه برداری نمود. این سنگ نبشته ها و یادداشت شولتس بچاپ رسیدند اما خود وی هنگام بازگشت توسط راهزنان کشته شد. خورنی این سنگ نبشته ها و دیگر نوشته های میخی متعدد را به شامیرام نسبت می دهد. زیرا در میان ارمنیان یادگار مولفان اصلی یعنی پادشاهان اورارتو فراموش شده بود.

۴۴- نیوبه *Niobe* (فرانسه *Niobe*) نام دو بانوی مشخص و متمایز است که در داستان ها گاهی با یکدیگر مشتبه شده اند.

۱- یکی از آنان از اهالی آرگوس دختر *Phorone'e* و الهه ای بنام *T'ele'dice* است (یا *Cerdo* و یا *Pe'itho*) وی نخستین بشر بود که زئوس با او در آمیخت و از این وصلت آرگوس و پلاسگوس بوجود آمدند. نیوبه دختر نخستین ایشان است و نخستین زن فناپذیر "مادر زندگان" بوده است.

۲- نیوبه دختر تانتال و خواهر پلوپس بود وی با آمفیون پادشاه تبه ازدواج کرد و بنا به رای بیشتر افسانه نویسان صاحب هفت پسر و هفت دختر شد و از داشتن اولاد خود افتخار می کرد و لاتونا را به خاطر داشتن تنها دو فرزند (آپولون و دیانا) مسخره می کرد. اینان برای انتقام جویی هر چهارده فرزند نیوبه را با تیر کشتند. زن مصیبت زده از شدت اندوه تبدیل به سنگ شد. خورنی چنین اشاره دارد که در ارمنستان نیز افسانه سنگ شدن شامیرام وجود داشته است.

۴۶- در متن کاناپیداس نوشته شده است. اما در سه نسخه بصورت کاناپیداس آمده که مترادف *khanitha* عبری است.

۴۷- در متن اصلی این نام بصورت *ve'st'amk'ar* (وستامکار) آمده. در نسخه های هوانس چائلیق، گریگور ماگیستروس و ترجمه گرجی بجای آن بدو صورت وستام (*ve'st'am*) و *kar* (کار) قید شده و در اینجا نیز شکل اخیر برگزیده شد.

۴۸- این مرد دانا که داناترین شخص میان دانیان است کیست؟ که خورنی چهار کتاب حماسی آنان را بخت یافته مطالعه کند. چنین بنظر می رسد که او داویت آنهاغت فیلسوف ارمنی است. که یکبار دیگر نیز در فصل اول به او اشاره می کند. نیز به این سبب که غیر از داویت شخص برجسته دیگری در این زمینه در سده پنجم سراغ نداریم. دوم اینکه از داویت آثار بسیاری بجا مانده است و بحق که خورنی مصداق کلام را یافته است: "دارنده آثار بسیار". سوم اینکه یک قطعه سه سطری یافت شده است که به تیگران و تیگرانوهی تخصیص دارند یعنی به افرادی که موضوع چهار کتاب حماسی در مدح زمان آنان بوده است. اینکه چرا خورنی نام او را یاد نمی کند بنظر ما بعلت نکته سنجی و همت والای او بوده است زیرا که چنین روایت شده است که داویت آنهاغت خواهر زاده خورنی بود و لذا مولف یادآوری نام خواهر زاده خود را در کتاب شایسته نمی دانست.

۵۰- در متن سه نسخه بصورت paros آمده در متون دیگر بصورت pavros, pavos و در ترجمه قدیمی گرجی نیز paos آمده است.

۵۲- خورنی با سخنان تند می گوید که این مردمان غیر معتمد کیستند؟ که نژاد باگراتونیان را ناشی از هایک می دانند. دانشمندان جامعه مختاریان می پنداشتند که خورنی، پاستوس را مد نظر دارد. برخی از پژوهندگان فکر می کردند که خورنی پس از سیئوس و مارآباس مستورن می زیسته و از آثار آنان اقتباس کرده است، لیکن این نظریه اشتباه است زیرا اکنون ثابت شده خورنی مقدم بر آنان بوده و منبع استفاده آنان برای آثارشان می باشد.

۵۴- همان نام آدر املک است که دگرگون گردیده تبدیل به آرگاموزان شده است. یکی از پسران سنکریم پادشاه آشور (پسر دیگر: ساناسار)

۵۵- "برهنگان" (ارمنی merk'er). نویسنده با پیروی از یونانی این واژه را به معنی سربازان بدون زره، سپر و دیگر سلاح ها بکار برده است.

۵۶- این تشریح در مدح تیگران یرواندیان و اصلاحات یاد شده مربوط به تیگران دوم (بزرگ) پادشاه ارمنستان است که خورنی بدون داشتن منبعی مطمئن او را به تیگران اول (یرواندیان) نسبت می دهد.

۵۸- واژه oriord (به معنی دوشیزه) در ارمنی باستان به معنی دختر خانواده پادشاهی یا شاهزادگان بکار می رفت. دوشیزه ارمنستان به معنی خواهر یا دختر پادشاه می باشد.

۵۹- فعل "می گوید" بطور نامشخص بکار رفته است و معلوم نیست فاعل آن کیست، شاید مارآباس کاتینا یا "چهار کتاب حماسی" یا "تیاژنامه"؟

۶۰- شهر تیگرانگرد را نه تیگران یرواندیان (۵۳۵-۵۶۰ پ.م.) که تیگران بزرگ (۹۵-۵۵ پ.م.) بنا کرده است. بسیاری موارد بوده است که به تیگران یرواندیان نسبت داده اند که در واقع به تیگران بزرگ مربوط بوده است.

۶۱- کلمه vost'an در ارمنی دارای این معانی است ۱) اراضی شخصی پادشاهان اشکانی ۲) پایتخت، شهر شاه نشین ۳) اشرافیت ساکن در آنجا.

۶۲- منظور بطلمیوس کلاودیوس ستاره شناس، ریاضیدان و جغرافیدان برجسته یونانی است که در سده دوم در اسکندریه می زیست. او نخستین با رسی نمود براساس محاسبات علمی نقشه جغرافیایی (نیم کره) از عرض جنوبی ۲۰ درجه تا طول شمالی ۶۵ درجه را ترسیم کند و مناطق جنوبی تر و شمالی تر آن را سرزمین ناشناخته نامیده. مردانیکه به مسئولیت وی جهان را گشته اند تا اندازه بگیرند و بیان نمایند در جهان نمای شیراکاتسی (ashkharatsuysts) یاد شده اند. همچنین دیودوروس سیسیلی و سترابون را نیز یاد کرده اند.

۶۳- کیمپورون در یونانی به معنی زمستانی و سرزمین یخ زده است.

۶۴- منظور آوازهایی است که شبیه شعرخوانی است.

۶۵- این ترانه های مرموز و معمایی در تاریخ خورنی است که پژوهندگان برای گشودن آن تلاش بسیار کرده اند. چهار کلمه آرتاخور (artakhur) خاورت (khavart)، تیتس (t'its) واژه های مشکوک هستند. احتمالاً اینها نیز اسامی گیاه می باشند. در گرابار (زبان ارمنی باستان) در اول واژه حرف z قرار دارد zart'akhur و این امر باعث شده است گروهی معتقد گردند که این z یک پیشوند نیست بلکه جزئی از کلمه است و این کلمه همان zardkhan یا zardkhar فارسی است که گونه ای گل زرد است. بنظر پرفسور آجاریان این دو نام گیاه بوده دو واژه khavart و khavardsi صفت های آنان هستند و به معنی "کرکی، پشمی، موئین" تعیین معنی دقیق ترانه کاری بس دشوار است. مورد دیگری که پژوهندگان برای تفسیر ترانه استفاده کرده اند کلمه bardz است که در اینجا بالین ترجمه شده است. برخی این واژه را به معنی bardzunk (به معنی بلندی، تپه، کوه) تفسیر کرده اند و ترانه را اینگونه معنی می کنند "بانو ساتنیک آرزو داشت این و آن گیاه را از بلندی های آرگاوان بدست آورد". برخی bardz را به معنی (جاه، تخت، بالین، بالش) دانسته اند و art'akhuyr را نیز "تاج سر" تفسیر کرده اند و معنی ترانه را اینگونه می دانند: "ساتنیک چنان دلباخته آرگام شده بود که جاه و مقام و تاج شاهی را می خواست در برابر تاج و جاه و مقام آرگام فدا کند". گروه سوم نیز bardz را به معنی قسمت بالای ساق پا دانسته همراه با art'akhur(ak) آنرا "پوشاک ساق پا یا زیر جامه یا تنبان" معنی کرده اند و سعی در تفسیر رئالیستی و جنبه های جسمانی نموده اند. سرانجام معنی عادی کلمه یعنی بالش یا بالین برای آن در نظر گرفته شد. زیرا که در میان ارمنیان باستان معتقد به اعتقادات خرافی، برای عملی شدن آرزوهایشان گیاهان خوشبو در زیر بالین شخص مورد نظر قرار می دادند تا عشق او را به خود جلب نمایند. با این تفسیر معنی بهتری برای ترانه بدست می آید.

۶۶- واژه "آزاد" لقب و عنوان کوه ماسیس است. به "آزاد" معانی گوناگونی نسبت داده اند. از همه محتمل تر "شریف، والا" می باشد که شایسته چنین کوه مرتفع (معروف به کوه آرات) است. باید توجه نمود که این واژه یک سفت برای کوه نیست بلکه نام اصلی و بومی ارمنی این کوه می باشد و نام آرات را هیچیک از نویسندگان کلاسیک ارمنی برای نشان دادن این کوه بکار نبرده اند. سبتوس (مورخ ارمنی سده هفتم میلادی) این کوه را "آزاد" نامیده است.

۶۷- در متن اصلی بصورت *k'und-vomn-aramazd* یعنی آرامازد تاس. تندیس از آرامازد (زئوس) در آرگوس وجود دارد که سر آن بی مو است و ظاهراً "خورنی به این علت آرامازد را تاس نامیده است.

۷۰- آژدهاک بیوراسب: لقب پادشاه افسانه ای ایران ضحاک است. فردوسی نیز او را آژدهاک می نامد. بیوراسب در زند بصورت *bavaraspa* (دارنده بیور=بیشمار یا ده هزار+اسب) می باشد. محققان بزرگ چون گوتمید، مار، امین وسایرین یک رای و یکزیان گواهی می کنند که آنچه خورنی در مورد آژدهاک بیوراسب تعریف می کند با توصیف فردوسی همانندی دارد. فردوسی شاهنامه را در سده دهم میلادی نوشت (بر پایه توشه های اولیه نگاشته شده از پیش که قدیمی ترین آن ها مربوط به سده ششم بود) بنابراین خورنی یک سده پیش از آن نیز از این داستان های پارسی آگاهی داشت و این مطلب را نه تنها خورنی بلکه ساهاک باگراتونی مشوق خورنی نیز نیک می دانسته و به همین علت نیز از مورخ پیر درخواست نمود تا این افسانه ها را به رشته تحریر در آورد و تفسیر نماید. این پدیده نشان می دهد که فرهنگ باستانی پارسی بویژه فرهنگ پارتی تا چه میزان در ارمنستان بویژه در میان قشر سلطنتی و حکومتی رواج داشت.

هر قدر هم که خورنی با تنفر نسبت به افسانه های پارسی سخن گفته باشد این امر نشان دهنده عدم آگاهی او از این افسانه ها نیست بلکه آنها را کمتر از افسانه های "زیبا و فصیح" زونانی نمی داند. او غیر از افسانه آژدهاک بیوراسب، پهلوانی رستم و از کجا بودن او و قدرت برابر با یکصد و بیست فیل او (کتاب ۲، باب ۸) و نیز جزئیاتی که حتی فردوسی از آنها آگاهی نداشته، (کتاب ۲، باب ۷)، داستان های کوتاه مربوط به اردشیر (۲، باب ۷۰) یک فصل کامل در مورد منشاء پهلوها (پارتیان، ۲ باب ۷۰) اختصاص داده است.

۷۱- بهل بامک (*bahl-ar'avot'in*) یعنی "بلخ پرنور، بلخ منور، بلخ پرتوافکن" هر دو کلمه وضعیت و موقعیت شهر بلخ را در مشرق جایی که آفتاب زودتر طلوع می کند نشان دهند. این بلخ که باکتریا نیز خوانده می شود، شهری باستانی و نامدار است و در سنگ نبشته های داریوش به آن اشاره شده، خاستگاه زرتشت و پایتخت کوروش و مرکز داد و ستد و فنون و صنایع واقع در کشوری همنام در جلگه حاصلخیز رود اکسوس (آمودریا) میان کوههای پاراپامیس و تیان شان بود و سرزمین اصلی پهلوها بشمار می رفت و اردشیر ساسانی قول آن را مشروط به کشتن خسرو به آناک داده بود. اکنون ویران شده و در نزدیکی آن شهر همنام در پهنه افغانستان بنا شده است.

۷۲- سیرپیندس (*sirip'indes*) و چند واریانت آن دگرگون شده سیتیریدس (*sitirides*) است که در یونانی به معنی "آهنین" است. همچنین است سلوکوس نیکاتور یاد شده کمی بالاتر اما باید نیکاتور باشد که در یونانی معنی "فاتح" می دهد.

۷۳- هرودوت مورخ نامدار یونان، "پدر تاریخ" متولد ۴۸۴ پ.م. در هالیکارناس. نوشته های او بیشتر طرف توجه مورخین است. او مسافرت های بسیاری کرده و داستان های زیادی از مللی که دیده

شرح داده است. از جمله کشورهای که سفر کرد می توان آسیای صغیر، نواحی دریای سیاه، سرزمین پارس، مصر و ایتالیا نام برد. کتاب تاریخ او شامل نه جلد است که شامل دوره ای ۳۰۰ ساله است.

۷۴- خاغتیک از نظر جغرافیایی به سرزمینی اطلاق می شد که در جنوب ترابوزان واقع بود و پونتوس یا پونت نیز نامیده می شد. لازیکا سرزمین ملت لاز بود و در جنوب شرقی دریای سیاه قرار دارد و بخشی از آن در قلمرو ترکها واقع است و بخشی نیز در مرز باتوم می باشد. مازاک که بعدها قیصریه نام یافت در کپدوکیه واقع بود و اما فریجیه با پریوکیه یا فریکیه در غرب کپدوکیه واقع بود.

۷۵- یگری همان قوم چرگس یا چرگز است. آنها در مرزهای غربی کوههای قفقاز در نزدیکی رود کوبان تا سواحل شرقی دریای آروف می زیستند. اما در اینجا بنظر می رسد که خورنی ملت دیگری را مورد نظر دارد. نخست اینکه لشکرکشی های ولاش (واغارشاک) آنقدر گسترده نبود که به این نواحی رسیده باشد. دوم اینکه واغارشاک پس از ایجاد نظم و آرامش میان اهالی پونت و یگریان از طریق استان تایک به سمت شمال حرکت می کند. این بدین معنی است که یگریان در جنوب تایک می زیستند. اینان بدون شک آجارهای کنونی هستند و شواهدی نیز در نزد کتاب جهان نمای آناتلیا شیراکاتسی وجود دارد.

۷۷- در متن ارمنی *vghondur-vund* آمده کلمه *vghondur* بعنوان اسم خاص قابل قبول است یعنی لقب و مقام رهبری سپاه برای ووند بلغار. ما این کلمه را دگرگون شده کلمه مغولی *bagatur* و فارسی بهادر (*behadur*) می دانیم که با قوانین آوایی ارمنی مطابقت یافته است.

۷۸- خورنی در فصل سوم یادآور شده است که واغارشاک (بلاش یا ولاش) به قوم شامبات باگارات اجازه داد تا خود را باگراتونی بخوانند.

۷۹- منشاء کلمه آسپت یا اسبد روشن است. در سانسکریت *achva-pati* در پارسی باستان *aspa-pati* به معنی اسب سوار و دارنده اسب می باشد. در مورد این لقب و معنی آن نظرات گوناگون است. امین (*Emin*) می گوید "رئیس سواره نظام" همانند سپاهید فارسی. اما هر کدام از اشراف و ناخارارها که صاحب سواره نظام بودند، اسبد نیز خوانده می شدند. لیکن در سپاه ارمنستان، سواره نظام و پیاده نظام روسای مجزائی نداشتند. رئیس یا فرمانده کل سپاه را *sp'arap'et* (یا سپهبد) می نامیدند. نورایر بیزانداتسی اسبد را مترادف مقام تاجگذار می داند. اما خورنی این دو را دو مقام جداگانه می داند. سبتوس مورخ ارمنی سده هفتم میلادی مقام اسبدی را بعنوان فرماندهی کل صدور فرامین می دانست و مترادف مقام هزاربیدی پارسی (فرمانده بزرگ) می داند. خورنی به اکثر مقام های مهم مملکتی اشاره دارد اما به یکی از آنها که بسیار مهم است و او مشاور نزدیک پادشاه و فرمانده کل کشور بود اشاره نمی کند. بنظر ما خورنی از اسبد همین مقام را مورد نظر دارد که برای خود و هم عصرانش آشنا و قابل درک است.

۸۱- که به مناسبت نام او قومش نامیده شده اسم واراژنونی **varazhnumi** استنباط می گردد. چنین بنظر می رسد که خورنی می خواهد بگوید قوم ناخاراری واراژنونی در زمان آرتاشس بنیان یافت و دات **dat** بدون لقب ناخاراری بعنوان رئیس شکارگاه ها منصوب گردید.

۸۲- گاه به پارسی **gah** از نظر لغوی به معنی جا، مکان، تخت، صندلی و غیره می باشد. خورنی این کلمه را بعنوان مکان و جایی که ناخاراها دور میز پادشاه هنگام جشن می نشستند بکار می برد. این جاها از طرف پادشاهان سرزمین پارس بدقت تعیین شده بودند و توسط آن اهمیت هر یک از اشراف مشخص می شد. اگر هر یک از آنان بعلی از مقام خود عزل می شد وی گاه خود را نیز از دست می داد و یا به گاه پایین تر نزول می کرد.

۸۴- **sepedsul** در چاپ های قدیمی **sepsdugh** کلمه ای گرجی است **sepe** (پادشاه) و **dsuli** (فرزند) پس این کلمه به معنی شاهزاده، قشر عالی رتبه اشراف گرجستان مترادف **vostan** ارمنی بود.

۸۵- خورنی رئیس کل حرمسرا یا اندرونی را "هایر" **hayr** می نامد (بعنوان اسم خاص) لیکن این کلمه لقب عمومی روسای اندرونی است.

۸۶- خورنی سخن آبیودونوس را از ترجمه ارمنی اوزیوس نقل می کند.

۸۷- کلمه آنگغ (**angegh**) را بنا درستی تفسیر می کنند. (نازیبا، زشت، زیرا گف یا گفتسیک به معنی زیبا است). آنگغ نام خاص است. چند تن از محققان (گاراگاشیان، خالاتیان) نشان داده اند که در جایی از کتاب مقدس در برابر خدای نرگل (کتاب مقدس، نرجل) در ترجمه ارمنی نام آنگغ آمده است (کتاب مقدس، کتاب دوم پادشاهان، باب ۱۷، آیه ۳۰- در متن ارمنی فعلی بصورت **nergagh** آمده است) و از اینجا آنان نتیجه می گیرند که آنگغ یک مقام خدایی بوده است. سبتوس نیز شواهدی در این باره دارد. خورنی شاید از جنبه خدایی آنگغ مطلع بوده است اما بنا به عادت خود او را نیز به جامه انسانی در آورده و او را به معنی "زشت" بکار برده است. قدرت افسانه ای تورک آنگغ نشانه ای از اصلیت خدایی او است.

۸۸- رستم سگزی (**rost'om-sagtchik**) قهرمان نامدار ایران است که فردوسی او را جاودانی ساخت. او به مناسبت خاستگاه خود (**sagtchik**) یا سگزی نامیده شده است (سکستان). این منطقه اکنون استان سیستان در مرز افغانستان است.

۸۹- در مورد این داستان مربوط به تورک **t'ork** که صخره ای به قامت یک تپه را سمت کشتیهای دشمن پرت کرده است، داستان هومر در باره پلی تم یک چشم را بیاد می آورد. (اودیسه، سرود ۹).

۹۱- گئسور (**k'eghesur**) آسوریک مرکزی بخشی از شام که میان دو لبنان قرار دارد و شهر دمشق در آنجا واقع است.

۹۲- آنانیان و بیغازاریان (الغازر) از شخصیت های کتاب مقدس هستند. آنانیان (آنابیا، آزاریا، میسایل به زبان کلدانی سدراک **sedrak** یا شدرک، میساک یا میشک ابناگور و **abetnagor** یا عُبْد نَعُو) سه جوان یهودی در میان اسیران یهودی بابل بودند و از تعظیم در برابر تندیس زرین نبوکدنصر

سرباز زدند و بدین علت در میان شعله های آتش افکنده شدند. یغیازاریان: زمانی که آنتیوکوس سلوکوی یهودیان را وادار به ترک دین و پرستش بت ها می کرد. یغیازاریک پیرمرد نود ساله از این کار سرباز زد و در نتیجه تحت شکنجه به شهادت رسید. هفت برادر نیز با مادر خود چنین رفتار کردند. پس از کشتن شش فرزند وقتی که نوبت به هفتمین نفر رسید پادشاه، مادرش را راضی کرد تا فرزندش را به اطاعت از شاه تشوق کند. مادر به او نیز همچون برادرانشان توصیه کرد به کام مرگ برود و سرانجام خود نیز به شهادت رسید.

۹۳- از این سخنان چنین برمی آید که مارآباس (مطابق نظر خورنی) تاریخ مربوط به ارمنیان را از کتب کلدانی استخراج نموده نزد واغارشاک آورد و خود نیز اعمال واغارشاک و جانشینش آرشاک اول را بعنوان همعصران خود به رشته تحریر در آورده است.

۹۴- یولیوس آفریکانوس سیاح و مورخ نامدار سده سوم میلادی که در جنگهای سپتیموس سورس با پوسنیوس نیگر. او اولین با تاریخنگاری مبتنی بر وقایعنگاری را وارد تاریخ نمود. او متولد فلسطین بود و در سده سوم میلادی در اسکندریه می زیست. او کاهن بود و کار مهمش **Pentabiblon Chronologicom** است که از آغاز آفرینش جهان تا سال ۲۲۱ میلادی را شامل می شود. بسیاری از مورخان از این اثر استفاده کرده اند بویژه اوزیوس قیصری در نگارش رویداد نامه خود از آن بهره جسته است.

۹۵- هیپولیتا (**Hipolitus**) با هیپولیتوس مورخ کلیسایی که در سده سوم می زیست و صاحب مقام کلیسایی در رم بود. در سال ۲۳۵ به ساردنیا تبعید شد و در همانجا درگذشت. نوشته های مباحثاتی بسیاری دارد که تنها بخشی از آنها به ما رسیده است.

۹۶- وی مهرداد ششم اوپاتوراست که به مهرداد بزرگ نیز ملقب گشته است. بسال ۱۳۲ پ.م. زاده شد و بسال ۶۳ خودکشی کرد. ۵۰ سال از عمر خود را با رومیان جنگید و بعنوان دشمن خونین آنان در آمد و اغلب اوقات آنها را در تنگنا قرار داد. سردارهای معروفی چون سولا، مورنا، لکولوس، پومپئوس با او مصاف کردند.

۹۷- سکیلاس و دینیوس کنده کارهای نامدار یونانی در جزیره قبرس بودند و در سده ششم پ.م. می زیستند و در آرگوس و سیکیون شاگردان بسیاری را تعلیم دادند. چند نویسنده یونانی را نام و تندیس های کنده کاری شده آنها یاد نموده اند.

۹۹- پیوتیا (**Phythia**) نام عمومی راهبه هایی است که در دلفیس (در استان پوکیس یونان در نزدیکی کوه پاراناس)، در پرستشگاه آپولون پیشگویی می کردند و به پرسشها پاسخ می گفتند. آنها روی یک سه پایه بر بالای صخره ای که از شکاف آنها گازهایی به آسمان بلند می شد می نشستند. در اثر این گازها آنان دچار حالت هذیان گویی می شدند و با کلمات کوتاه و منقطع به سوالات پاسخ می دادند و یک کاهن با تجربه از این کلمات منقطع و پراکنده سخن پیوسته پدید می آورد و به پرسندگان می گفت: سوال کنندگان نه تنها از سراسر یونان آکه از مستعمرات یونان و نیز از سرزمینهای دور نیز بودند. این راهبه ها باید از خانواده های نجیب باشند و عاری از رفتارهای

نادرست، عذرا و با بیش از پنجاه سال سن. پرستشگاه آپولون با پیوتیاهای خود حدود هزار سال پایدار بود و تنها به فرمان قیصر تئودوس بزرگ در سده چهارم تعطیل گردید.

۱۰۰- نام دو تن از چهار مولف یاد شده توسط خورنی در چاپ های قدیم دگرگون شده بودند و در چاپ اخیر تصحیح شده اند. پئگونبوس (بجای پغدونبوس پیشین) و اسکامادروس (در چاپ های قدیم: کامادروس). این چهار شخصیت واقعی هستند و قطعاتی از آثارشان باقی مانده است. اما قطعاتی که خورنی یاد می کند اکنون وجود ندارند.

۱۰۱- در اینجا نامهای جغرافیایی باستانی و تاریخی یاد می شوند. هلس پونتوس تنگه ای است که دریای سیاه را به دریای مرمره می پیوندد. تراکیا سرزمینی در شمال یونان و در جای کنونی کشورهای بلغارستان و رومانی بود. یلادا یا هلاس نام عمومی یونان باستان است. تدالیا استانی در شمال یونان بود. پوکیس، لوکریس، بئوتیا استان هایی در یونان میانی و همجوار یکدیگر بودند. لاکه مونیاستانی در جنوب یونان، اتیوپی سرزمینی در جنوب مصر. قوم اسکیت قومی وحشی و بیابانگرد بود که از شمال شرق اروپا تا شمال شرق آسیا پراکنده بودند. ماساژت ها قومی از اقوام اسکیت بودند که شرق دریای خزر می زیستند.

۱۰۲- این آنی پایتخت معروف باگراتونیان واقع در استان شیراک در کنار رود آخوریان نیست (که خورنی آنرا کلا" نمی شناسد) بلکه دژی باستانی در استان دارانای است واقع در هایک علیا جایی که پادشاهان اشکانی ارمنی طبق نوشته پاستوس بوزاند دفن شده اند. اغلب هانی و در سده های بعد کاماخ نیز خوانده شده است.

۱۰۴- سرزمین فلسطینیان، یهودیه. کلئوپاترا دختر بطلمیوس مصری است که مطابق وصیت پدرش باید پس از او پادشاهی می کرد. وی با برادر کم سن خود ازدواج کرد و زندگی پر حادثه ای را گذراند. سرانجام دست به خودکشی زد. آنتونیوس پادشاه ارمنستان آرتاوازد را دست بسته برای او برد.

۱۰۵- یا شهر بطلمیه. البته این شهر بطلمیه در فلسطین در کنار دریا واقع بود اکنون عکا نامیده می شود.

۱۰۶- این وایکون راهزن همان لوکولوس سردار رومیان است. که بدون اعلان جنگ یکباره به ارمنستان حمله کرد.

۱۰۷- تاریخ مربوط به تیگران بزرگ در نوشته خورنی بسیار ناکافی است و کلا" جان کلام را به خواننده نمی دهد. رویدادهای بسیاری مربوط به او در کتاب خورنی یاد نمی شود، مانند، نبرد تیگرانگرد، تسخیر این شهر بدست لوکولوس و ویرانی آن، شکست های بعدی لوکولوس و عقب نشینی او. آمدن پومپئوس و درخواست صلح تیگران از او. علت این امر کمبود منابع و تنها در اختیار داشتن اثر یوسف فلاوی بود که موضوع اصلی آن را تاریخ فلسطین تشکیل می داد. بسیاری آثار و منابع یونانی و لاتین از دامنه دید خورنی بیرون مانده اند. حتی یادگار مانده در اذهان مردم ارمنی در مورد تیگران بزرگ را خورنی اشتباها" بدون آگاهی به تیگران اول پرواندیان نسبت داده است.

۱۰۹- شامشاد شهر مهم شام در استان کوماگن در کنار رود فرات و همجوار کپدوکیه و شمال ارس. آسوریان آن را شامشات می خوانند. به یونانی ساموساد اطلاق می گردد.

۱۱۰- پس از آرتاوازد تا واغارش (ولاش یا بلاش) پدر خسرو بزرگ، مورخان بیگانه چند پادشاه ارمن از ملل مختلف یاد می کنند که خورنی و پس از سایر نویسندگان ارمنی تتبع او از آنان یاد نمی کند. در این دوران (۳۴ پ.م. تا ۲۱۱ م.) مطابق خورنی و سایر مولفان ارمنی در ارمنستان چند پادشاه اشکانی ارمنی حکومت می کردند که برای مولفان بیگانه ناشناخته اند.

۱۱۱- شخص یا بویژه پادشاهی بنام آرشام (arsham) یا آرجام وجود نداشته است این نام حاصل یک اشتباه بزرگ است. خورنی در «تاریخ کلیسایی اوزبیوس» نامه آبگار (abgar) به مسیح را خوانده و در عنوان آن چنین یافته است «آبگار پسر آرجام پادشاه سرزمین» و از این عبارت چنین بر می آید که نام پدر آبگار باید آرجام یا آرشام بوده باشد. خود وی نیز یادآور می شود که آسوریان آرشام را مانوا (manova) می خوانند بنابراین نام پدر آبگار باید مانو (manov) خوانده شود و در واقع چنین نیز بوده است و اما آرجام دگرگون شده کلمه آشوری ukkama است (و می تواند akkama نیز خوانده شود) که به معنی سیاه یا مشکی است. کلمه «سیاه» لقب آبگار بود- آبگار سیاه. این امر باعث بروز اشتباه در نزد بسیاری از پژوهندگان شده است.

۱۱۲- پاتریا نامشخص است. یکی از محققان معتقد است که باید شهر پترا در فلسطین بوده باشد که شهری بزرگ از نظر بازرگانی بود (در زمان رومیان). این شهر اکنون ویران شده است.

۱۱۳- فینیقیه (Phoenecia) سرزمینی باستانی واقع در مغرب آسیا در ساحل دریای مدیترانه در شمال فلسطین تقریباً معادل کشور لبنان کنونی. شهرهای آن آراد، بیلس، بیروت، صیدا، صور و آکر (Acre) و نیز آسوریک یا آشور سرزمینی در جنوب ارمنستان میان دو رود دجله و فرات در قسمت شمالی با شهرهایی چون نصیبین، ارس و جز اینها. میانرودان یا بین النهرین سرزمینی واقع در میان دو رود دجله و فرات در جنوب آشور با شهرهای نینوا و بابل.

۱۱۴- الواتراپلیس (Eleutheropolis) [ارمنی yelevteroyp'olis] شهری در فلسطین که آسوریان بتاگابریس یا بت کوبین می نامند.

۱۱۶- در تاریخ اوزبیوس که خورنی از آن بهره گرفته است، آبگار را پداگروس می نامد که به معنی «مبتلا به بیماری پداگرا» می باشد. این کلمه در یونانی به معنی بیماری پادرد یا نقرس است.

۱۱۷- دایه یا دایاک به پهلوی dayak به معنی مادر شیری (اکنون به معنی سرپرست یا پرستار بچه بکار می رود) لیکن اکثراً برای مردان استفاده می شود. به معنی لکه، پرستار یا مربی. در زمان باستان چنین رسم بود که پادشاه فرزندان را به دست فرماندهان یا شاهزادگان می سپرد تا تربیت شوند. اینان نیز فرزندان شاه را مانند فرزندان خود بزرگ می کردند و اگر آنان زنان شیرده داشتند به فرزندان شاه نیز شیر می دادند و بدین ترتیب در خانواده آنان بصورت برادران شیری تربیت می شوند. آنگاه که فرزند شاه بزرگ می شد و باید جانشین پدرش می گردید برادران شیری را نیز بعنوان دوستان صمیمی نزد خود می آورد. یغیشه تاریخنگار سده پنجم ارمنی به تلخی از این پدیده

یاد می کند زیرا شاهزادگان ارمنی برادران یزدگرد دوم را بزرگ کرده بودند و او بیشتر از دیگران با آنان سخت رفتاری می کرد. خود شاهزادگان و فرماندهان کهنتر نیز این رسم را رعایت می کردند.

۱۱۸- غروبنا (gherubna) دگرگون شده غیوبنایا لابوبنا است. از او تاریخی غیر مستند باقی مانده در باره آبگار، تادئوس و جز آن. وی خود را فرزند آپشاداراد کاتب آبگار می نامد. اما تاریخ او نمی تواند پیش از سده سوم نوشته شده باشد. ولی این نوشته کهن ترین نوشته در مورد آبگار می باشد که هم اوزیبوس قیصری و هم خورنی از آن استفاده کرده اند.

۱۱۹- پاسیپا (Pasiphae) یا پازیفه در اساطیر یونانی همسر مینوس پادشاه افسانه ای کرت و دختر هلیوس و پرسیس (Preseis) بود و چند فرزند از او بدنیآ آورد.

۱۲۰- از این عبارت نتیجه می گیریم که یرواند پادشاه قانونی نبود. اینکه پادشاه بدست خاندان باگراتونی تاجگذاری کند تنها یک رسم ظاهری نبود بلکه از نظر حقوقی دارای اهمیت خاصی بود. بدین معنی که خاندان بارگاتونی بعنوان نماینده سایر فرماندهان و خاندان های شاهی و اشرافی تاج را بر سر پادشاه می نهاد و حکومت شاه جنبه قانونی پیدا می کرد.

۱۲۱- واژه مارس مورد تردید است برخی از پژوهندگان آن را معادل "مار" یا "مارستان" یا ماد می دانند که اشتباه است. بنظر می رسد مارس ناحیه ای در پارس (ایران) بوده باشد. خورنی محل آن را در نزدیکی کوه سهند می داند.

۱۲۲- و سپاسیانوس و فرزندش تیتوس قیصر های روم بودند (۶۹-۷۸) و (۷۹-۸۱). اینان با جنگهای یهود معروفند که طی آن بیت المقدس و معبد سلیمان را ویران کردند و پس از آن یهودیان آواره شدند.

۱۲۴- خورنی افسانه ها و سرودهای داستان سرایان را استعاره می نامد و معمولاً می گوشت آنان را تفسیر کند (اما گاهی نیز چنین نکرده، مانند سرود آفرینش).

۱۲۵- آلابیان به نژاد سامات تعلق داشته مردمی جنگجو بودند که در نواحی شرقی کوههای قفقاز می زیستند. وجود اینان پیش از میلاد نیز بر ما آشکار است. پمپئوس پس از جنگ با مهرداد در سال ۶۵ م. با آنان جنگید و پیروز شد. سپس در طول تاریخ بارها با رومیان آنگاه با هون ها جنگیدند و به نواحی مختلف پراکنده شدند. مانند نواحی دریای بالتیک، نواحی غرب حتی گروهی نیز به آفریقا رفتند.

۱۲۷- در اینجا خورنی مطلب را بدرستی بیان نکرده است. این دو مست همان دومتیوس کوربولون سردار رومی است و نه دومتیانوس قیصر رومیان و او شخصاً نیامده است بلکه فرمان و سپاه وی رسیده اند.

۱۲۸- در میان یهودیان این رسم وجود دارد که نام پیشینیان را برای بچه ها انتخاب می کنند با این امید که اینان نیز پس از بزرگ شدن خصوصیات شخصی آنان را بهره ببرند.

۱۲۹- بنظر یکی از پژوهندگان ارمنی شهر پلا در یهودیه و در شرق رود اردن واقع بود و یهودیان پس از ویرانی بیت المقدس در آنجا اقامت گزیدند. آریستون در اواخر سده نخست و اوایل

سده دوم میلادی می زیست. او تاریخ شورش یهودیان به رهبری بارکوبا را نوشت. اوزیبوس از کتاب او و خورنی از نوشته مولف اخیر استفاده کرده اند.

۱۳۰- در مراسم تشییع جنازه ارمنیان در زمان باستان زنان شیون و زاری کن، آنان بودند که با سخنان خود برای درگذشته با آهنگی خاص مداحی می کردند. رئیس آنها را مادر شیون کنندگان می گفتند و اما زنان گریان مداحی او را تکرار می نمودند و گریه و زاری می کردند.

۱۳۱- خورنی مرگ آرتاوازد را بقول خود از استعارات و کنایات تفسیر کرده است مبنی بر اینکه او عقل از دست می دهد و از اسبش بدرون چاهی می افتد و در آنجا غرق و ناپدید می گردد. خورنی این تفسیر را از افسانه ایی که پیران تعریف کرده اند بدست داده است. واقعیت این است که در اینجا دو شخصیت با یکدیگر اشتباه شده اند. یکی آرتاواز و پسر آرتاشس شخصیت تاریخی است و دیگری یک شخصیت افسانه ای که در غاری بطور جاودانه به زنجیر کشیده شده و این افسانه در میان اکثر ملل وجود دارد. (مانند سرزمین پارس، آسیای صغیر، کوههای قفقاز تا بلغارستان و یونان که در میان هر یک واریانت خاصی از آن پدید آمده است).

۱۳۲- دریای گایلاتو (gaylat'u) دریاچه کوچکی است واقع در شمال غرب دیادین و غرب کوه ماسیس (جنوب محل تلاقی رودهای ارس و آخوریان).

۱۳۳- در متن اصلی (بیورات، سمبات "آمده، گروهی از متون به جای سمبات نام تیرداد قید می کنند زیرا که سمبات یک نام ملل برر نیست بلکه شامبات یهودی است بنابراین منطقی بنظر می رسد که تیرداد درست تر باشد.

تیوتوس در اینجا آن قیصر رومی نیست که در سالهای ۸۱-۷۹ حکومت کرد بلکه تیتوس آنتونیوس دوم است که در سالهای ۱۶۱-۱۳۸ زمامدار بود و خورنی او را آنتونیوس آگوستوس می نامد و اما پیروز پارتی که "یونانیان واگگوس" می نامد بلاش دوم است (۱۴۸-۱۲۱).

۱۳۵- غوکیانوس (یا لوکیانوس) قیصر فرزند وروس فرزند خوانده آنتونیوس که با مارگوس اورلیوس در سال ۱۶۱ به حکومت رسید. خورنی در اینجا از ترجمه ارمنی رویداد نامه اوزیبوس پیروی کرده و اشتباه این ترجمه را تکرار می کند.

۱۳۹- گذرگاه چورا میان کوههای قفقاز (در سمت شرق) و دریای خزر واقع بود که اکنون شهر دربند قرار دارد. این تنها گذرگاهی بود که اقوام شمالی می توانستند از طریق آن به سمت جنوب (قفقاز و سرزمین پارس) سرازیر شوند. برای جلوگیری از حملات آنان از زمان های قدیم در آنجا برج و باروی مستحکمی ساخته بودند. این گذرگاه را دروازه آلان، دروازه کاسب، دروازه آغوان یا آران نیز می نامیدند.

۱۴۰- بارداسان یا بردیسان ادسی در نیمه دوم سده دوم زاده شد. نوشته های او عرفانی است و در مورد تاریخ مطلبی ندارد. مارکیانوس اوایل سده دوم در سینوپ زاده شد. او بدعت گزار نامداری در مسیحیت بود و از آیین مغان و سایر ادیان مذهب نویی پدید آورد. والتینوس اوایل سده دوم در

مصر زاده شد و اصلاً "یهودی بود. او در اسکندریه می زیست و بسال ۱۶۰ درگذشت. او از نامدارترین عرفای بدعت گزار بود.

۱۴۱- پالپاتوس یا پالفاتوس (Palephatos) و پیلمون یا فیلمون (Philemon). در باره آنان اطلاعات چندانی در دست نیست. اولی را استرابون (جغرافیا) یاد نموده و پیلمون ممکن است جغرافیدان بوده باشد. فروریوس شناخته شده است اما همین بخش از تاریخ او نامعین می باشد. بنظر گوتمسید این سه نام در پیشگفتار کتاب بارسوما یاد شده اند و خورنی نیز از آن بهره گرفته است.

۱۴۲- خورنی بصورت rast-sohum یاد می کند که یک واژه مرکب پارسی است راست + سوهون (سخن) = راست سخن یا راستگو.

۱۴۳- در متن اصلی نوشته شده "yerazuyn-papago" در چاپ های قدیم واژه papago را با حروف کوچک می نویسند (قابل ذکر است که اسامی خاص در ارمنی با حروف بزرگ شروع می شوند) و آن را اسم عام می دانند. بدین ترتیب مترجمان غیر از یک نفر (استپانه) بنادرستی ترجمه کرده اند. در روایات پارسی، پاپاگ یا بابک در خواب می بیند که از ساسان فرزندی بدنیا می آید و از همسرش می خواهد که با او آمیزش کرده مادر آن مرد نامی گردد. حاصل این آمیزش اردشیر است که بابکان نامیده می شود. افسانه اردشیر بابکان را دکتر تیریاکیان (پاریس ۱۹۰۷) از پهلوی به ارمنی ترجمه نموده و تمام جزئیات داستان که خورنی یادآور می شود در آن آمده است. ماخذ خورنی بارسوما است. بنظر گوتمسید آنچه را که خورنی در مورد جوانی اردشیر بابکان ذکر می کند با مطالب فردوسی همانندی دارد.

۱۴۴- خورنی چه کسی را مورد نظر دارد مشخص نیست. گفته می شود او به جاثلیق ساهاک پارتو معلم خود اشارت دارد.

۱۴۵- آگاهی های مربوط به پرمیلیانوس سکوبا را خورنی از تاریخ کلیسائی اوزبیوس گرفته است.

۱۴۶- دسیوس (decius) قیصر روم که بسال ۲۵۱ در جنگ با گوت ها کشته شد. او بعنوان سرکوبگر مسیحیان معروف است. ماکسیمیانوس قیصر رومی از دست فرزندش گریخت و بسال ۳۱۰ کشته شد. دیو کلتیانوس قیصر روم (۳۰۵-۲۸۴) نیز به سرکوب مسیحیان شهرت داشت. تیرداد تاج پادشاهی ارمنستان را از دست او گرفت.

۱۴۷- کیوکگاگ یا کیوکالارا مجموع الجزایری با بیش از ۲۰ جزیره میان سواحل جنوبی یونان و غرب آسیای صغیر.

۱۴۸- لیکیانوس در اینجا سردار است و بعدها قیصر رومی در شرق می شود که با کستاندیانوس بزرگ جنگید و شکست خورد و در ۳۲۵ بعنوان خائن محکوم به مرگ شد.

۱۵۰- جذام فیلی نوعی از جذام است که روی تمام سطح بدن پوست محکمی را فرا می گیرد مانند پوست سخت فیل. در پزشکی آن را Elephantiasis graecorum یعنی جذام فیلی یونانی می نامند.

۱۵۱- آریولی از واژه لاتین *ariolus* با *hariolus* به معنی جادوگر و پیشگو. ماری از نام قوم ماری که در لاتیوم می زیسته و به جادوگری و سحر مارها معروف بودند.

۱۵۲- در مورد تیرداد بزرگ که مسیحیت را پذیرفت در تاریخ قطعاتی بجا مانده که به تیرداد اول که برای خورنی ناشناخته است تعلق دارد. منتقدان او را با آرتاشس دوم یاد شده توسط خورنی که در ضمن قهرمان سرودهای گوغتن بود یکی می دانند. مطالب آگاتانگوس و خورنی در باره تیرداد بزرگ مبنی بر اینکه وی برای دیدن کستاندبانوس بزرگ به رم رفت مطابق منابع تاریخی نیست. زیرا این مرد را هیچ یک از مورخان دیگر ملل یاد نکرده اند. اما عزیمت شکوهمند تیرداد اول به رم تاریخی است. و اما در آنجا مطابق با پیمان منعقد شده با پارتیان طی مراسمی با شکوه تاج پادشاهی ارمنستان را از دست نرون گرفت و خورنی هیچ اشاره ای به این رویداد ندارد. باز هم مطالب خورنی مبنی بر اینکه تیرداد بزرگ در گارنی اقامتگاهی برای خواهرش خسرودخت بنا کرد به تیرداد اول تعلق دارد که از رم معمارانی آورد و در گارنی پرستشگاهی با شکوه ساخت. در اینجا نیز نبرد تیرداد بزرگ با گدئون پادشاه باسیل ها مربوط به نبرد تیرداد اول در برابر آلتیان می باشد و طی آن یکی از دشمنان طنابی را روی تیرداد انداخت و نزدیک بود او را به اسارت در آورد. این سومین مورد در اشتباه شدن چند پادشاه است. مورد اول تیگران بزرگ و تیگران پرواندیان، دوم، آرتاشس اول که با چند پادشاه دیگر اشتباه شده است و سوم، در مورد کارهای این دو تیرداد می باشد.

۱۵۳- خورنی واژه کامسار (*k'amsar*) را به معنی دارنده سر ناقص و سر نیمه بکار می برد. (متشکل از *kar* فارسی = کم و *sar* سر).

۱۵۴- پالادیون (خورنی *p'aghadion*) برابر *palladium* لاتین است. این تندیس چوبی آتناس پالاس است که مطابق روایات از سوی زئوس فرستاده شده و به عنوان نشانه شکست ناپذیری او بر روی دژ تروا قرار دارد. پس از تسخیر تروا اودیسه و دئومت آن را به آتن منتقل کردند.

۱۵۵- دیودور سسیلی (خورنی *diodor-sik'iliatsi*) تاریخنگار یونانی سده نخست پ.م. او صاحب تاریخ جامع مشتمل بر ۴۰ جلد است و ۵ جلد نخست آن حاوی اعصار اساطیری تا انحطاط تروا می باشد. در ادامه وقایع تاریخی تا سال ۶۰ پ.م. را بررسی می نماید. منابع این اثر نوشته های تاریخی اعصار گذشته می باشند که تاکنون یافت نشده اند و او از این نوشته ها قطعاتی را برگزیده است. تنها بخش نخست این تاریخ که وی ۳۰ سال تمام روی آن کار کرده بدست ما رسیده است و مشتمل بر ۱۵ جلد می باشد. از باقیمانده بخش ها تنها قطعاتی در نوشته های دیگران یاد شده است.

۱۵۶- درباره الیشع (ارمنی *yeghishe*) خورنی به این رویداد اشارت دارد که روزی الیشع نبی در راه با گروهی بچه برخورد کرد و اینان با تمسخر بانگ بر آوردند: "ای کچل برای ای کچل برآی" (کتاب دوم پادشاهان باب دوم آیه های ۲۵-۲۳). الیشع آنان را نفرین کرد و بلافاصله دو خرس از جنگل بیرون آمده چهل و دو نفر از بچه ها را هلاک کردند.

۱۵۷- آرشاویر کامساراکان از این جهت شخص اول منتفد پس از پادشاه نامیده شد که خاندان کامساراکان اصلاً "پارتی بوده از اخلاف کارن پهلوی محسوب می شد. اشکانیان ارمنی ظاهراً" در میان خاندان بزرگ اشکانی مقام دوم را پس از پهلوه‌ها دارا بودند.

۱۵۸- پاسگاه چورا همان گذرگاه جورا است که پیشتر به آن اشاره شد.

۱۵۹- کوریلوس (ارمنی K'yuregh فرانسه Cyril سیریل) خوش سعادت، کوریلوس اسکندرانی روحانی و تاریخ‌نگار نامی یونانی است که مدت سی و دو سال (۴۴۴-۴۱۲) بطریق مقرر کلیسای اسکندریه بود. اکثر آثار متعدد کوریلوس در سده هشتم میلادی به همت استپانوس سیونی (Stepanos-Syunetsi) به زبان ارمنی ترجمه شد و چند اثر او کمی پیشتر در سده پنجم به ارمنی در آمدند. این ترجمه‌ها در یک جلد قطور بسال ۱۷۱۲ در استامبول بچاپ رسیدند.

۱۶۰- ژولیوس (یولیانیوس) کلاودیوس برادرزاده کنستانتین بزرگ امپراتور روم (زایش ۳۳۲، مرگ ۳۶۳ م.) که از ۳۶۰ تا ۳۶۳ حکومت کرد. او چون در محیط مسیحی تربیت شده بود از این دین خارج شد و می خواست بت پرستی را رواج دهد. از این رو مرتد لقب یافت. وی در جنگی که با شاپور دوم ساسانی در میان‌رودان کرد کشته شد.

۱۶۲- خدایی بنام راس شناخته نشده است. بنظر می رسد که این نام دگرگون شده نام خدای "آرس" (Ares خداوند جنگ که در ایتالیا مارس نام داشت، آرس پسر ژئوس و هرا و مانند آپولون و هرمس از نسل دوم خدایان المین بود) باشد این دگرگونی نام شاید در اثر تغییرات تلفظی ارمنیان بوده باشد. (مقایسه نام آریستاکی "ارسط" با شکل رستاکی Rst'ak'es قابل توجه است).

۱۶۳- "دلیر مزدیسن" واژه ای ایرانی است. در زنده: مزدا-سینا، پهلوی مزدايست و جز اینها به معنی مزدپرست، پیر و آیین زردشت. بنابراین این لقب شاپور به معنی دلیر و دلاور زرتشتیان یا راست دینان می باشد. نویسندگان باستانی ما نیز واژه "مزدیسن" را بکار برده اند.

۱۶۴- صدقیا (ارمنی Sedek'ia) آخرین پادشاه یهودا که نبوکدنصر او را بسال ۵۹۷ پ.م. گماشته بود. او در فکر شورش در برابر حکومت بابل بود اما شکست خورده دستگیر و کور شد و در زندان درگذشت. با مرگ او پادشاهی یهودا نیز به پایان رسید. (کتاب مقدس، کتاب دوم پادشاهان، باب های ۲۴ و ۲۵).

۱۶۵- کوه زاغکاتس چنان که از متن خورنی بر می آید باید در نواحی آغویوت و آربران واقع شده باشد.

۱۶۶- علت نابودی خاندان سیونیک این بود که سردار سپاه ارمنی تیگراناکرد که در برابر شاپور مقاومت کرد آنتیوک پدر زن آرشاک از اعضای خاندان سیونیک بود.

۱۶۷- والنتیانوس فلاویوس (Valentinianus Flavius) در سال ۳۶۴ از سوی سپاه به امپراتوری برگزیده شد و بسال ۳۷۵ درگذشت برادرش و النس (ارمنی vaghes) جانشین او گردید و از سال ۳۶۴ همراه برادرش کشور را اداره می کرد و پس از مرگ وی حاکم بلامنازع گردید. تقریباً

همواره با سرزمین پارسیان در جنگ بود او از گت ها دچار شکست بزرگی شد و هنگام گریز در گذشت.

۱۶۹- شهر هلیوپولیس (ارمنی *iliv* یا *iliup'olis*) یعنی شهر آفتاب. با این نام چند شهر وجود داشته است.

۱- شهری باستانی در مصر سفلا که خرابه هیا آن رد حدود ۹ کیلومتری شمال قاهره است.
۲- شهر باستانی دیگری در مصر که گویند در ۱۰۰۰ پیش از میلاد ویران گردید. محل آن در حلوان در سواحل نیل در ۲۴ کیلومتری کشف شده است.

۳- شهری که در اینجا از آن صحبت می شود در شام واقع است و زمانی آباد و پررونق از نظر بازرگانی بود اما اکنون تبدیل به شهری بی نام و نشان شده و بعلبک نام گرفته است.

۴- نام شهری کوچک در کشور الجزایر که دارای آب های معدنی است.
۱۷۰- مقدون (ارمنی *macedonius mak'edon*) بطریق قسطنطنیه در سده چهارم میلادی که منکر روح القدس بصورت مستقل بود و معتقد به وجود او بصورت فرشتگان و خدمتگزار پدر و پسر بود. او در سال ۳۶۰ خلع شد و این امر آنقدر که به اعمال خودسرانه و کینه دشمنان بستگی داشت به رسالت و تعالیم نادرست بدعتگزاری وی وابستگی نداشت.

۱۷۲- شاوُل (ارمنی *savugh*) نخستین پادشاه اسرائیلیان بود که در یک جنگ برای اینکه بدست دشمنان گرفتار نشود دست به خودکشی زد. (سال ۱۰۵۶ پ.م.). داوود جانشین او بود.

۱۷۴- اشاره به جنگ های اسرائیلیان در برابر عمالیقیان است که موسی در جریان آن بر بالای تپه ای رفت و دست به نیایش برداشت. وقتی که دستانش را به سمت بالا می گرفت، اسرائیلیان قرین موفقیت می شدند و اما زمانیکه خسته می شد و دستانش را پایین می آورد، موفقیت و برتری نصیب عمالیقیان می گردید. هارون و حور با مشاهده این امر زیر دستان موسی را گرفتند تا پائین نیاورد و عمالیقیان متحمل شکست نهایی شدند. (کتاب مقدس، سفر خروج، باب ۱۷، آیه های ۱۲-۸). در اینجا نرسس بزرگ در نقش موسی بود و اما سرزمین پارسیان در نقش عمالیقیان هستند که دشمن ارمنیان و مسیحیان محسوب می شدند.

۱۷۵- پادشاه پاپ بی جهت توسط خورنی و پاستوس بوزاند متهم به کشتن نرسس بزرگ شده است. پژوهندگان جدید این را رد می کنند. نرسس بزرگ بدلیل خونریزی یکی از رگ هایش ریه هایش که اغلب برای مسلولین پیش می آید درگذشت. (مهمانی نهار که با نوشیدن فراوان شراب همراه بود شاید این امر را تسریع کرده باشد). او از نوع بیماری خود آگاه بود لذا از خوردن داروهای ضد مسمومیت امتناع ورزید زیرا می دانست که مسموم نشده است.

۱۷۶- پیسا شهری باستانی در استان التیای یونان بود. و اما در باره شهر آرگ (*areg*) در ارمنی به معنی خورشید) مطلبی نمی توان بیان نمود. این شهر هیچیک از دو شهر موسوم به هلیوپولیس (یعنی شهر خورشید) نمی تواند باشد و در یونان نیز چنین شهری وجود ندارد.

۱۷۸- رویدادنامه اوزیوس در باره او مطلبی دارد.

۱۷۹- اسکاماندروس رودی کوچک اما پهن و ژرف در تراکیه است که در دشت جنوبی تروا جریان داشته به هلس پونتوس می ریزد و کستانوس نیز نامیده می شود. (بعلت آبهای زرد آن، این واژه در زبان یونانی به معنی زرد بکار می رود). آشیل از روی این رود پرید (ایلپاد هومر). خورنی این اطلاعات را از کالیستنس دروغین گرفته است.

۱۸۰- مشخص نیست که تولیس کدام جزیره است. مطابق "جهان نمای" شیراکاتسی (shirak'atsi) یکی از جزایر شمالی انگلستان است.

۱۸۱- میدولانن شهر کنونی میلان در ایتالیا است.

۱۸۲- گازاون از خاندان کامساراکان بود که خود از نژاد پارتیان بودند و در ارمنستان شخص دوم پس از پادشاه بشمار می رفت. خسروشاه می کوشید بخاطر وفاداری وی مقام او را هر چه بالاتر ببرد لذا قول می داد او را نه بخاطر منشاء پدری (یعنی بعنوان پهلو- کامساراکان) که بخاطر منشاء مادری که اشکانی بود مورد احترام قرار دهد و او را نیز جزو خاندان اشکانی در آورد.

۱۸۳- اسپوده واژه ای یونانی است به معنی کوشا و فعال. یک قشر روحانی خاص در بیزانس صاحب این لقب بودند و اینان پیمان داشتند همواره دست به نیایش و دعا بردارند و زندگی خود را مصروف کتابت نمایند. آنان آکومیت یعنی بی خواب، ریاضت کش نیز نامیده می شدند.

۱۸۴- یوحنا بزرگ (ارمنی medsh-hovhannes) همان هوهان یا یوهان و سکران (-hovhan vosk'eberan به معنی هوهان یا یوهان زرین کلام) است که تبعیدش باعث آزردهی فراوان مردم پایتخت بیزانس شد.

۱۸۵- پژوهشگران ارمنی شناسی مدت های طولانی مشغول مسئله حروف موسوم به "دانیل" بودند. گروهی معتقد بودند که اینان حروف باستانی ارمنی بودند که مدتهای طولانی بدون استفاده مانده بود و وقت که دگر بار مطرح شدند مشخص گردید که برای زبان ارمنی کافی نیستند. پژوهش های اخیر این امر را رد کرده و این نتیجه را بدست داده است که الفبای ارمنی را کلا "مسروپ ماشتوتس ابداع نموده است (نگاه کنید به کتاب "نامداران فرهنگ ارمنی" ترجمه ا. گرمانیک).

۱۸۷- مطلب چنین نیست که مسروپ همراه دو نفر از شاگردانش در آشور عهد عتیق و جدید را ترجمه کرده باشد. این امر با مطالب خود خورنی می تواند تناقض داشته باشد مبنی بر اینکه ساهاک بزرگ آنها را از آشوری ترجمه کرده است. زیرا متن یونانی را در دسترس نداشت و نیز اینکه مسروپ و ساهاک یک بار دیگر بخاطر ترجمه عجولانه آن را از یونانی ترجمه کرده اند.

۱۸۸- برای انتخاب شاگردان آنان نه تنها باید با هوش و سالم باشند بلکه می بایست دارای صدایی صاف و نفسی خوب می بودند. دو ویژگی اخیر از این نظر حائز اهمیت بود که شاگردان باید بگونه ای آموزش می دیدند که بتوانند در کلیسا آوازه ها و سرودهای مذهبی را بخوانند.

۱۸۹- سگستان یا سچستان استان سیستان کنونی است. بخاطر آب و هوای نامساعدی که داشت یزدگرد دوم شاهزادگان ارمنی را که به سرزمین پارس فرا می خواند تهدید می کرد در صورت عدم پذیرش پرستش آتش به آنجا تبعید خواهد کرد.

۱۹۱- نامه های جاثلیق ساهاک و پاسخ قیصر تئودوس و بطریق واقعی نیستند. بلکه تجسم خورنی است که اگر آنها می خواستند بنویسند چنین می نوشتند. (این روش در زمان های قدیم رسم بود و نه تنها میان نویسندگان ارمنی که میان نویسندگان بیگانه نیز چنین بود). لذا اتهام وارد شده به ساهاک مبنی بر اینکه او بجای گروه به یونان به آشوریان بی نام و نشان مراجعه کرده است را نمی توان نقطه نظر خورنی بشمار نیآورد. (زیرا او یونان را مادر و قیم حکمت می دانست).

۱۹۲- یوربورتون از واژه یونانی بوربوس اخذ شده است که به معنی گِل، آشغال و ناپاکی است. آنان دشمنان خود را با این لقب توهین آمیز می خوانند.

۱۹۳- کلیسای ارتدکس (به معنی راست، درست اندیش، معتقد به سنت صحیح، راست آیین).

۱۹۴- "برجهای صخره مانند" واریانت های مختلفی در چند متن دارد که مناسب ترین آنها انتخاب شده است.

۱۹۵- تئودوروس مامو-استی صحیح نیست. باید مویسو-استی باشد. (شهر قدیمی مویسو-استیا در کیلیکیه و در نزدیکی شهر آدانا). او از پدران روحانی نامدار کلیسای انطاکیه بود و اصول پژوهشی و انتقادی و تاریخی را در تفسیر کتاب مقدس مطرح نمود. معاصر و دوست هوهان زرین کلام بود. او را آنگاه جزو پدران نسطوری بشمار آوردند و بر این اساس نسطور را شاگرد او قلمداد کردند اگر چه این امر اثبات نشده است. تئودور نیز به کلیسای انطاکیه تعلق داشت و از حکمای بسیار با سواد الهیات بشمار می رفت و دارای دانش های چند جانبه بود. بسال ۲۹۰ م. زاده شد.

۱۹۶- این "فن" فن دستوری و سخنوری بود.

۱۹۸- این بخش بویژه پاراگراف نخست شدیداً "متاثر از دستور و واژگان یونانی است. این نظریه وجود دارد که خورنی این بخش را در زمان جوانی نگاشته آنگاه به تاریخ افزوده است.

۱۹۹- ساندارامت و شکل قدیمی تر آن سپاندارامت واژه ای است پهلوی (spandaramat) سپندارمذ، بغدخت زمین، نام چهارمین امشاسیند و نام پنجمین روز ماه و دوازدهمین ماه سال است. در اوستایی بصورت spanta-armaiti (= فروتنی و پاکی و محبت و حکمت قدس یا فرشته پاکی). در میان ارمنیان این نام برای آن دنیا، آخرت، سرایی دیگر و عقبی و در نهایت به معنی جهنم بکار می رود.

۲۰۰- می توان این عبارت را یک فیلسوف نو مانند افلاطون و پاپیر و فلسفه نوافلاطونی استنباط نمود. این افلاطون نو کیست؟ خورنی به آن اشاره ندارد، تنها یادآور می شود که خودش شاگرد ناشایستی برای وی نبود و تحصیلاتش را نزد او به کمال رساند.

۲۰۱- ترتیب گاه های شاهزادگان و اشراف ارمنی (در پهلوی گاهنامک نامیده می شود) خوشبختانه تا امروز باقی مانده است. بهترین پژوهش در این باره به ن. آدونتس تعلق دارد که توسط ساهاک نوشته شده و آدونتس آن را بشرح زیر خوانده است:

ناخارار نخست و ماغخاز ارمن

- ۱- پیشوای سیونیک
- ۲- آسپت (لقب خاندان باگراتونی)
- ۳- پیشوای آرزرونی
- ۴- پیشوای مامیکنیکان
- ۵- شاهاپ، پیشوای سوفن
- ۶- پیشوای موک
- ۷- " رشتونیک
- ۸- " واهونیان
- ۹- " کاسپیان
- ۱۰- " آنزواتسیان
- ۱۱- " آپاهونیان
- ۱۲- کامساراکان
- ۱۳- آپاهونی دیگر
- ۱۴- واناندیان
- ۱۵- پیشوای آماتونیان
- ۱۶- " گوغتن
- ۱۷- " گنونیان
- ۱۸- آنزواتسیان دیگر
- ۱۹- پیشوای تایوتس
- ۲۰- قاضی باسن
- ۲۱- پیشوای گنتونیان
- ۲۲- وارد زاوونی
- ۲۳- پیشوای گاردمان
- ۲۴- [ماغخاز]
- ۲۵- ساهارونی
- ۲۶- پیشوای گابغنیان
- ۲۷- " آبغیان
- ۲۸- " دوم سیونیان
- ۲۹- " دوم آرزرونی
- ۳۰- " سوم آرزرونی
- ۳۱- " دوم مامیکنیکان

| | |
|---|------|
| روپسيان | - ۳۲ |
| آشوتسيان | - ۳۳ |
| ديماکسيان | - ۳۴ |
| بوخاديماکسيان | - ۳۵ |
| آبغيان ديگر | - ۳۶ |
| ديماکسيان ديگر | - ۳۷ |
| پالوني | - ۳۸ |
| آراوغيان | - ۳۹ |
| آشاهماریان | - ۴۰ |
| هامبوژيان | - ۴۱ |
| واراسپاکيان | - ۴۲ |
| دزيوناکان | - ۴۳ |
| آکثاتسي | - ۴۴ |
| زارهاوانيان | - ۴۵ |
| انزابتسي (Ondsayetsi) | - ۴۶ |
| مانداگوني | - ۴۷ |
| سغکوني | - ۴۸ |
| تابگريان | - ۴۹ |
| يرمانتوني | - ۵۰ |
| سپاندوني | - ۵۱ |
| آراونيان | - ۵۲ |
| تروني | - ۵۳ |
| مامبراتسي | - ۵۴ |
| هاونوني | - ۵۵ |
| بزنوني | - ۵۶ |
| کاجبروني | - ۵۷ |
| مهنوني | - ۵۸ |
| ناخچري | - ۵۹ |
| شهردار دربار (احتمالا "شهردار شهر شاه نشين يعني پايتخت آرتاشاد) | - ۶۰ |
| رئيس شکارگاه دربار (منظور خاندان واراژنوني) | - ۶۱ |
| آرتاشسيان | - ۶۲ |
| وانانديان دوم | - ۶۳ |

- ۶۴- تسول
- ۶۵- ویزانونی یا ویزانی
- ۶۶- آکاتسو
- ۶۷- دیماکسیان شیراک
- ۶۸- گازریکیان
- ۶۹- رهبر ماراتسیان
- ۷۰- واگر اسپونی

۲۰۲- اردشیر با میانجیگری جاثلیق ساهاک خاندان کامساراکان را که از مایملک و مقام خود محروم شده بود دوباره صاحب مقام و مایملکشان کرد اما با درجه مرتبتی پایین تر. اما گزاون توسط خسرو شاه بعلت تعلق مادری اش به اشکانیان از خاندان کامساراکان خارج و به اشکانیان پیوسته بود و لذا ساهاک درخواست نمود به او نیز مقام و مرتبتی متناسب با گاهنامه داده شود، زیرا اینان با پهلوها هم نژاد و نزدیک بودند.

۲۰۳- از این جمله برخی نتیجه گرفته اند که خورنی کتاب چهارمی نیز نوشته است.

۲۰۶- منظور از "تحولات اول و دوم" دوبار خلع شدن ساهاک از مقامش می باشد.

۲۰۷- خورنی گریگور نازیانزی را مورد نظر دارد که از خطابه های متعدد او قطعاتی را مورد استفاده قرار داده و این مرتبه را نوشته است.

۲۰۸- خورنی در اینجا رویدادهایی از تاریخ اسرائیلیان را با وقایع ارمنیان مقایسه می کند و نتیجه می گیرد وضع ارمنیان به مراتب بدتر بوده است.

۲۰۹- اشاره به مرثیه ارمیاء است که در آن مصائب اسرائیلیان پس از ویرانی اروشلیم و اسارت مردم تشریح می شود.

۲۱۰- عبارت "گزیان از میراث" نامفهوم است. برخی از پژوهندگان "گریزان از القاب کلیسایی" استنباط کرده اند.

۲۱۱- خواننده آخرین بخش مرثیه نباید چنین استنباط کند که کلیه اقشار مردم ارمن دچار کاستی بودند و سرزمین ارمن مملو از مصائب و دشواری بوده است. تاریخ خورنی در هیچ نقطه ای این تصویر اسفناک تشریح شده را تأیید نمی کند. این امر نتیجه آزردهی روحی و منطق بدبینانه او است.

نویسنده در حین نگارش مرثیه عدم استقلال و بی حکومتی ارمنیان را با تاسف و تأثر درک کرده فقدان آموزگاران بی همتا و محرومیت شخصی وی باعث تأثر شدید روحی او شده اند.

و در اثر فشارهای روانی پدید آمده کلیه کاستی های جامعه را با تأکید بیشتر عمومیت داده است. این تشریح بدبینانه مولف بیشتر احساسات پاک و خالصانه یک میهن پرست است تا تصویر واقعیت ها.

پیوست شماره ۴

تهیه ادیک باغدادساریان

سلسله های پادشاهی ارمنستان
از آغاز تا روی کار آمدن باگراتونیان

الف: خاندان پادشاهی آراتیان یا ساردوریان (موسوم به اورارتو)

- ۱- آرامه (۸۴۰-۸۶۰ پ.م.)
- ۲- ساردوری اول (۸۲۵-۸۴۰)
- ۳- ایشپوئینی (۸۱۰-۸۲۵)
- ۴- منوا (۷۸۶-۸۱۰)
- ۵- آرگشتی اول (۷۶۴-۷۸۶)
- ۶- ساردوری دوم (۷۳۵-۷۶۴)
- ۷- روسا اول (۷۱۳-۷۳۵)
- ۸- آرگشتی دوم (۶۸۵-۷۱۳)
- ۹- روسا دوم (۶۴۵-۶۸۵)
- ۱۰- ساردوری سوم (۶۳۵-۶۴۵)
- ۱۱- ساردوری چهارم (۶۲۵-۶۳۵)
- ۱۲- اریمنا (۶۱۷-۶۲۵)
- ۱۳- روسا سوم (۶۰۹-۶۱۷)
- ۱۴- روسا چهارم (۵۹۰-۶۰۹)

ب: خاندان پادشاهی یرواندیان

- ۱- یرواند اول ساکاوکیاتس (۵۶۰-۵۸۰) پ. م.
- ۲- تیگران یرواندیان (۵۳۵-۵۶۰)
- ۳- هیودارنس اول (پایان سده ششم پ.م.)
- ۴- هیودارنس دوم (اوایل سده پنجم پ.م.)
- ۵- هیودارنس سوم (اواسط سده پنجم پ.م.)
- ۶- آرتاشیر (نیمه دوم سده پنجم پ.م.)
- ۷- یرواند دوم (۳۶۰-۴۰۴) پ.م.

- ۸- یرواند سوم (۳۰۰-۳۳۱)
 ۹- یرواند چهارم (آخر) (۲۰۱-۲۲۰)

پ: خاندان پادشاهی آرتاشسیان

- ۱- آرتاشس اول (۱۶۰-۱۸۹) پ.م.
 ۲- آرتاوازد اول (۱۱۵-۱۶۰)
 ۳- تیگران (تیران) اول (۹۵-۱۱۵)
 ۴- تیگران بزرگ (دوم) شاهنشاه (۵۵-۹۵)
 ۵- آرتاوازد دوم، شاهنشاه (۳۴-۵۵)
 ۶- آرتاشس دوم (۲۰-۳۰)
 ۷- تیگران سوم (۸-۲۰) پ.م.
 ۸- تیگران چهارم شاهنشاه و اراتو (۵-۸)
 ۹- آرتاوازد سوم (۲-۵)
 ۱۰- تیگران چهارم و اراتو (مجدداً، سال دوم پ.م. تا سال اول میلادی)
 ۱۱- اراتو (بار سوم، ۱۱-۶ میلادی)

ت: کارگزاران رومی

- ۱- آریوبرزن (۴-۲ میلادی)
 ۲- آرتاوازد چهارم (۴-۶)
 ۳- تیگران پنجم (م.م.)
 ۴- ونون آرشاگونی (۱۶-۱۲)
 ۵- آرتاشس (زنون- آرتاشس) سوم (۳۴-۱۸)
 ۶- آرشاک (ساناتروک) اول (۳۴-۳۵)
 ۷- مهرداد (۳۷-۳۵)
 ۸- پولمون (۴۰-۳۸)
 ۹- کوتیس (۴۳-۴۰)
 ۱۰- مهرداد (مجدداً) (۵۱-۴۷)
 ۱۱- هرادامیزد (۵۴-۵۱)
 ۱۲- تیگران ششم (۶۱-۶۰)

ث: خاندان پادشاهی آرشاگونی

- ۱- تیرداد اول (۵۲ و ۸۸-۶۶)

- ۲- ساناتروک اول (۸۸-۱۱۰)
- ۳- آشخادار (۱۱۰-۱۱۳)
- ۴- پارتاماسیر (۱۱۳-۱۱۴)
- ۵- واغارش اول (۱۱۷-۱۴۴)، سوهوموس - تیگران (۱۴۴-۱۶۱)
- ۶- باکور اول (۱۶۱-۱۶۳)، سوهوموس - تیگران (مجدداً ۱۶۴-۱۸۶)
- ۷- واغارش دوم (۱۸۶-۱۹۸)
- ۸- خسرو اول (۱۹۸-۲۱۶)
- ۹- تیرداد دوم (۲۱۷-۲۵۲)، آرتاوازد (مانداگونی؟) (۲۶۲-۲۵۲) هرمزد- اردشیر ساسانی (۲۶۲-۲۷۲) نرسی ساسانی (۲۷۲-۲۹۳)
- ۱۰- خسرو دوم کبیر (۲۷۹-۲۸۷)
- ۱۱- تیرداد سوم کبیر (۲۹۸-۳۳۰)
- ۱۲- خسرو سوم کوتاک (۳۳۰-۳۳۸)
- ۱۳- تیران (۳۳۸-۳۵۰)
- ۱۴- آرشاک دوم (۳۵۰-۳۶۸)
- ۱۵- پاپ (۳۶۹-۳۷۴)
- ۱۶- ورازادات (۳۷۴-۳۷۸)
- ۱۷- آرشاک سوم (۳۷۸-۳۸۵)
- ۱۸- خسرو چهارم (۳۸۵-۳۸۹)
- ۱۹- ورامشاپوه (۳۸۹-۴۱۷)
- ۲۰- خسرو چهارم (مجدداً ۴۱۸-۴۱۷)، شاپور ساسانی (۴۱۹-۴۱۸)
- ۲۱- آرتاشس چهارم (۴۲۲-۴۲۸)

ج: مرزبانان ارمنی

- ۱- واساک سیونی (۴۳۸-۴۵۱)
- ۲- ساهاک باگراتونی (۴۸۱-۴۸۲)
- ۳- واهان مامیکنیان (۴۸۶-۵۰۶)
- ۴- وارد مامیکنیان (۵۰۶-۵۱۲)
- ۵- مژژگونی (۵۱۳-۵۴۸)
- ۶- وارتان (ورتان سرخ) مامیکنیان (۵۷۱-۵۷۲)
- ۷- پیلپیوس سیونی (۵۷۳-۵۷۸)
- ۸- سمبات باگراتونی (۵۹۱-۶۱۷)
- ۹- داویت ساهارونی (۶۱۷-۶۲۹)

- ۱۰- وراز تیروس باگراتونی (۶۳۳-۶۲۹)
- ۱۱- تئودوروس رشتونی (۶۳۹-۶۳۴)

ج: حاکمان (ایشخان) یا امرای ارمنی

- ۱- مژژ گنونی (۶۳۵-۶۲۹)
- ۲- داویت ساهارونی (۶۳۹-۶۳۵)
- ۳- تئودوروس رشتونی (۶۵۴-۶۳۹)
- ۴- هامازاسپ مامیکنیان (۶۶۱-۶۵۴)
- ۵- گریگور مامیکنیان (۶۸۵-۶۶۱)
- ۶- آشوت باگراتونی (۶۸۹-۶۸۵)
- ۷- نرسه کامساراکان (۶۳۹-۶۸۹)
- ۸- سمبات باگراتونی (۷۰۱-۶۳۹ و ۷۲۶-۷۰۳)
- ۹- آشوت باگراتونی (۷۴۹-۷۳۲)
- ۱۰- موشخ مامیکنیان (۷۵۳-۷۴۹)
- ۱۱- ساهاک باگراتونی (۷۷۰-۷۵۳)
- ۱۲- سمبات بارگاتونی (۷۷۵-۷۷۰)
- ۱۳- آشوت باگراتونی (۷۸۱-۷۷۵)
- ۱۴- تاجات آنزوآسی (۷۸۵-۷۸۱)
- ۱۵- آشوت مساکر باگراتونی (۸۲۶-۷۹۰)
- ۱۶- باگارات باگراتونی (۸۵۱-۸۲۶)
- ۱۷- سمبات باگراتونی (۸۵۵-۸۵۱)
- ۱۸- آشوت باگراتونی (۸۶۲-۸۵۵)
- حاکم حکام (امیرالامرا) (۸۸۵-۸۶۲)
- پادشاه ارمنستان (۸۹۰-۸۸۵)

پیوست شماره ۵

تهیه ادیک باغداساریان

رهبران مسیحیت و کلیسای ارمنی از آغاز تا زمان خورنی

الف : پیش از پذیرش رسمی مسیحیت

- ۱- تادئوس حواری (۶۶-۴۳ م.)
- ۲- بارتولیمئوس حواری (۶۸-۶۰ م.)
- ۳- زاکاریا هایراپت (۷۲-۶۸ م.)
- ۴- آدرنرسه هایراپت (۹۲-۷۷ م.)
- ۵- موشه هایراپت (۱۲۳-۹۳ م.)
- ۶- شاهن هایراپت (۱۵۰-۱۲۱ م.)
- ۷- شوارش هایراپت (۱۷۱-۱۵۱ م.)
- ۸- غوندیوس هایراپت (۱۹۰-۱۷۲ م.)
- ۹- مهروژان هایراپت (؟-۲۷۰ - ۲۴۰)

ب : پس از پذیرش رسمی مسیحیت

- ۱- گریگور روشنگر (۳۲۵-۳۰۲ م.)
- ۲- آریستاکس پارتو (پارتی ۳۲۳-۳۲۵)
- ۳- ورتانس پارتو (۳۴۱-۳۳۳)
- ۴- هوسیک پارتو (۳۴۷-۳۴۱ م.)
- ۵- پارتن آشتیشاتسی (۳۵۲-۳۴۸ م.)
- ۶- نرسیس پارتو (۳۷۳-۳۵۳)
- ۷- شاهاک اول مانازگرتاتسی (۳۷۷-۳۷۳)
- ۸- زاون اول مانازگرتاتسی (۳۸۱-۳۷۷)
- ۹- آسپوراکس اول مانازگرتاتسی (۳۸۶-۳۸۱)
- ۱۰- ساهاک اول پارتو (۴۳۶-۳۸۷ م.)
- ۱۱- هوسپ هوغوتمستی (۴۵۲-۴۳۷ م.)

- ۱۲- ملیته اول مانازگرتاسی (۴۵۲-۴۵۶)
- ۱۳- موسس اول مانازگرتاسی (۴۵۶-۴۶۱)
- ۱۴- گیود آرا هزاتسی (۴۶۱-۴۷۶)
- ۱۵- هوانس اول مانداگونی (۴۷۸-۴۹۰)

پیوست شماره ۶

تهیه ادیک باغداساریان

گاهنامه ارمن

گاهنامه فرمان پادشاهی ارمنستان درباره موقعیت و مقام و رتبه خاندان های ناخارار ارمنی در دربار بود و حاکمیت ناخارارها بر اساس قدرت و توان اقتصادی و نظامی آنها تعیین می شد و طی فرمان ویژه ای از سوی پادشاه مشخص و تصویب می گردید. نسخه های متفاوتی از این سند تاریخی بدست ما رسیده است که با یکدیگر اختلاف نیز دارند و هیچیک بطور کامل شامل همه ناخارارهای ارمنی نیست. یک نسخه منحصر بفرد از گاهنامه که بدست آمده توسط جاثلیق ساهاک پارتو (۴۳۹-۳۸۷) تنظیم و برای تأیید به دربار ساسانی ارائه شده است و پیشگفتار آن گویای این مطلب می باشد. در این سند گرچه نام هفتاد خاندان ناخارار قید شده اما در نسخه های دیگر تا ۱۶۷ نام نیز یاد شده است. یادداشت هایی نیز دال بر وجود ۴۰۰ و حتی ۹۰۰ گاه یا مقام ناخاراری در ارمنستان وجود دارند. فهرست نام هفتاد خاندان ناخاراری در بخش توضیحات استپان مالخاسیان در پیوست شماره ۱، شماره ۲۰۱ آمده است.

پیوست شماره ۷

تهیه ادیک باغداساریان

سپاهنامه ارمن

زوراناماک یا سپاهنامه ارمن یک سند حکومتی بود که در زمان پادشاهی آرشاگونی در ارمنستان به کار می رود و نظام سپاهیگری کشور را مشخص می نمود و دارای چهار بخش فرماندهی بود (جنوب، شمال، شرق و غرب) این سند تاریخی تنها به صورت دستنویس بدست ما رسیده و به وقایعنامه آنانیا شیراکاتسی منضم شده است. در فهرست زیر نام و تعداد سپاهیان مربوط به خاندان های مختلف ارائه می گردد.

| | |
|-------------------|-------------------|
| فرماندهی بخش غربی | اسپاندونی ۳۰۰ |
| آنکغ تون ۳۴۰۰ | راپسیان ۱۰۰ |
| بدشخ آغزینیک ۴۰۰۰ | |
| بزنونی ۳۰۰۰ | |
| ماناوازیان ۱۰۰۰ | |
| باگراتونی ۱۰۰۰ | |
| خورخورونی ۱۰۰۰ | |
| سوپاتسی ۱۰۰۰ | |
| واهونی ۱۰۰۰ | فرماندهی بخش شرقی |
| آپاهونی ۱۰۰۰ | سیونی ۱۹۴۰۰ |
| گنونی ۱۰۰۰ | آماسگونی ۲۰۰ |
| باسناتسی ۶۰۰ | آوازاتسی ۲۰۰ |
| پالونی ۳۰۰ | وارزاوونی ۲۰۰ |
| انزاکین ۴۰۰۰ | تامراراتسی ۱۰۰ |
| مانداگونی ۳۰۰ | مازازاتسی ۱۰۰ |
| ساغونی ۳۰۰ | سوغکپان ۱۰۰ |
| واراژنونی ۳۰۰ | گزچونی ۵۰ |
| آیزناکان ۱۰۰ | وارنونی ۵۰ |
| آرونیان ۳۰۰ | باکان ۵۰ |
| واراژنونیان ۱۰۰ | کچرونی ۵۰ |

گابغیان ۳۰۰
آبغیان ۳۰۰
هاونونی ۳۰۰
سهارونی ۳۰۰
زیوناکان ۳۰۰
اشخاداریان ۱۰۰
واراز ارتیکیان ۱۰۰

کوغان ۵۰
پاتسپارونی ۵۰
گازریکان ۵۰
ویژانونی ۵۰
زاندانغان ۵۰
سوداتسی ۵۰
آکازتسی ۵۰
آسچشنیان ۵۰
کینان ۵۰
تاگریان ۵۰

فرماندهی بخش شمالی

بدشخ گوگارک ۴۵۰۰
کامساراکان ۶۰۰
کاسپتسی ۳۰۰۰
اوته آتسی ۱۰۰۰
زاوده آتسی ۱۰۰۰
تایتسی ۶۰۰
مامیکنیان ۱۰۰۰
وانانداتسی ۱۰۰۰
گاردماناتسی ۱۰۰۰
ورتونی
آروغیان ۵۰۰
آشوتسیان ۵۰۰
دیماکسیان ۳۰۰
گنتونی ۳۰۰
بوخایتسی ۳۰۰

فرماندهی بخش جنوبی

کادمئاتسی ۱۳۲۰۰
کوردواتسی ۱۰۰۰
آرزرونی ۱۰۰۰
رشتونی ۱۰۰۰
موکاتسی ۱۰۰۰
گوغنتنتسی ۵۰۰
آنزواتسی ۵۰۰
هاروژیان ۱۰۰
ترپاتونی ۱۰۰
مهنونی ۱۰۰
اکثاتسی ۳۰۰

زاره وانیان ۳۰۰

یروانتونی ۳۰۰

هاماستونیان ۱۰۰

آرتاشسیان ۳۰۰

باگراتونی ۱۰۰

آبراهامیان ۱۰۰

ترونی ۳۰۰

بوژونی ۲۰۰

کاجبرونی ۱۰۰

نودونی ۱۰۰

موراتسان ۳۰۰

تعداد جنگجویان غیر از سپاه دربار بالغ بر هشتاد و چهار هزار نفر بود. سپاه دربار همراه پادشاه به جنگ می رفتند. غیر از آنها نیروهای مارتپتاکان (مُردبُدی) مسئولیت حفظ و حراست از شهبانو و گنجهای دربار را بعهده داشتند. تعداد کل سپاهیان ارمنی جمعاً به یکصد و بیست هزار نفر می رسید که ۸۴،۰۰۰ سپاهی ناخارارها و ۳۶،۰۰۰ نفر سپاهی دربار و مردبُدی بودند

پیوست شماره ۸

راهنمای آوانگاری ارمنی (بکار رفته در این کتاب)

| | | |
|----------|----------|----------------------------|
| a | آ | abadan (آبادان) |
| a' | ا | a'arak (اراک) |
| ch | چ | chap (چاپ) |
| ds = d̄ | دس | dsit' (d+s) = گنجشک |
| dz = d̄z | دز | dzor (d+z) = دره |
| e | ا | esm = اسم |
| e' = p̄ | ع | te'r n (turn انگلیسی) |
| g | گ | gorg = گرگ |
| gh | غ | gheyrat = غیرت |
| i | یی | it = ایت |
| j | ج | jib = جیب |
| k | ک | kar = کار |
| k' = k̄ | ق | k'at = شیر |
| kh | خ | khub = خوب |
| p | پ | pak = پاک |
| p' = p̄ | پ+ب | p'at = دیوار |
| r | ر | ara = آرا |
| r' = n | ر (مشدد) | ar'e = ارّه |
| sh | ش | shab = شب |
| t | ت | tab = تب |
| t' = un | ت+د | t'un = خانه |
| tch = t̄ | د+چ | tchak'at' = به معنی پیشانی |
| ts = g | ت+س | tsav = به معنی درد |
| u | او | khub (خوب) |
| y | ی | yar = یار |
| z | ز | ziba = زیبا |

zh ژ **zhale** = ژاله

فهرست منابع مترجم

- ۱- مانوکیان، آرداک. اعیاد کلیسای ارمنی. (به زبان ارمنی). تهران: ۱۹۶۹.
- ۲- مانوکیان، آرداک. اعیاد کلیسای ارمنی. ترجمه هرایر خالاتیان. تهران: ۱۳۶۰.
- ۳- دورانت، ویل. تاریخ تمدن. ج ۱۱-۱. ترجمه احمد آرام و دیگران. تهران: سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، ۱۳۶۵.
- ۴- سارتون، جورج. مقدمه بر تاریخ علم. ترجمه غلامحسین صدری افشار. تهران: ۱۳۶۰.
- ۵- گروه نویسندگان. تاریخ و وقایعنامه موسی خورنی. (به زبان ارمنی). ایروان: ۱۹۸۹.
- ۶- گروه نویسندگان مرکز پژوهشهای ارمنی شناسی دانشگاه ایروان. نامداران فرهنگ ارمنی سده های ۱۸-۵. ج ۱. ترجمه ا. گرمانیک. تهران: بنیاد نیشابور، ۱۳۶۱.
- ۷- خداوردیان، ک. س. و دیگران. تاریخ ارمنستان. ج ۱ و ۲. ترجمه ا. گرمانیک. تهران: ۱۳۶۰.
- ۸- ت.خ. هاکوپیان. نگاهی به جغرافیای تاریخی ارمنستان. (به زبان ارمنی). ایروان: ۱۹۶۰.
- ۹- آراکلیان. تاریخ و رشد فرهنگ فکری ارمنیان. (به زبان ارمنی). ج ۱ و ۲. ایروان: ۱۹۶۴-۱۹۵۹.
- ۱۰- خورنی، موسی. تاریخ ارمنستان. ترجمه آبراهام هواساپیان. اراک: ۱۳۳۱.
- ۱۱- دایرة المعارف بزرگ ارمنی. (به زبان ارمنی). ج ۱۳-۱. ایروان: ۱۹۸۷-۱۹۷۴.
- ۱۲- تاریخ پیشرفت علمی و فرهنگی بشر. ج ۵-۱. تهران: ۱۳۵۹-۱۳۵۶.
- ۱۳- در نرسیان، سیرآربی. ارمنیان. ترجمه مسعود رجب نیا. تهران: ۱۳۵۷.
- ۱۴- مالخاسیان، استپان. در باره معمای خورنی. (به زبان ارمنی). ایروان: ۱۹۴۰.
- ۱۵- خورنی، موسی. تاریخ ارمنیان. ایروان: ۱۹۸۴.
- ۱۶- کتاب مقدس. به زبانهای ارمنی، فارسی و انگلیسی.
- ۱۷- آرزرونی، توما. تاریخ خاندان آرزرونی. (به زبان ارمنی). ایروان: ۱۹۷۸.
- ۱۸- ملکوکیان، ه. منابع آشوری. ج ۱. ایروان: ۱۹۷۶.
- ۱۹- گریمال، پیر. فرهنگ اساطیر یونان و رم. ترجمه احمد بهمنش. تهران: ۱۳۵۶.
- ۲۰- کنستاندین زیرانازین. ایروان: ۱۹۷۰.
- ۲۱- رایین، اسماعیل. فراموشخانه و فراماسونری در ایران. تهران: ۱۳۵۷.
- ۲۲- آناسیان، ه. ماخذ شناسی ارمنی. (به زبان ارمنی) ج ۱ و ۲. ایروان: ۱۹۷۶-۱۹۵۹.
- ۲۳- فره وشی، بهرام. فرهنگ زبان پهلوی. تهران: ۱۳۵۸.
- ۲۴- بهرامی، احسان. فرهنگ واژه های اوستا. ج ۴-۱. تهران: ۱۳۷۲.
- ۲۶- منشی امیر، رابی. تاریخ آشور. تهران: ۱۳۶۰.

- ۲۷- آجاریان، هراچیا. فرهنگ ریشه شناسی ارمنی. (به زبان ارمنی). ج ۴-۱. ایروان: ۱۹۷۹-۱۹۷۱.
- ۲۸- آجاریان هراچیا. فرهنگ نامهای ارمنی. (به زبان ارمنی). ج ۵-۱. ایروان: ۱۹۶۲.
- ۲۹- پیرنیا، حسن. ایران باستان. ج ۱ و ۲ و ۳. تهران: دنیای کتاب، ۱۳۶۲.
- ۳۰- سارگسیان، گایک. ارمنستان و دوران هلنیسم و نقش موسی خورنی. (به زبان ارمنی). ایروان: ۱۹۶۶.
- ۳۱- گشتاسب پور پارسی، مهربان. گنجینه نامهای ایرانی. تهران: ۱۳۶۲.
- ۳۲- تاریخ سبتوس. (به زبان ارمنی). ایروان: ۱۹۷۹.
- ۳۳- شیراکاتسی، آنانیا. جهان نما. (به زبان ارمنی). ایروان: ۱۹۶۳.
- ۳۴- بوزاند، پاستوس. تاریخ ارمنیان. (به زبان ارمنی). ایروان: ۱۹۶۸.
- ۳۵- آگاتانگفوس. تاریخ ارمنیان. (به زبان ارمنی). ایروان: ۱۹۷۷.
- ۳۶- گروه نویسندگان آکادمی علوم ارمنستان. تاریخ ارمنستان. ج ۸-۱. ایروان: آکادمی علوم ارمنستان ۱۹۸۴-۱۹۶۷.
- ۳۷- گروه نویسندگان. تاریخ ارمنستان. ج ۴-۱. ایروان: ۱۹۷۰-۱۹۶۳.
- ۳۸- هوانسیان، و آبراهامیان. گزیده تاریخ ارمنستان. (به زبان ارمنی). ج ۱. ایروان: ۱۹۸۱.
- ۳۹- آرامانیان، ماگاکیا. "آزگاپاتوم". (به زبان ارمنی). بیروت: ۱۹۶۱.
- ۴۰- نیازنامه. (به زبان ارمنی) بکوشش گوهار مرادیان. ایروان: ۱۹۹۳.
- ۴۱- خورنی، موسی. سخنان، اندیشه ها و تفسیرها، ایروان دانشگاه دولتی، ۱۹۹۲.
- ۴۲- خورنی، موسی. تاریخ ارمنیان. (نسخه گرابار ارمنی) به کوشش م. آبقیان و س. هاروتیونیان. تفلیس: ۱۹۱۳. تجدید چاپ ایروان ۱۹۹۱.
- ۴۳- کوریون. زندگینامه ماستوتس. (به زبان ارمنی). ایروان: ۱۹۶۲.
- ۴۴- فصلنامه بازماوب، ۴-۱. ونیز: ۱۹۹۳.
- ۴۵- فصلنامه بازماوب. ۲ و ۱. ونیز: ۱۹۹۱.
- ۴۶- ماهنامه گارون، شماره ۴. ایروان: ۱۹۸۲.
- ۴۷- ماهنامه ادبی- علمی لویس، شماره ۱۲ و ۱۱. تهران ۱۹۴۴.
- ۴۸- چامچیان، میکایل. تاریخ ارمنیان (به زبان ارمنی) ج ۳-۱ ونیز: مختاریان ۱۷۸۶-۱۷۸۴. تجدید چاپ دانشگاه دولتی ایروان ۵-۱۹۸۴.
- ۴۹- غوند. تاریخ. ترجمه از گرابار توسط آرام تر غوندیان ایروان ۱۹۸۲.
- ۵۰- گزنفون. آناباسیس، ترجمه سیمون کرکیشاریان، ایروان: آکادمی علوم ارمنستان، ۱۹۷۰.
- ۵۱- گزنفون. کورشناه، ترجمه آشوت مورادیان، تهران ۱۹۷۱.
- ۵۲- پلوتارک، آثار، ترجمه هامو هاریان، ایروان: هایاستان، ۱۹۸۷.

۵۳- هرودوت ، تاریخ ۹ جلد ، ترجمه سیمون کرکیشاریان ، ایروان : آکادمی علوم ارمنستان ، ۱۹۸۶.

۵۴-س. سارداریان جوامع پیش از تاریخ در ارمنستان ، ایروان : میتک ، ۱۹۶۷.

۵۵-آ. مگردیچیان ، کتابت ارمنی در سده ۵ م. ایروان: هایاستان ، ۱۹۶۸.

۵۶- نیکو غایوس آدونتس ، ارمنستان در زمان ژوستینین ، ایروان : هایاستان ۱۹۸۷.

۵۷- موسیسیان آرتاک ، حکومت باستانی ارمنستان- آراتا ، ایروان ۱۹۹۲.

۵۸- بالاسانیان ، استپان. تاریخ ارمنیان ، تفلیس ۱۹۰۲.

۵۹- آبعیان، م. مجموعه آثار. ج ۷-۱ ، ایروان : آکادمی علوم ارمنستان ، ۷۵-۱۹۶۶.

۶۰- میه، آنتوان . پژوهشهای ارمنی شناسی . ایروان: دانشگاه دولتی ۱۹۷۸.

۶۱- هاگویان، ت.خ. و دیگران ، فرهنگ نامهای جغرافیایی ارمنستان و کشورهای همسایه ، ج

۴-۱ ایروان : دانشگاه دولتی ۹۸-۱۹۸۶.

۶۲- ژامکوپیان ، ه. گ. و دیگران . تاریخ مردم ارمنی ، ایروان: دانشگاه دولتی ۱۹۷۵.

۶۳- نالباندیان ، ه. ت. منابع عرب درباره ارمنستان و ارمنیان . ایروان : آکادمی علوم ارمنستان

۱۹۶۵.

۶۴- ماناندیان ، هاگوب . مجموعه آثار. ج ۶-۱. ایروان : آکادمی علوم ارمنستان ۸۵-۱۹۷۷.

۶۵- د مورگان ، ژان . تاریخ مردم ارمنی ، بوستن ، ۱۹۴۷.

۶۶- آیه یاب های مختلف کتاب مقدس .

۶۷- دایره معارف بزرگ اسلامی . ج ۶-۱ تهران ۱۳۶۹.

۶۸- بهمنش ، احمد. تاریخ ملل آسیای غربی . تهران : دانشگاه تهران ۱۳۷۴.

۶۹- دیاکونوف ، ا.م. تاریخ ماد . تهران : پیام ، ۱۳۵۷.

۷۰- دولاندن ، ش. تاریخ جهانی . ترجمه احمد بهمنش ج ۲-۱ . تهران : دانشگاه تهران ۱۳۷۰.

۷۱- بهمنش ، احمد. تاریخ یونان قدیم . ج ۲-۱ . تهران : دانشگاه تهران ۱۳۷۱.

۷۲- علی اف ، اقرار . تاریخ آتورپاتکان . ترجمه شادمان یوسف. تهران : بنیاد نیشابور ۱۳۷۸.

۷۳- هدایت ، شهرام . واژه های ایرانی در نوشته های باستانی . تهران : دانشگاه تهران ۱۳۵۶.

۷۴- شاهنامه فردوسی ، چاپ های مختلف.

75-Moses Khorenatsi, History of the Armenians, translated by Robert W. Thomson, Harvard university press, second printing 1980.

فهرست اعلام

- ادسلا، ۵، ۳۵، ۴۴، ۱۰۳، ۱۱۸، ۱۲۰، ۱۲۲، ۱۲۴، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۴۹، ۱۵۵، ۱۶۸، ۲۰۶، ۲۱۵
- ادسیا، ۳۵
- آدم، ۱۹، ۲۰، ۴۴، ۵۰، ۵۱، ۸۷، ۱۵۰
- ادومیان، ۱۱۲
- آدونتس، ۱۰، ۴۳، ۴۵، ۹۷، ۱۶۰، ۲۴۰
- آدونیس، ۲۴
- ادیسه، ۲۲، ۱۴۶
- ادیک باغداساریان، ۱، ۲، ۴، ۸، ۲۲۵، ۲۴۳، ۲۴۵، ۲۴۸، ۲۴۹، ۲۵۰
- آذریایجان، ۸۳، ۹۸، ۹۹، ۱۵۴، ۱۹۹
- آرا، ۱۹، ۲۴، ۲۵، ۳۱، ۵۵، ۶۸، ۶۹، ۷۲، ۷۳، ۷۶، ۲۲۷، ۲۴۸، ۲۵۲
- اراتو، ۲۶، ۲۴۶
- آارات، ۱۷، ۱۸، ۳۹، ۴۰، ۶۳، ۷۹، ۸۴، ۸۵، ۹۶، ۱۰۱، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۴۳، ۱۴۵، ۲۳۰
- آاراد، ۶۰، ۶۱، ۲۲۷
- آراشاگونی، ۲۰
- آراکادیوس، ۱۹۸
- آراگاتس، ۶۳، ۱۳۱، ۱۸۴، ۱۸۷
- آرام، ۱۹، ۲۵، ۲۹، ۳۴، ۳۶، ۳۷، ۵۲، ۵۴، ۵۵، ۵۷، ۶۱، ۶۵، ۶۶، ۶۷، ۶۸، ۶۹، ۸۶، ۱۱۱، ۱۷۱، ۲۰۵، ۲۱۴، ۲۲۱، ۲۲۸
- آرامانیاک، ۵۴، ۵۵، ۶۰، ۶۱، ۶۲، ۶۳، ۹۸
- آراماویر، ۹۳
- آراماییس، ۵۴، ۵۵، ۶۳، ۹۸
- آرامه، ۲۴۵
- آرامی، ۲۱، ۲۲، ۶۱، ۶۳، ۷۲، ۱۲۵، ۱۷۵
- آرانی، ۱۳۷، ۲۰۷
- آراوخیان، ۱۴۱، ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۴۱
- آراونیان، ۸۷، ۱۰۱، ۱۹۹، ۲۴۱
- آبراهام هواساپیان، ۶
- آبراهامیان، ۲۵۱
- ابراهیم، ۶، ۱۹، ۵۲، ۵۴، ۵۵، ۷۲، ۷۳، ۹۱، ۹۲، ۱۵۰، ۱۵۱، ۲۲۲، ۲۲۸
- ابراهیم دهگان، ۶
- آبغیان، ۱۰، ۲۷، ۴۴، ۴۶، ۹۷، ۱۴۲، ۲۴۱، ۲۵۱
- آبگار، ۲۶، ۳۴، ۳۵، ۱۰۴، ۱۱۵، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۵۱، ۲۳۴
- آبملک، ۷۴
- آبیوندوس، ۴۴، ۵۰، ۵۵، ۹۹
- آپاهونی، ۱۰۰، ۱۲۰، ۱۹۱، ۲۴۰، ۲۵۰
- آپاهونیان، ۲۱۸، ۲۴۰
- اپراتیوس، ۷۵
- آپرسام اسپاندونی، ۲۰۹
- آپریکانوس، ۲۱، ۱۰۳
- آپولون، ۱۰۵، ۱۳۴، ۱۳۵، ۲۲۶، ۲۲۹، ۲۳۳، ۲۳۸
- اپیان، ۱۸۳
- اپیانوس، ۲۰۶
- آتریاتکان، ۲۷، ۵۸، ۹۳، ۹۸، ۱۱۴، ۱۳۰، ۱۵۴، ۱۷۵، ۲۲۰
- آتناس، ۱۰۵، ۱۰۸، ۱۸۰، ۲۳۷
- آتوم موکاتسی، ۲۰۸
- آتیکوس، ۲۱۰، ۲۱۱
- آتیکه، ۲۱۶
- آخوریان، ۱۲۹، ۱۳۲، ۱۳۳، ۲۰۰، ۲۳۳، ۲۳۵
- آدراملک، ۷۹
- آدرنرسه هایرایت، ۲۴۸
- آدریانوس، ۱۴۰، ۱۴۲، ۱۹۱

| | |
|--|--|
| آردزان, ۲۱۴ | آرای زیبارو, ۵۴, ۵۵, ۶۸, ۷۶ |
| آردزیل, ۲۱۳ | آرباک, ۷۳, ۱۶۰ |
| آردشیر, ۳۵, ۱۲۴, ۱۳۷, ۱۴۰, ۱۵۰, ۱۵۱ | آربانی, ۱۱۴, ۱۴۳, ۱۴۵ |
| ۱۵۲, ۱۵۳, ۱۵۴, ۱۵۶, ۱۵۷, ۱۵۸, ۱۶۰ | آربغ, ۵۵ |
| ۱۶۴, ۱۶۶, ۲۰۴, ۲۰۵, ۲۰۸, ۲۱۱, ۲۱۲ | آربل, ۵۳ |
| ۲۱۶, ۲۱۷, ۲۱۹, ۲۲۳, ۲۳۱, ۲۳۶, ۲۴۲ | آربل, ۵۳ |
| ۲۴۶ | آربلیان, ۱۱ |
| آردوان, ۲۹, ۹۲, ۱۴۹, ۱۵۰, ۱۵۱, ۱۵۲ | آربوک, ۱۶۰ |
| آرزوونی, ۱۲, ۱۷, ۱۹, ۲۱, ۲۵, ۲۸, ۳۴ | آربون, ۷۵ |
| ۴۰, ۴۲, ۶۶, ۶۷, ۹۷, ۱۲۰, ۱۲۵, ۱۲۷ | آرت, ۱۱۹, ۱۲۰ |
| ۱۸۹, ۱۹۳, ۲۰۸, ۲۴۰, ۲۴۱, ۲۵۱ | آرتاخوره, ۸۵, ۲۳۰ |
| آرزوونیان, ۷۹, ۸۰, ۹۷, ۲۰۳, ۲۱۸ | آرتاز, ۱۸, ۱۲۴, ۱۳۷, ۱۳۸, ۱۴۱, ۱۵۴ |
| آرسواغن, ۲۰۷ | آرتاشاد, ۸۵, ۱۳۴, ۱۳۷, ۱۴۳, ۱۵۷, ۱۷۶ |
| آرشارونیان, ۲۱۸ | ۱۹۳, ۲۴۲ |
| آرشارونیک, ۱۱۹, ۱۳۰, ۱۶۹, ۱۹۰, ۱۹۹ | آرتاشس, ۲۲, ۲۵, ۲۶, ۲۷, ۳۱, ۳۳, ۳۵, ۳۸ |
| آرشاک, ۱۹, ۲۰, ۲۸, ۲۹, ۳۷, ۵۸, ۵۹, ۸۷ | ۴۵, ۶۳, ۶۵, ۸۵, ۹۲, ۹۴, ۹۶, ۱۰۲ |
| ۹۱, ۹۲, ۹۳, ۹۴, ۱۰۲, ۱۰۳, ۱۰۴, ۱۱۹ | ۱۰۳, ۱۰۴, ۱۰۵, ۱۰۶, ۱۰۷, ۱۰۸, ۱۰۹ |
| ۱۳۸, ۱۴۱, ۱۴۱, ۱۵۱, ۱۸۱, ۱۸۲, ۱۸۳, ۱۸۴ | ۱۱۱, ۱۱۲, ۱۱۵, ۱۱۸, ۱۱۹, ۱۲۰, ۱۲۱ |
| ۱۸۵, ۱۸۶, ۱۸۷, ۱۸۸, ۱۸۹, ۱۹۰, ۱۹۱ | ۱۲۴, ۱۲۷, ۱۲۸, ۱۳۰, ۱۳۱, ۱۳۲, ۱۳۳ |
| ۱۹۲, ۱۹۳, ۱۹۴, ۱۹۶, ۱۹۷, ۱۹۸, ۱۹۹ | ۱۳۴, ۱۳۵, ۱۳۷, ۱۳۸, ۱۳۹, ۱۴۰ |
| ۲۰۰, ۲۰۱, ۲۰۲, ۲۲۷, ۲۳۲, ۲۳۸, ۲۴۶ | ۱۴۱, ۱۴۲, ۱۴۳, ۱۴۴, ۱۵۱, ۱۵۲, ۱۵۷ |
| ۲۴۷ | ۱۶۹, ۱۷۹, ۱۹۳, ۲۰۸, ۲۱۲, ۲۳۲, ۲۳۵ |
| آرشاکان, ۱۰۴, ۱۰۸ | ۲۳۷, ۲۴۵, ۲۴۶, ۲۴۷ |
| آرشاما, ۲۶, ۳۵ | آرتاشسیان, ۶۳, ۷۹, ۸۵, ۱۳۵, ۲۴۲, ۲۴۵ |
| آرشاویر, ۱۱۵, ۱۱۷, ۱۱۸, ۱۱۹, ۱۳۰, ۱۵۱ | ۲۵۱ |
| ۱۶۹, ۱۷۷, ۱۹۰, ۲۳۷ | آرتاکسرکس, ۲۶ |
| آرفکشاد, ۵۲ | آرتاگرس, ۱۹۰, ۱۹۲ |
| آرکاد, ۲۰۱, ۲۰۳, ۲۰۵, ۲۰۷, ۱۹۸ | آرتاواز, ۲۵, ۲۶, ۳۱, ۴۴, ۸۵, ۱۱۱, ۱۱۳ |
| آرکلایوس, ۱۷۰ | ۱۱۴, ۱۳۱, ۱۳۶, ۱۳۷, ۱۳۸, ۱۳۹, ۱۴۰ |
| آرگا کسه, ۵۸ | ۱۴۳, ۱۴۴, ۱۴۵, ۱۴۹, ۱۵۶, ۱۵۷, ۱۶۱ |
| آرگام, ۱۳۱, ۱۳۲, ۱۳۳, ۱۳۷, ۲۳۰ | ۱۶۴, ۱۷۵, ۲۳۳, ۲۳۴, ۲۳۵, ۲۴۶ |
| آرگاوان, ۸۵, ۸۶, ۱۳۷, ۲۳۰ | آرتسکه, ۲۱۶ |
| آرگیشتی, ۶۳, ۹۴, ۱۳۵, ۲۴۵ | آرتیسس, ۱۰۵, ۱۰۸, ۱۳۴, ۱۴۲, ۱۹۱ |
| آرگیشتی هینیلی, ۹۴ | آرتیتس, ۱۵۹ |
| آرمامیترئوس, ۷۳ | آرتیکاس, ۷۸ |

۱۱۰, ۱۱۱, ۱۱۳, ۱۱۵, ۱۱۸, ۱۱۹, ۱۲۰,
۱۲۱, ۱۲۲, ۱۲۴, ۱۲۵, ۱۲۶, ۱۲۷, ۱۲۹,
۱۳۰, ۱۳۱, ۱۳۲, ۱۳۳, ۱۳۴, ۱۳۸, ۱۳۹,
۱۴۰, ۱۴۱, ۱۴۲, ۱۴۴, ۱۴۶, ۱۴۸, ۱۴۹,
۱۵۰, ۱۵۱, ۱۵۲, ۱۵۴, ۱۵۶, ۱۵۷, ۱۵۹,
۱۶۰, ۱۶۱, ۱۶۳, ۱۶۴, ۱۶۶, ۱۶۷, ۱۷۰,
۱۷۳, ۱۷۴, ۱۷۷, ۱۷۸, ۱۷۹, ۱۸۰, ۱۸۱,
۱۸۵, ۱۸۷, ۱۸۸, ۱۹۰, ۱۹۲, ۱۹۴, ۱۹۵,
۱۹۸, ۱۹۹, ۲۰۰, ۲۰۲, ۲۰۳, ۲۰۴, ۲۰۵,
۲۰۶, ۲۰۷, ۲۰۸, ۲۰۹, ۲۱۱, ۲۱۲, ۲۱۳,
۲۱۴, ۲۱۶, ۲۱۸, ۲۱۹, ۲۲۰, ۲۲۲, ۲۲۴,
۲۲۵, ۲۲۶, ۲۲۷, ۲۲۸, ۲۲۹, ۲۳۰, ۲۳۱,
۲۳۲, ۲۳۳, ۲۳۴, ۲۳۵, ۲۳۶, ۲۳۷, ۲۳۸,
۲۳۹, ۲۴۰, ۲۴۷, ۲۴۸, ۲۴۹, ۲۵۱, ۲۵۲

آرموگ, ۸۷

ارمیا, ۲۰۷, ۲۲۳

ارمیا نبی, ۷۷

آروغیان, ۲۵۱

آرونیان, ۲۵۰

آریائیان, ۸۳, ۱۱۹, ۱۴۱, ۱۸۷, ۲۱۷

اریحا, ۱۱۰

آریستاوغ, ۱۰۹

آریستاگس, ۱۶۸, ۱۶۹, ۱۷۰, ۱۷۳, ۲۴۸

آریستوبولوس, ۱۰۹, ۱۱۱

آریستون, ۲۲, ۴۴, ۱۴۲, ۱۴۳, ۲۳۵

اریمنا, ۲۴۵

آریوبرزن, ۲۶, ۲۴۶

آریوس, ۵۵, ۷۳, ۱۶۸, ۱۹۰

آزاد, ۱۷, ۲۳, ۲۵, ۷۶, ۸۳, ۸۶, ۹۵, ۱۱۴,
۱۱۵, ۱۱۶, ۱۲۳, ۱۴۴, ۱۴۷, ۱۷۶, ۱۸۷

۱۸۸, ۱۹۰, ۲۰۲, ۲۰۴, ۲۱۸, ۲۳۰

آزاریا, ۱۱۶, ۲۳۲

ازوپ, ۲۳

آزوروس, ۵۰

آرمانیاک, ۵۴, ۶۰, ۶۳

آرمـاویر, ۶۳, ۶۴, ۶۵, ۶۶, ۷۶, ۹۴, ۱۰۲,
۱۰۵, ۱۱۰, ۱۱۲, ۱۲۹, ۱۳۵, ۱۵۷, ۱۹۰, ۱۹۱

ارمنستان, ۴, ۵, ۶, ۷, ۸, ۹, ۱۱, ۱۲, ۱۳, ۱۴,

۱۶, ۱۷, ۱۸, ۲۰, ۲۱, ۲۴, ۲۶, ۲۷, ۲۸,

۲۹, ۳۰, ۳۲, ۳۵, ۳۷, ۳۸, ۳۹, ۴۱, ۴۵,

۴۹, ۵۶, ۵۷, ۵۸, ۵۹, ۶۲, ۶۳, ۶۴, ۶۵,

۶۶, ۶۷, ۶۸, ۶۹, ۷۱, ۷۲, ۷۳, ۷۶, ۷۹,

۸۲, ۸۴, ۸۵, ۸۷, ۹۳, ۹۵, ۹۶, ۹۷, ۹۸,

۹۹, ۱۰۰, ۱۰۱, ۱۰۲, ۱۰۳, ۱۰۴, ۱۰۵,

۱۰۸, ۱۰۹, ۱۱۱, ۱۱۲, ۱۱۳, ۱۱۴, ۱۱۶,

۱۱۷, ۱۱۸, ۱۱۹, ۱۲۲, ۱۲۳, ۱۲۴, ۱۲۵,

۱۲۶, ۱۲۷, ۱۲۸, ۱۳۰, ۱۳۱, ۱۳۲, ۱۳۳,

۱۳۴, ۱۳۵, ۱۳۷, ۱۳۸, ۱۳۹, ۱۴۱, ۱۴۴,

۱۴۶, ۱۴۷, ۱۴۸, ۱۴۹, ۱۵۰, ۱۵۱,

۱۵۴, ۱۵۵, ۱۵۶, ۱۵۷, ۱۵۸, ۱۵۹, ۱۶۰,

۱۶۱, ۱۶۲, ۱۶۳, ۱۶۴, ۱۶۵, ۱۶۶, ۱۶۹,

۱۷۰, ۱۷۳, ۱۷۴, ۱۷۶, ۱۷۷, ۱۸۱, ۱۸۲,

۱۸۳, ۱۸۵, ۱۸۷, ۱۸۸, ۱۸۹, ۱۹۰, ۱۹۲,

۱۹۳, ۱۹۴, ۱۹۷, ۱۹۸, ۲۰۰, ۲۰۱, ۲۰۳,

۲۰۴, ۲۰۵, ۲۰۶, ۲۰۷, ۲۰۸, ۲۰۹, ۲۱۰,

۲۱۱, ۲۱۲, ۲۱۳, ۲۱۴, ۲۱۶, ۲۱۷, ۲۱۸,

۲۱۹, ۲۲۱, ۲۲۲, ۲۲۸, ۲۲۹, ۲۳۰, ۲۳۱,

۲۳۳, ۲۳۴, ۲۳۶, ۲۳۷, ۲۳۹, ۲۴۳, ۲۴۴,

۲۴۵, ۲۴۷, ۲۴۹, ۲۵۰

ارمنی, ۱, ۳, ۴, ۵, ۶, ۷, ۸, ۹, ۱۰, ۱۱, ۱۲,

۱۳, ۱۴, ۱۵, ۱۶, ۱۷, ۱۸, ۱۹, ۲۰, ۲۱,

۲۲, ۲۳, ۲۴, ۲۵, ۲۶, ۲۷, ۲۸, ۲۹, ۳۰,

۳۱, ۳۲, ۳۳, ۳۴, ۳۵, ۳۶, ۳۷, ۳۸, ۳۹,

۴۰, ۴۱, ۴۲, ۴۳, ۴۴, ۴۵, ۴۶, ۴۹, ۵۰,

۵۱, ۵۲, ۵۳, ۵۴, ۵۵, ۵۶, ۵۷, ۵۸, ۶۳,

۶۴, ۶۶, ۶۷, ۷۰, ۷۳, ۷۵, ۷۷, ۷۸, ۷۹,

۸۲, ۸۳, ۸۴, ۸۵, ۸۶, ۸۷, ۸۸, ۹۲, ۹۳,

۹۴, ۹۵, ۹۶, ۹۷, ۹۸, ۹۹, ۱۰۰, ۱۰۱,

۱۰۲, ۱۰۳, ۱۰۴, ۱۰۵, ۱۰۷, ۱۰۸, ۱۰۹,

آسوريان, ۷۷, ۱۱۷, ۱۳۲, ۱۴۷, ۲۳۴
 آسوريك, ۹۲, ۱۰۹, ۱۱۰, ۲۳۲, ۲۳۴
 آسياسى صغير, ۲۷
 آسياسى صغير, ۳۹, ۴۱, ۴۸, ۵۸, ۶۷, ۹۲,
 ۱۰۵, ۱۰۸, ۱۱۱, ۱۱۶, ۱۴۷, ۱۵۹, ۱۶۷,
 ۱۷۵, ۱۷۸, ۱۸۲, ۲۰۰, ۲۲۷, ۲۳۱, ۲۳۵,
 ۲۳۶
 آشاما, ۲۶
 آشاهمريان, ۲۴۱
 آشتيشاد, ۲۵, ۸۷, ۱۰۱, ۱۰۵, ۱۸۱, ۲۱۴,
 ۲۲۰
 آشخادار, ۱۶۲, ۲۰۰, ۲۴۶
 اشخاداريان, ۲۵۱
 آشخارابار, ۷, ۴۶
 آشخاراتسوئيس, ۱۷, ۶۴, ۲۴۳
 آشخن, ۱۶۲
 اشك, ۱۹, ۲۰, ۹۱, ۹۲, ۱۲۴, ۲۲۳
 اشكاني, ۹, ۱۲, ۲۵, ۲۷, ۲۸, ۳۸, ۴۳, ۷۷,
 ۷۹, ۸۵, ۹۸, ۱۰۲, ۱۱۷, ۱۲۲, ۱۲۴,
 ۱۲۷, ۱۲۸, ۱۳۰, ۱۳۲, ۱۳۳, ۱۴۲, ۱۴۷,
 ۱۴۸, ۱۵۰, ۱۵۱, ۱۵۳, ۱۵۶, ۱۶۲, ۱۷۰,
 ۱۷۳, ۱۷۴, ۱۹۰, ۱۹۷, ۱۹۸, ۱۹۹, ۲۰۱,
 ۲۰۲, ۲۰۳, ۲۱۹, ۲۲۵, ۲۲۹, ۲۳۳, ۲۳۴,
 ۲۳۹, ۲۳۷
 اشكانيان ارمني, ۲۰, ۲۸, ۲۹, ۴۴, ۶۲, ۷۹,
 ۹۸, ۱۰۲, ۱۳۱, ۱۳۹, ۱۴۳, ۲۱۳, ۲۳۷
 آشوت, ۹۵, ۱۴۶, ۲۴۷
 آشوتسك, ۹۹, ۱۵۸, ۱۶۱, ۲۱۸
 آشوتسيان, ۲۴۱, ۲۵۱
 آشورى, ۷, ۱۲, ۱۴, ۱۵, ۱۹, ۲۲, ۲۴, ۲۶,
 ۳۲, ۳۵, ۴۱, ۴۴, ۵۴, ۵۸, ۵۹, ۶۴, ۷۲,
 ۷۹, ۱۰۰, ۱۰۱, ۱۰۳, ۱۲۰, ۱۲۷, ۱۲۸,
 ۱۳۸, ۱۴۹, ۱۷۴, ۱۹۶, ۱۹۷, ۲۰۷, ۲۰۸,
 ۲۱۰, ۲۱۳, ۲۱۷, ۲۱۸, ۲۲۶, ۲۲۷, ۲۳۴,
 ۲۳۹

آژدهاك, ۷۸, ۸۰, ۸۱, ۸۲, ۸۳, ۸۴, ۸۵,
 ۸۶, ۸۹, ۹۸, ۱۳۱, ۱۳۴, ۱۴۴, ۲۳۰, ۲۳۱
 آژدهاك, ۲۰, ۲۵, ۳۱, ۱۳۷, ۲۳۰
 آژدهاك بيوراسب, ۲۰, ۲۵, ۳۱, ۲۳۰
 اسب ريز, ۷۰
 اسپارتوس, ۷۴
 اسپاندارات, ۹۷, ۱۹۰, ۱۹۴, ۱۹۵, ۱۹۶,
 ۱۹۹, ۲۰۱, ۲۱۸
 اسپاندونيك, ۳۴
 اسپانيائيان, ۹۲, ۱۲۳
 آسپاهيت, ۱۵۱, ۱۵۲, ۱۵۳
 آسپت, ۱۰۹, ۱۱۵, ۲۳۱, ۲۴۰
 اسپر, ۱۲۷, ۱۴۶, ۱۹۹, ۲۱۳
 آسپوراكس, ۱۹۸, ۲۰۳, ۲۴۸
 استپان روشكيان, ۲۱
 استپان مالخاسيان, ۲۲۵
 استپانه, ۱۲, ۱۴, ۱۶, ۴۶, ۲۳۶
 استراتگيون, ۱۶۷
 آسچشنيان, ۲۵۰
 اسحاق, ۷۳
 اسراييل, ۱۷۴, ۱۹۵, ۲۲۲
 آسكاتادس, ۷۴
 اسكامادروس, ۱۰۷, ۲۳۳
 اسكاماندروس, ۱۹۷, ۲۳۹
 اسكايوردى, ۱۹, ۷۵, ۷۶, ۷۸, ۸۰
 اسكندر, ۱۷, ۱۹, ۲۰, ۲۲, ۲۳, ۴۴, ۵۹, ۸۷,
 ۸۸, ۹۱, ۹۲, ۹۹, ۱۰۴, ۱۰۶, ۱۱۶, ۱۶۷,
 ۱۷۳, ۱۷۶, ۲۲۵, ۲۲۷
 اسكندريه, ۵, ۱۲, ۱۳, ۱۴, ۱۵, ۱۸, ۲۲, ۲۳,
 ۳۲, ۴۱, ۴۸, ۱۴۹, ۱۵۵, ۱۶۸, ۱۹۰,
 ۱۹۲, ۲۱۴, ۲۱۵, ۲۲۸, ۲۳۰, ۲۳۲, ۲۳۶,
 ۲۳۷
 آسود, ۱۰۹, ۱۴۶
 آسورستان, ۹۴, ۱۵۰, ۱۵۲, ۱۵۳, ۱۵۴, ۱۶۱,
 ۱۶۶, ۱۷۴, ۱۷۵, ۱۹۳

آشوریان، ۱۴، ۲۴، ۳۲، ۳۴، ۴۱، ۴۸، ۴۹،
 ۶۵، ۶۶، ۶۷، ۷۶، ۱۱۱، ۱۱۵، ۱۲۰، ۱۵۲،
 ۲۱۱، ۲۳۴، ۲۳۹
 آشوشا، ۲۱۳
 آشیل، ۸۸، ۹۱، ۱۸۲، ۱۹۷، ۲۳۹
 آغبیانوس، ۱۹۶، ۱۹۷
 آغنادوس، ۷۳
 آغنامار، ۳۵، ۱۸۰
 آغز نیک، ۱۹، ۷۹، ۱۰۱، ۱۲۰، ۱۷۴، ۲۵۰
 اغون، ۷۴
 آغیوبیت، ۷۹، ۱۱۴، ۱۴۳، ۱۴۵، ۱۸۴، ۱۸۵،
 ۲۳۸
 آفرودیتته، ۱۰۵، ۱۰۸، ۱۹۱
 افسانه های پارسی، ۲۰، ۲۱، ۲۵، ۲۶، ۳۲، ۸۹،
 ۲۲۸، ۲۳۰
 افسوس، ۶، ۱۰۶، ۱۳۴، ۱۴۵، ۲۱۴
 افغانستان، ۶۸، ۱۵۳، ۲۳۱، ۲۳۲
 افلاطون، ۱۳، ۱۵، ۲۲، ۲۴، ۸۹، ۱۵۲، ۲۰۶،
 ۲۱۵، ۲۴۰
 اقیانوس، ۶۷، ۸۸، ۱۰۵، ۱۹۷، ۲۲۸
 آکاتانگفوس، ۱۵۰
 آکاتسو، ۲۴۲
 آکازتسی، ۲۵۰
 آکاک، ۲۱۰، ۲۱۴
 آکفاتسی، ۲۴۱، ۲۵۱
 آکرازانیس، ۷۵
 آکینیان، ۱۰
 آگاتانگفوس، ۵، ۱۵، ۱۶، ۲۲، ۴۴، ۶۶، ۱۴۹،
 ۱۵۰، ۱۵۵، ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۶۵،
 ۲۲۷، ۲۳۷
 آگاتانگینس، ۲۰۳
 آگوست، ۱۱۷
 آگوستوس، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۴۶، ۱۷۵، ۱۷۸،
 ۱۸۲، ۱۸۹، ۱۹۴، ۱۹۷، ۲۰۹، ۲۱۱، ۲۱۲،
 ۲۳۶
 آگینا، ۲۲
 آلان، ۲۵، ۸۳، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۶۵، ۲۳۶
 آلاناوزان، ۱۹۲
 آلیانیسا، ۳۹، ۸۳، ۹۸، ۹۹، ۱۴۸، ۱۶۳، ۱۶۴،
 ۱۷۵، ۱۷۸، ۱۹۵
 الفبای ارمنی، ۵، ۹، ۱۹، ۲۲، ۴۰، ۲۳۹
 آلساندرد، ۴۴، ۵۰، ۱۰۹، ۱۱۶، ۱۵۵
 الکساندرا، ۱۰۹
 آلکی، ۱۳۸
 الوتراپلیس، ۱۲۱
 الیاس، ۱۹۰، ۲۲۲
 آلیشان، ۱۰، ۲۰، ۴۲
 الیشع، ۱۷۳، ۱۹۰، ۲۲۲، ۲۳۷
 الیمپیوس مغ، ۲۲
 آلیوس، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۴۰
 آماتوننی، ۹۵، ۱۳۷، ۱۳۹، ۱۵۷، ۱۶۳، ۱۹۹،
 ۲۰۴، ۲۱۹
 آماتونیان، ۱۴۱، ۱۶۴، ۱۷۵، ۱۷۷، ۲۴۰
 آماسگوننی، ۲۵۰
 آماسیا، ۲۷، ۵۴، ۵۵، ۶۴، ۶۷، ۹۸، ۲۲۸
 آمرام، ۷۳
 آمفیلسیوس، ۱۹۲
 امین، ۱۰، ۱۲، ۱۴، ۱۶، ۲۰، ۴۶، ۲۲۴، ۲۳۰،
 ۲۳۱
 آئاتول، ۲۱۱، ۲۱۲، ۲۱۸
 آئاتولیوس، ۲۱۰
 آنآک، ۱۵۰، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۵۹، ۱۶۱، ۱۷۰،
 ۲۳۱
 آنآگ، ۱۵۰
 آنآنیا، ۴، ۱۷، ۱۸، ۳۹، ۴۴، ۱۴۲، ۲۰۷، ۲۳۱،
 ۲۳۲، ۲۴۳، ۲۵۰
 آنآنیا شیراکاتسی، ۴۵
 آنب، ۵۵
 آنبیس، ۵۳
 آنپایت، ۹۵

اورها، ۱۰۳
 اوزیوس، ۱۵، ۲۱، ۲۳، ۲۴، ۳۸، ۴۴، ۵۰،
 ۵۳، ۵۴، ۷۱، ۱۰۴، ۲۲۶، ۲۳۲، ۲۳۳،
 ۲۳۴، ۲۳۵، ۲۳۶، ۲۳۹
 اوشاکان، ۲۲۱
 اولیانوس، ۱۵۶
 اولیمیپودوروس، ۱۹، ۵۵
 آوود، ۷۳
 آهماتان، ۱۴۱
 اهورامزدا، ۲۲، ۸۶
 ایتالیا، ۲۰، ۱۹۷، ۲۱۶، ۲۳۱، ۲۳۸، ۲۳۹
 آیرارات، ۶۵، ۶۸، ۶۹، ۷۷، ۸۵، ۸۷، ۹۵، ۹۷،
 ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۴، ۱۱۴، ۱۳۹، ۱۴۳،
 ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۶۹، ۱۸۴، ۱۸۷،
 ۱۹۰، ۱۹۴، ۱۹۸، ۲۰۰، ۲۰۲، ۲۱۲، ۲۱۳،
 ۲۲۷
 ایران، ۵، ۶، ۸، ۱۴، ۲۰، ۲۲، ۲۸، ۲۹، ۳۵،
 ۳۸، ۳۹، ۴۳، ۸۳، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۰۷، ۱۱۸،
 ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۴، ۱۳۱، ۱۳۴، ۱۳۷،
 ۱۳۸، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۸، ۱۵۳، ۱۵۷،
 ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۶، ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۸، ۱۹۳،
 ۲۰۵، ۲۰۹، ۲۳۱، ۲۳۲، ۲۳۵، ۲۳۶، ۲۳۹
 آیزناکان، ۲۵۰
 ایلیا، ۲۲۲
 ایلیاد، ۲۲، ۸۷، ۸۸، ۱۹۰، ۲۳۹
 ایلیاس، ۱۹
 ایوریان، ۹۹، ۱۰۰
 ایورین، ۹۹، ۱۰۴
 آیین مزدیسنی، ۲۰۸
 باب، ۱۳، ۵۳، ۸۶
 بابر، ۳۸
 بابل، ۱۳، ۲۲، ۲۴، ۴۹، ۵۶، ۶۰، ۶۱، ۶۲، ۷۷،
 ۹۱، ۹۲، ۹۳، ۱۰۰، ۱۰۶، ۱۱۰، ۱۷۲،
 ۲۲۶، ۲۲۷، ۲۳۲، ۲۳۴، ۲۳۸
 بابی، ۵۵

آنتونیوس، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۴۶، ۱۴۹،
 ۱۵۱، ۲۳۳، ۲۳۶
 آنتیکونوس، ۹۲
 آنتیگونوس، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۳
 آنتیگونیان، ۱۱۲
 آنتیوخوس، ۲۲، ۵۸، ۹۱، ۹۲
 آنتیوک، ۹۱، ۱۸۶، ۲۳۸
 آنتیوکوس، ۹۱، ۹۲، ۱۷۵، ۲۲۲، ۲۲۶، ۲۳۲
 انزاکین، ۲۵۰
 آنزواتسی، ۲۴۷، ۲۵۱
 آنزواتسیان، ۲۴۰، ۲۴۱
 آنزیت، ۱۸۰
 انس، ۶۸
 آنکورا، ۹۲
 آنگخ تون، ۲۵۰
 آنگفتون، ۱۹، ۷۹
 آنگغیا، ۱۰۰
 آنوشاوان، ۷۳، ۷۶
 آنویش، ۸۴، ۸۶
 آنهوش، ۲۸، ۲۹، ۱۹۳، ۲۰۴، ۲۰۸
 آنسی، ۱۲، ۱۸، ۲۲، ۱۰۵، ۱۰۸، ۱۲۸، ۱۳۴،
 ۱۳۹، ۱۴۹، ۱۵۷، ۱۷۷، ۱۸۷، ۲۳۳
 آنی داراناغی، ۲۲، ۱۳۴
 آوازاتسی، ۲۵۰
 آوازهای موزون، ۸۵
 اوآگاروس، ۲۲، ۱۰۶
 اوپالموس، ۷۵
 اوتا، ۱۵۷، ۱۶۱
 اوتالیوس ادسا، ۱۶۸
 اوته آتسی، ۲۵۱
 اوتیان، ۹۹
 اودیستوس، ۱۴۶
 اورشلیم، ۲۱، ۷۹، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۳،
 ۱۲۱، ۱۲۳، ۱۲۶، ۱۴۲، ۱۶۶، ۱۶۸، ۱۷۸،
 ۱۹۲، ۲۱۴

| | |
|--|--|
| باغادیا، ۱۴۶ | بایبک، ۱۹۸، ۱۹۹ |
| باغادیا، ۱۴۶ | بایبلس، ۲۰۶ |
| باغات، ۹۳، ۹۶، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۴۶، ۱۶۲، | بات، ۱۲۸ |
| ۱۶۴، ۱۷۵، ۱۷۷، ۱۹۴، ۲۳۱، ۲۴۷ | باتنیکاغ، ۱۱۸ |
| باگاران، ۱۲۹، ۱۳۳، ۱۳۴ | باراک، ۷۴ |
| باگوان، ۱۴۰، ۱۴۹، ۱۵۷، ۲۲۰ | بارتوغمئوس حواری، ۲۴۸ |
| باگرات، ۱۴۶ | بارداسان، ۲۲، ۱۴۹، ۲۳۶ |
| باگراتونی، ۱۷، ۱۸، ۳۵، ۶۶، ۶۷، ۷۹، ۹۳، | باردیسان، ۲۲ |
| ۹۵، ۱۰۸، ۱۱۵، ۱۲۲، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۲۷، | بارزایران، ۳۵، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۵، ۱۹۳ |
| ۱۲۸، ۱۴۵، ۱۴۶، ۲۰۱، ۲۰۹، ۲۲۵، ۲۳۱، | بارسوما، ۲۲، ۱۵۲، ۲۳۶ |
| ۲۳۵، ۲۴۰، ۲۴۷، ۲۵۰، ۲۵۱ | بارشامینا، ۶۶، ۱۰۹ |
| باگراتونیان، ۳۸، ۷۸، ۱۴۶، ۱۹۴، ۲۲۹، ۲۳۳ | بارونیان، ۱۰ |
| بالتوس، ۷۳ | بارویر، ۱۹، ۷۶، ۷۷، ۷۸ |
| باومگارڈنر، ۹ | باز، ۱۱، ۱۳، ۲۶، ۲۷، ۲۹، ۳۲، ۳۳، ۳۴، ۳۵، |
| بایررد، ۳۸، ۱۲۸ | ۳۹، ۴۰، ۴۵، ۵۷، ۵۸، ۵۹، ۶۱، ۶۲، ۶۴، |
| بثوتیان، ۱۰۷ | ۶۵، ۶۷، ۶۸، ۷۱، ۹۳، ۹۷، ۱۰۸، ۱۰۹، |
| بدشخ، ۷۹ | ۱۱۱، ۱۱۳، ۱۱۶، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۳۴، ۱۳۷، |
| براردان ویستون، ۴۲ | ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۳، ۱۴۶، ۱۵۰، ۱۵۳، ۱۵۷، |
| برتولما، ۱۲۵ | ۱۶۱، ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۶۹، ۱۷۱، ۱۷۳، ۱۷۶، |
| بردیسان، ۲۲، ۴۴ | ۱۷۹، ۱۸۱، ۱۸۳، ۱۸۷، ۱۸۸، ۱۸۹، ۱۹۱، |
| برکیشو، ۲۱۷، ۲۱۹، ۲۲۱ | ۱۹۲، ۱۹۴، ۱۹۶، ۱۹۷، ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۰۱، |
| بروسوس، ۲۲، ۲۴، ۴۴، ۴۸، ۵۰، ۵۶، ۲۲۶ | ۲۰۲، ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۰۶، ۲۰۸، ۲۱۰، |
| بزنونئی، ۳۳، ۶۲، ۶۳، ۱۰۰، ۱۷۳، ۲۵۰ | ۲۲۸، ۲۳۷ |
| بژنونئی، ۲۴۱ | بازماوپ، ۲۰، ۲۲ |
| بطلمیوس، ۳۲، ۴۸، ۵۴، ۸۴، ۱۰۶، ۱۰۹، | بازوک، ۷۵ |
| ۱۱۰، ۱۱۳، ۱۵۲، ۲۲۵، ۲۳۰، ۲۳۳ | باسن، ۶۳، ۹۵، ۱۰۰، ۱۳۹، ۱۴۸، ۲۴۱ |
| بعل، ۱۹، ۲۴، ۳۰، ۳۱، ۳۳، ۵۲، ۵۴، ۵۵، ۵۸، | باسناتسی، ۲۵۰ |
| ۶۰، ۶۱، ۶۲، ۶۶، ۱۱۸، ۲۲۶، ۲۲۷ | باسیان، ۹۵، ۱۳۹، ۱۴۸ |
| بغدوخ، ۱۶۰ | باسیلوس، ۱۶۷ |
| بلاش، ۱۲، ۱۸، ۲۰، ۵۸، ۱۵۵، ۲۳۱، ۲۳۴، | باسیلها، ۱۴۱، ۱۴۹، ۱۶۴ |
| ۲۳۶ | باغاس، ۲۱۳ |
| بلور، ۹۳، ۱۰۹، ۲۲۰ | باکان، ۲۵۰ |
| بلوکوس، ۷۳، ۷۴ | باکور، ۱۱۱، ۱۴۲، ۱۴۵، ۱۶۰، ۱۷۴، ۱۷۵، |
| بلیساریوس، ۳۸ | ۲۰۷، ۲۴۶ |
| بندیدیوس، ۱۱۳ | باکوراگرد، ۱۴۲ |

بساتی، ۱۷، ۳۵، ۳۸، ۴۳، ۵۸، ۹۳، ۹۹، ۱۰۶،
 ۱۰۷، ۱۲۴، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۶۹،
 ۲۲۷، ۲۳۰، ۲۳۶، ۲۳۷، ۲۴۸
 پارتیان، ۲۰، ۲۷، ۵۸، ۷۷، ۹۱، ۹۲، ۱۱۱،
 ۱۱۸، ۱۴۱، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۳، ۱۷۰، ۲۳۱،
 ۲۳۷، ۲۳۹
 پارخار، ۹۵
 پارس، ۶، ۲۸، ۳۵، ۵۹، ۸۶، ۱۰۴، ۱۱۱، ۱۱۵،
 ۱۱۷، ۱۱۹، ۱۲۴، ۱۲۸، ۱۳۰، ۱۳۲، ۱۳۴،
 ۱۳۹، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۵۹،
 ۱۶۱، ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۶۸، ۱۷۵، ۱۸۱، ۱۹۳،
 ۱۹۴، ۱۹۸، ۲۰۵، ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۱۲، ۲۱۶،
 ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۱۹، ۲۳۵
 پارسی، ۶، ۱۴، ۲۷، ۲۸، ۳۲، ۳۵، ۴۳، ۴۴،
 ۴۹، ۷۰، ۸۳، ۸۵، ۸۷، ۸۹، ۹۱، ۹۴، ۹۸،
 ۱۰۴، ۱۰۸، ۱۱۱، ۱۱۳، ۱۲۰، ۱۲۶، ۱۲۷،
 ۱۲۸، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۶، ۱۳۸،
 ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۲،
 ۱۵۷، ۱۵۹، ۱۶۱، ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۷۸،
 ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۸۵، ۱۸۷، ۱۸۸، ۱۹۲،
 ۱۹۳، ۱۹۴، ۱۹۵، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۰۱،
 ۲۰۲، ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۰۶، ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۰۹،
 ۲۱۲، ۲۱۶، ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۱۹، ۲۲۵، ۲۳۰،
 ۲۳۱، ۲۳۲، ۲۳۶
 پارسیان، ۲۴، ۲۸، ۳۲، ۴۸، ۵۸، ۶۴، ۶۵، ۷۷،
 ۸۱، ۸۳، ۸۹، ۹۱، ۱۰۰، ۱۰۴، ۱۱۱، ۱۱۳،
 ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۵، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۵۲، ۱۵۳،
 ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۶۰، ۱۶۳، ۱۷۴، ۱۷۵،
 ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۸۰، ۱۸۲، ۱۸۶، ۱۸۷، ۱۸۸،
 ۱۹۲، ۱۹۴، ۱۹۵، ۱۹۷، ۲۰۳، ۲۰۵، ۲۰۹،
 ۲۱۸، ۲۱۹، ۲۲۰، ۲۲۱، ۲۳۸
 پارگو، ۲۰۴
 پارت آشتیشانتسی، ۲۴۸
 پارتناک، ۷۳
 پارتاواز، ۷۸

بنیاد فرهنگی نیشابور، ۵
 بنیامین، ۲۰۷
 بوخادیماکسیان، ۲۴۱
 بوخایتسی، ۲۵۱
 بوریوریتون، ۲۱۱، ۲۱۲، ۲۴۰
 بورزه، ۱۵۳، ۱۶۶
 بوژونی، ۲۵۱
 بهرام، ۲۵، ۱۲۸، ۱۷۶، ۲۰۵، ۲۰۸، ۲۰۹،
 ۲۱۲، ۲۱۶، ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۱۹، ۲۲۰
 بهل، ۹۲، ۱۵۱، ۱۵۳، ۱۵۴، ۲۲۷، ۲۳۱
 بهل با مک، ۹۲
 بی تی نیه، ۳۹، ۴۱
 بیتن، ۱۶۸
 بیزانس، ۱۰، ۱۳، ۱۴، ۱۵، ۴۱، ۴۳، ۱۴۸،
 ۱۶۷، ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۸۳، ۱۸۸،
 ۱۸۹، ۱۹۱، ۱۹۸، ۲۰۵، ۲۰۹، ۲۱۰، ۲۱۳،
 ۲۱۶، ۲۲۲، ۲۳۹
 بیکنده، ۱۶۸
 بین النهرین، ۳۵، ۶۷، ۹۶، ۹۹، ۱۰۳
 پاپ، ۲۸، ۱۸۰، ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۸۸، ۱۸۹، ۱۹۰،
 ۱۹۳، ۱۹۴، ۱۹۵، ۱۹۶، ۱۹۷، ۲۳۸، ۲۴۶
 پاناغیکس، ۱۴
 پاتسپارونی، ۲۵۰
 پانکانیان، ۱۰
 پاچویج، ۷۸
 پادیزاهار، ۱۳۸
 پاراخوت، ۶۴
 پاراندزم، ۱۸۴، ۱۸۶، ۱۹۲
 پارانزم، ۲۸
 پارپتسی، ۱۶، ۳۵، ۳۷، ۴۱
 پارت، ۶۴، ۷۳، ۱۱۱، ۱۳۴، ۱۵۰، ۱۵۴
 پارتاماسپات، ۲۶
 پارتاماسیر، ۲۶، ۲۴۶

| | |
|---------------------------------------|--|
| پلوتنیوس, ۲۱۵ | پارنرسه, ۱۸۰, ۱۸۱ |
| پلیکراتس, ۱۰۶ | پاروخ, ۶, ۶۴ |
| پند نامه, ۱۸ | پاسایل, ۱۱۲ |
| پنله په, ۱۴۶ | پاسکام, ۷۹ |
| پورتوس رومانوس, ۲۲ | پاسکام, ۷۹, ۸۰, ۱۰۰ |
| پورن, ۱۶۸ | پاسیپا, ۱۲۷, ۲۳۵ |
| پوکه ئیان, ۱۰۷ | پاکاروس, ۱۱۱, ۱۱۳ |
| پولس, ۱۷۱, ۲۱۴, ۲۱۶ | پالادیون, ۱۶۸, ۲۳۷ |
| پولمون, ۲۴۶ | پالونی, ۲۴۱, ۲۵۰ |
| پومپئوس, ۱۰۹, ۱۱۰, ۲۳۳ | پاندیر, ۵۷, ۸۰ |
| پونت, ۲۷, ۶۷, ۱۰۳, ۱۱۰, ۱۱۶, ۱۵۳, ۱۵۶ | پاتیاس, ۷۴ |
| ۱۶۳, ۱۶۷, ۲۲۷, ۲۳۱ | پاؤس, ۷۸ |
| پوتسوس, ۲۷, ۵۸, ۶۷, ۱۰۰, ۱۰۳, ۱۰۴ | پاوستوس, ۵, ۱۵, ۲۲, ۲۳, ۲۷, ۲۹, ۳۱, ۳۵ |
| ۱۰۷, ۲۳۹, ۲۳۳, ۲۳۱ | ۳۸, ۴۳, ۴۴, ۱۲۶, ۱۶۰, ۱۸۷, ۲۲۷ |
| پوتنیان, ۹۳, ۹۵, ۱۰۳, ۱۲۹ | ۲۲۹, ۲۳۳, ۲۳۸ |
| پهلوی, ۱۳, ۲۵, ۴۸, ۵۰, ۶۸, ۷۰, ۷۹, ۸۴ | پاوستوس بوزاند, ۵, ۲۹, ۱۲۶, ۱۶۰, ۱۸۷ |
| ۸۵, ۸۷, ۹۶, ۹۸, ۹۹, ۱۱۸, ۱۲۰, ۱۲۷ | ۲۳۳, ۲۳۸ |
| ۱۳۰, ۱۴۳, ۱۵۰, ۱۵۲, ۱۵۳, ۱۵۴, ۱۶۲ | پاپاییس کاآغیا, ۶۶ |
| ۱۶۶, ۱۹۰, ۲۰۵, ۲۰۸, ۲۱۷, ۲۱۹, ۲۲۵ | پترمان, ۱۰ |
| ۲۲۷, ۲۳۴, ۲۳۶, ۲۳۸, ۲۴۰ | پتروس, ۱۵۵, ۲۱۶ |
| پهلویک, ۱۵۱, ۱۵۲, ۱۵۳, ۱۵۹, ۱۶۹, ۱۹۲ | پراتینیس, ۷۵ |
| ۲۰۴ | پراورٹیس, ۷۸ |
| پهلویک ها, ۱۵۲, ۱۵۳, ۲۰۴ | پرچ, ۷۵ |
| پیدایش, ۲۶, ۳۰, ۵۳, ۵۴, ۱۲۹ | پرملیانوس, ۲۲, ۲۹, ۳۸, ۱۵۵, ۱۵۸, ۲۳۶ |
| پیشار, ۱۰ | پروبوس, ۱۵۷, ۱۵۸ |
| پیلمون, ۱۵۲, ۲۳۶ | پروتوس, ۲۱۵ |
| پیلیکرات, ۲۲ | پروزامات, ۱۵۴, ۱۶۶ |
| تاتیونک, ۱۴۵ | پروکلوس, ۲۱۴ |
| تاجات, ۱۵۸, ۱۶۱, ۲۴۷ | پروکوپیوس, ۳۸, ۴۴ |
| تاجاتوهی, ۲۰۳ | پریاموس, ۷۵, ۸۸ |
| تادئوس, ۲۲, ۳۵, ۱۲۲, ۱۲۴, ۱۲۵, ۱۵۴ | پریتوس, ۱۴۶ |
| ۱۶۹, ۲۳۴, ۲۴۸ | پریتیادس, ۷۵ |
| تاراتا, ۱۱۸ | پریوگیا, ۹۳, ۹۴ |
| تارج, ۵۳ | پیگونیوس, ۱۰۷ |
| تارسون, ۱۵۶ | پلگونیوس, ۲۲ |

| | |
|---|---|
| تسرونک، ۵۷ | تارون، ۱۱، ۲۵، ۵۷، ۸۷، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۵، |
| تسول، ۲۴۲ | ۱۵۴، ۱۶۳، ۱۷۳، ۱۸۱، ۱۹۰، ۲۰۱، ۲۲۰، |
| تسولاک، ۶۴ | ۲۲۱ |
| تسولاگرد، ۶۴ | تارونتسی، ۱۱ |
| تعلبنديان، ۱۴۲ | تاریخ ارمنیان، ۱، ۲، ۵، ۷، ۹، ۱۱، ۱۶، ۱۷، |
| تموریک، ۱۷۹، ۱۳۸ | ۱۸، ۱۹، ۲۰، ۲۱، ۲۲، ۳۲، ۳۹، ۴۳، ۴۴، |
| تویبا، ۳۵، ۱۲۲، ۱۴۶ | ۴۵، ۴۶، ۴۷، ۱۲۶، ۱۵۰ |
| توتاموس، ۷۵، ۸۷، ۸۸ | تازیان، ۲۴، ۲۴، ۸۳، ۹۵، ۱۲۸، ۲۱۶ |
| توتاموس، ۷۵ | تاستیوس، ۱۵۶ |
| توتئوس، ۷۵ | تاسیتوس، ۱۵۶ |
| توجرمه، ۳۳، ۵۴، ۶۰، ۶۵ | تاشیان، ۱۰ |
| تورک، ۲۵، ۳۱، ۳۴، ۱۰۰، ۲۳۲ | تاشیرک، ۹۹، ۲۱۳ |
| تورک آنکغ، ۲۵، ۳۱، ۲۳۲ | تاکلاد، ۶۰ |
| توغا، ۷۴ | تاگریان، ۲۵۰ |
| توما آرزرونی، ۱۲، ۲۰، ۴۲ | تامبات، ۸۴ |
| توماس، ۴۵، ۱۲۱، ۱۲۲ | تاماراتسی، ۲۵۰ |
| تونوس کونکوغروس، ۷۳، ۷۷ | تامسون، ۷، ۵۳، ۱۱۱، ۱۱۵، ۱۲۰، ۱۲۵، ۱۴۲ |
| توه، ۱۴۸ | تاورس، ۱۰۱، ۱۷۰ |
| تیبیروس، ۱۱۰، ۱۱۸، ۱۲۳ | تایتسی، ۲۵۱ |
| تیتانیان، ۵۷، ۶۷ | تایک، ۹۵، ۲۰۰، ۲۳۱ |
| تیتس، ۸۵، ۲۳۰ | تایگریان، ۲۴۱ |
| تیتوس، ۱۱۵، ۱۲۸، ۱۴۲، ۱۴۶، ۲۳۵، ۲۳۶ | تایوتس، ۲۴۱ |
| تیراس، ۵۳، ۵۴، ۶۰، ۶۵ | تئودوپلیس، ۲۱۲ |
| تیران، ۲۶، ۸۶، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۴۵، | تئودوتیوس، ۲۱۴ |
| ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۱، | تئودوروس رشتونی، ۲۴۷ |
| ۱۸۴، ۱۸۵، ۲۴۵، ۲۴۶ | تئودوس، ۱۸۳، ۱۸۹، ۱۹۱، ۱۹۴، ۱۹۶، ۱۹۷، |
| تیرداد، ۱۳، ۱۷، ۲۰، ۲۶، ۲۷، ۲۹، ۳۶، ۳۸، | ۱۹۸، ۲۰۷، ۲۰۹، ۲۱۱، ۲۱۲، ۲۱۶، ۲۳۳، |
| ۴۲، ۴۳، ۶۲، ۹۱، ۹۲، ۱۱۹، ۱۲۲، ۱۲۴، | ۲۳۹ |
| ۱۳۰، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۴۹، ۱۵۰، | تبه، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۵۴، ۲۲۹ |
| ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۶۱، ۱۶۲، | تراکیائیان، ۱۶۷ |
| ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۶۹، | ترایانوس، ۱۴۰ |
| ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۷۹، | ترپاتونی، ۲۵۱ |
| ۱۸۳، ۱۸۴، ۱۹۳، ۱۹۷، ۲۰۱، ۲۰۵، ۲۰۹، | ترخوردزاتسی، ۲۰۷ |
| ۲۱۹، ۲۳۵، ۲۳۶، ۲۳۷، ۲۴۶ | ترون، ۱۳۳، ۲۴۱، ۲۵۱ |
| تیریت، ۲۸، ۱۷۹، ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۸۶ | تسالونیکه، ۱۹۶ |

| | |
|--|---|
| خاغتیک، ۹۴، ۱۵۶، ۲۰۰، ۲۳۱ | تیسفون، ۲۸، ۱۵۲، ۱۶۱، ۲۰۴، ۲۰۹ |
| خاکان، ۱۶۶، ۱۶۸ | تیگران، ۱۹، ۲۵، ۲۶، ۲۷، ۳۰، ۳۵، ۳۷، ۶۷ |
| خالاتیانتس، ۱۰، ۳۹، ۴۳، ۴۴، ۴۵ | ۷۸، ۷۹، ۸۰، ۸۱، ۸۲، ۸۳، ۸۴، ۸۶، ۹۶ |
| خالسدون، ۴۱ | ۱۰۴، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۳ |
| خسرن، ۱۲۰ | ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۳۱، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۴۹ |
| خسرو، ۹، ۲۰، ۲۹، ۳۸، ۶۳، ۱۳۷، ۱۴۱ | ۱۸۶، ۱۸۸، ۱۹۳، ۲۲۹، ۲۳۳، ۲۳۷، ۲۴۵ |
| ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۵۶ | ۲۴۶ |
| ۱۵۷، ۱۵۹، ۱۶۲، ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۷۷ | تیگران واهه، ۲۰ |
| ۱۷۸، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۰۱، ۲۰۲، ۲۰۳ | تیگران یرواندیان، ۱۹، ۲۵، ۲۷، ۸۰، ۸۶ |
| ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۰۸، ۲۰۹، ۲۲۰، ۲۳۱، ۲۳۴ | ۲۲۹، ۲۳۷، ۲۴۵ |
| ۲۴۲، ۲۴۶، ۲۴۷ | تیگراناگرت، ۱۸۶ |
| خسرویک، ۱۵ | تیگراناگرد، ۸۴، ۱۸۶، ۱۸۷، ۱۸۸، ۲۲۹، ۲۳۳ |
| خشایارشا، ۲۶، ۱۰۸ | تیگرانوهی، ۸۰، ۸۲، ۸۳، ۸۴، ۲۲۹ |
| خنوخ، ۵۱ | تینوس، ۷۵ |
| خوره، ۲۲، ۴۹، ۶۲، ۹۶، ۱۲۳، ۱۵۲، ۱۷۱ | جانلیق هوانس، ۳۷ |
| ۱۸۰، ۱۸۵، ۱۸۷، ۲۱۹، ۲۲۰، ۲۲۳ | جاغا، ۲۰۷ |
| خورخورونی، ۶۳، ۱۲۷، ۱۹۹، ۲۵۰ | جاواخک، ۹۹ |
| خورس، ۲۱۳ | جدعون، ۷۴ |
| خورشا کونیک، ۸۴ | جنیدی، ۵ |
| خورن، ۱۱، ۴۶ | جومره، ۵۳، ۵۴، ۶۰ |
| خورنی، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۸، ۹، ۱۱، ۱۲، ۱۳ | جهان نما، ۱۸، ۱۴۲، ۱۴۵، ۱۷۳ |
| ۱۴، ۱۶، ۱۷، ۱۸، ۱۹، ۲۰، ۲۱، ۲۲، ۲۳ | چامچیان، ۱۰ |
| ۲۴، ۲۵، ۲۶، ۲۷، ۳۰، ۳۱، ۳۲، ۳۳، ۳۴ | چرمس، ۱۴۵ |
| ۳۵، ۳۶، ۳۷، ۳۸، ۴۰، ۴۱، ۴۲، ۴۳، ۴۴ | چویانان، ۵۸، ۶۸، ۱۲۸، ۱۷۰، ۱۹۹، ۲۲۳ |
| ۴۵، ۴۶، ۴۸، ۴۹، ۵۰، ۵۱، ۵۳، ۵۴، ۵۶ | چوره، ۱۷۸ |
| ۶۴، ۶۶، ۶۸، ۷۰، ۷۱، ۷۲، ۷۳، ۷۵، ۷۶ | چوغوریان، ۱۰ |
| ۷۸، ۷۹، ۸۴، ۸۷، ۸۹، ۹۰، ۹۱، ۹۲، ۹۴ | چین، ۱۴۵، ۱۶۰، ۱۶۱ |
| ۹۵، ۹۶، ۹۸، ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۴ | حام، ۵۳، ۵۴، ۵۶، ۵۷، ۵۸، ۲۲۷ |
| ۱۰۵، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۳، ۱۱۴ | حیشه، ۵۴، ۶۸ |
| ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۲۷ | حشی، ۸۷، ۸۸، ۱۵۰ |
| ۱۳۱، ۱۳۳، ۱۳۵، ۱۴۷، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۵۶ | حزائیل، ۲۲۲ |
| ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۶۰، ۱۸۸، ۱۸۹، ۲۰۸، ۲۲۵ | حزقیبا، ۷۹ |
| ۲۲۶، ۲۲۷، ۲۲۸، ۲۲۹، ۲۳۰، ۲۳۱، ۲۳۲ | خاخ، ۱۹۶ |
| ۲۳۳، ۲۳۴، ۲۳۵، ۲۳۶، ۲۳۷، ۲۳۸، ۲۳۹ | خاد، ۱۸۳، ۱۹۰، ۱۹۱ |
| ۲۴۰، ۲۴۲، ۲۴۴ | خادون، ۲۰۶ |

| | |
|---|------------------------------------|
| دیماکسیان، ۹۵، ۱۳۳، ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۴۱، ۲۴۲، | خورون، ۱۱ |
| ۲۵۱ | خوروهیوت، ۱۵۲ |
| دیودوروس، ۲۳، ۲۳۰ | خوریا، ۱۱ |
| دیوس، ۱۰۵، ۱۰۸ | خوریان، ۱۱ |
| دیوکلنیانوس، ۱۶۲ | خوی، ۱۸، ۱۲۵، ۱۲۷، ۱۵۵ |
| دیوکلنیانوس، ۱۷، ۱۶۲ | دات، ۹۶، ۱۰۴ |
| دیونوسیوس، ۱۵ | داتاکه، ۱۴۴ |
| دیونوسیوس، ۱۵ | داربوش، ۲۷، ۶۷، ۹۹، ۱۰۴، ۱۰۶، ۱۰۷، |
| رایسیان، ۲۵۰ | ۱۱۶، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۵۱، ۱۶۷، |
| رادامسیت، ۲۶ | ۲۳۱ |
| راست سخن، ۱۵۲، ۲۳۶ | دازگوینک، ۸۴ |
| رامیکها، ۱۴۳ | داغباشیان، ۱۰ |
| رَحْبَعَام، ۲۲۲ | دانیل، ۱۷۹، ۱۸۴، ۲۰۵، ۲۰۶، ۲۳۹ |
| رشتونی، ۳۵، ۱۱۵، ۱۹۳، ۲۵۱ | داود، ۱۹، ۷۵، ۱۷۷ |
| رشتونیان، ۱۰۲، ۱۱۲، ۱۶۴، ۱۷۵ | دثوکیس، ۷۸ |
| رشتونیک، ۳۵، ۱۰۲، ۱۱۱، ۱۷۹، ۲۴۰ | در مگردجیان، ۱۰ |
| رعو، ۵۲ | درجان، ۲۱۰، ۲۱۳ |
| رفائیان، ۵۷ | درکیوغوس، ۷۵ |
| روپسیان، ۱۴۷، ۲۴۱ | درموسیسیان، ۱۰ |
| روپوس، ۱۴۲ | دره ارمن، ۶۲، ۷۰ |
| روپی، ۱۴۷ | دریای آسیایی، ۶۷، ۲۲۸ |
| رود بزرگ، ۱۳۵، ۱۶۵ | دزرس، ۹۶ |
| روسا، ۲۴۵ | دزور، ۹۹، ۱۰۲، ۲۲۱ |
| روشنگر، ۱۳، ۱۷، ۲۷، ۶۶، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۵۰، | دزیراو، ۱۹۴ |
| ۱۵۱، ۱۵۵، ۱۵۹، ۱۶۸، ۱۷۱، ۲۴۸ | دزیوناکان، ۹۷، ۲۴۱ |
| روفینوس، ۳۲، ۲۰۶ | دژ آنهوش، ۲۹ |
| روم، ۱۷، ۲۱، ۲۲، ۲۷، ۳۸، ۳۹، ۴۳، ۱۰۵، | دسوپ، ۹۹ |
| ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۱۸، | دسیوس، ۱۵۴، ۱۵۵، ۲۳۶ |
| ۱۲۳، ۱۳۱، ۱۳۴، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۲، ۱۴۹، | دفلوریوال، ۴۲، ۴۶ |
| ۱۵۲، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۶۲، | دمتری، ۹۲ |
| ۱۶۳، ۱۶۷، ۱۸۹، ۱۹۱، ۱۹۶، ۱۹۸، ۲۱۲، | دمیتریوس، ۹۲ |
| ۲۲۶، ۲۲۸، ۲۳۵، ۲۳۶، ۲۳۷ | دولوریه، ۹ |
| رومیان، ۲۷، ۳۰، ۹۲، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۲، | دومتیانوس، ۱۳۹، ۲۳۵ |
| ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۰، | دوین، ۱۸، ۴۱، ۱۷۶ |
| ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۸، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۹، ۱۴۰، | |

| | |
|--|-----------------------------------|
| ساردوریان, ۹۴, ۲۴۵ | ۱۴۲, ۱۴۴, ۱۴۶, ۱۴۹, ۱۵۲, ۱۵۳, ۱۵۴ |
| سارگسیان, ۱۰, ۱۴۴ | ۱۵۷, ۱۵۸, ۱۵۹, ۱۶۶, ۱۶۷, ۱۷۹, ۱۸۲ |
| ساریا, ۱۱۶ | ۲۱۱, ۲۱۶, ۲۲۸, ۲۳۳, ۲۳۴, ۲۳۵ |
| ساسان, ۱۴۰, ۱۵۰, ۱۵۱, ۱۵۲, ۱۶۰, ۲۳۶ | زاربھانالیان, ۱۰, ۱۶, ۱۸ |
| ساسانی, ۱۳, ۱۴, ۱۶, ۱۸, ۲۸, ۲۹, ۳۹, ۷۷ | زارمایر, ۱۹, ۷۵, ۸۷, ۸۸ |
| ۸۵, ۱۳۷, ۱۴۴, ۱۵۰, ۱۵۶, ۱۵۷, ۲۳۱ | زارواند, ۵۷ |
| ۲۳۷, ۲۴۶, ۲۴۷, ۲۴۹ | زاروهی, ۸۳ |
| ساغاموت, ۱۸۰ | زاره, ۸۷, ۱۳۹, ۱۴۰, ۲۵۱ |
| ساغونی, ۲۵۰ | زاریشاد, ۱۸۵, ۲۱۸ |
| سام, ۵۲, ۵۴, ۵۶, ۵۷, ۵۸ | زاغکاتس, ۱۸۵, ۲۳۸ |
| سامپسون, ۷۴ | زاکاریا هایرایت, ۲۴۸ |
| سامسون, ۱۰۰, ۱۴۱ | زامسس, ۷۲, ۷۶ |
| ساموس, ۳۲, ۲۰۶ | زاندآغان, ۲۵۰ |
| سامول, ۱۲, ۲۰۰, ۲۰۳ | زاوده آتسی, ۲۵۱ |
| سامول آتسی, ۱۲ | زاون, ۱۹۷, ۱۹۸, ۲۴۸ |
| ساناتروک, ۲۶, ۳۳, ۱۲۲, ۱۲۴, ۱۲۵, ۱۲۶ | زاوونی, ۲۴۱ |
| ۱۲۷, ۱۲۸, ۱۳۰, ۱۳۳, ۱۵۴, ۱۷۴, ۱۷۵ | زربابل, ۲۲۲ |
| ۱۷۶, ۲۴۶ | زرین سخن, ۲۱۱ |
| ساناسار, ۷۹, ۸۰, ۱۰۱, ۲۰۸, ۲۲۹ | زندگینامه ماشوتوس, ۵ |
| ساندارامت, ۲۱۵, ۲۴۰ | زنون, ۲۰, ۲۱, ۲۶, ۲۴۶ |
| ساندوخت, ۱۲۴, ۱۲۵ | زورا, ۱۱۵, ۱۷۹, ۱۸۰ |
| سهارونی, ۹۵, ۲۴۱, ۲۴۷, ۲۵۱ | زورانامک, ۲۵۰ |
| سهاک, ۵, ۹, ۱۲, ۱۳, ۱۴, ۱۶, ۱۷, ۱۸, ۱۹ | زوکسیون, ۱۶۷ |
| ۲۰, ۳۲, ۴۲, ۴۷, ۹۶, ۹۷, ۹۹, ۱۰۰ | زیوناکان, ۲۵۱ |
| ۱۰۱, ۱۰۲, ۱۳۱, ۱۴۷, ۱۵۶, ۱۹۶, ۱۹۸ | ژوستینین, ۳۸, ۳۹, ۱۶۳ |
| ۱۹۹, ۲۰۰, ۲۰۱, ۲۰۳, ۲۰۴, ۲۰۵, ۲۰۶ | ژولیانوس, ۱۵۲, ۱۷۸, ۱۷۹, ۱۸۰, ۱۸۱ |
| ۲۰۷, ۲۰۸, ۲۰۹, ۲۱۰, ۲۱۱, ۲۱۲, ۲۱۳ | ساینوس, ۱۲۰, ۱۴۲ |
| ۲۱۴, ۲۱۶, ۲۱۷, ۲۱۸, ۲۱۹, ۲۲۰, ۲۲۱ | سپاتیا, ۱۱۶, ۱۴۶ |
| ۲۳۰, ۲۳۶, ۲۳۹, ۲۴۰, ۲۴۲, ۲۴۷, ۲۴۸ | ساتنیک, ۲۵, ۴۵, ۸۵, ۱۳۴, ۱۳۶, ۱۳۷ |
| ۲۴۹ | ۱۴۱, ۲۳۰ |
| سهاک آرزونی, ۱۷ | سارا, ۹۲, ۱۵۰ |
| سهاک باگراتونی, ۵, ۱۶, ۱۷, ۱۸, ۱۹, ۲۰ | ساراپیس, ۲۱۵ |
| ۳۲, ۴۷, ۲۳۰, ۲۴۷ | ساردانابال, ۱۹ |
| سهاک پارتو, ۵, ۹, ۱۶, ۹۷, ۹۹, ۱۰۰, ۱۰۱ | سارداناپال, ۵۹, ۷۳, ۷۵, ۷۶, ۷۷ |
| ۱۰۲, ۲۳۶, ۲۴۹ | ساردوری, ۹۷, ۲۴۵ |

| | |
|--|---|
| سورس، ۱۵۵، ۲۳۲ | سیاستیا، ۱۵۹ |
| سورماک، ۲۱۶، ۲۱۷، ۲۲۱ | سبغوس، ۱۹، ۲۵، ۳۷، ۴۲، ۴۴، ۱۶۰، ۲۲۸، |
| سورن، ۱۱۹، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۷۰، | ۲۲۹، ۲۳۰، ۲۳۱، ۲۳۲ |
| ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۰۵، ۲۱۷ | سینوتوس، ۲۲، ۱۰۶ |
| سورنیان، ۱۱۸، ۱۵۴، ۲۱۹ | سیاسیانوس، ۱۲۸ |
| سوریوس، ۱۶۷ | سیاندونی، ۲۴۱ |
| سوریه، ۲۲، ۲۴، ۹۲، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۳، ۱۱۶، | سیاهنامه، ۴، ۸، ۲۲۵، ۲۵۰ |
| ۱۴۰، ۱۴۷ | سیدسول، ۹۸ |
| سوسارموس، ۷۵، ۷۸ | سپروس، ۷۴ |
| سوساریس، ۷۴ | سروج، ۵۲، ۵۳ |
| سوسانور، ۷۶ | سغکونی، ۲۴۱ |
| سوسیوس، ۱۱۳ | سفر پیدایش، ۱۹، ۳۳، ۴۹، ۵۰، ۵۱، ۵۲، ۵۳، |
| سوغکیان، ۲۵۰ | ۵۴، ۶۰، ۹۲، ۱۱۲، ۱۵۰، ۱۵۱ |
| سوغون آتنی، ۱۰۷ | سقراط، ۲۲، ۲۳، ۳۹، ۴۰، ۱۷۱ |
| سوفن، ۷۹، ۱۰۰، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۷۰، ۱۷۴، | سکامادروسو، ۲۲ |
| ۱۷۷، ۱۷۹، ۲۰۰، ۲۴۰ | سکیلاس، ۱۰۵، ۲۳۳ |
| سویموس، ۲۶ | سگستان، ۲۰۸، ۲۳۹ |
| شهنده، ۱۴۲ | سلیستروس، ۲۰، ۳۹، ۴۰، ۴۵، ۱۶۲، ۱۶۸ |
| سیدون، ۱۱۴ | سلکونی، ۳۴، ۱۶۳، ۱۸۳ |
| سیرات، ۶۰ | سلکونیان، ۱۰۱، ۱۶۳، ۱۶۴ |
| سیساک، ۱۲، ۳۴، ۶۴، ۹۸، ۹۹ | سلوکیان، ۲۰، ۶۷، ۹۲، ۱۰۸ |
| سیساک، ۱۲ | سلیمان، ۱۷۴، ۲۰۶، ۲۳۵ |
| سیساکان، ۳۴، ۶۴، ۱۰۲ | سمبات، ۷۸، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۲، |
| سیساکیان، ۶۷، ۹۳، ۹۸ | ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۰، |
| سیلون، ۱۱۳ | ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۶۲، ۱۹۴، ۱۹۵، ۲۱۲، ۲۳۵، |
| سیم، ۵۷، ۸۰، ۸۹، ۹۲، ۱۰۱، ۱۰۹، ۱۵۴، | ۲۴۷ |
| ۱۶۳، ۲۱۸، ۲۱۹ | سمباتوهی، ۱۲۸، ۱۴۵ |
| سیمون، ۱۲۴، ۱۲۵ | سموئیل، ۲۰، ۷۵، ۱۶۱، ۱۷۷، ۱۸۵، ۱۹۳ |
| سینوپ، ۲۷، ۱۰۳، ۱۲۹، ۱۴۹، ۲۳۶ | سمیرامیس، ۷۰، ۷۱، ۶۸، ۵۹، ۱۱۳ |
| سیونی، ۷۹، ۱۸۱، ۱۸۴، ۱۸۸، ۲۰۱، ۲۲۵، | سن مارتین، ۱۰، ۱۲ |
| ۲۳۷، ۲۴۷، ۲۵۰ | سنتروک، ۲۵ |
| سیونیان، ۲۴۱ | سنکریم، ۷۹، ۸۰، ۹۴، ۹۷، ۱۰۱، ۲۲۹ |
| | سنکیا، ۱۱۵، ۱۴۶ |
| | سویاتسی، ۲۵۰ |
| | سوداتسی، ۲۵۰ |

| | |
|---|---|
| غروینا، ۲۲، ۱۲۷، ۲۳۴ | سیونیک، ۱۱، ۱۲، ۳۴، ۶۴، ۱۰۴، ۱۴۵، ۱۷۴ |
| غک، ۱۹۵، ۱۹۶ | ۱۸۶، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۰۲، ۲۰۷، ۲۲۱، ۲۳۸ |
| غوند، ۲۰، ۳۷، ۴۲، ۴۴، ۱۶۸، ۱۶۹، ۲۱۰ | ۲۴۰ |
| ۲۱۳، ۲۱۴ | شاییت، ۲۰۱، ۲۱۳ |
| غوندیوس هایراپت، ۲۴۸ | شارا، ۶۳، ۹۳، ۹۵، ۹۹ |
| فالج، ۵۲ | شارور، ۸۵ |
| فتر، ۱۰ | شاغینا، ۱۸۳ |
| فترات، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۳، ۱۱۸، ۱۵۸، ۱۷۸ | شالح، ۵۲ |
| ۱۸۵، ۱۹۷، ۲۱۰، ۲۱۲، ۲۳۴ | شامبات، ۷۸، ۹۳، ۱۰۲، ۱۲۶، ۱۴۶، ۲۳۱ |
| فره، ۱۰ | ۲۳۵ |
| فروریوس، ۱۵۲، ۲۳۶ | شامشاد، ۱۱۳، ۲۳۴ |
| فرهاد، ۱۱۷، ۲۰۸، ۲۱۹ | شامول، ۲۱۸، ۲۱۹ |
| فریدون، ۵، ۲۰، ۸۹، ۱۳۱، ۱۳۳ | شامیرام، ۱۹، ۲۴، ۳۱، ۵۵، ۶۸، ۶۹، ۷۱، ۷۲ |
| فریگیه، ۱۵۶ | ۷۳، ۷۶، ۱۰۲، ۱۱۳، ۲۲۷، ۲۲۸، ۲۲۹ |
| فلسطین، ۱۶، ۵۸، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۱ | شوارش، ۷۴، ۱۹۰، ۲۰۴، ۲۴۸ |
| ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۲۰، ۱۴۰، ۱۴۲، ۱۵۲، ۱۷۸ | شوارشان، ۱۲۴ |
| ۲۳۲، ۲۳۳، ۲۳۴ | شاول، ۷۵، ۱۸۵، ۱۹۳، ۲۳۸ |
| فلسطینیان، ۱۲۰، ۱۲۳، ۱۳۹، ۱۴۷، ۲۳۳ | شاؤل، ۷۵ |
| فلسفه یوهمریستی، ۳۱ | شاهاپ، ۲۴۰ |
| فلوروال، ۱۰ | شاهن هایراپت، ۲۴۸ |
| فلوریان، ۱۵۶ | شمعون، ۱۰۹ |
| فیلون، ۱۵، ۲۳، ۴۱، ۴۴ | شورای افسس، ۱۲، ۱۳ |
| فیلیپوس، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۵۳، ۱۵۴ | شیراک، ۱۸، ۶۳، ۸۷، ۹۵، ۱۰۱، ۱۱۹، ۱۳۰ |
| فینیقیه، ۹۲، ۲۰۶، ۲۳۴ | ۱۶۹، ۱۹۶، ۱۹۹، ۲۳۳، ۲۴۲ |
| قسطنطنیه، ۱۱، ۲۳، ۲۷، ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۹۱ | شیراکاتسی، ۴، ۸، ۱۷، ۳۹، ۴۴، ۱۴۲، ۲۳۱ |
| ۲۱۰، ۲۱۱، ۲۱۴، ۲۳۸ | ۲۳۹، ۲۴۳، ۲۵۰ |
| قفقاز، ۳۹، ۵۸، ۸۳، ۹۵، ۹۸، ۹۹، ۱۰۳، ۱۱۴ | صدقیان، ۱۸۱، ۲۲۲، ۲۳۸ |
| ۱۳۴، ۱۳۶، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۸، ۱۶۰، ۱۷۶ | عابر، ۵۲ |
| ۱۸۷، ۲۲۱، ۲۲۷، ۲۳۱، ۲۳۵، ۲۳۶ | عبرانیان، ۷۳، ۷۸، ۱۶۷، ۱۷۱ |
| قنطار، ۹۲، ۱۱۲ | عربستان، ۹۲، ۱۱۰ |
| قنطورس، ۱۴۶ | عیسی، ۷۷، ۱۱۰، ۱۱۷، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۲ |
| قونیه، ۱۹۲ | ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۵۴، ۲۱۴ |
| قیصریه، ۲۳، ۳۴، ۳۸، ۳۹، ۶۶، ۶۷، ۱۱۱ | غابدون، ۷۴ |
| ۱۱۵، ۱۳۱، ۱۳۹، ۱۵۵، ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۶۱ | غازار پارتسی، ۱۳، ۱۵ |
| | غازار پارتسی، ۱۱، ۱۶، ۴۱، ۲۲۵ |

۲۰۴، ۲۱۹، ۲۳۷، ۲۳۹، ۲۴۰، ۲۴۲، ۲۴۷
۲۵۱
کاندراک، ۹۹
کانکار، ۹۲، ۱۱۲، ۱۱۵
کاهات، ۷۳
کایاغ، ۵۳، ۵۵
کایپاک، ۷۵
کیالیون، ۴۴، ۵۵، ۷۲
کیدوکیه، ۱۷، ۳۴، ۳۶، ۳۷، ۶۷، ۸۳، ۱۵۵، ۱۵۹
۲۲۷، ۲۳۱، ۲۳۴
کتاب مقدس، ۶، ۹، ۱۳، ۱۴، ۱۹، ۲۱، ۳۰،
۳۳، ۳۸، ۳۹، ۴۴، ۴۹، ۵۰، ۵۱، ۵۲، ۵۳،
۵۴، ۵۷، ۵۸، ۸۸، ۱۱۷، ۱۲۵، ۱۵۰، ۱۵۱،
۱۶۱، ۱۷۲، ۱۷۴، ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۸۴، ۱۸۵،
۱۹۳، ۱۹۵، ۲۰۴، ۲۰۷، ۲۱۴، ۲۲۲، ۲۲۴،
۲۲۶، ۲۲۷، ۲۳۲، ۲۳۸، ۲۴۰
کتورا، ۹۲، ۱۵۰
کچرونی، ۲۵۰
کراسوس آرگیاثی، ۱۵۸
کرت، ۶۸، ۷۱، ۱۰۵، ۲۳۵
کردوک، ۶۷، ۱۲۶، ۱۵۴
کرسوس، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۰۸
کرونوس، ۵۸، ۱۰۵، ۲۲۷
کستاندوس، ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۷۸
کستاندین، ۱۶۲
کسرکس، ۷۳
کسیسوتریوس، ۵۰، ۵۷
کلابیورای خوش سعادت، ۱۶۷
کلثوپاترا، ۱۰۸، ۱۱۳، ۱۱۴، ۲۳۳
کلدانی، ۱۹، ۲۲، ۲۳، ۴۸، ۵۵، ۵۸، ۵۹، ۷۲،
۸۹، ۲۲۶، ۲۳۲
کلدانیان، ۱۹، ۴۸، ۴۹، ۵۵، ۵۹، ۷۳، ۷۷، ۲۲۶
کلستینوس، ۲۱۴
کلمس، ۲۲
کلیسای ارتدکس، ۲۱۱، ۲۴۰

۱۸۰، ۱۸۲، ۱۹۲، ۱۹۶، ۲۰۷، ۲۱۱، ۲۱۴،
۲۳۱
قینان، ۵۱، ۵۲، ۵۴
کاجبرونی، ۲۴۲، ۲۵۱
کادمئاتسی، ۲۵۱
کادموس، ۶۰، ۶۱، ۶۲، ۶۷، ۹۸
کادمیان، ۹۳
کار، ۸، ۹، ۱۴، ۱۵، ۲۱، ۲۶، ۲۸، ۳۲، ۳۳،
۳۷، ۴۰، ۴۱، ۴۲، ۴۸، ۴۹، ۵۰، ۵۲، ۵۵،
۶۴، ۶۶، ۶۹، ۷۰، ۷۲، ۷۴، ۷۶، ۷۸، ۷۹،
۸۲، ۸۳، ۸۴، ۸۵، ۸۶، ۸۷، ۸۹، ۹۰، ۹۲،
۹۳، ۹۴، ۹۷، ۹۸، ۱۰۰، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۰۸،
۱۲۱، ۱۲۳، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۳۱، ۱۴۶، ۱۴۷،
۱۵۲، ۱۶۵، ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۸۷، ۱۹۹، ۲۰۰،
۲۰۲، ۲۱۱، ۲۱۲، ۲۱۳، ۲۱۴، ۲۱۸، ۲۱۹،
۲۲۳، ۲۲۷، ۲۲۹، ۲۳۲، ۲۳۷، ۲۴۵، ۲۵۰
۲۵۲
کاردوس، ۶۹
کارن، ۱۱۹، ۱۳۰، ۱۵۱، ۱۵۲، ۲۳۷
کارنیا، ۱۱۸، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۶۶
کاروس، ۱۵۸
کاریر، ۹، ۳۹، ۴۰، ۴۱، ۴۵
کارین، ۳۸، ۱۸۳، ۲۱۲، ۲۱۸
کارنیا، ۱۰
کاساخ، ۱۱۰، ۱۴۸
کاسپ، ۱۶۵
کاسپتسی، ۲۵۱
کاسپیان، ۲۴۰
کاسیوس، ۱۱۱، ۱۱۸
کاغزوان، ۹۷، ۱۹۰
کالیستنس دروغین، ۲۳، ۲۳۹
کامسار، ۱۳۰، ۱۶۶، ۱۶۹، ۱۸۸، ۲۳۷
کامساراکان، ۹۵، ۹۷، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۳۰، ۱۵۴،
۱۷۷، ۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۲، ۱۹۵، ۱۹۶، ۲۰۳

| | |
|---|--|
| گابیانوس, ۱۱۰, ۱۱۱ | کنتاورس پیوریدا, ۸۹ |
| گاترچیان, ۱۰ | کنعانیان, ۷۳, ۹۳, ۹۶ |
| گاراکاشیان, ۱۰, ۲۴, ۴۳, ۲۳۲ | کنیبر, ۹ |
| گاردمان, ۹۹, ۱۹۹, ۲۱۳, ۲۴۱ | کواش, ۱۸۴ |
| گاردماناتسی, ۲۰۹, ۲۵۱ | کواکسارس, ۷۸ |
| گاردمانیان, ۹۹, ۱۹۹, ۲۱۳ | کوتیس, ۲۴۶ |
| گارگاریان, ۹۹, ۱۶۴, ۲۰۷ | کور, ۹۸, ۱۳۵, ۱۴۹, ۱۷۴, ۱۸۱, ۱۸۴, ۲۳۸ |
| گارنی, ۲۷, ۶۵, ۱۶۹, ۲۳۷ | کوردواتسی, ۲۵۱ |
| گاریک, ۶۵, ۹۶, ۱۰۴, ۱۷۰ | کورش, ۱۰۷, ۱۰۸ |
| گازاون, ۱۹۰, ۱۹۹, ۲۰۱, ۲۰۲, ۲۰۳, ۲۰۴ | کورناک, ۷۸, ۱۵۸ |
| ۲۰۸, ۲۱۹, ۲۳۹, ۲۴۲ | کوروش, ۲۲, ۲۶, ۸۰, ۸۱, ۸۶, ۱۰۵, ۱۰۶ |
| گازاؤن, ۱۹۰ | ۱۳۷, ۲۳۱ |
| گازریکان, ۲۵۰ | کورینون, ۵, ۱۲, ۲۰, ۲۲, ۲۳, ۳۲, ۳۷, ۳۸ |
| گازریکیان, ۲۴۲ | ۴۱, ۲۱۴ |
| گالاتیان, ۹۲ | کوستور, ۱۶۲ |
| گالوس, ۱۵۴ | کوش, ۵۳ |
| گالیا, ۱۶۷ | کوشانیان, ۲۹, ۶۶, ۹۲, ۱۶۴, ۲۲۷ |
| گاهنامه, ۴, ۸, ۷۹, ۹۶, ۹۷, ۹۹, ۱۰۰, ۱۰۱ | کوغ, ۹۵, ۱۰۳ |
| ۱۱۹, ۱۳۱, ۱۳۳, ۱۴۱, ۱۴۷, ۱۵۶, ۱۷۷ | کوغب, ۹۹, ۲۱۳ |
| ۲۲۵, ۲۴۲, ۲۴۹ | کوکاباریج, ۲۱۸ |
| گایلاتو, ۱۴۵, ۲۳۵ | کوغان, ۲۵۰ |
| گایوس ژولیوس سزار, ۶۷ | کولونیا, ۹۴ |
| گنورگی نعلبندیان, ۶ | کوماگن, ۹۲, ۱۱۰, ۲۳۴ |
| گراتیانوس, ۱۸۹ | کومیتاس, ۱۷ |
| گرستان, ۲۵, ۲۷, ۳۹, ۶۸, ۸۷, ۹۸, ۱۰۴ | کونیبر, ۴۰ |
| ۱۱۱, ۱۳۲, ۱۳۵, ۱۳۹, ۱۶۴, ۱۶۵, ۱۷۰ | کبیرت, ۹ |
| ۲۰۷, ۲۱۳, ۲۳۲ | کیلینانوس, ۱۵۸ |
| گرچی, ۲۷, ۸۳, ۹۴, ۱۲۰, ۱۳۱, ۱۳۲, ۱۵۰ | کیلکیه, ۹۲, ۱۱۰, ۱۳۲, ۱۵۶, ۱۷۰, ۱۷۵ |
| ۱۶۰, ۱۶۵, ۱۷۰, ۱۸۸, ۲۰۷, ۲۲۹, ۲۳۲ | ۱۷۸, ۲۲۷, ۲۴۰ |
| گرزماناک, ۶۲ | کینان, ۲۵۰ |
| گرزمانک, ۳۳, ۶۲ | کیوکفاگ, ۱۵۶, ۲۳۶ |
| گرمانیک, ۱, ۲, ۴, ۷, ۸, ۱۱, ۱۲, ۱۴, ۱۵ | کیوتتوس, ۱۵۶ |
| ۱۶, ۱۷, ۱۸, ۱۹, ۲۲, ۲۳, ۲۴, ۲۵, ۲۷ | گاباغ, ۹۶ |
| ۲۸, ۲۹, ۳۰, ۳۱, ۳۲, ۳۳, ۳۴, ۳۸, ۳۹ | گابغیان, ۲۴۱ |
| ۴۰, ۴۴, ۴۵, ۲۳۹, ۲۴۳ | گابغیان, ۹۷, ۲۵۱ |

| | |
|--|---|
| گوغتن, ۲۵, ۸۴, ۸۵, ۱۰۲, ۱۳۴, ۱۳۸, ۱۴۳, | گریگور, ۱۵, ۱۷, ۲۰, ۲۳, ۲۷, ۴۰, ۴۴, ۶۶, |
| ۲۴۱, ۲۳۷, ۲۲۱, ۲۱۳, ۲۰۱ | ۱۱۸, ۱۱۹, ۱۵۰, ۱۵۱, ۱۵۴, ۱۵۹, ۱۶۱, |
| گوغتنسی, ۲۵۱ | ۱۶۸, ۱۶۹, ۱۷۰, ۱۷۳, ۱۷۴, ۱۷۹, ۱۸۰, |
| گوغتنیان, ۱۰۲ | ۱۸۲, ۱۹۳, ۲۰۲, ۲۰۳, ۲۰۵, ۲۱۱, ۲۱۹, |
| گوگارک, ۷۹, ۹۹, ۱۶۵, ۱۷۵, ۲۱۳, ۲۵۱ | ۲۲۱, ۲۲۹, ۲۴۲, ۲۴۷, ۲۴۸ |
| گوگاریان, ۲۱۳, ۹۹ | گریگور قدیس, ۲۰, ۱۱۸, ۱۱۹, ۱۵۴, ۱۶۸, |
| گوگایویت, ۱۸۵, ۱۹۵ | ۱۶۹, ۱۷۰, ۱۷۳, ۱۷۴, ۱۷۹, ۱۸۲, ۲۰۲, |
| گیساک, ۱۳۲, ۱۳۳ | ۲۰۳, ۲۲۱ |
| گینا, ۱۴۳ | گریگور نازیانزی, ۱۷, ۲۳, ۴۴, ۲۴۲ |
| گیند, ۱۸۳, ۲۱۰, ۲۱۳ | گریگور نیوسی, ۲۳ |
| لابوینا, ۲۲, ۳۵, ۳۸, ۱۲۰, ۱۲۵, ۲۳۴ | گریگورس قدیس, ۱۵۹ |
| لاپیت ها, ۱۴۶ | گریگوریس, ۱۶۸, ۱۶۹, ۱۷۰, ۱۷۳, ۱۷۴, |
| لازیکا پوتنوس, ۹۴ | ۱۹۲ |
| لاکروز, ۹, ۳۸, ۴۲ | گریگوریوس نازیانزی, ۱۹۲ |
| لامباریس, ۷۴ | گزاک, ۷۴ |
| لامپاریتس, ۷۴ | گرچونی, ۲۵۰ |
| لانگوا, ۹ | گخ, ۶۴, ۲۳۲ |
| لانگوباردها, ۱۹۷ | گغار گونی, ۶۴ |
| لاوستینس, ۷۵ | گغام, ۵۴, ۵۵, ۶۴, ۶۵, ۹۳, ۹۶, ۹۸, ۱۰۴, |
| لاوی, ۷۳ | ۱۳۱, ۲۰۱ |
| لمک, ۵۱ | گغامی, ۶۵ |
| لوسیانوس, ۱۴۷ | گلنسر, ۹ |
| لوقا, ۱۱۷, ۱۲۰ | گنتونی, ۷۳, ۹۶, ۲۵۱ |
| لوکریان, ۱۰۷ | گنتونیان, ۹۷, ۲۴۱ |
| لیدی, ۱۰۵, ۱۰۶, ۲۲۶ | گنل, ۲۸, ۳۵, ۱۱۲, ۱۸۳, ۱۸۴, ۱۸۵, ۱۸۶, |
| لیدیان, ۱۰۶, ۱۰۷ | ۱۹۶ |
| لیسینیوس, ۱۶۷ | گنونی, ۱۹, ۳۵, ۹۷, ۱۱۲, ۱۱۵, ۱۸۵, ۱۹۹, |
| لیکیانوس, ۱۵۸, ۲۳۶ | ۲۴۷, ۲۵۰ |
| ماد, ۶۵, ۶۶, ۷۷, ۷۸, ۸۰, ۸۲, ۸۵, ۸۶, ۹۸, | گنونیان, ۷۹, ۸۰, ۹۷, ۲۴۱ |
| ۱۱۶, ۱۳۱, ۱۴۱, ۱۴۲, ۱۴۵, ۲۰۲, ۲۳۵ | گنونیان, ۷۹ |
| مار, ۹, ۳۰, ۳۳, ۴۱, ۴۲, ۴۳, ۴۴, ۴۵, ۱۲۰, | گو تشمید, ۹, ۳۸, ۴۲, ۴۳, ۲۳۰, ۲۳۶ |
| ۱۷۴, ۲۰۴, ۲۳۰, ۲۳۵ | گوتونیل, ۷۳ |
| مارآباس, ۳, ۱۹, ۲۱, ۲۳, ۲۴, ۲۵, ۴۱, ۴۲, | گوراک, ۷۴ |
| ۴۴, ۵۴, ۵۸, ۵۹, ۶۰, ۶۱, ۶۲, ۶۵, ۶۸, | گورگیان, ۱۰ |
| ۷۲, ۷۶, ۸۱, ۱۰۳, ۲۲۷, ۲۲۸, ۲۲۹, ۲۳۲ | گوشار, ۹۳, ۹۹, ۱۵۸ |

| | |
|---------------------------------------|---|
| ماناواز, ۳۳, ۶۲, ۱۰۰ | ماراتسیان, ۲۴۲ |
| ماناوازیان, ۶۲, ۶۳, ۱۰۰, ۱۷۳, ۲۵۰ | ماراگرد, ۸۵ |
| مانتوس, ۱۰۶ | مارک, ۱۴۲ |
| مانتون, ۲۲ | مارکوارت, ۱۰ |
| مانداکونی, ۱۶۴ | مارکوس, ۱۴۰, ۱۴۲, ۱۵۹, ۲۱۵ |
| مانداگونی, ۱۵۶, ۱۵۷, ۱۶۱, ۱۷۵, ۲۴۱, | مارگگ, ۱۸۳ |
| ۲۵۰, ۲۴۸, ۲۴۶ | مارمد, ۳۳ |
| مانوا, ۱۱۵, ۲۳۴ | ماریسا, ۱۱۲ |
| مانول, ۲۰۴ | مازاتسی, ۲۵۰ |
| مانویان, ۱۴۱ | مازاک, ۳۴, ۶۶, ۶۷, ۹۴, ۹۵, ۱۰۸, ۱۰۹, |
| مانیا, ۱۶۹, ۱۷۰ | ۱۱۰, ۱۱۱, ۲۳۱ |
| متزخیتا, ۱۶۴ | ماژان, ۱۳۷, ۱۳۹, ۱۴۰, ۱۴۹ |
| متسامور, ۹۳, ۱۳۴ | ماسادان, ۱۱۲ |
| متوشالح, ۵۱ | ماسکالتوس, ۷۳ |
| متسون, ۳, ۱۱, ۱۷, ۱۸, ۳۹, ۴۳, ۴۴, ۴۶, | ماسکوت, ۱۶۵ |
| ۲۳۵, ۲۲۹ | ماسکوتیان, ۱۰۷ |
| متین, ۹۹ | ماسیس, ۱۷, ۱۸, ۲۵, ۶۴, ۸۶, ۱۳۴, ۱۳۷, |
| مداکیس, ۷۸ | ۱۴۴, ۱۸۵, ۱۸۷, ۲۲۸, ۲۳۰, ۲۳۵ |
| مرقیونی, ۱۴۹ | ماشتوتس, ۴, ۵, ۸ |
| مرود, ۶, ۶۰ | ماغجاز, ۹۶, ۱۷۷, ۲۴۰, ۲۴۱ |
| مروغ, ۱۷۷ | ماکدون, ۱۹۰, ۱۹۱ |
| مریم عذرا, ۲۱۴ | ماکسیمیانوس, ۱۶۲ |
| مژنگرد, ۷۰ | ماکسیمینا, ۱۶۲ |
| مسالینای یهودیان, ۱۰۹ | ماکو, ۱۸, ۱۲۵ |
| مسترائیم, ۵۴ | مالالا, ۳۹, ۴۰ |
| مسروپ, ۵, ۹, ۱۲, ۱۳, ۱۴, ۱۶, ۱۹, ۲۰, | مالخاسیان, ۷, ۸, ۸۶, ۱۱۵, ۲۲۵, ۲۲۸, ۲۴۹ |
| ۲۱, ۲۲, ۳۲, ۳۹, ۴۰, ۴۱, ۴۵, ۱۰۴, | مامبراتسی, ۲۴۱ |
| ۲۰۱, ۲۰۲, ۲۰۳, ۲۰۵, ۲۰۶, ۲۰۷, ۲۰۹, | مامگون, ۱۶۰, ۱۶۱, ۱۶۳ |
| ۲۱۰, ۲۱۱, ۲۱۲, ۲۱۳, ۲۱۴, ۲۱۸, ۲۱۹, | مامگونیان, ۱۶۴ |
| ۲۲۰, ۲۲۱, ۲۳۹, ۲۴۴ | مامیتوس, ۷۳ |
| مسروپ ماشتوتس, ۵, ۹, ۱۶, ۱۹, ۲۲, ۳۲, | مامیکیان, ۱۲, ۱۴, ۲۸, ۶۳, ۹۵, ۱۶۰, ۱۸۴, |
| ۱۰۴, ۲۱۴, ۲۲۱, ۲۳۹, ۲۴۴ | ۱۹۵, ۲۰۰, ۲۰۱, ۲۰۳, ۲۰۴, ۲۱۹, ۲۲۰, |
| مسیح, ۴۱, ۴۹, ۷۷, ۱۱۷, ۱۲۰, ۱۲۱, ۱۲۲, | ۲۴۰, ۲۴۱, ۲۴۷, ۲۵۱ |
| ۱۲۳, ۱۲۴, ۱۲۵, ۱۵۴, ۱۶۴, ۱۶۵, ۱۷۱, | مامیلوس, ۷۴ |
| | ماناناغی, ۲۰۰ |

| | |
|---|--|
| موکاتسی، ۲۵۱ | ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۹۳، ۲۰۶، ۲۱۴، |
| موکس، ۳۵، ۱۰۱، ۲۰۸ | ۲۱۵، ۲۲۲، ۲۲۴، ۲۳۴ |
| مهرداد، ۲۶، ۲۷، ۶۷، ۹۲، ۹۹، ۱۰۴، ۱۰۸، | مشاک، ۳۴، ۴۰، ۶۶، ۶۷ |
| ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۳۱، ۲۳۳، ۲۳۵، ۲۴۶ | مصرایم، ۵۳، ۵۴، ۵۸ |
| مهرروزان، ۲۸، ۱۸۷، ۱۸۹، ۱۹۳، ۱۹۴، ۱۹۵، | مصریان، ۴۸، ۴۹، ۵۰، ۵۸، ۱۰۶، ۱۱۳، ۱۳۹، |
| ۲۴۸، ۲۰۷ | ۲۲۶ |
| مُهلثیل، ۵۱ | مقدونی، ۱۷، ۲۰، ۴۸، ۵۴، ۸۷، ۸۸، ۹۱، ۹۲، |
| مهنداک، ۱۸۰ | ۹۳، ۹۴، ۹۹، ۱۰۶، ۱۶۷، ۱۷۶، ۲۲۵، ۲۲۷ |
| مهنونی، ۲۴۲، ۲۵۱ | مقدونیان، ۵۸، ۹۱، ۹۲، ۹۳، ۹۴، ۱۵۱ |
| میابان، ۱۰، ۳۹ | مکلر، ۹ |
| میانداک، ۱۰۱، ۱۵۶ | ملت های شمالی، ۲۲۱ |
| میانرودان، ۹۲، ۹۶، ۱۰۳، ۱۱۰، ۱۱۴، ۱۱۸، | ملطیه، ۲۱۰ |
| ۱۲۰، ۱۲۶، ۱۲۸، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۴۲، ۱۵۵، | ملیته اول مانازگرتاسی، ۲۴۸ |
| ۱۷۸، ۱۸۸، ۲۰۵، ۲۰۶، ۲۱۳، ۲۳۴، ۲۳۷ | ممنون، ۸۷، ۲۱۴ |
| میترونوس، ۷۵ | منجی، ۹۱، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۴۲، ۱۷۰، ۲۲۵ |
| میدولانن، ۱۹۸، ۲۳۹ | منجی، ۱۲۱ |
| مینوتاوروس، ۱۲۷ | مَن، ۲۱ |
| نابوگ، ۱۱۸ | منوا، ۷۰، ۲۴۵ |
| نابوگودونوسور، ۹۹ | منوچهر، ۱۶۴، ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۷۹ |
| ناجی، ۷۷، ۱۱۷، ۱۲۰، ۱۲۱ | موراتسان، ۸۵، ۱۳۱، ۲۵۱ |
| ناحور، ۵۳ | موراتسیان، ۹۸، ۱۳۱، ۱۳۷ |
| ناخچری، ۲۴۲ | موریوگیس، ۹۴ |
| ناواسارد، ۱۴۹، ۲۲۰ | مورتس، ۱۴۸ |
| نیوکدنصر، ۷۷، ۷۸، ۷۹، ۱۰۰، ۲۳۲، ۲۳۸ | مورس، ۲۰۱ |
| نیات، ۱۹۴، ۱۹۵ | موسس اول مانازگرتاسی، ۲۴۸ |
| نخجوان، ۸۴، ۸۵، ۹۸، ۱۳۱، ۱۳۴، ۱۳۷، ۱۹۱ | موسسی، ۱، ۲، ۳، ۵، ۶، ۷، ۹، ۱۱، ۱۳، ۱۵، |
| نرسس بزرگ، ۳۱، ۱۸۲، ۱۸۳، ۱۸۵، ۱۸۷، | ۱۶، ۲۰، ۳۹، ۴۲، ۴۳، ۴۴، ۴۷، ۵۴، |
| ۱۸۹، ۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۴، ۱۹۵، ۱۹۶، ۲۰۱، | ۵۵، ۵۶، ۵۸، ۷۳، ۱۴۴، ۱۷۰، ۱۷۶، ۱۹۵، |
| ۲۰۳، ۲۱۴، ۲۳۸ | ۲۰۷، ۲۲۲، ۲۳۸، ۲۴۴ |
| نرسس پارتو، ۲۴۸ | موسی خورنی، ۱، ۲، ۳، ۵، ۶، ۷، ۹، ۱۱، ۱۳، |
| نرسه، ۸۷، ۱۲۴، ۱۳۳، ۱۶۸، ۱۸۸، ۱۹۰، ۲۴۷، | ۱۵، ۲۰، ۳۹، ۴۳، ۴۴، ۴۷، ۵۴، ۷۳، ۱۴۴، |
| نرسها یاد، ۱۸ | ۲۴۴ |
| نسطور، ۲۱۴، ۲۴۰ | موشغ، ۹۵، ۱۹۵، ۲۱۳، ۲۴۷ |
| نصیبین، ۲۲ | موشه تاروناتسی، ۲۰۷ |
| | موشه هایراپت، ۲۴۸ |

نصیبین، ۳۴، ۵۸، ۵۹، ۹۶، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۲۶،
 ۱۶۸، ۱۷۶، ۱۸۶، ۲۲۰، ۲۳۴
 نطق وارتاوار، ۱۷
 نعلبندیان، ۶، ۷، ۱۱۵
 نکتابیوس، ۱۰۶، ۱۰۸
 نمرود، ۱۹، ۵۳، ۵۴، ۵۸، ۸۹، ۲۲۷
 نور، ۱۰، ۶۹، ۸۳، ۸۶، ۱۴۹، ۱۷۱، ۱۹۸، ۲۴۰
 نوارت، ۷۶
 نوح، ۱۹، ۳۰، ۴۴، ۵۰، ۵۱، ۵۲، ۵۳، ۵۴، ۵۵،
 ۵۶، ۸۴، ۲۲۶
 نودونی، ۲۵۱
 نورایر، ۱۰، ۴۰، ۴۱، ۷۴، ۲۳۱
 نونه، ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۷۰
 نیاز نامه، ۷، ۱۸، ۴۲، ۷۲
 نیازنامه، ۱۵، ۱۷، ۱۸، ۲۱، ۲۵، ۷۲، ۲۲۹
 نیقیه، ۱۶۸، ۱۶۹، ۱۷۰
 نیکار، ۱۰
 نیکوماکوس، ۱۵۹
 نیکومیدا، ۱۶۲
 نینوا، ۱۹، ۲۳، ۲۴، ۵۸، ۵۹، ۶۵، ۶۶، ۶۸، ۶۹،
 ۷۱، ۷۷، ۱۲۴، ۲۲۶، ۲۲۷، ۲۳۴
 نینواس، ۵۳، ۶۸، ۷۱، ۷۲
 نینوس، ۱۹، ۵۲، ۵۳، ۵۴، ۵۵، ۶۵، ۶۶، ۶۸،
 ۷۱، ۷۶
 نیوکار مادمس، ۶۵، ۶۶
 نیوکار مادمس، ۶۵
 و هبوت، ۱۵۲
 وراز، ۱۴۶، ۲۵۱
 ورازادات، ۱۹۷، ۲۴۶
 وراژ، ۹۶، ۱۰۴
 وراژنونی، ۶۵، ۱۰۴، ۲۳۲، ۲۴۲، ۲۵۰
 واریاکس، ۷۶
 وارتان، ۱۴، ۱۶، ۱۶۰، ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۸۶،
 ۲۰۳، ۲۰۹، ۲۱۰، ۲۱۱، ۲۱۲، ۲۱۷، ۲۱۹،
 ۲۲۰، ۲۴۷
 وارتان مامیکتبان، ۱۴
 وارتگساوان، ۱۲
 واردگس، ۱۱۰، ۱۴۸
 وارزاوونی، ۲۵۰
 وارژ، ۹۶
 وارنونی، ۲۵۰
 واروژ کورغیان، ۲
 وازاریا، ۱۴۶
 واساک، ۲۸، ۱۸۶، ۱۹۵، ۲۰۷، ۲۴۷
 واسپوراگان، ۳۵، ۷۹، ۸۴، ۹۷، ۹۸، ۱۰۲،
 ۱۰۴، ۱۱۴، ۱۳۴، ۱۳۷، ۱۴۱، ۱۴۳، ۱۴۵،
 ۱۹۶
 واشتاک، ۷۳
 واغارش، ۱۲، ۳۸، ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۱،
 ۲۳۴، ۲۴۶
 واغارشاباد، ۱۲، ۱۷، ۳۲، ۳۹، ۴۴، ۱۴۸، ۱۶۹،
 ۱۸۷، ۱۹۳، ۲۱۹، ۲۲۰، ۲۲۱
 واغارشاک، ۱۹، ۲۰، ۳۸، ۵۸، ۵۹، ۶۴، ۶۵،
 ۸۷، ۹۱، ۹۳، ۹۴، ۹۵، ۹۷، ۹۸، ۹۹، ۱۰۰،
 ۱۰۲، ۱۱۹، ۱۴۱، ۱۵۱، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۹۷،
 ۱۹۸، ۲۳۱، ۲۳۲
 واغارشاون، ۱۴۸
 واغگسوس، ۱۴۶
 واغیناک، ۱۸۱، ۱۸۶، ۲۰۲
 واگر اسپونی، ۲۴۲
 والرینانوس، ۱۵۴، ۱۵۶
 والس، ۱۸۲، ۱۸۸، ۱۸۹، ۱۹۱
 واناند، ۹۵، ۲۰۱، ۲۰۹، ۲۱۸
 وانانداتسی، ۲۵۱
 واناندیان، ۲۰۰، ۲۴۰، ۲۴۲
 واتون، ۲۶
 وهاگن، ۲۵، ۳۱، ۴۴، ۸۶، ۱۰۱، ۱۰۵
 واهان، ۱۴، ۱۸، ۸۷، ۱۶۴، ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۷۷،
 ۱۸۱، ۱۸۹، ۱۹۳، ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۲۱، ۲۴۷
 واهان آمانونی، ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۸۱، ۲۲۱

| | |
|--|--|
| هاروتیونیان, ۴۶ | واهان مامیکیان, ۱۸, ۱۸۹, ۱۹۳, ۲۴۷ |
| هاروژیان, ۲۵۱ | واهریج, ۲۰۶ |
| هاشتیانک, ۱۰۲, ۱۱۴, ۱۴۴, ۱۷۴, ۱۸۴, ۱۹۰ | واهونی, ۲۵۰ |
| هاکوپ, ۱۶۸, ۱۷۵, ۱۷۶ | واهونیان, ۸۷, ۱۰۱, ۱۰۵, ۱۰۸, ۲۴۰ |
| هالیکارناس, ۲۲, ۲۳۱ | واهه, ۸۷ |
| هامازاسپ, ۲۰۴, ۲۰۵, ۲۰۸, ۲۴۷ | وایکونیک, ۱۰۹ |
| هامبوژیان, ۲۴۱ | وچن, ۱۴۷ |
| هاندس آمسوریا, ۳۹, ۴۰ | ورامشاپوه, ۳۸, ۲۰۳, ۲۰۴, ۲۰۵, ۲۰۷, ۲۰۸ |
| هانگروچان, ۱۵۹ | ۲۴۷, ۲۱۲ |
| هاواناک, ۷۳ | ورانجونیک, ۸۴ |
| هاونونی, ۲۴۱, ۲۵۱ | ورتانس, ۱۷۰, ۱۷۳, ۱۷۴, ۱۷۵, ۱۷۶, ۱۷۷ |
| هاونونیک, ۳۴, ۹۷ | ۱۷۸, ۱۸۲, ۲۰۳, ۲۴۸ |
| هایاپاتوم, ۲۰, ۴۲ | ورتک, ۱۸۷ |
| هایره, ۳۳, ۹۸, ۱۸۰, ۲۳۲ | ورتونی, ۲۵۱ |
| هایک, ۱۹, ۲۴, ۲۵, ۳۰, ۳۱, ۳۳, ۳۷, ۳۸ | وردونی, ۶۲, ۶۳, ۹۵, ۱۰۰, ۱۷۳ |
| ۳۹, ۵۴, ۵۵, ۵۸, ۶۰, ۶۱, ۶۲, ۶۳, ۶۵ | وریگینس, ۱۵۵ |
| ۶۶, ۶۷, ۷۸, ۷۹, ۸۰, ۸۳, ۸۶, ۹۳, ۹۴ | وریوسپورا, ۱۲۵ |
| ۹۵, ۹۸, ۹۹, ۱۰۰, ۱۰۱, ۱۰۲, ۱۱۴ | وزریک, ۱۶۶ |
| ۱۳۲, ۱۳۵, ۱۴۳, ۱۴۷, ۱۴۸, ۱۶۳, ۱۷۰ | وزمن, ۱۲۸ |
| ۱۸۰, ۱۸۳, ۱۸۵, ۲۰۰, ۲۱۰, ۲۲۷, ۲۲۸ | وسپاسیانوس, ۱۴۲, ۲۳۵ |
| ۲۲۹, ۲۳۳ | وستام, ۷۴, ۲۲۹ |
| هایکاشن, ۶۰ | وسکیوغا, ۸۴ |
| هایکاک, ۷۴, ۷۸ | ولاش, ۲۰, ۵۸, ۲۲۷, ۲۳۱, ۲۳۴ |
| هایگازن, ۹۹ | ونون آرشاگونی, ۲۴۶ |
| هایوتس دزور, ۶۲ | ویژانونی, ۲۴۲, ۲۵۰ |
| هیناغیوس, ۲۱۴ | ویژانی, ۲۴۲ |
| هیستوس, ۱۰۵, ۱۰۸ | ویستون ها, ۴۲, ۴۶ |
| هراجیا, ۷۸, ۲۲۵ | هائیر, ۷۴ |
| هرادامیزد, ۲۴۶ | هابانند, ۱۱ |
| هرازدان, ۶۵, ۱۰۴ | هابیل, ۵۱, ۹۷, ۱۷۲, ۲۰۶ |
| هراهاد, ۲۰۸ | هاپتوسته, ۵۶, ۵۹, ۶۰ |
| هرکول, ۲۵, ۸۷, ۱۰۰, ۱۰۵, ۱۰۸, ۲۲۷ | هاداماگرد, ۲۵, ۹۷ |
| هرمزدخت, ۱۹۳ | هارک, ۳۳, ۶۰, ۶۲, ۱۰۰ |
| هروییانوس, ۲۰۶ | هارما, ۵۴, ۵۵, ۶۴, ۶۵ |
| هرودوت, ۲۲, ۹۳, ۲۳۱ | هارما, ۵۴, ۵۵ |

| | |
|--|--|
| هیور کانسو، ۱۰۹ | هر ییسیمه، ۱۷ |
| یارد، ۵۱ | هرینون، ۱۵۸ |
| یافت، ۳۰، ۵۳، ۵۴، ۵۶، ۵۸، ۶۰، ۶۵، ۲۲۷ | هشا، ۱۷۵ |
| یپرم، ۴۴، ۱۸۳ | هغینه، ۱۲۵، ۱۲۶ |
| یحیی تعمید دهنده، ۱۲۰ | هلادا، ۱۰۵ |
| یراست، ۶۳، ۹۴ | هلاس، ۱۰۷، ۲۱۶، ۲۳۳ |
| یراسخ، ۶۳، ۶۴، ۹۳، ۹۴، ۹۹ | هلن، ۳۰، ۳۲، ۱۶۲، ۱۶۶ |
| یرمانتونی، ۲۴۱ | هلی، ۷۴ |
| یرواز، ۱۲۷، ۱۳۳، ۱۳۴ | هلیا، ۱۴۲ |
| یروانتونی، ۲۵۱ | هما یا ک، ۲۱۲، ۲۱۸ |
| یروانده، ۲، ۲۲، ۲۵، ۲۶، ۲۷، ۳۱، ۳۳، ۳۸ | همس، ۲۱۴ |
| ، ۷۸، ۷۹، ۸۵، ۱۰۴، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۲۹ | هنا آگرد، ۹۹ |
| ، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۵، ۱۴۸، ۱۶۹ | هندوستان، ۷۲، ۱۵۴، ۱۶۲، ۱۶۸ |
| ، ۲۳۵، ۲۴۵ | هوانس، ۱۵، ۲۱۱، ۲۲۹، ۲۴۸ |
| یرواند ساکاوکیاتس، ۷۸ | هوساک، ۷۵ |
| یرواند کورغیان، ۲ | هوسپ پاغناستی، ۲۰۶ |
| یروانده، ۲۵، ۲۶، ۱۲۷ | هوسپ هوغو تسمتسی، ۲۴۸ |
| یروانداشاد، ۱۲۹، ۱۹۰ | هوسپوس، ۱۰۳، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۷، ۱۲۶ |
| یروانداوان، ۱۳۲ | هوستوس، ۱۱۵ |
| یزدگرد، ۱۴، ۱۶، ۱۸، ۳۴، ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۰۹ | هوسیک، ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۲، ۲۰۳، ۲۴۸ |
| ، ۲۲۰، ۲۳۴، ۲۳۹ | هوسیک قدیس، ۱۷۹ |
| یزنیک، ۵، ۱۵، ۴۴، ۲۱۳ | هوغو تسیم، ۲۲۱ |
| یزنیک کغباتسی، ۵ | هومر، ۲۲، ۴۴، ۸۸، ۱۴۶، ۲۳۲، ۲۳۹ |
| یعقوب، ۷۳، ۱۷۵ | هون، ۹۲، ۱۴۱، ۱۴۸، ۱۶۴، ۱۸۸، ۲۳۵ |
| یغیشه، ۵، ۱۶، ۳۴، ۳۷، ۲۲۵، ۲۳۴ | هونانتان، ۲۰۷ |
| یکغیاتس، ۱۴۳، ۱۴۵، ۱۷۰، ۱۷۳، ۱۹۶، ۲۰۱ | هونوریوس، ۱۹، ۱۹۸ |
| ، ۲۱۳ | هونها، ۲۱۳ |
| یمران، ۱۵۰ | هوهان، ۱۶۸، ۲۰۶، ۲۱۴، ۲۳۹، ۲۴۰ |
| ینانوس، ۳۵، ۱۱۵، ۱۴۶ | هوی، ۷۵ |
| یوحنا، ۴۴، ۱۰۹، ۱۲۱، ۱۶۸، ۲۱۱، ۲۱۴ | هیپولوتوس، ۲۲ |
| یوحنا قدیس، ۱۷۳ | هیرا کانسو، ۱۱۲ |
| یوسف، ۲۱، ۲۲، ۲۶، ۳۸، ۴۴، ۵۸، ۸۴، ۱۰۳ | هیر کانسو، ۳۵، ۱۰۹، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۵، ۱۱۶ |
| ، ۲۳۴ | هیرو دس، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۱۷ |
| یوسف فلاوی، ۲۱، ۸۴، ۲۳۴ | ، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۰ |
| یوسفوس، ۲۶، ۳۵، ۴۴، ۵۰، ۱۱۰ | هیوپوغیتا، ۱۰۳ |

یوشع، ۷۳، ۲۲۲

یونان، ۱۱، ۱۴، ۱۵، ۱۷، ۱۸، ۲۱، ۲۴، ۳۱،

۳۲، ۳۴، ۳۹، ۴۱، ۴۸، ۵۷، ۸۷، ۸۸، ۱۰۵،

۱۰۶، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۱۶، ۱۳۴، ۱۳۹، ۱۴۵،

۱۴۶، ۱۵۲، ۱۵۸، ۱۶۷، ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۸۳،

۱۸۷، ۱۸۹، ۱۹۰، ۱۹۲، ۱۹۴، ۲۰۵، ۲۱۴،

۲۱۵، ۲۱۶، ۲۲۶، ۲۲۷، ۲۳۱، ۲۳۳، ۲۳۵،

۲۳۶، ۲۳۹

یونانی، ۷، ۱۲، ۱۳، ۱۴، ۱۵، ۱۶، ۱۷، ۱۸،

۱۹، ۲۱، ۲۲، ۲۳، ۲۴، ۲۶، ۳۲، ۳۶، ۳۹،

۴۰، ۴۱، ۴۳، ۴۷، ۴۸، ۴۹، ۵۰، ۵۴، ۵۵،

۵۶، ۵۷، ۵۸، ۵۹، ۶۵، ۶۶، ۶۷، ۶۸، ۷۰،

۷۲، ۸۴، ۸۷، ۸۸، ۸۹، ۹۱، ۹۴، ۱۰۰،

۱۰۵، ۱۰۶، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۲۰،

۱۲۱، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۲۹، ۱۴۶، ۱۴۹، ۱۵۰،

۱۵۲، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۶۳، ۱۶۷، ۱۶۹،

۱۷۳، ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۸۸،

۱۹۳، ۱۹۵، ۱۹۷، ۱۹۹، ۲۰۲، ۲۰۳، ۲۰۵،

۲۰۶، ۲۰۷، ۲۰۹، ۲۱۴، ۲۱۸، ۲۲۰، ۲۲۶،

۲۲۸، ۲۲۹، ۲۳۰، ۲۳۱، ۲۳۳، ۲۳۴، ۲۳۵،

۲۳۶، ۲۳۷، ۲۳۹، ۲۴۰

یونانیان، ۱۵، ۲۶، ۲۸، ۳۲، ۳۴، ۴۸، ۵۵، ۶۵،

۶۷، ۸۰، ۸۳، ۸۷، ۱۰۳، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۴۷،

۱۵۲، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۷۸، ۱۸۲، ۱۸۶، ۱۸۸،

۱۸۹، ۱۹۳، ۱۹۴، ۲۰۰، ۲۰۱، ۲۰۲، ۲۰۳،

۲۰۴، ۲۰۸، ۲۱۶، ۲۱۸، ۲۲۶، ۲۳۶

یهود، ۲۱، ۲۶، ۳۵، ۵۴، ۹۶، ۱۰۲، ۱۱۰،

۱۱۶، ۱۱۷، ۱۲۰، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۴۲، ۱۴۸،

۲۳۵

یهودا، ۱۶۶، ۲۳۸

یهودای مکابی، ۱۰۹

یهودیان، ۲۲، ۷۸، ۷۹، ۹۳، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۱،

۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۵، ۱۲۱، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۴۱،

۱۴۲، ۱۷۳، ۱۹۳، ۲۳۲، ۲۳۵

یهودیّه، ۹۲، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۳، ۱۱۵،

۱۱۶، ۱۲۰، ۲۳۳، ۲۳۵

Մովսես Խորենացի

ՊԱՏՄՈՒԹՅՈՒՆ ՇԱՅՈՑ

(ՊԱՐՍԿԵՐԵՆ)

Թարգմանությունը, նախաբանը,
հավելվածները եվ ծանոթագրություններն

**Էդիկ Քաղդասարյանի
(Էդ. Պերմանիկ)**

Թեհրան 2002

Moses Khorenatsi

History of
the Armenians
(In Persian)

Translation, Preface, Commentary
Notes And Annexes

By

Edic Baghdasarian
(Ed. Germanic)
edbagh@gmail.com

Printed in Tehran
2002

Սույն գիրքը հրատարակվում է
ճարտ. **Վարուժ Կյուրեղյանի**
մեկնաստությամբ, ի հիշատակ իր
սիրելի հոր՝ հանգուցյալ

Երվանդ Կյուրեղյանի

որի համար գրքի թարգմանիչը իր
նրախրատագիտությունն ու խորին
շնորհակալությունն է հայտնում:

Երվանդ Կյուրեղյան՝ հայը, հայրենասերը

Հակոբ և Զարդար Կյուրեղյանների միակ գավակ՝ Երվանդը ծնվել է 1888 թվականի հունվարի 16-ին Արևմտահայաստանի Վասպուրական նահանգի Վան քաղաքի մոտաքայքում, Հայոց Չորի «Գերծ» գյուղում:

Նա մանկության օրերից ականատես լինելով թուրքական ելուզակների և թալանիչների կողմից անմեղ հայ ժողովրդի նկատմամբ կատարվող վայրագություններին ու ջարդերին, տոգորվում է ինքնապաշտպանական և վրեժխնդրության ջերմ զգացմունքներով, իր ողջ երիտասարդության շրջանը նվիրում է հայրենի հողի պաշտպանությանը:

Այդպես է լինում, որ հենց պատանեկան շրջանից ձեռնամուխ է լինում մի շարք խմբերի մասնակցությանն ու կազմակերպմանը՝ Հոտադական միություն(1905 թ.), Բուղարացի Գրիգորի Ֆիդայական խումբ (1906 թ.), այնուհետև 1908 թ. կազմակերպում է «Ծաղիկ» զինյալ միավորը և երդման արարողությամբ միանում է Հ.Յ.Դ. -ին:

Երվանդը 1908 թ. դեկտ. 26-ին ամուսնանում է օր. Հեղինեի հետ և 1910-ին ունենում իր անդրանիկ գավակին՝ Ղազարոսին:

Նա ակտիվորեն և անձնագոհաբար մասնակցում է 1913 թ. ինքնապաշտպանական մարտերում: Թուրքական հրեշաբարո բանակը օգնվելով 1914 թվականից սկսված առաջին համաշխարհային պատերազմի առիթից որոշում է բնաջնջել հայ ժողովրդին, այսպես նաև անմաս չի մնում Երվանդի ծննդավայրը, 1915 թ. մարտի 24-ին նրանք հարձակվում են «Գերծ»-ի վրա, սակայն գյուղի հայդուկների քաջարի պայքարի և բազում զոհերի արյան գնով թշնամին պարտություն կրելով հեռանում է: Այնուհետև Երվանդը արիաբար մասնակցում է Վանի ինքնապաշտմանական մարտերին՝ խմբապետ Արեսի դիրքերում, ապա 1915 թ. մայիսին մասնակցում Հաջի-Բաքրի գորանոցի գրավմանը: Այնուհետև միանում է Համազասպի գորամասին և իր ցուցաբերած քաջության համար նշանակվում է ձիավոր խմբի տասնապետ: Սպիտակ վանքի ազատագրական կռվում փայլում է Երվանդը և արժանանում է հիսնապետի և հետագայում հարյուրապետի արտիճանի:

1915 թվականի մայիսը լինում է նրա սև ամիսներից մեկը՝ թուրք դահիճները Վարազավանքում հրկիզում են վանքում ապաստանած հոծ բազմությունը, սպանելով նաև նրա սիրելի հորը: Այնուհետև Վասպուրականի անմեղ ժողովրդի նահանջ-փախուստի ժամանակ բազմաթիվ այլ հայ կանանց հետ ջրախույզ է լինում նրա մայրը և ավա՛ղ նա չի հասցնում փրկել անգամ իր մոր դիակը: Այդ ընթացքում գնդակի հարվածից վիրավորվում է նրա կինը՝ Հեղինեն, որը և վախճանվում է Երևանում, ուստի դժբախտ Ղազարոս մանուկը լինելով 5 տարեկան, հանձնվում է որբանոցի:

Այդ օրերում Երվանդը ծառայում է «Ազգային Պահակ»-ում, ապա միանում «Հայկական զորք»-ի 8-րդ գնդին որպես զինվորական: Նա մասնակցում է տասնյակ կռիվների, մասնավորապես 1918 թ. փետրվարի 18-ից սկսված Արարատյան դաշտի ազատագրական մարտերում և ցուցաբերում է հայրենասիրական մեծ ճիգ ու ջանք հայաթափ եղած

գյուղերի վերաբնակեցման պայքարում: Մասնակցած տասնյակ պատերազմներից կարելի է թվարկել հետևյալը.

Հիլլի գյուղի, Բայագետի պաշարման , Սպիտակ վանքի, Մալաքլուի, Հաջիլարի, Գաշբուրանի, Տիգրայի, Գավալուի, Բոյուք վեդիի, Մարգալի, Գարադոյունի, Շահ դադիի, Շամշադինի, Ուզունթալայի, Կարսի և այլ ճակատամարտեր:

Երվանդը իր նվիրական մասնակցությունն է ունեցել Սարդարապատի հերոսամարտում, որում վիրավորվել է և Հայաստանի Հանրապետության հռչակաման ժամանակ ոտքի վնասվածքի բուժման պատճառով, պարտադիր անց է կացրել հիվանդանոցում:

Նա ականատես է եղել Մուսախյանի ապստամբությանը, և ժամանակի կառավարության ու զինվորական հրամանատարության հրահանգով 1920 թ. գորքի հետ հանձնվել է խորհրդային իշխանությանը: 1921 թ. փետրվարյան ապստամբությանը մասնակցող հազարավոր այլ զինվորների շարքում , հրամանատարների հրահանգով թողնելով հայրիմի հողը՝ անցնում է Իրան:

1922 թ. դեկտ. 26-ին Թավրիզում ամուսնանում է Վարդանուշ Չաքարյանի հետ և աշխատանքի որոնումով որոշում է մեկնել Բաղդատ, որտեղ սկսվել էր երկաթուղու շինարարությունը: 1923-ին կնոջ հետ թողնելով Թավրիզը մեկնում է Քերմանշահ, ապա ծնվում են նրա զավակները (Պարզեր՝ 1924, Անժելլ՝ 1927, Վարուժանը՝ 1930), այստեղ մնում են մինչև 1941 թ., հայրենիք ներգաղթելու միտումով, ուստի ընտանիքով տեղափոխվում է Թեհրան, սակայն նրանց չի հաջողվում, և պարտադրաբար բնակվում են մայրաքաղաքում: 1978 թ. նրա թոռները ուսման համար մեկնում են ԱՄՆ, իսկ Երվանդ պապիկն էլ նրանց հեռավորությանը չդիմանալով 1984 թ. միանում է նրանց Լոս Անջելոսում:

Երվանդ Կյուրեղյանը քաջալերվելով ընտանիքի կողմից, 1985 թ. սկսում է գրի առնել իր հուշերը, որը հետագայում հրատարակվում են : Նա որպես ծերունի վերապրող և օժտված լինելով արթուն մտքով ու ամենայն ճշգրտությամբ թարմ հուշերով արժանացել է հեռուստատեսային բազմաթիվ ասուլիսների: Որպես ազատագրական պայքարի պատմության ուսումնասիրողներ, Երվանդին այցելել են և ուսումնասիրական երկարատև հանդիպումներ են ունեցել, ԱՄՆ-ի UCLA համալսարանի հայոց պատմության ամբիոնի, ինչպես նաև Չորյան ինստիտուտի և ավանդական երեք կուսակցությունների, թերթերի և այլ հիմնարկների ներկայացուցիչները: Նա գնահատական վկայագրեր է ստացել վերոհիշյալ հաստատություններից, Հայաստանի Ազգային գրադարանից, Մատենադարանից և այլ կենտրոններից:

Այսպիսով նա վայելել է 110 երկարատև տարիների բեղմնավոր կյանք, նրա ընտանիքի, զավակների , թոռների և ծոռների քիվը այժմ հասնում է 50-ի: (նրա պապենական տոհմը բնաջնջվել է 1915 թվականին, 1945թ. հայրենական պատերազմում կորցրել է Գազարոսին, 1975-ին Պարզևին և 1981-ին իր կնոջը՝ Վարդանուշին):

Ալեհեր Երվանդ Կյուրեղյանը իր մահկանացում կնքեց 1998 թվականի փետրվարի 21-ին, 110 տարեկանում:

Վարուժ Կյուրեղյան

Նախաբան

Հայ պատմագրությունը մեկ և կես հազարամյակի բեղմնավոր անցեալ ունի և ոսկեդարյան ժամանակաշրջանի ստեղծագործությունների գլուխգործոցն ու թագը՝ անկասկած Սոփեստ Խորենացու «Պատմություն հայոցն» է: Այդ կոթողական գործը արժեքավոր աղբյուր է է համարվում ոչ միայն հայ ` այլ նաև հայոց աշխարհի դրակից հնագույն ժողովուրդների պատմության համար, այդ շարքին է պատկանում առաջին հերթին պարսիկ ժովովուրդը:

Խորենացու մի փոքր դրվագի պարսկերեն թարգմանությունը լույս է տեսել Ապ. Հովասափյանի և Էրբ. Գեհգանի աշխատասիրությամբ 1951 թվականին Իրանի Արաք Քաղաքում, որը ցավոք չէր համապատասխանում գիտական աշխատանքի հույժ կարևոր պահանջներին, սակայն լինելով որպես առաջին փորձ, արժանի է բարձր գնահատականի:

Այսպիսով 1980 թվականին ստանալով պարսիկ իրանագետների խնդրանքն ու ի նկատի առնելով Խորենացու գործի պարսկերեն տարբերակի ամբողջական և ճշգրիտ թարգմանության անհրաժեշտությունը , տողերիս հեղինակը ընդառաջ գնալով այն իրականությանը, 1981 թվականին սկսեց աշխատանքը, որը 20 տարի անց զուգադիպելով նվաստիս գիտական պաշտոնական գործունեության 20-ամյակին, այսօր լույս է ընծայվում:

Սույն գործը թարգմանեցինք առաջին իսկ տարում, և հաջորդ 12 տարիների ընթացքում ընդմիջումներով զբաղվեցինք դրա ստուգման, սրբագրման, ծանոթագրության և բնագիրը էլ ավելի հղկելու պարսիկ ընթերցողին դյուրըմբռնելի դարձնելու գործով, ի հարկ է օգտվելով տպագրության արտոնություն ստանալու ժամանակամիջոցի առիթից Խորենացու մասին հրատարակված նոր ուսումնասիրություններն էլ ի նկանի ենք առել ներկա տեքստի պատրաստան համար:

Հարկ է նշել, որ գործի թարգմանությունը կատարելուց հետո տեղեկացանք պրոֆ. Գ. Մ. Նալբանդյանի թարգմանած Խորենացու հրատարակման մասին (ԵՊՀ, Երևան 1984): Այդ թարգմանությունը ուսումնասիրվեց իրանցի իրանագետների ու նվաստիս կողմից և արդյունքում նոր թարգմանության հրատարակումը էլ ավելի անհրաժեշտ դարձավ: Նալբանդյանի թարգմանության գրախոսականը մի առանձին հոդվածի նյութ է, սակայն հարկ ենք

համարում դրա բազմաթիվ թերություններից մի քանիսը մատնանշել ստորև.

1-Նալբանդյանի թարգմանության պարսկերեն լեզուն խիստ հնատճ է, արաբականացված և ոչ ժամանակակից:

2-Թարգմանիչը ոչ մի իրավունք չունի իսկական բնագրի մեջ մեկնաբանություններ անելու, որը կատարել է Նալբանդյանը: Միայն տողատակերում և առանձին բաժնում հնարավոր է անել այդ:

3-Բոլոր անձնանունները ներկայացվել էին իրենց հայկական ձևերով, չգիտես իրանցի ընթերցողը ի՞նչպէս կարող է կռահել իրանական տարբերակները: Ասպիսին ներկայացնելու համար խիստ աշխարհանք է հարկավոր:

4-Սխալ թարգմանությունները բազմաթիվ են, օրինակ թարգմանիչը չգիտի Ս. Գրքի և Ավետարանի տարբերությունը, և և այլն:

5-Բոլորովին սխալ են ներկայացվել որոշ անուններ, օրինակ՝ և : (էջ 37), և (էջ 43):

6-Աշխարհագրական անունների հայկական ձևերն են օգտագործվել Նալբանդյանի թարգմանության մեջ, որոնք բոլորովին անծանոթ են իրանցի ընթերցողին:

7-Ազգերի անվանումները բոլորովին սխալ են թարգմանվել կամ նրանց հայկական ձևերն են ներկայացվել, օրինակ՝ Խորենացին «Իրան» բառը բոլորովին չի օգտագործել, նա օգտվում է պարսկաստան, պարթևների երկիր, մարաստան և այլն, թարգմանիչը այդ արել է իր կողմից:

8-Ժամանակագրական սխալ օգտագործումներ են նկատվում Նալբանդյանի թարգմանության մեջ, օրինակ էջ 87,88 և այլն, պրոֆեսորը իրեն նեղություն չի տվել Խորենացու գրաբար տարբերակը թերթելու և ճշգրիտ տարեթվերը ներառելու:

9-Թարգմանության մեջ կրճատվել են և բնագրից հանվել որոշ նախադասություններ և դարձվածքներ, օրինակ՝ նայել էջ 66:

10-Թարգմանիչը իրեն իրավունք է տվել ավելացնելու որոշ նախադասություններ, օր. նայել էջ 42:

11-Որոշ քերականական սխալներ տեղիք են տվել սխալ ըմբռնումների, օր. նայել էջ 49:

12-Պրոֆեսոր Նալբանդյանի թարգմանությունը չի կարող ծառայել որպես գիտական գործ իրանցի հետազոտողի համար:

13- Պրոֆեսոր Նալբանդյանի ամենամեծ թերությունը, բարոյական արժանիքների և չափանիշների անտեսումն է, նա իրեն է վերագրել ակադեմիկոս Ստեփան Մալխասյանի բովանդակալից ծանոթագրությունները, որոնք գետեղված են վերջինիս աշխարհաբար թարգմանություն մեջ: Այդ խնդիրը, չափազանց ցավալի է

Հայաստանի գիտական բարձր մակարդակին և վաստակին վնասելու առընչությամբ:

Նշված և այլ թերությունների և իրանցի գիտնականների պնդումների և քաջալերանքի պատճառով էր, որ նվաստս որոշեց հրատարակել իր թարգմանությունը, կյանքի դժվարին պայմաններում: Հույսով ենք, որ ընթերցողը այն կգտնի Խորենացու հարազատ թարգմանություն. նվաստս աշխատել է պահպանել նաև խորենացու ոճն ու մտածողության ոլորտը: Նաև լիահույս ենք, որ ընթերցողը սրա միջոցով կկարողանա մուտք գործել Խորենացու իրական աշխարհը, այնպես՝ ինչպես ներկայացնում է ինքը, և դրանով կծանոթանա հայոց Պատմահոր գլուխգործոցի բազմաբեղուն և բազմաբովանդակ նյութերին:

Տողերիս հեղինակը շնորհակալությամբ կընդունի հարգելի ընթերցողների դիտողություններն ու դրանք նկատի կառնի իր աշխատություններում:

Էդիկ Բաղդասարյան (Էդ. Գերմանիկ)

2001թ. դետեմբերի 27

Թեհրան

edbagh@gmail.com

Մովսես Խորենացի

ՊԱՏՄՈՒԹՅՈՒՆ ՂԱՅՈՑ

(ՊԱՐՍԿԵՐԵՆ)

Թարգմանությունը, նախաբանը,
հավելվածները եւ ծանոթագրություններն

Էդիկ Քաղդասարյանի
(Էդ. Գերմանիկ)

Թեհրան 2002

ISBN 964-06-0741-X

شابک 964-06-0741-X

